تاریخ
خلفای فاطمی

[illegible]

[illegible]

تاریخ

خلفای فاطمی

رضوان الله علیهم اجمعین

مؤلف و ناشر

عبدالرحمن سیف آزاد مدیر مجله ایران باستان

تهران دی ماه ۱۳۴۱ شمسی

شعبان المعظم ۱۳۸۲ هجری

چاپ اول

از نشریات اداره مجله ایران باستان تهران

بها ۳۰۰ ریال

غلطنامه

غلطنامه مقدمه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۳	محله	مجله
۱	۹	بزرك	بزرگ
۱	۶	فرته	فرقه
۲	۲	طاهربن	طاهرین
۲	۱	بزرك	بزرگ
۳	۹	نوقف	توقف
۴	۲۰	استغاده	استفاده
۴	۱۹	شتغال	اشتغال
۵	۲۵	بی‌نظیو	بی‌نظیر
۶	۹	تضیفاتی	تصنیفاتی
۶	۲۱	بزرك	بزرگ
۷	۱	الهیثیم	الهیثم
۸	۹	پانصدهزار	پانصدهزارجلد
۸	۱۲	اطافها	اطاقها
۹	۲۲	فاطبیان	فاطمیان
۱۰	۵	شبعهٔ	شیعهٔ
۲۳	۱۴	برفقایش	برقفایش
۲۳	۱۶	بیاویختید	بیاویختند
۳۳	۱۴	آلب‌ارسلان	آلپ‌ارسلان
۳۵	۱۱	عیقده	عقیده
۳۵	۲۳	وتحصیل	تحصیل
۳۶	۶	تکیه‌رد	تکیه‌زد
۳۶	۱۸	فرهنگ	فرنگ
۳۹	۲۱	انخراط	انخراط
۴۴	۱۵	علیهاالسلام	علیهماالسلام
۴۸	سرلوحه	فهرست کتاب	فهرست کتب
۴۹	۱۶	مخزن‌الحواه	مخزن‌الجواهر
۵۰	۹	درشهٔ بمبئی	درشهر بمبئی

غلطنامه متن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	حسن عسگری	حسن‌عسکری
۳	۷	باندازای	باندازه‌ای
۵	۱	مخیواستند	میخواستند
۲۵	حاشیه	۲۶۳	سال ۳۶۳
۶	سطر آخر	ازرسائل شیلی	رسائل شبلی
	۲۲	دز	در
۸	۷	همگی- همگی	همگی
۸	۹	امانت	اهانت
۱۳	۱	آخر	ام‌الکتاب‌واوخر
۱۳	۳	اتبغاء تاویلیه	ابتغاء‌تأویله
۱۳	۴	اوالالباب	اولوالالباب
۱۹	۱	تستن	تسنن
۲۲	۱۵	بحث	بحث
۲۳	حاشیه ۶	قال‌اله	قال‌الله
۲۵	۱۳	فرستادبم	فرستادیم
۲۹	حاشیه ۱	مقریز	مقریزی
۳۳	۹	کردند	نکردند
۳۶	سطرآخر	الظاهره	النجوم‌الزاهره
۳۶	۱۸	ژد	زد
۴۰	۱۶	دورمیزنند	دورمیزنند
۳۵۵	سطرآخر	دموت	دعوت
۵۶	۲	زوزی	زوزنی
۵۶	۱۸	لافقد	فقدتجاوزت
۶۵	۲۳	فی تفصیل	فی‌تفضیل
۷۷	۱۶	قاضی‌القضاة	قاضی‌القضاة
		مصر آنجارا	آنجا را
۷۸	حاشیه ۱	حسن الحاضره	حسن‌المحاضره
۸۱	۱۷	یدطولانی	یدطولائی
۹۱	۷	فتخ	فتح

غلطنامه متن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۲۴	بحوادت	بحوادث
۹۲	۱۹	موردزائداست	
۹۴	۱۳	یدطولانی	یدطولائی
۹۵	۱۲	ابوالبخا	ابوالنجا
۹۵	۲حاشیه	عیون لاخبار	عیون الاخبار
۹۹	۱۰	سیرة الستنصریه	سیرة المستنصریه
۱۰۴	۱۷	Libary	Library
۱۰۴	۲۰	Lettersa	Letters
۱۰۴	۲۰	Bulltain	Bulletin
۱۰۴	۲۰	Sehool	School
۱۰۶	۱۷	تثبیث	تثبیت
۱۰۸	۸	وابن الثخبار	ابن النجار
۱۰۸	۲۲	وتایل	وتأویل
۱۰۹	۸	فتخ	فتح
۱۱۰			
۱۱۱	۱۳	وترکیت	وترکیب
۱۱۱	۲۲	تکذیت	تکذیب
۱۱۱	آخر حاشیه	این میسر	ابن میسر
۱۱۲	۱۸	واودار	ووادار
۱۱۲	۲۴	لاطلائلات را	لاطائلات را
۱۱۳	۱۳	اللیهی	الهی
۱۱۳	۱۴		(به بندگان خدا زائداست)
۱۱۴	۹	نکته	نکتهٔ
۱۴۰	۱۸	مکردند	میکردند
۱۴۲	۲۱	و خوانخوارانه‌ای	وخونخوارانه‌ای
۱۴۳	۱۹	هیمنطور	همینطور

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۷	یا زدهم	یازدهم
۱۴۶	۱۲	باتقاق	باتفاق
۱۴۸	سطر آخر	ودانشمند	ودانشمندان
۱۵۵	۱۸	میگویید	میگویند
۱۵۷	۲۳	جنگک‌آلب	جیگک‌آلپ
۱۵۸	۲۳	برساندووهمیشه	برساند وهمیشه
۱۵۸	۲۵	لیعهد	ولیعهد
۱۶۶	۲۲	شعیه	شیعه
۱۶۶	۲۴	شده	(زیادی است)
۱۶۹	۱۱	تفویت	تقویت
۱۷۱	۶	وطرفدآرای	وطرفداری
۱۷۴	۱۱	درآمد	درآمده بودند
۱۷۴	۲۱	ارتفاء	ارتقاء
۱۷۵	۱۴	خوررا	خود را
۱۷۶	۲۰	وطرفدارن	وطرفداران
۱۷۶	۲۱	طرفدران	طرفداران
۱۷۷	۲۲	انجیدانها	انجدان
۱۷۷	۱۲	مقام ولیعهد	ولیعهد
۱۷۹	۳۴	بسکل الوجوه	بکلی الوجوه
۱۸۲	۲۲	ویجرانه	وبخزانه
۱۸۳	۱۸	فرمان گزیر	فرمان گریز
۱۸۶	۲۱	ملتسمات	ملتمسات
۱۸۸	۷	تعطیم	تعظیم
۱۸۸	سطر آخر	رجب ۱۳۸۱	رجب ۱۳۸۲
۱۸۹	۱۶	بلغت	بلغت

فهرست مندرجات

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

أُمُّ الأئمّة النُّجباءِ النُّقباءِ بنتُ خیرِ الأنبیاءِ

فاطمةُ الزَّهراءِ سلامُ اللهِ علیها

شاه رسل چو فاطمه گر دختری نداشت — بی شبهه آسمان حیا اختری نداشت

گر خلقت بتول نمی‌کرد کردگار — در روزگار شیر خدا همسری نداشت

از این دو گر یکی نه بهستی قدم زدی — این یک براستی زنی، آن شوهری نداشت

بی دختر پیمبر ما عرصهٔ حیا — مانند امتی است که پیغمبری نداشت

خاتون هفت پرده که در هشت باغ خلد — عصمت هر آنچه گشت چو او خواهری نداشت

الا که آن شفیعهٔ محشر براستی — تاب سخا و فقر علی دیگری نداشت

جانها فدای او و دو پور گرامیش — وان شوی تاجدار وی و باب نامیش

«خط آذرین خط»

این اشعار نغز روحبخش از شادروان وصال شیرازی است

دیباچه

بنام ایزد توانا

خداوند بخشایش گر مهربان

درسال ۱۳۳۰ خورشیدی که بنا بدعوت رسمی دولت هندوستان اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران محمدرضا شاه پهلوی، بدیار هندوستان تشریف‌فرما شدند. اینجانب عبدالرحمن سیف‌آزاد مدیر مجلۀ ایران باستان که افتخار ملازمت موکب اعلیٰ را داشت وبرأی‌العین پذیرائیها وتعظیمات وتکریمات قاطبۀ مردم آن مملکت عظیم اعم از هندو، مسلمان، مسیحی و پیروان مذاهب مختلف بالاخص شیعیان (ازهرفرقه) درشهر های بزرك بمبئی ولکناهو وحیدرآباددکن را نسبت بشاهنشاه ایران مشاهده نمود و مانند هرایرانی میهن‌پرست که آن پذیرائیهای صمیمانه را دیده ویا شنیده است سپاسگزار ملت ودولت هند. جهت آن تعظیم وتکریم شایان نسبت بشاهنشاه ایران میباشد ولی براستی میتوان گفت که مراتب اخلاص و علاقمندی مسلمانان بالاخص شیعیان مقیم هند فوق تصور و از هر قسمت دیگر دل انگیزتر وجالب توجه‌تر بود، الحق که باید همچنین باشدزیرا یگانه شاهنشاه کشورمستقل شیعی مذهب درسراسرجهان اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه‌پهلوی‌شاهنشاه‌ایران‌میباشند.

البته خوانندگان محترم به‌ویژه پیروان‌مذهب پاك‌تشیع توجه نموده‌اند، که ترویج طریقۀ حقۀ تشیع وتمسك بذیل مبارك‌علی‌وآل‌علی صلوات‌الله علیهم‌اجمعین کمال‌مطلوب عموم ایرانیان بوده و میباشد. درواقع هرجا نامی و نهضتی از اسلام وتشیع بوده طبعاً ایران وایرانیان نیز درتأیید وتقویت آن نهضت همه نوع اشتراك مساعی داشته‌اند. چه ایرانیان‌آئین‌تشیع وایران‌را ازیکدیگر جدا نمیدانند وحق‌هم باآنها است. مثلاً اگر درقرن سوم وچهارم هجری میهن مقدس ما وملت جوردیده ایران که هنوزاز زیربار جور و بیدادگری بنی‌امیه آسوده نشده بودند گرفتار مظالم عمال بیدادگر دربار متعصب بنی عباس وحکومت ترکان یغماگر خونخوارسلجوقی

شدند. و بعضی از خلفای عباسی مانند متوکل وغیره بدتر از بنی‌امیه نسبت بایرانیان ومذهب تشیع وائمه طاهرین علیهم السلام وپیروان آنان همه نوع ستم روا میداشتند وهزارها از اولاد علی وفاطمه وپیروان ایشان را قتل عام نمودند، به امر ودستور متوکل عباسی بسیاری ازسادات علوی و فاطمی را زنده زنده درمیان جرز دیوارها گذارده بروی ایشان گچ میریختند.

درچنین وضع وخیم وآشفته نهضت عظیمی ازآفریقا. بنام دعوت فاطمیان پدید آمد. پس از کوششهای فراوان وجنگهای خونین بامخالفین ائمه‌طاهرین وآئین تشیع، بسیاری ازشهرهای افریقا را ازچنگ دشمنان بیرون آورده وویرانیها را آباد نمودند. و همچنین شهرقاهره وجامعهٔ الازهر را بنانموده مرکز تبلیغات آئین اسلام به ویژه مذهب شیعی و ترویج علم و ادب وحکمت قراردادند. و چون بادشمن مشترك ایران یعنی ترکان و خلفای غاصب بنی عباس مبارزه داشتند رجال بزرك ایران باوجود بعد مسافت ومشکلات بسیار ومخاطرات بیشمار، باآنان مربوط شدند. مانند سیدنا المؤید فی‌الدین هبة‌الله شیرازی که از علمای نامی و دانشمندان بزرگ آندوره درشیراز و حمیدالدین کرمانی که ازعلما وفضلای نامی ایران بودند.

سفرنامه شادروان ناصرخسرو حکیم ارجمند طوسی، بزرگترین گواه این پیوند ناگسستنی میان ایران ونهضت خلفای فاطمی که مروج تشیع بودند، میباشد.

درحال حاضر نیز که چندین قرن از آن وقایع میگذرد بازهم کلیه فرق شیعه درهر نقطه‌ای که ازنقاط جهان هستند ایران را مهد مذهب تشیع وشاهنشاه ایران را حامی ونگاهبان و مروج مذهب مقدس شیعه میدانند، چنانکه درسفرمیمنت اثرشاهنشاه ایران به هندوستان این موضوع کاملا مبرهن گردید.

برای اینکه این رشته محبت وصمیمیت برادران ایرانی با برادران مسلمان مقیم هندوپاکستان نزدیکتر گردد این بندهٔ آستان شاه‌ولایت برآن شد که باقلت بضاعت، آرزوئی را که از سی و هفت سال پیش در آلمان داشتم (باتوقف درهند و مراجعه بکتابخانه های عمومی وخصوصی که درهند موجود است). جامعه‌عمل پوشاند، یعنی تاریخچه‌ای صحیح ازخلفای فاطمی رضوان‌الله علیهم اجمعین که بنوبه‌خود هواخواه

استقلال وعظمت ، (منهدم کننده بدخواهان ودشمنان خونخوار) ایران بوده‌اند ، بطورفهرست ازکتب تاریخی معتبره بنام ارمغان سفر هندتدوین وجمع آوری‌نماید، که بانهایت مسرت وافتخار به‌این کار بزرگ تاریخی توفیق حاصل گردیده است .

همانطورکه یادآوری شد هنگام تشریف‌فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران‌بهندوستان ازطرف عموم طبقات‌ملی ودولتی همه‌نوع پذیرائیهای گرم وصمیمانه واستقبال‌بعمل‌آمد . ومخصوصاً، تجلیل بی‌نظیرمسلمانان به‌ویژه‌شیعیان پاکستان واستان بمبئی وهزارها ایرانی که درآن شهرهای عظیم مقیمند فراموش‌نشدنی است .

باکسب اجازه از پیشگاه مبارك شاهنشاه محبوب ایران برای اقامت، مدتی درشهر بمبئی‌وتجدیددیدار دوستان هندی وایرانی ، مدت یکسال‌دربمبئی‌توقف‌نموده تابتوانم برای‌این‌منظورمقدس تحقیقات کرده‌مدارك‌صحیحی بدست‌بیاورم، این‌فرصت وپیش‌آمد بسیارنیکومرا برآن داشت که درباره تاریخ صحیح خلفای فاطمی رحمةالله علیهم تحقیقات بیشتری کرده اطلاعات صحیحی تحصیل نمایم . خوشبختانه توفیق رفیق گشته باهمراهی چند نفر ازفضلا ودانشمندان ، علمای کارآگاه وبزرگان‌نامی اسلامی درشهر بمبئی‌درنتیجه مساعی علاقمندان بادست‌یافتن بیك‌کتابخانه معظم فرصت خوبی بدست‌آمده مطالب مهمی‌را جمع‌آوری نمودم . امیداست که باتأییدات خداوندی و انفاس قدسیه ، با انتشار این کتاب پرده‌های تاریك از روی حقایق تاریخی واقعی خلفای فاطمی رضوان‌الله علیهم اجمعین باکوشش وسعی این ناچیز برداشته شود .

نام کتب تاریخی قدیم وجدید که درآن کتابخانه مطالعه وازآنها یادداشت شده است ونیز کتابچه و مجموعه‌ایکه قسمتی از تشکیلات و خدمات مهم تاریخی خلفای فاطمی بعالم اسلام و تشیع، در دوران نهضت فاطمیان بتوسط چند نفر از دانشمندان جمع‌آوری و بچاپ رسیده بود ، مورد استفاده واقع گردیده است. برای مزید اطلاع فهرست آنها دراین (دیباچه) بچاپ میرسد .

وچون کشور ایران نیز ازنظر مأخذ و مدارك مربوط بمذهب تشیع و تاریخ اسلام و خلفای فاطمی دارای آثارمهمی میباشد ، لذا از هندوستان بایران بازآمدم

تا در اینجا نیز بافضلا و دانشمندان ایران و مورخین و اهل خبره تماس گرفته از معلومات با ارزش آنان برای این مقصود مقدس استفاده نمایم، که خوشبختانه با عنایات الهی موفق گشتم.

در این فرصت لازم است یادآور شود که این فکر مقدس تنظیم و جمع آوری و ترجمه و چاپ تاریخ خلفای فاطمی یک اندیشه تازه‌ای نبوده. بلکه از سی و نه سال پیش که بعد از پایان جنگ بین المللی اول در سال ۱۹۱۸ از اسلامبول به آلمان برای تحصیل نامه نگاری و کسب معلومات فرهنگی رفتم در موقع اقامت در آلمان پس از چندی در رشته های علمی و عملی فن شریف روزنامه نگاری و هنر چاپ اشتغال ورزیده کوشش داشتم.

از سال ۱۹۲۱ میلادی روزنامه آزادی شرق و بعد از توقیف آن از طرف (اشغالگران آلمان، متفقین) مجله صنایع آلمان و شرق علم و هنر و مجله ایران نو را تأسیس کرده درحدود ۱۲ سال در برلین در آن دو رشته و حرفه شریف چاپ کتب و روزنامه اشتغال داشتم.

در اوقات تحصیل و کسب اطلاعات سیاسی و تاریخی بهترین تفریح و لذتم از لذائذ آن دیار هنربار، مراجعه بکتابخانه های خصوصی و عمومی به ویژه کتابخانه عظیم دولتی برلین (اشتانس بیبلیوتک) و مطالعه و استفاده از کتب تاریخی و سیاسی و اقتصادی بود. برحسب تصادف به یک سلسله کتب تاریخی خطی قدیم و چاپی مربوط به خلفای بنی‌امیه و بنی عباس و مظالم آنان در ایران و تاریخ مهم نهضت خلفای فاطمی که پرچمدار تشیع و برضد زمامداران ظالم بنی‌امیه و خلفای غاصب بنی‌عباس قیام نموده بودند، برخورده چندین هفته بمطالعه آنها شتغال داشته. استفاده نمودم.

ملاحظه گردید که مندرجات کتب معتبره مزبور، با نشریات عادی کتب آلوده به تعصبات مغرضانه مذهبی (پیروان مذاهب دیگر سابقین ولاحقین) تفاوت بسیار دارد. لذا با اشتیاق زیاد در آن قسمت بیشتر به تحقیقات و مطالعات دقیق خود افزوده، با رونوشت های با ارزش و یادداشت ها، مطالب مهمی را فراهم ساخته، برای نشر حقایق و بجا گذاردن یک تاریخچه صحیح، درباره خلفای فاطمی آرزومند گردیده،

ازخدای متعال مسألت کردم، توفیقی عنایت فرماید، تا تحقیقات بیشتر و بهتری در اینموضوع مهم انجام داده چشم و دل دوستان را با انتشار آن بصورت یک کتاب روشن‌سازم . ولی این‌آرزوی مقدس بواسطه پیش‌آمدهای ناگوار و گرفتاریهای بیشمار وکاربسیار انتشارات مجلات وکتب و انجام امور مطبوعات دیگران درچاپخانه‌ام، در(برلین)عملی‌نشد .ولی پس از سی‌وپنج‌سال باتأییدات خداوندی درسفر هندودست یافتن به آن کتابخانه گرانبها و ترجمه کتاب مذکور توفیق حاصل شد ولی باورم نمی‌آمد که به‌این سهولت درسن کهولت وپیری (درهشتادسالگی) وانحطاط قوای مادی ومعنوی چنین توفیقی نصیب شود .

بحمدالله والمنه با تأییدات خداوندی ومدد ازانوار ائمه طاهرین صلواةالله علیهم اجمعین به‌آرزوی چندین‌ساله خود رسیده به‌چاپ آن توفیق حاصل‌نمودم .

امید است این کار بی‌ریا که درکمال حسن نیت وصداقت وایمان به حق و حقیقت انجام‌یافته است مورد قبول پیشگاه **خادمین** عالم‌اسلام وتشیع‌وعلاقمندان بدانستن این حقیقت تاریخی قرارگیرد .

اینک مناسب میداند که،بطورفهرست‌برای تذکر بفضلای گرام‌ودانشمندان عظام بخدمات ذیقیمتی که خلفای فاطمی درراه ترویج علم وادب و فرهنگ انجام داده‌اند و ازمنابع معتبره کتب خطی وچاپی مخالفین وموافقین، خودی وبیگانه، اقتباس شده‌اشاره‌ای بنماید .

مراکز علم وادب

چنانکه‌میدانیم دردوره‌های‌طلائی اسلام مساجد یگانه‌مرکز علم‌وادب‌وحکمت‌بود ودرجوارمساجد کتابخانه‌ها ، مدرسه‌ها وهمه‌نوع محافل‌علمی‌وادبی منعقد میشد ، خلفای فاطمی دراین قسمت سرآمد سایر فرمانروایان‌اسلامی‌شدند، زیرا نخستین دانشگاه‌اسلامی (جامع‌الازهر) درقاهره‌باهمت وکوشش‌آنان تأسیس ودایرشدوعلاوه برآن، درتمام‌مساجد مهم قاهره مانند جامع عتیق وجامع ابن‌طولون وغیره همه روزه مجلس درس وبحث دینی وفلسفی و علمی دایربوده است .کتابخانه‌هائی که درآن ایام درقاهره دائرشده بود درجهان اسلام بی‌نظیربود .چنانکه خزانةالکتب فاطمیان بیش از یک‌میلیون و ششصد هزارجلد

کتاب داشت وتنها ۲۵۰۰ (دوهزار وپانصدجلد) قرآن مجید درآن کتابخانه بود، که همه‌آنهارا باآب‌طلا نگاشته بودند. دارالحکمه یکی دیگر از مؤسسات علمی خلفای فاطمی است، که درآن همه‌نوع علوم مجاناً تدریس میشد وحتی بدانشجویان کتاب و کاغذ وقلم مجانی میداد.

وزیران وملازمان خلفای فاطمی، غالباً ازمیان بزرگترین فضلای معاصرانتخاب میشدند وعلاوه برانجام اموراداری وسیاسی‌مرتب به‌تدریس وتعلیم‌اشتغال داشتند. ازآنجمله یعقوب‌بن کلس وزیرالعزیز که بنا بروایت جرجی زیدان صدها نفر هرروز درمحضر درس او حاضر میشدند.

خلفای فاطمی

از خود تألیفات و تضیفاتی داشتند وقسمت‌عمده از اوقات خودرا بمطالعه‌وتألیف‌میگذرانیدند کتاب «الاعتماد فی‌الرد علی اهل‌العناد» یکی‌ازتألیفات گرانبها وسودمنداست که العاضدلدین‌الله خلیفه‌فاطمی آنرا تألیف نموده است.

فلسفه وریاضیات وهیئت ازعلومی بوده که خلفای فاطمی درترویج آن سعی وافرمبذول‌میداشتند. چنانکه‌درخزانة‌الکتب ودارالحکمه مقدار زیادی‌آلات وادوات علمی وهندسی جمع‌آوری شده بود. سیدنا المؤید فی‌الدین هبة‌الله شیرازی از رجال دانشمندی‌است که ازشیرازبقاهره‌رفته ودرآنجابامساعدت المستنصربالله‌خلیفه فاطمی درترویج علم وادب ونیک‌نامی همه‌نوع توفیق یافته است.

خلفای فاطمی علاوه برعلوم فقه ولغت ونحو بتألیف کتب تاریخی وسیره‌رجال توجه خاص داشتند، قاضی‌العنمان‌احمدبن عبدالله زغانی، سیدنا هبة‌الله شیرازی‌وده‌ها رجال دانشمند نامی دیگر آندوره از اشخاصی هستند که بهترین و معتبرترین کتب تاریخی و سیره را تألیف نمودند. بقسمیکه کتب آنان‌تا امروز مستند مورخین بزرک شرق وغرب میباشد.

علم نجوم وریاضیات

خلفای فاطمی نسبت‌بعلم‌نجوم وریاضیات نیزعلاقمندبودند و درزمان الحاکم‌بامرالله رصدخانه مهمی درکوه المقطم مجاور قاهره دایر شد و دانشمندانی مانند حمیدالدین کرمانی وابویعقوب سجستانی

وابوحاتم رازی، ابن الهثیم امیة بن صلت درعلوم طبیعی وریاضی وفیزیک ومناظرومرایا تحقیقات و تألیفاتی دارند . و در پرتو حمایت خلفای فاطمی خدماتی بعلم وحکمت انجام داده‌اند که هنوز هم مورد استفاده میباشد .

خلفای فاطمی از نظر دیگران

البته دوستداران وپیروان خلفای فاطمی ازآن‌جمله حکیم ناصرخسرو مطالب مفصلی راجع بخدمات علمی و فرهنگی فرمانروایان مزبور نوشته‌اند. ولی گذشته از آنان مؤلفین دیگری هم که از پیروان فاطمیان نبوده‌اند نیز ازروی کمال انصاف خدمات علمی ومساعی آنان‌را درراه ترویج علم وادب ستوده‌اند. ازآنجمله محمدفرید وجدی مؤلف دائرة‌المعارف مشهور مصری که ازاعاظم رجال اهل تسنن میباشد. وهمچنین مؤلفین انسیکلوپدی بریتانیا دربارهٔ خلفای فاطمی مطالبی مرقوم داشته‌اند که خلاصه ترجمه آن ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگذرد. همینقسم مختصری ازمشهودات حکیم ناصرخسرو دربارهٔ عظمت دربارفاطمیان درج میگردد.

خزانة‌الکتب قاهره از تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

العزیزبالله دومین خلیفه فاطمی مصر نخستین خلیفه‌ای بود که در قاهره کتابخانه دایر کرد وصدها هزار دینار برای خریداری و جمع آوری کتابها مصرف نمود. بقسمیکه در کتابخانه العزیز بیش از یک ملیون وششصد هزارجلد کتاب جمع شده بود. ازآن‌جمله ۲۰۰۰ جلد قرآن که باآب طلا تحریرشده بود.

علاوه بر کتاب مقدار زیادی آلات وادوات هندسه وهیئت و نجوم در آنجا جمع‌آوری کرده بودند که صدها هزاردینارقیمت داشت. این کتابخانه وگنجینه علم وهنر بخزانة‌الکتب معروف بود وچندین مدیر وسرپرست داشت. بعلاوه خود العزیز هفته‌ای دو روز بخزانة‌الکتب میآمدوسر کشی میکرد. همینکه پیروان و طرفداران صلاح‌الدین ایوبی برمصر دست یافتند همه آن کتابهارا پاره‌پاره کرده و سوزاندند. قسمتی ازآنرا بعنوان کتابهای رافضی آتش زدند وجلد کتابهارا بکفش‌دوزان فروختند تا ازآن کفش بسازند. درنزدیکی قاهره تلی بنام تل‌الکتب بود مخالفین

متعصب ویا طرفداران و علاقمندان برای جلوگیری از نابودی مقدار زیادی از آن کتابهارا درآنجا روی هم انباشته وزیر خاك مدفون ساختند از آنرو محل مزبور بنام (تل الکتب) موسوم شد .

دارالحکمه

الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی درنزدیکی قصرخود درقاهره یک کتابخانه ومدرسه مجانی عمومی دایر کرده بود که دارالحکمه نام داشت وهرکس آزادانه میتوانست در آنجا بیاید کتاب مطالعه کند وهردرسی که مایل است تعلیم بگیرد، استادان علوم مختلف درد ارالحکمه برای طالبان درس میگفتند و از دربار خلیفه حقوق میگرفتند. الحاکم بامرالله املاك بسیاروقف دارالحکمه کرده بود . شماره کتابهای دارالحکمه از پانصدهزار متجاوز بود این کتابخانه ومدرسه چندین تالار واطاقهای متعدد داشت وصدها نفر درآنجا آمدوشد میکردند وعلاوه بردرس مجانی قلم ومرکب و کاغذ رایگان هم میگرفتند .

اطافها و تالارها با فرشها و پرده‌ها وقفسه‌های عالی آراسته بود و ده‌ها مدیر ومباشر این مؤسسه عام المنفعه را اداره میکرد. روزهای پنجشنبه خلیفه (الحاکم) بدارالحکمه میآمد. عده‌ای ازقاریان باآهنگ خوش قرآن تلاوت میکردند سپس به‌امر خلیفه مناظره‌ها ومباحثه‌های علمی ومذهبی آغازمیگشت وخلیفه در پایان به‌استادان انعام وخلعت میداد .

ازتاریخ تمدن اسلام تالیف جرجی زیدان

معارف پروری فاطمیان

خلفای فاطمی درقاهره کاخها وعماراتی داشتند که نمونه‌ای از یک تمدن بسیار عالی بود . ازآن جمله کاخ برکة الجیش کوشکی ازچوب منبت کاری بودوروی دیواره‌های آن تصویر شاعران معاصرواشعار آنهارا بطرز زیبائی نگاشته بودند . کنارهرتصویر طاقچه کوچکی بود . خلفای فاطمی هفته‌ای یکبار بآن محل میآمدند و یک کیسه زر در هرطاقچه‌ای بعنوان صله برای (شعرا) شاعران میگذاردند . تا کنون کمترفرمانروائی دیده‌شده که اینقسم ازشعروادب تشویق کند .

شیعیان علی درمصر

مصریان ازآغاز علی‌را دوست داشتند وازطرفداران صمیمی علی بودند، علویان بیشتر به‌مصر وایران‌وعراق رومیآوردند. منصور عباسی بسیاری از آنها را کشت و عده‌ای را بزندان انداخت، ازآن جمله محمدبن‌عبدالله حسنی وچندین نفر ازخاندان‌حسن‌بن علی را بقتل رسانید.

متوکل عباسی به‌والی‌مصر نوشت هرچه شیعهٔ علی درمصر است بکشد ویا بزندان بیندازد.

در زمان فاطمیان شیعیان مصرآزاد شدند ومذهب شیعی در آنجا رواج گرفت به‌ویژه که فاطمیان همه‌زمامداران معارف‌پرور ومروج تشیع بودند.

یعقوب‌بن کلس وزیر العزیزبالله کتابی دربارهٔ فقه شیعی تألیف کرده بود که خودآن‌را تدریس میکرد وروزانه بیش از دوهزارنفر باین مجلس درس میآمدند. وزیر برای عده‌ای که‌نزدیک بودنددرس‌میگفت، سپس مقرراول درس‌را برای عدهٔ دورتر ومقرردوم، برای‌دسته‌دوم، همینطورتقریر میکرد، تابحوزه آخردرس‌میرسید.

این طلاب همگی‌ازبیت‌المال حقوق‌میگرفتند ودرنزدیکی‌جامع الازهرمحله‌ای بود که همه درآنجا درخانه‌های مجانی سکونت داشتند.

نقل و ترجمه از دائرة‌المعارف فرید وجدی

فاطمیان که آنانرا علوی وعبیدی‌میگویند، فاطمی و علوی برای اینکه خودرا ازفرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام وحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام میدانند. و اما عبیدی برای اینکه سرسلسلهٔ نهضت آنهاعبیدالله المهدی‌درسال ۲۹۷ درشمال افریقا به‌خلافت‌رسید. فاطمیان‌از اولاداسمعیل بن‌جعفرالصادق علیه‌السلام میباشند.

دشمنان مذهبی و مخالفین نهضت فاطمیان در صحت نسب‌این خاندان انتشارات ناشایستی داده‌اند، اساس آن انتشارات ناروا همان تعصب و دشمنی خلفای بنی‌عباس وعمالشان بود، زیرا همینکه پیشرفت فاطمیان‌مسلم‌شد، خلفای عباسی را دربغداد پریشان وناراحت ساخته برای خاموش کردن آن نهضت عظیم و جلوگیری از پیشرفت ایشان متوسل به تبلیغات و نشر اراجیف گردیدند. ولی

باهمه‌جدیت و کوششی که دربدنام‌ساختن آنهانمودند ، روزبروز برعظمت وپیشرفت فاطمیان وطرفدارانشان افزوده میشد.

سیدرضی شریف‌نقیب‌الاشراف علویان دربغداد درسال ٤٠٦ هجری دردیوان اشعارش که دربیروت‌بچاپ‌رسیده است، نسب آنانرا به‌خاندان‌علوی‌وفاطمی‌تأیید نموده است . آنچه مسلم‌است‌این‌است که درقرن‌سوم هجری مبلغین شیعهٔ اسمعیلیه درشام و عراق وایران وعربستان تبلیغ وپیشرفت میکردند ومرکزآنان سلمیه‌نزدیک حمص بوده است. اماکم کم ازآنجا خود را بافریقا رسانیده‌اند ودرقیروان متمرکزشدند .

مؤسس‌دولت‌فاطمیان عبیدالله المهدی

پس از مبارزه‌های طولانی بالاخره موفق‌شد تاداخل مصر برود ولی المقتدر خلیفه‌عباسی توانست عبیدالله‌را مغلوب سازد وبطرف قیروان وبرقه برگرداند. اما عبیدالله باردیگر به‌مصر‌حمله برد واین‌بارهم شکست‌خورد. پس ازمرگ عبیدالله ابوالقاسم القائم به‌امرالله خلیفه شدو به‌مصر حمله برد و اونیز مغلوب‌شد وهمینکه بقیروان برگشت شخصی بنام ابویزید مخلدالزمانی ؛ که‌از متعصبین و مبلغین مذهب مالکی بود، برضد او قیام کرد و بسیاری از متصرفات القائم‌به‌امرالله راگرفت‌ومذهب مالکی را بجای شیعی اسماعیلی رواج داد . القائم به‌امرالله دراین گیر و دار وفات کرد واسماعیل پسراو ملقب‌به‌منصور جانشین‌وی‌شد با ابویزید چندسالی‌جنگید، بالاخره ابویزید درمیدان زخم برداشته وبزودی درگذشت. پسران ابویزیدچندی بامنصور جنگیدند ولی بالاخره مغلوب گشته و سرانجام خود منصور نیز وفات کرد و پسرش ابوتمیم معدکه ٢٢ ساله‌بود بنام‌المعزلدین‌الله‌خلیفه‌شد، مراکش والجزایروتونس وسیسیل را بتصرف خویش درآورده ودرصدد تسخیر اسپانیا برآمد . جوهر سردار بزرگ المعزلدین‌الله فتوحات خودرا تاکرانهٔ اقیانوس اطلس ادامه داد وبالاخره کشورمصر بدست جوهر برای المعزلدین‌الله‌فتح شد و شهرقاهره بنام قاهرة المعزیه بنا گردید ومقر خلافت‌فاطمیان ازقیروان و مهدیه به‌قاهره‌انتقال یافت وبرای قیروان

ومهدیه ازطرف المعزلدین‌الله فرماندارانی تعیین شد .

نقل و ترجمه از دائرة‌المعارف فریدوجدی و انسیلکوپدی بریتانیکا

خلفای فاطمی در مصر

خلیفهٔ فاطمی المعزلدین‌الله در سال ۳۶۱ هجری وارد قاهره شد . جوهر سردار و غلام المعزلدین‌الله این شهر را بنام المعز و بطالع ستارهٔ (زحل) یعنی قاهره (القاهرة المعزیه) بنا کرده نام گذارد .

المعزلدین‌الله درسال ۳۶۵ درگذشت و پسرش العزیز خلیفه‌شد، درزمان المعز اهل حجاز بوی تسلیم شده بودند ولی پس از مرگش‌شورش نمودند . العزیز بحجاز لشکر کشید واهل آنجارا مطیع ساخت . العزیز درسال ۳۸۶ درگذشت وپسرش الحاکم به‌امرالله خلیفه شد .

الحاکم درسال ٤۱۱ بعادت‌معمول برای گردش بکوه‌المقطم رفت ودیگربرنگشت . پس ازالحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین‌الله از ٤۱۱ تا ٤۳۷ خلافت کرد . وی درآغاز خلافت هفت‌سال داشت و عمه‌اش ست‌الملک نایب‌السلطنه گشت . بعد از چندسال ست‌الملک وفات کرد والظاهر که درآنوقت ۳۷ سال داشت مستقل گردید . درزمان الظاهر مصر وسوریه‌وشمال افریقا درتصرف فاطمیان درآمد . الظاهر عادل ونیکوکار ودرعین‌حال خوش گذران بود .

خلفای فاطمی از بزرگترین فرمانروایان اسلامی بشمار می‌آیند، چون بیش‌از هرفرمانروای مسلمان درترویج علم وادب، تمدن‌اسلامی وتأسیس مدارس ومساجد وکتابخانه‌ها همت گماشتند - نامی‌ترین دانشمندان ومحققین اسلامی آندوره‌درتحت حمایت آنان بهترین کتب علمی را تألیف نمودند . جامع‌الازهرقاهره که هم‌اکنون مهمترین وقدیمی‌ترین دانشگاه‌عالم اسلام است، از یادگارهای گرانبهای آن خلفای معارف پرورمیباشد .

این بود خلاصه‌ای ازنظریات مورخین نامی وپیروان مذاهب دیگر ، راجع بکارهای گرانبها و قابل تقدیر فرمانروایان فاطمی که بانهایت بیطرفی نوشته‌اند ،

گواهی آنان، محکمترین دلیل بروسعت نظروافکار عالیهٔ آن فرمانروایان معارفخواه میباشد .

تحقیقات دانشمندان خارجی ما را برآن داشت که مراتب مزبور را جمع آوری وبزبان شیرین فارسی درآورده وبه پیشگاه دانشمندان و فضلای عظام ایران تقدیم داریم وامیداست که این خدمات ناچیزمورد قبول واقع گردد .والسلام علی من اتبع الهدیٰ.

تذکر لازم در این دیباچه هرگاه مشاهده میشود که یک مطلب یا موضوعی تکرار شده است، سببش اینست که هر کدام از آنهاراازکتب معتبره (خودی وبیگانه) که دربارهٔ خلفای فاطمی وتشکیلات آنان اظهارنظر کرده‌اند، برای گواه‌مقصودودانستن عقاید دیگران درباره‌نهضت خلفای‌فاطمی رضوان‌الله علیهم اجمعین آورده‌ایم .

عبدالرحمن سیف آزاد
مدیر مجلهٔ ایران باستان

ظهور فاطمیان

اصل ونسب آنان باذکر عقاید وآراء مختلف

نسب فاطمیان

بنی فاطمه علیها السلام که در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند وایشانرا اسمعیلیه وعبیدیه نیز گویند در زمان دولت بنی عباس دویست وهفتاد و چهار سال خلافت کردند. عده ایشان چهارده تن میباشد.

ابتدای دولت شان (سال ۲۹۷ ھ)، از فرزندان اسمعیل بن الامام جعفرالصادق علیه السلام بودند واسمعیل فرزند بزرگ امام جعفر صادق علیه السلام بود.

دربعضی ازتواریخ مسطور است که اسمعیل را پسری بود محمدنام ومحمدرا پسری آمد نام او جعفر ولادتش در مدینه بود. محمد بن جعفرالحبیب واورا حبیب بدان سبب خواندند که مردمان همه اورا دوست میداشتند وفرزندان او در دیار مغرب سکونت گزیدند اول کسی از ایشان که بتقویت ابوعبدالله صوفی درسلطانیه مغرب بخلافت رسید، عبیدالله بن محمد المهدی بالله بود ونسب او بروجهی که حضرت سلطان المحققین خواجه نصیرالدین محمدطوسی، طیب الله مشهده، در فاتحهٔ تقویمی که آنرا بنام علاءالدین محمد اسمعیلی حاکم قهستان، تألیف نموده براین وجه است: محمدبن المهدی، بن عبدالله، بن احمد، بن محمد بن اسمعیل، بن جعفرالصادق علیه السلام، ولادت او درقریهٔ سلمیهٔ حمص درسنهٔ ست وستین ومأتین (۲۶۶ ھ) ومدت خلافت اوبیست وچهار سال بود. وفاتش درسنهٔ اثنین وعشرین وثلثمائة (۳۲۲ ھ) ومدت عمراو شصت ودوسال بود. خروج وقیام او روزیکشنبه هفتم ذی الحجه سنهٔ ست وتسعین ومأتین (۲۹۶ ھ) اما روز پنجشنبه هفتم ربیع الآخر ۲۹۷ بروی بخلافت سلام کردند.

زعم اسمعیلیه آنست که مهدی موعود که در اخبار آمده عبارت ازاوست.

و بعضی از هواخواهان مهدی روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علیٰ رأس ثلثمائة تطلع الشمس من مغربها و گفتند که مراد از لفظ شمس که در حدیث واقع شده مهدیست واو باهر که محاربه نمود مظفر ومنصور میگشت .

صاحب روضة الصفا آورده که درحدودقیروان قلعهٔ در غایت رزانت واستحکام بنیاد نهاده آنرا به‌مهدیه موسوم گردانید ودرسال (۲۹۹ ﻫ)اهالی بعضی از دیار مغرب دم از عصیان میزدند و مهدی پسر خود را بدفع ایشان نامزد فرمود و آن جماعت را محاصره نموده مدت دیر بر درشهر بنشست تاقوت‌محصوران باتمام رسید و عاقبت با تیغ و کفن بیرون آمدند و دست در دامن او زده وزینهار خواستند . ولدمهدی سایهٔ عاطفت ومهربانی برسرضعیفان افکند، همه را از کشتن امان داد وبمؤاخذهٔ قلیلی ازاموال قناعت‌نمود . مهدی درایام خلافت‌خودبه‌اطراف‌وانحاء ولایت مغرب لشکرها فرستاد ومجموع رادرحیطهٔ تصرف‌وتسخیردرآورده، خاندان های‌قدیم‌طرفداران بنی‌امیه و بنی عباس را برانداخت و چون از ضبط آندلس وقیروان و طرابلس و امثال آن فراغت یافت پسر خویش قائم را بتسخیر دیار مصر با لشکری گران روان کردومقتدر عباسی مونس خادم راباسپاهی جرّار، برای‌مقابله فرستاده‌میان‌ایشان محاربه روی‌داد .

و دربعضی ازتواریخ بنظررسیده که مونس دونوبت باقائم حرب کرده‌آخرروی بفرارنهاد ودیار مصر وصعیدبدست‌قائم مستخلص گردیدوچون مدت بیست وپنجسال از خلافت‌مهدی بگذشت‌درحصار مهدیه روی بعالم آخرت‌نهاد .

دوران حیات مهدی شصت ودوسال ومدت خلافتش بیست وچهارسال بود .

درتاریخ روضة‌الصفاآورده که‌خلفای‌عباسی درنسب‌مهدی‌طعن کرده محضری نوشتند وخواستند که امر فرمایند که تاخطباء آنرا برمنابر بخوانند،وزیر مقتدرگفت که اگرشما چنین کنیدعلویان نیز نسبت به‌عباسیان زبان قدح درازکرده درآن باب محضری نویسند وامر کنند تا درخطبه برروٴس منابر ولایات‌مغرب بخوانندوهیچیک ازشما دوطایفه‌را درمیان امت قدر وقیمت نماند لاجرم مقتدر ازسرآنقضیه درگذشت .

وایضا ابن کثیر درتاریخ خود دراین باره نوشته است، دراول مرتبه که اکابرو علماء باستدعاء خلیفهٔ قادر بالله عباسی خط ومهر برآن محضر مینهادند، سید رضی- الدین موسوی نیز باکراه والحاح خط برآن محضرنهاد و چون ازمجلس خلیفه بیرون رفت به بطلان آن محضراظهارداشت آنچه درآنجا نوشته‌شده ازروی اکراه بوده وقطعه شعری گفت که دلالت برصحت نسب خلفای فاطمی داشت و یک بیت آن اینست :

الیس الذل فی بلدالاعادی و بمصر الخلیفة العلوی

وخلیفهٔ عباسی چون آن‌قطعه را شنیدبرآشفت وشریف طاهر پدرسیدرضی‌الدین وبرادراو میر مرتضی علم‌الهدی‌راطلبید، وبا ایشان گله‌آغاز کرد، ایشان چون‌بسید رضی‌الدین درآن‌باب سخن گفتند، گفت‌من‌آن قطعه‌رانگفته‌ام، خلیفه گفت اگر او آن قطعه‌را نگفته باید که‌قطعه دیگر مشتمل برقدح‌نسب اسمعیلیه‌بگویدودراینباب‌مکرر کس نزد میر رضی‌الدین فرستادند و اوقبول‌نکرد وچون سید رضی‌الدین وخاندان‌او درعراق عرب صاحب شوکت وفضل بودند و خلیفه قدرت براهانت ایشان نداشت لاجرم بآن راضی‌شد که سید رضی‌الدین‌سوگند بخورد که‌آن قطعه‌را نگفته .آنگاه‌شیخ ابوحامد اسفراینی و قاضی ابوبکر باقلانی راکه ازعلماء اهل سنت و جماعت بودند بخانهٔ اوفرستادند ، تا اورا سوگند دهند والله اعلم بحقیقة‌الحال.

محمد لقبش القائم به امرالله

پدرش مهدی درایام خلافت خویش ازمردم مغرب و بربر از برای او بیعت گرفت . چون مهدی وفات یافت و قائم در سال سیصد و بیست و پنج بخلافت رسید اهل صقلبه بواسطهٔ سوء اعمال‌عامل‌او (سالم‌بن راشد) ازاطاعت اوسرباززدند تاقائم سالم را عزل کرده، دیگری‌را بجای اونصب فرمود .واز کلیات وقایع زمان‌قائم یکی آن بود ابویزید که بتعلیم صبیان اشتغال داشت ، بروی خروج کرد و جمعی کثیر درتحت‌رایت اومجتمع گشتند ومیان‌او وقائم چندین‌جنگ‌اتفاق افتادوآخرالامر قائم از وی منهزم گشت و ابویزید قائم را تعاقب نموده درمهدیه محصور گشت

واسمعیلیه ابویزیدرا دجال نام نهاده (حدیثی روایت کردند، مضمون آنکه دجال برمهدی قائم خروج کند) قائم درحین محاصره مریض گشته درگذشت وپسرش اسمعیل بجای او بنشست ومدت خلافت قائم دوازده سال وهفت ماه بود .

ذکر خلافت اسمعیل لقبش المنصور بالله

پس از درگذشت قائم اشراف حصار مهدیه برمنصوربیعت کردند واوبغایت شجاع و مردانه و عاقل و فرزانه بود ، وچون درحین وفات پدرش ابویزید خارجی بالشکری سنگین بردرحصار بود مرگ قائم را پنهان داشت و بحسن تدبیر و کمال دلاوری، منصور. ابویزیدازحدودمهدیه گریزان شدومنصوراورا تعاقب نموده بجائی رسید که ازصعوبت راه دیگر نتوانست رفت . و ابویزید گریخته به بلاد سودان فرود آمد چون این خبرمسموع منصور گشته جمعی از سپاهیان را بدفع او نامزد فرمود وایشان بموجب فرموده به تعقیب ابویزید شتافتند و بعد ازکشش وکوشش او را دستگیر نموده نزد منصورآوردند . ازطرف مقام خلافت حکم صادرگردید که ابویزیدرادرقفس آهنین زندانی نموده وبعداز چندگاه بنابرفرمان منصور فتح نامه ها به اطراف ولایات اسلام فرستاده افعال ناشایست او را که در ایام خروج ازقتل و غارت ازطرف او ولشکریانش واقع شده بودبازگونمودند . منصور درایام دولت خویش حسن بن علی بن الحسین کلبی راکه یکی ازعظمای مملکت و بداد و دهش آراسته بود بحکومت صقلبه فرستاد وبواسطهٔ حسن معاشرت ورفتارش باجامعه محبت او دردلها قرارگرفته ، بضبط وربط امورمشغول گشت .

درخلال این احوال رومیان متوجه محاربه اوگشتند وچون دوگروه نزدیک شدند آتش جنگ زبانه کشید. حسن منهزم شد، مقارن این حال فرج غلام منصور باعده‌ای ازشجاعان بمعاونت حسن رسیدوروی بلشکر رومیان نهاده جنگ شدیدمیان آنان واقع گردید ولشکر روم شکست یافته گریزان شدند .

ابوجعفر مروردی بیتی چند در تهنیت این فتح مبین انشاد کرده معروض منصور گردانید ، مشعر برآنکه امید میدارم که به‌اسم همایون قرة العین خلیفه

المعزلدین‌الله که ولیعهد است در مکه و مدینه رؤس منابر و وجوه‌دنانیر بنام ولقب آن دُرّ دُرج خلافت ودُریّ برج امامت مزین ومُحلّی گرددوعاقبت آنچه برزبان‌ابوجعفر گذشته بود بوقوع انجامید . چون مدت هفت‌سال از خلافت منصور منقضی گشت عالم فانی را وداع نمود . مدت حیاتش سی‌وهفت سال بود .

ذکر خلافت المعزلدین‌الله

معدبن اسمعیل لقبش المعزلدین‌الله پادشاهی صاحب رأی و شجاع بود . دقایق امور ملک وقوانین ملت نیکو دانستی و کماینبغی مراسم سیاست و حکومت به جای آوردی .

یافعی درمدح او گفته است **(کان مظهراً للتشیع معظماً لحرمة الاسلام کریماً حازماً سریاً یرجع الی انصاف ویجری علی احسن احکامها)**

درروزوفات‌پدرش که‌سلخ شوال سنهٔ‌سیصدوچهل ویک بودبروی‌بیعت کردند . و در سنهٔ چهل‌وهفت غلام خود جوهر را به انواع عواطف پادشاهانه اختصاص داشته بالشکری گران به‌اقصا بلاد مغرب فرستاد . جوهر تاساحل بحراقیانوس‌وجزایر خالدات رفته از ماهی‌هائیکه به‌آن بحر منتسب و در آن ملک معروف بودصید کرده به پایهٔ سریر خلافت به مصر فرستاد .

المعزلدین‌الله در ایام حکومت خویش به‌سلخانیه لشکر کشیده آن‌دیاررافتح نمود . والی آن مملکت راکه مرد نادرستی بود و خود را الشاکری نام نهاده‌دستور داده بود که او را امیرالمؤمنین گویند اسیرودستگیر کرد . بعداز این فتح لشکر عظیم به جزایر روم فرستاد . میان او وسپاه رومیان جنگهای خونین واقع گردید .لشکرمعز بر مخالفان غالب آمده اموال و غنائم فراوان به‌دست آوردند .

در خلال این‌احوال‌فوت کافوراخشیدی که از قبل خلفای بنی‌عباس به‌حکومت مصراشتغال داشت‌به‌سمع‌معز رسیده‌و به‌واسطه‌قحط وغلا مصریان عاجزومضطر گشته اشراف‌واعیان مملکت‌رسولان‌ونامه ها فرستاده ازمعزالتماس نمودند که‌به نفس‌خویش حرکت فرماید یا از امرای دولت شخصی راکه شایستهٔ رسالت باشد به آن ولایت

فرستد . چون معز براین قضیه اطلاع یافت همت برتسخیر مصر گمارد . جوهر را با جمعی از ارباب سلاح وکشتیهای مشحون به‌انواع اطعمه و اغذیه که‌براهالی‌آن مملکت صدقه کند ارسال نمود .

جوهر درسال سیصدوپنجاه‌وهفت باسکنتی هرچه تمامتر پس از پیمودن راهی طولانی‌به مصر رسید ، چشم اهالی‌آن‌دیار به دیدار او روشن شد .وسورت‌جوع ایشان به صدقات المعزلدین‌الله قرار و آرام پذیرفت .

جوهر به بستان اخشیدی نزول کرده به موجب فرموده میان فسطاط و مصر وعین‌الشمس به بنای شهری مشغول گشته آنرا مصر جدید که به‌قاهره معزیه‌اشتهار یافته مشغول‌شد .وبه سعی‌جوهرمصرواسکندریه ودیار صعید ودمیاط ومکه‌ومدینه از تصرف عباسیان بیرون‌رفته درتسخیر خلفای علوی درآمد ودراین‌اثنا جوهر،یکی‌از سرداران‌را بالشکری گران به‌جانب فلسطین فرستاد وآن سردار فلسطین را فتح‌نموده عزم دمشق نمود وبر دمشق نیز مستولی شده سایر نواحی مملکت شام رافتح کرد .

صاحب روضة‌الصفا آورده‌که جوهر بعضی از قرامطه راکه افعال ناشایست از ایشان‌سرزده بودمانند قلع‌حجرالاسود وخلاف کاریهای دیگر درمصر به سیاست رسانید . بقایای آن جماعت گریخته در نواحی شام متواری و پنهان شدند .

از سیاق این کلام و تفصیل به وضوح‌می‌پیوندد که مابین افکاروروش‌قرامطه ورأی اسمعیلیه از هم جدا و قرامطه طایفه‌ای دیگرند . عباسیان و هواخواهان‌از کمال بغض‌وعداوتی که باخلفای فاطمی‌وشیعیان داشتند قرامطه‌راداخل‌شیعیان و اسمعیلیان‌ساخته‌اند . مؤیداین گفتار آنکه عبدالله‌بن معتزعباسی در بعضی‌قصاید خود طعن و تعرض باآل ابیطالب ؑ نموده و تعرض‌به خلفای علوی به آنکه قرمطی‌اند و قرامطه از ایشان . لاجرم یکی ازاکابر و طرفداران خلفای فاطمی درجواب آن ناصبی قصیده‌ای گفته و نسبت قرامطه را از فاطمیان باین بیت رفع نموده :

و تنسب افعال القرامط کاذباً　　الی‌عترة‌الهادی‌الکرام‌الاطائب

و این قصیده با این یک بیت از قصاید عبدالله معتز در حاشیهٔ امیرابوفراس حمدانی درمجلس امراء در روضة‌الصفا ذکر شده است .

در شوال سال سیصد و شصت و یک المعزلدین‌الله به عزیمت مصر از مغرب هجرت نمود و اولاد و حرم را باخود همراه گردانید واموالی که همراه داشت از حیز تعداد بیرون بود. دربعضی تواریخ بنظر رسیده که درآن سفر پانزده هزار شتر و ده هزار استر زر مسکوك از سرخ و سفید میکشیدند و اعیان و اشراف مصر تا اسکندریه باستقبال المعزلدین‌الله شتافته و درآن سرزمین به لقای اومشرف شدند و شرح شدت فراق وتفصیل آلام اشتیاق‌خویش معروض داشته به‌نوازش‌واستمالت اختصاص یافتند.

خلیفهٔ علوی‌ایشانرا بعدالت واحسان‌ونصفت‌امتنان‌خوشدل ومسرور گردانیدو چون بمحروسه‌معزیه نزول‌فرمود باساس عدل وانصاف چنان اشتغال‌نمود که‌مزیدی برآن متصورنبود.

گویند که‌چندصندوق پراز زر درپیش بارگاه‌اونهاده‌رخصت‌داده‌بودندتا هرروز محتاجان بیایند و در یک کف آنچه گنجد از آن نقود بردارند و اکنون صنادیق برجایست ولیکن ازآن کرم نشان نمانده وچون امورملک استقامت یافت در روز جمعهٔ نوزدهم ربیع الاخر سنهٔ سیصد و شصت و یک درگذشت. مدت عمرش چهل وپنج‌سال خلافتش بیست وپنجسال‌وسه‌ماه بود.

درصفحات گذشته دراحوال خلافت المعزلدین‌الله شرح داده شده است که‌در دوران خلافت اوکارهای بسیارمهم تاریخی مانند بنای قاهره وجامع الازهر انجام پذیرفته است.

یک کار مهم تاریخی جالب‌توجه دیگر که درتاریخ معجم ذکرشده‌است با اینکه بعضی ازمطالب‌آن درصفحات گذشته مندرج است بجا ومناسب دیدم که آنرا عیناً دراینجا ذکر و به افتخارات دوران خلافت المعزلدین‌الله اضافه نمائیم.

صاحب معجم دربارهٔ قاهره گوید که الحال مدینهٔ بزرگ مصر و دارالملک ولشکرگاه آنجاست واول کسیکه آن‌را احداث نمودجوهر غلام‌المعزلدین‌الله‌علوی فاطمی اسمعیلی بود وسبب آن این بود که چون کافور اخشیدی که ازقبل خلفاء

عباسیه والی مصر بود وفات یافت قحط و غلا درمصر فراوان گشت و اعیان آنجا رسولان ونامها فرستاده ازمعزالتماس نمودند که خود بدولت واقبال بآنولایت حرکت نماید یا ازامرای دولت شخصی راکه شایستهٔ ریاست باشد فرستد.

چون معز براین قضیه اطلاع یافت برتسخیر مصر همت گمارد. جوهرراکه سپهسالارلشکر او بود با جمعی ازارباب سلاح وکشتی‌ها مشحون بانواع اطعمه و اغذیه که براهالی‌آن مملکت صدقه کند ارسال نموده وجوهر درسنهٔ سبع وخمسین وثلثمائة (۳۵۷) باقواوقدرت بسیاربعد ازقطع مسالک بمصر رسید چشم‌اهالی‌آن دیار بدیداراو روشن وسورت جوع ایشان بصدقات المعزلدین‌الله تسکین یافت جوهر ببستان‌اخشیدی نزول‌نموده بموجب‌فرموده درمیان فسطاطومصر وعین‌الشمس ببنای مصرجدید که بقاهره معزیه اشتهاریافت مشغول‌شد.

وشیخ جلال‌الدین سیوطی دراحوال سنهٔ سبع وخمسین وثلثمائة گفته:

وفی‌هذه‌السنة جاءالعبیدیون فأخذوا مصرَ وقامَ دولةُ الرَّفضِ في الاقالیم المغرب‌والمشرق ومصرَ والعراق‌وذالک أنَّ کافورالاخشیدی صاحب مصرلَمّامات‌اختلت النظام وقَلّتِ‌الاموالُ علی‌الجند. فکتب جماعةُ الی المعزیطلبون منه عسکراً لیسلموا الیه مصر، فارسل‌مولاه جوهرالقائد بمأة الف‌فارس فَمَلَکَها وَنَزَلَ موضعَ‌القاهرة الیوم واختطها وهی‌دارالامارة للمعزوهی‌المعروفة الان بالقصرین، وقطع‌خطبة بنی‌العباس وَلِبْسَ السواد وَلَبِس الخطباءُ البیاض وأمرَان‌یُقال‌فی‌الخطبه.

اللّهُمَّ صلِّ علی‌محمدِ المصطفی وعلی علي‌المرتضی وفاطمة‌البتول وعلی الحسن و الحسین سِبْطَيْ الرسول وصلِّ علی الائمة آباءِ امیرالمؤمنین المعزبالله وَذلک کله في‌شعبان سنة ثمان وخمسین، ثم فی‌ربیع الاخرسنة تسع وخمسین، اذنوا بمصربِحَيِّ علی خیرالعمل وشرعوا فی‌بناء الجامع الازهرففرغ فی‌رمضان سنة احدی‌وستین. (۱)

۱- المجالس المؤمنین ص ۶۲

تمام شد کلام سیوطی ومضمون آن در تاریخ یافعی وغیرآن نیز مذکوراست .

ذکر خلافت نزار العزیز بالله

نزار لقبش العزیز بالله پدرش معد ولادتش در محرم ۳٤٤ وبیعتش در روز جمعهٔ نوزدهم ربیع الاخر سال ۳٦٥ بود .

چون مدت هفت‌ماه از واقعهٔ پدرش المعزلدین‌الله بگذشت خلائق مغرب و مصر باوی بیعت کردند عم اوحیدر وعم پدرش ابوالفرات وهم عم جدش ازجمله بیعتیان بودند ومثل این قضیه مرسوم ومعهود نبوده مگر درخلافت هارون‌الرشید .

گویند که عزیز بغایت حلیم وصبور ونیکو اخلاق بود ودرروز بیعت خطبه‌ئی بغایت فصیح و بلیغ که برموعظه و نصیحت لایتناهی اشتمال داشت انشاء کرد ، چنانچه حضار مجلس رقتی عظیم کردند . وبعد ازآن پرتو التفات براحوال مملکت انداخته تمام دیارمغرب وشام وحجاز درتحت تصرف‌آورد .

درزمان دولت او البتکین مولای بنی‌بویه ازبغداد بالشکری بشام‌آمد .وحسن ابن احمد قرمطی بااو منضم شده اظهارمخالفت‌عزیز کردند وبالشکری زیاد ازمصر متوجه‌شام گشت . چون دولشکر بهم نزدیک‌شد چشم‌البتکین بررایت منصور عزیز افتاد خوف و رعبی برباطن او استیلا یافته ازاسب پیاده‌شد وباخضوع و خشوع تمام قدم پیش نهاده رکاب عزیزرا بوسه‌داد . وعزیز ازکمال نیکوسیرتی گناه‌البتکین را بخشیده ، دربارهٔ او انواع برّواحسان بجاآورده، بعضی از آل بویه که باسپاه همراه البتکین بودند بخلعتهای‌فاخر سرافرازساخت وبعدازآن ، مابین العزیزبالله‌وعضدالدوله دیلمی باب مکاتبات ومراسلات مفتوح گشت و درخلال این‌احوال هرکه با عزیز مخالفت کرده ، گوشمالی بسزائی یافت . وعزیز بعد ازآنکه بردشمنان غالب‌آمد ، بمصر مراجعت فرمود .

مؤلف تاریخ مصر وقاهره گفته که عزیز کریم‌وشجاع وصاحب‌سیاست بود . و بارعیت برفق و احسان سلوك مینمود و ازمسیحی نقل کرده «که عزیز ادیب و فاضل وحسن الخلق والخلق بودوبخونریزی مایل نبود وبه‌صید کردن جانوران رغبت

بسیار داشت و ابومنصور ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر آورده که یکی از پسران عزیز در روز عید وفات یافت وعزیز درآن باب این چند بیت گفت.

نحن بنی المصطفی ذو المحن   یَجرُ عُنَا فی الحیوة کاظمنا
عجیبة فی الانام حجتنا   اولنا مبتلی و آخرنا
یَفرَحُ هذا الوری بعیدِ هُم   طراو أعیادُ تنا مأ تِمنا

وایضا ثعالبی گفته که عزیز بغایت فصیح بود و کتابی که بعضدالدوله نوشته بود ودر مجلس طایع خلیفهٔ عباسی خوانده شد ، دلالت برغایت فضل وقوت وشوکت اودارد وصورت آن کتابت این است ،که بعد ازبسمله نوشته بود که :

مِنْ عَبدِ اللهِ وَوَلیِّهِ نِزارِبنْ ابی الْمَنْصُورِ الْامامِ العَزیزِ بِاللهِ امیرِ الْمُؤمِنِیْنَ الی عَضُدِ الدوله نصیر المِلّة الأسلام ابی شجاع بن ابی علیٍّ، سلامٌ علیک، فَاَنَّ امیر المؤمنین . یَحمُدُ الیکَ الله الّذی لا اِلهَ اِلّا هُووسأله الصّلوة علی جدِّه محمد رسول الله ربِّ الْعالَمینْ وحُجّةِ اللهِ علَی الْخَلْقِ اجمعین صلوة تامّةً مُتّصلة دائمة بعترته الهادیة وذریة الطیّبة الطّاهرة وبَعْدُ فَاَنَّ رسولک وَصلَ الی حضرة امیر المؤمنین مع الرّسول المنفذ الیک، فاذا یَحمِلُه من اخلاصک فی اولاد امیر المؤمنین ومودّتک ومعرفتک بِحَقِّ امامتِه . وَمحبّتک لِأبائِه الطّائعین الهادین المهدّیین فَسَرَّ بِماسمِعَه عنک ووافَقَ ماکان یَتَوَسّمهُ مِنْکَ وانّکَ لاتعدِلُ عن الحقِّ وَذَکَرَ کلاماً کثیراًفی هذاالمعنی ، الی اَن قال وَقدْ عَلِمتَ ماجری علی ثغور المسلمین ، من المشرکین وحراب الشام وَضَعْفَ اَهْلِهِ وَغَلاءِ الاسْعارِ ولولا ذلک لِتَوَجّهُ امیرُ المؤمنین بنفسه الی الثغور وَسَوْفَ یَقْدِمُ الی الحیرةِ وکتابه یَقْدِمُ علیک عنقریب ، فَتَأهّبْ الی الجهاد فی سبیل الله .

و درآخر مکتوب نوشته بود ، کتبه یعقوب بن یوسف بن کلس عند مولانا امیرالمؤمنین .

پس عضدالدوله درجواب او کتابتی نوشت ودرآن اعتراف نمود بفضل اهل بیت ﷺ واقرارنمود که عزیز از خاندانست واورا بحضرت شریفه مخاطب ساخت.

از وزیر او یعقوب مذکور منقولست که عزیز روزی به‌عم خود حیدر میگفت میخواهم که مردم را به بینم که همگی متنعم به زروسیم وجواهر وخیل ولباس وضیاع وعقاروغیر آن، از اقسام نعم دررفاه باشند وجمیع آن نعمتها ازپیش من باشد. العزیزبالله بعد از بیست‌ویک‌سال که به عدل وداد گذرانید در روز سه‌شنبه بیست‌وهشتم رمضان سنهٔ ست‌وثمانین جهان فانی را وداع کرده بعالم باقی خرامید.

ذکر خلافت منصور الحاکم بامرالله

ولادتش درقاهره دربیست‌و ششم وبه روایتی پنج‌شنبه نهم ماه‌ربیع‌الاول سال سیصد و پنجاه اتفاق افتاد و نخستین خلیفه‌ئیست از خلفاء علویه که در مصر متولد شده‌است‌و درزمان خلافت او شخصی بروی خروج کرد و نسب خود را بهشام ابن عبدالملک مروان ادعا نمود و بعد از محاربات که میان لشکر حاکم‌وآن خارجی‌واقع شد، یکی‌از امراء عرب که دم از یک جهتی اسمعیلیان میزد اورا به هنگام هزیمت گرفته‌نزدفضل‌ابن صالح که دردولت اسمعیلیه رکن رکین بود، فرستاد وفضل‌آن‌شخص را نزد حاکم روان کرد وحاکم فرمود تا کلاه سرخ برسر خارجی نهاده ودست‌وپای اورا بسته برشترش نشاندند وحمدونه‌ئی را ردیف او کرده که هرلحظه برقفایش سیلی میزد و مردم مصر اظهار فرح و سرور میکردند وچون خواستند که خارجی رااز شتر فرود آوردند مرده‌اش یافتند و بعد از سوت جثه ویرا بیاویختند. مدت دولت‌آن‌خارجی دو سال بود.

درسال سیصدوهشتاد و شش حکم شد که به شب دروازه‌های مصر نه بندند و به جهة بیع وشرا ابواب دکانها مفتوح دارند و بر در خانهاو کوچه‌ها نیزمشعلها برافروزند و شب همه شب مردم در بازار و کوچه‌ها به گردش مشغول میشدند و حاکم باخواص‌خویش درشبها میان عامه‌خلق میگشت ومردم آزادانه بااو گفتگو میکردند ودرسال سیصدونودودو حاکم درقاهره معزیه جامع‌الازهر را بنا کرد وهم درین سال‌حکم فرمود که بربیع‌وشرای خمر وسایر مسکرات اقدام نه‌نمایند‌در اثر این اسریه‌ظروف خمارخانه شکسته شرابها را بروی زمین ریختند و مصطبه و سایرمواضع

فسق‌وفجور معطل ماندو گشادن روی در پس جنازه‌هاوغیرآن ، بر نسوان ممنوع شد و در بعضی از تواریخ مسطور است که چون الحاکم بامرالله ابوعلی منصور ابن عزیز ، ابن معز ، ابن منصور ، ابن قائم ،ابن‌مهدی ، برجای‌پدربه حکومت‌به‌نشست برحمار سوارشدی وخودرا چنان نمودی که ازخدای تعالیٰ خوفناك است وبی کو کبه وطنطنه‌دربازاررفت وآمد کرده ودرامرمعروف ونهی‌ازمنکرمبالغه کردی‌بحدی که‌چون مردم‌از شراب خوردن منزجر نمیشدند حکم کردتااکثر باغات انگور را خراب کردند و فرمان داد تا جهة زنان موزه (کفش مخصوص) زنان ندوزند تا ایشان قطعاً از خانه بیرون نیایند .

در ایام خلافت خویش فرمود تامدارس بنا کردند ، علماء وفقها را منصوب ساخته ، اسباب واملاك فراوان وقف فرمود وهمچنین نوبتی فرمان‌داد ،که زینت و عسل وهرچه ازآن ساخته بودند درنیل ریزند ودرآن روزکه این‌حکم نافذ شدظروف بسیاری شکسته گشت و بموجب فرمودهٔ حاکم تمامت سگان قلمروش‌را کشتند مگر کلاب اهل صید (سگ شکاری) را و بعد از وی خلافت به پسرش میرسد ،مدت خلافت حاکم بیست‌وپنج‌سال بود زیاده ازهفتاد مرحله از مراحل زندگانی گذرانده

ذکر خلافت الظاهر لدین الله

چون الحاکم‌بامرالله به قتل رسیدواقعهٔ اورا آشکارا کردند . قاضی القضات باارکان دولت واعیان ملت زبان دعا گشاده باظاهر بیعت کردند اومانند جد خویش عزیز ، نیکو سرشت پاکیزه سیرت بود واز فرط سیاست‌وکمال کیاست‌او فتنه‌هاآرام یافت و مهم دولت ودین‌استقامت پذیرفت .وچون‌خلافت به‌او منتقل گشت‌در مبداء حال امیرالجیوش‌قاتل حاکم را به فرماندهی سپاه گماشت . وبعد ازآنکه‌امیرالجیوش ایمن گشت فرمان داد تا به قصاص‌پدر اورا کشتند وعمهٔ‌خویش‌رابدنبال‌امیرالجیوش به دیار دیگر فرستاد ، درسال ٤١٥ درمصر قحطوغلائی عظیم روی‌نمودچنانچه‌رطلی نان به‌یک درم میخریدند ودرمدت دوسال آن‌عسرت درازی داشت ودرسنهٔ‌عشرین‌و اربعمأته (٤٢٠) دیدهٔ جهان بین‌الظاهرلدین‌الله به‌دیدار المستنصربالله ابوتمیم معد

روشن گشت ودر روزولادت اوشهرمصر را آئین بستند وخلائق اظهارمسرت وخوشدلی کرده بعیش و طرب اشتغال نمودند و درین سال حاجیان خراسان براه مصر و شام بازگشتند والظاهرلدین الله آن جماعت را بنوازش وعاطفت اختصاص داده خلعت های گرانمایه پوشانید . دراین هنگام که هنوز حجاج دربغداد بودند ایلچی سلطان محمود سبکتکین پیش قادر خلیفه عباسی رسیده معروض داشت که سلطان میگوید که نمی‌دانم حجاج چرا خلعتهای حاکم مصر را که بدمذهب است گرفته‌اند(۱) وقادر فرمان داد تاآن اثواب را ازحاجیان ستاندند. درسال چهارصدوبیست ویک قیصر روم ازممالک خویش شش هزار مرد فراهم آورده متوجه شام گشت و چون بحدود حلب رسیده هوا بغایت گرم گشته عطش برآن جماعت غالب شد ومقارن اینحال اهل حلب برایشان شبیخون زده رومیان منهزم گشتند وازکمال عنایت الهی اهل اسلام را فتحی عظیم روی نموده شکرخداوند تعالی را بجای آوردندوصدقات ونذور به مستحقان رسانیدند ودر سال چهارصدوبیست وهفت درنیمه شوال «ظاهر» رخت بسرای جاودانی کشید وعموم مردم ازاین واقعه ملول ومتأثر گشتند. مدت خلافت ظاهر شانزده سال وزمان حیاتش سی وسه سال بود .

۸- ذکر خلافت المستنصر بالله

مستنصر از هفت سال تجاوز نکرده بود که متصدی امر خلافت گشت و در یازده سالگی بافوجی آراسته سوارشده بتفرج نیل رفت ودرآن روز تاج مرصع برسرنهاده بود که هیچ مقومی قیمت آن نتوانست کرد. چشم مصریان بطلعت او روشن گشت. ازجمله فتوحات که درزمان او روی نمود یکی آن که لشکری به حلب فرستاد تا والی آن ولایت نصربن صالح بن مرداس را که دم ازطغیان میزد گرفته کشتند وآن مملکت دیگرباره درتحت تصرف علویان آمدوهمچنین به اطراف ولایات عرب ومغرب ودیاربکر ودیارربیعه لشکرها فرستاد وبرجملهٔ اعدا غالب آمده اورا دراین ممالک هیچ منازعی

۱- اصطلاح بدمذهب است بمناسبت شیعی بودن وتوجه خلفای فاطمی به خاندان علی است که بهرحال و بهر صورت از طرف خلفای عباسی ودست نشاندگان آنان به صور مختلف مورد ایراد بوده است.

نماند ودرسنهٔ خمس وثلاثین و اربعماة (۴۳۵) والی افریقیه نام المستنصررا ازخطبه حذف کرده اظهار مطاوعت القائم بامرالله عباسی نمود . قائم جهةاوخلعت ومنشور فرستاده فرمود که هرولایت را که مسخر گرداند بروسلم باشد ، ودرسال چهارصد و چهل و چهار اهالی حلب اظهار عصیان نموده شهر را مضبوط گردانیدند و مستنصر لشکری به‌آن‌جانب فرستاد تابدفع مخالفان‌پردازند . چون مصریان برظاهرحلب‌نزول کردند چندان باران بارید که عدهٔ زیادی ازمردم زیان‌فراوان‌دیده آنها که نجات‌یافتند مراجعت نمودند و باردیگر لشکر علویان باساز و برگ فراوان بطرف حلب رهسپار گردیدند ودرین نوبت والی‌آن ولایت منهزم شده علویان برآن مملکت استیلایافتند ودرخلال این احوال طائفه‌ای از امراء عرب بر افریقا مستولی‌شده ونام قائم‌عباسی را ازخطبه وسکه‌برافکندند وباسم‌مستنصر علوی‌خطبه‌خوانده وسکه بنام وی‌زدند . عظمت‌دولت‌مستنصرهرروزدرتزایدبودتابدان‌مثابت رسید که‌مدت‌یک‌سال‌قائم‌عباسی رابه‌اسیری گرفته‌محبوس گردانید . فرمود تادرمدینة‌السلام خطبه‌بنام‌مستنصرخواندند . چون شصت سال ازخلافت المستنصربالله گذشت ، درمحروسهٔ قاهره داعی اجل را لبیک گفته درگذشت . هیچکس دراسلام موازی او زمامداری باشکوه نکرده است مستنصر پس ازشصت‌سال‌حکومت بااقتدار وخدمات‌بسیاربعالم اسلام وتشیع، بسرای جاودانی‌شتافت رحمةالله‌علیه .

ازنامه‌های المستنصر بالله

المستنصر ازخلفای‌مشهور فاطمی است که‌مدت شصت‌سال خلافت کرده ودرزمان وی دعاة فاطمیان در یمن و حجاز وعراق و هندوستان و ایران به‌دعوت مشغول بودند .

حکیم ناصرخسرو از دعاة همین خلیفه‌است که‌ضمن اشعار خودمکرر به‌فاطمی‌بودن وپیروی ازمستنصر ودعوت‌به‌نام او افتخار ومباهات‌داشته‌است .

دیگر ازدعاة المستنصر مرزبان نامی‌است که‌ازایران بهندوستان رفته‌ودرآنجا به‌نام‌فاطمیان دعوت کرده است وهم‌چنین **ابوالقاسم‌شاهنشاه** وغیره که بیشترشان به‌واسطهٔ بیدادگری و مظالم خلفای عباسی نسبت‌به شیعیان همه‌نوع درپیشرفت

امور فاطمیان کوشش داشتند وآسیب ها دیدند .

واما نامه های مستنصری که المستنصربالله وپسرش به دعاة وفرمانروایان یمن وحجاز و هند و ایران نگاشته‌اند، رونوشت آن نامه ها در هندوستان نزد یکی ازاسمعیلیان یافت شده وشخصی به نام حسین فیض الله آن نوشته ها را بکتابخانه السنهٔ شرقیه فرستاده است سپس بسال ۱۹۰٤ میلادی آقای دکتر عبدالمنعم ماجد درقاهره آن را بطبع رسانیده است. غالب این مراسلات در کتب تاریخی مربوط به فاطمیان مانند عیون الاخبار و غیره دیده میشود. درهرحال مطالعهٔ این نامه ها ازنظر تاریخی واطلاع بروضع حکومت خلفای فاطمی شایان دقت است. بخصوص که درطی این نامه ها ملاحظه میشود المستنصربالله در مملکت یمن زنانی را به نام سیده ملکه ساخته و فرمان حکومت و فرمانروائی میداده و همچنین خواهران و دختران خلیفه با رجال و فرمانروایان و دعاة همه نوع مکاتبه داشته‌اند .

پس ازمرگ مستنصر میان دو پسرش نزار ومستعلی اختلاف واقع شد ونزار به دست مستعلی ازبین رفت وازهمانموقع حکومت فاطمیان درمصر و یمن و سایر نقاط روبه ضعف گذارد .

درایام دولت مستنصر ناصرخسرو وبه آوازهٔ او ازخراسان به مصر رفت ودرآنجا هفت سال ساکن شد و هرسال به حج میرفت و به مصر مراجعت مینمود و درنوبت آخر چون از حج بازگشت از راه بصره عزیمت عراق وخراسان کرد و بعد ازقطع منازل و مراحل به بلخ رسیده ودعوت علویه آغاز نهاد .مخالفان قصد او کردند وخوف وهراس بروی غالب شده درکوهستان آن نواحی (غاریمگان) متواری گشت وبه آب و گیاه قناعت نموده ومدت بیست سال دراختفاء وتواری روزگار گذرانید وهمچنین حسن صباح حمیری که ازخوف سلطان ملکشاه درپردهٔ اختفا زندگانی میکرد به مصر رفت ویکسال درآن دیاربماند وبعد از انقضاء این مدت ازمستنصر رخصت حاصل کرده که به دیارعجم رفته متصدی دعوت گردد .

شجاع و باجرئت و صاحب رأی و با تدبیر و با سیاست بود.

ملکشاه بهیچ کشوری لشکرکشی نکرد مگر اینکه آنرا مفتوح نمود و بدشمنی نتاخت مگر اینکه او را از قدرت و هستی ساقط ساخت. موقعیکه لشکر به انطاکیه و شام کشید و از آنجا گذشته تا حدود قسطنطنیه رسید با امپراطور روم قراردادی بست که هر ساله مبلغی هنگفت دینار از زرسرخ بخزانهٔ او روانه دارد.

در نواحی و نقاطی که از مملکت روم فتح کرده بود پنجاه منبر اسلامی گذارده دین اسلام را درآنحدود رایج گردانیده پس از آن به سمرقند رفته آنجا را فتح کرد وجنگ و جدال زیادی با امرا وسران آنحدود نمود. نخست وزیراو نظام‌الملک کارفرمای ورزیده و آزمودهٔ کشور و مدت سی سال امر وزارت با او بود. نخست‌وزیر در تمامی کارها دخالت‌میکرد، اوهرکه‌را میخواست به‌حکومت ولایات‌میگماشت وهرکه‌را که‌سزاوارتر میدید باو ترفیع رتبه داده و مرتبه ومقام او را بالا میبرد وبهرکسی که‌اندیشهٔ استفاده و بهره‌گیری از وی مینمود او را مورداستفاده قرارداده و برای اومقرری کافی وماهیانهٔ عمده قرار میداد.

حسن در وزارت

دردورهٔ ملکشاه سلطنت‌سلاجقه‌با علی‌درجهٔ‌عظمت و وسعت رسید. شاه‌جدیدعملیات‌وزیرپدرخودرا پسندیده از او قدردانی‌ونگاهداری نمود. حسن صباح هم به نوبت یکی‌ازوزراء شد، ولیکن او درعین‌حال احساس میکرد وملتفت بود که نظام‌الملک طاقت تحمل این‌مزاحمت را ندارد و دوست‌نخواهد داشت که‌حسن دارای منصب وزارت باشد ومیدانست بمحض‌اینکه برای خواجه نظام‌الملک فرصتی دست بدهد بر علیه او قیام کرده، دست او را از کار کوتاه خواهد نمود، لذا با این اندیشه همواره از طرف وزیر بدگمان بوده و از جاه و مقام خود میترسید و بر آن بود که موجبات رضایت شاه و جلب توجه او را بهر نحوی که هست فراهم کرده و قرب و منزلت‌خودرا درخدمت سلطان‌بیشترسازد شاید که باین‌وسیله دفع‌رقابت نخست‌وزیررا از خود نموده باشد.

جلال‌الدین ملکشاه از جهت نحوهٔ جریان امور اداری به‌ویژه حساب مالی وعمل دارائی و واردات و صادرات کشور باپدر خود اختلاف روش‌داشت وظاهر این‌بود که نخست‌وزیرنمیخواست شاه جدیددراین گونه کارهاواردشده ودرامورِاداری کشورمداخله کند و میخواست که شاه را از این اندیشه منصرف سازد، ولیکن شاه در اجرای منظور

خود اصرار داشت ومیل داشت که مقصود خود را کاملا بموقع اجرا بگذارد بنابراین وزراء را خواسته با آنها مذاکره نموده و در این خصوص صحبت میکرد ، حتی اینکه حسن روزی بعرض شاه رسانید که صدراعظم ، مخالف سیاست و ارادهٔ شاه است و از طرز اداری حکومت ودخالت شاه انتقاد میکند، لذا شاه نخست وزیر را خواسته واورا تهدید کرد که دیگر پیرامون این حرفها نگردد، چه اوبزودی درتمامی کارهای او نظارت خواهد نمود.

خطر و تشویش

اتفاقاً روزی شاه از نخست وزیر خود نظام الملک پرسید چه قدر وقت لازم است که دفتر جامعی برای تنظیم مخارج و درآمد و هزینهٔ کشوری ترتیب داده و موازنه در عایدات و مخارج کشوری پیدا شود ؟

وزیر : اعلیحضرتا ـ دو سال.

شاه ــ این مدت زیاد است، من میخواهم به کمترین وقت و زودتر ازاینها این دفتر تهیه شود.

دراین بین که شاه با وزیرصحبت میکردوبین آن دو اختلاف بود ، حسن فرصت یافته بعرض رساند :

اعلیحضرتا ــ من میتوانم بودجهٔ کل کشور را درظرف چهل روز ترتیب داده و در دفتری تنظیم نموده و تقدیم دارم.

شاه ــ چه میگوئی ؟ در مدت چهل روز ؟ معلوم میشود که تو از کارهای دولتی و وضع اداری کشور بیخبری ، چه نخست وزیر مدتی خیلی زیادتر از این را برای انجام این عمل لازم میداند ؟

حسن دوباره برای شاه توضیح داده وتصریح کرد عملی را که منظورشاه است بیشتر از چهل روز وقت نمیخواهد وحاضر است مسئولیت این امررا بعهده بگیرد که بطرز احسن وا کمل آنرا در ظرف چهل روز انجام داده و تقدیم نماید.

شاه خیلی شاد و خوشحال شده امر داد مستوفیان دیوان ومنشیان دفتری بحسن کمک ودستیاری نموده هرچه را که خواهان است از معلومات اداری و اسناد ومدارك و صورت درآمد وعایدات را در اختیار حسن بگذارد.

با این وضع حسن داخل کار شد. او کاملا اطمینان و یقین داشت که این عمل را در ظرف چهل روز ساخته و پرداخته میکند.

آرایش خوان‌را درختی دیدم چون‌درخت ترنج وهمه شاخ وبرگ وبار آن ازشکر ساخته بودند واندرآن هزارصورت وتمثال همه‌ازشکرپرداخته بودند.

مطبخ سلطان بیرون‌قصراست‌وپنجاه‌غلام همیشه درآنجاملازم باشند و از کوشک راه‌به‌مطبخ است درزیر زمین وترتیب‌ایشان‌چنان‌مهیابودکه هرروزه چهارده شتروار برف به شربتخانه سلطان بردندی و ازآنجا بیشتر امراء و خواص‌را راتب‌ها بودی واگر مردم شهر ورنجوران طلبیدندی، هم‌بدادندی.

آنروزکه سلطان بفتح خلیج رفتی ده هزارسرد بمزدگرفتند، درپیش دهل وبوق وسرنا میزدند، فوجی ازلشکر برعقب میشدی و ازپس اسبان شتران باعلم وسرقدها وازپس ایشان استران باعماری‌ها میآمدند.

سلطان مردی جوان، تمام هیکل، پاک‌صورت، ازفرزندان امیرالمؤمنین حسین بن علی صلوات‌الله‌علیهما بدی، سرسترده‌بودی براستری نشسته‌بود، زین‌ولگامی بی‌تکلف چنانکه زروسیم برآن نبود پیراهنی پوشیده سفید، با فوطه‌ای فراخ. گفتندقیمت‌آن پیراهن ده هزار دینار باشد و عمامه‌ای ازآن برسر، تازیانه‌ای قیمتی در دست گرفته درپیش اوسیصد مرد پیاده میرفتند همه جامه‌های زربفت رومی پوشیده ومیان بسته بازوبین وتبر. چتردار سلطان براسبی نشسته، دستاری مرصع برسر و جامه‌ای پوشیده که قیمت آن هزار دینار باشد چتری به‌دست داردکه همه مرصع به جواهر است مجمره‌داران‌از چپ وراست بخور وعود میسوزانند هرکجا سلطان به‌مردم رسیدی‌اورا تعظیم کردندی وصلوات فرستادندی ازپس او وزیر میآمدی با قاضی القضاة و فوجی انبوه ازاهل علم وارکان دولت این‌سلطان المستنصربالله ابوتمیم‌معدبن علی‌بود.

ناصر خسرو درمدح المستنصربالله قصیده‌ای داردکه میگوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی تاتو بمیری زغم‌ای ظاهری
مر عقلا را بخراسان منم برسفها حجت مستنصری

مبدء انقلاب و آغاز تحول‌درزندگی او

بواسطهٔ خوابی که درماه جمادی الآخر سنهٔ ٤٣٧ درجوزجانان دید بقصد

وصول بحقیقت بسفر قبله عازم وبا برادر کهتر خود ابوسعید ویک غلام هندی روانهٔ حجاز شدند. این مسافرت که هفت سال طول کشیده وباعودت ببلخ، در جمادی الاخر سنه ٤٤٤ ودیدار برادر دیگر خود خواجه ابوالفتح عبدالجلیل خاتمه یافته، مبدء یک دورهٔ جدید زندگانی اواست. در این سفر چهار بار حج کرده وشمال شرقی وغربی وجنوبی ومرکز ایران وممالک وبلاد ارمنستان و آسیای صغیر وحلب وطرابلس شام وسوریه وفلسطین وجزیرة العرب ومصر (که قریب سه سال آنجا بوده) وقیروان درتونس و نوبه و سودان را سیاحت کرده وپس ازآنکه اغلب ایام خودرا درپایتخت خلفای فاطمی یعنی مصر بسربرده ودرآنجا داخل مذهب اسمعیلیه وطریقهٔ فاطمیان شده بقصد ترویج آن مذهب ونشر دعوت فاطمی درخراسان بوطن خویش عودت نموده است. مشارالیه درجات سیر باطنیه راطی کرده وازمراتب مستجیب ومأذون وداعی بالاتر رفته بمقام حجتی رسیده ویکی از حجتهای ۱۲ گانهٔ فاطمیان در ۱۲ جزیره نشر دعوت شده ازطرف امام فاطمی آن زمان ابوتمیم معدبن علی المستنصربالله «بعنوان حجت خراسان» تعیین شد وباین مأموریت یعنی دعوت مردم بطریقهٔ اسمعیلیه وبیعت فاطمیان درممالک خراسان «بمعنی وسیع این خطه درآن زمان» وسرپرستی شیعیان آنسامان وبقول خودش شبانی رمهٔ متابعان دین حق بایران برگشت. باین فقره در اشعار او اشارات لایحصی هست ودر زادالمسافرین هم گوید «ومرنوشتهٔ الهی راکه اندرآفاق وانفس است بمتابعان خاندان حق نمائیم بدستوریکه از خداوند روزخویش یافته‌ایم اندرجزیرهٔ خراسان».

اسم. و کنیه ولقب خلیفهٔ فاطمی المستنصربالله در اشعار او مکرر ذکرشده است تفصیل مسافرت حج ومصر که از روی یادداشتهای روزنامهٔ سفرخود ناصرخسرو پس ازمراجعت ببلخ بقلم خودش نوشته‌شده موضوع کتاب سفرنامه اواست که بقول خودش شرح مسافرتی است بمسافت ۲۲۲۰ فرسنگ. درآخر سفرنامه مشارالیه قصد خودرا برسفردیگری بجانب مشرق اظهار میکند ووعده میدهد که سفرنامهٔ آن مسافرت را نیز بعدها ضمیمهٔ این سفرنامه بکند ولی معلوم نیست که این قصد بموقع فعل آمده یا نه.

ناصرخسرو دراین سفر همه‌جا و درهرشهری درپی جستن حقیقت و پیدا کردن جواب سؤالات واشکالاتی که درظاهر تنزیل ودین اسلام و احکام وشرائع بنظرش معقول نمیامد پیش علما و دانایان وحکمای هربلد از پیشوایان مذاهب مختلفه و طرق متعددهٔ اسلام وفلاسفه‌ومنجمین واطباء وسایر ارباب فنون و همچنین دانشمندان نصاری و یهود و صابئین (ظاهرا حرانیین) ومانویان وهندوان وعلمای ملل و اقوام مختلفه ازسندی وترک وروم وعرب وعجم رفته وبا آنها «چون وچرا» آغازنموده ودر مشکلات ومعضلات مسائلی که دردل‌داشته مباحثات کرده ولی برای این مسائل غامضه که مکنون ضمیرش بود جواب حلی شافی نیافته تا عاقبت بقاهره (مصر) رسیده ودرآنجا بتوسط یکی از دعاة یا نقبای فاطمیان که اسم اورا نمی‌برد ولی اورا «دربان شهر» علم مینامد وظاهراً «باب» یعنی حجت‌مصر یاحجت اعظم منظوربوده داخل طریقه باطنیهٔ اسمعیلیه‌شده و از مراتب هفتگانه (بعدهانه گانه) باطنیه‌چهار درجه پیموده یعنی از درجهٔ مستجیب که دردرجه اول است و مهر خموشی بردهن میگذارد ودرجات مأذون وداعی (که دوباره‌زبانش بازمیشود) گذشته بدرجهٔ حجتی رسید. اگرچه بعضی اشعار او موهم اینست که این‌منصب بعدها باودرخراسان از مصر رسید.

عودت بوطن وافراشتن علم دعوت

مدت توقف ناصرخسرو درشهر خود یعنی بلخ معلوم‌نیست در موقع مراجعت ازمصر وحجاز بوطن خودپنجاه‌سال تمام قمری از عمر اوگذشته بود. فرار او ازبلخ بهرحال قبل از سنه ۴۵۳ که تاریخ تألیف زادالمسافرین است واقع شده چه درآن کتاب از نفی بلدشدن خود حرف میزند وچون‌هم غالب قصاید و اشعار اوکه‌در دست است وهم اغلب مصنفات او بعد از هجرت ازبلخ نوشته‌شده ازکاراودربلخ پس ازعودت ازسفر مصر اطلاعی دردسترس‌مانیست جزآنکه مسلم است که زهدو ترک دنیا وعبادت اختیارکرده وبشوق وهمت تمام مشغول نشر دعوت فاطمی‌درخفا بوده و داعیان و مأذونا باطراف میفرستاد وبترویج مذهب شیعهٔ سبعیهٔ اسمعیلیه

میپرداخت و قطعاً به واسطهٔ شهرت و معروفیت تمامی که در فضل و حکمت و قدرت عظیمی که در فن مناظرهٔ شفاهی و کتبی او را بوده در کار خود پیشرفت نیز داشته و به واسطهٔ همین فقره و مباحثات با علمای اهل سنت کم کم دشمنان وی زیاد شده و ظاهراً به سبب خصومت علما و غوغای عامه و هجوم آنها بر ضد او امرای سلجوقی در صدد آزار او بر آمده و او را تبعید کردند و ناچار فراری و متواری گشته و از خانه و خانمان خود که در آن همه گونه راحت و عزت و ناز داشته آواره شد و مردم خراسان از خویش و بیگانه از او دوری جستند از بعضی فقرات اشعار و کلمات او گاهی استنباط میشود که شورش و ازدحامی بر ضد او شده و مردم جاهل بر خلاف او بر خاسته و هجوم باو و خانه‌اش کردند و حتی شاید خانهٔ او را خراب کرده‌اند ولی به هرحال اخراج و تبعید او از طرف سلجوقیان شده چنانکه صریحاً در اشعار خود ذکر میکند معلوم نیست که این کار در زمان ابوسلیمان چغری بیک داود ابن میکائیل بن سلجوق واقع شد که پایتخت او مرو بود و بلخ را نیز در قلمرو داشت یا بعد از وفات او در سنه ۴۵۱ که آلب ارسلان پسروی امیر خراسان و بعد سلطان شد. ظاهراً دورهٔ حکومت آلب ارسلان در تعصب بر ضد شیعه (رافضیان) از زمان پدرش سخت تر و بدتر بوده خصوصاً نظام الملک که دشمن بزرگ همه مذاهب غیرسنی بود دبیر و وزیر او بوده .

نقطهٔ اقامت ناصر خسرو بعد از عودت به خراسان هم درست معلوم نیست که در خود شهر بلخ در خانهٔ خود ساکن بوده چنانکه از جامع التواریخ رشیدالدین (به نقل برون) از آن ظاهر است یا چنانکه دبستان المذاهب روایت میکند در سانج (بانون و جیم) که قریه‌ای بوده از نواحی بلخ ، مقیم بوده است .

خلاصه باید گفت که ناصرخسرو ایام آخر عمر را در محنت و ذلت غربت و دربدری و پنهانی و تواری گذرانده و تعصب عوام تا بدانجا کشیده بود که پیروان او را هم به‌قتل میرساندند و شکنجه و آزار میدادند چنانکه خود گوید روزی پنهانی بشهری وارد شده و به کفشدوزی برای دوختن کفش خود رجوع کردم در همین اوان غوغائی از آن سوی بازار برآمد و کفش دوز برای تماشای غوغا به او گفت

اندکی صبرکن تا به بینم قضیه چیست ؟ با گزن کفاشی از حجره بیرون شد وچون بازآمد قطعه‌ای گوشت برسر گزن داشت . ناصرخسرو پرسید که این چیست ؟ کفاش گفت پاره‌ای گوشت از تن یکی از مریدان ناصرخسرو است که مردم به‌قتل آورده‌اند و من تیمناً و برای ثواب این قطعه گوشت را همراه آوردم !

ناصرخسرو که تابدین پایه خود و یارانش را مورد غضب عوام میدید کفش خود را برگرفت و در حالیکه بروزگار عبرت بار تأسف میخورد از آن شهرخارج شد .

درنتیجه این تعصبات بی‌جا و ناروا ناصرخسرو اواخر عمر را از خلق روی پوشانید و در درهٔ یمکان به انزوا و عزلت و فقرگذرانید و هم خود در بیان حال خویش اشعاری سوزناک و جالب سروده است که بیتی چند از دیوان او در اینجا نقل میشود .

ناصر خسرو در آوارگی خود به یمگان گوید

بگذر ای باد دل افروز خراسانی — بریکی مانده به یمگان دره زندانی
اندرین تنگی بی‌راحت بنشسته — خالی از نعمت وازضیعت ودهقانی
برده این چرخ جفا پیشهٔ بیدادی — از دلش راحت وازتنش تن‌آسانی
دل پر اندوه تر از نار پر از دانه — تن گدازنده تر از نال زمستانی
داده‌آن صورت و آن هیکل آبادان — روی زی زشتی و آشفتن و ویرانی
گشت‌چون برگ‌خزانی زغم غربت — آن رخ روشن چون لالهٔ بستانی
روی برتافته ازخویش چو بیگانه — دستگیرش نه جزاز رحمت یزدانی
بیگناهی شده همواره برو دشمن — ترک و تازی و عراقی و خراسانی
چه سخن گویم من با سپه دیوان — نه مرا داد خدا و ند سلیمانی
پیش نایند همی هیچ مگر کز دور — بانگ دارند همی‌چون سگ کهدانی
از چنین خصم یکی دشت نیندیشم — بگه حجت یارب تو همی دانی
لیکن ازعقل روانیست که‌ازدیوان — خویشتن را نکند مرد نگهبانی
مرد هشیار سخن‌دان چه سخن گوید — با گروهی همه چون غول بیابانی
کی سزد حجت بیهوده سوی جاهل — پیش گوساله نشاید که قران‌خوانی
نکند با سفها مرد سخن ضایع — نان جو را که دهد زیرهٔ کرمانی

آن همی گوید امروز مرا بد دین / که بجز نام نداند ز مسلمانی
روی زی حضرت آل نبی آوردم / تا بدادند مرا نعمت دو جهانی
اگر ازخانه و از اهل جدا ماندم / جفت گشتستم با حکمت لقمانی
پیش داعی من امروزچوافسانه ست / حکمت ثابت بن قرهٔ حرانی
داغ مستنصر بالله نهادستم / بربرو سینه و بر پهنهٔ پیشانی
آنخداوند که صد شکر کندقیصر / گربه باب‌الذهب آردش بدربانی
چون ببغداد فرودآئی پیش‌آرد / دیو عباسی فرزند به قربانی
سنگ یمگان دره‌زی‌من رهی‌ازطاعت / فضلها دارد بر لؤلؤ عمانی
نعمت عالم باقی چو مرا دادی / چه بر اندیشم از این بی مزهٔ فانی

مسبب اصلی تبعید و آزار او

بعضی ازمورخین‌ونویسندگان‌را عقیده بر اینست که‌تبعید ناصرخسرو به امرواشارهٔ خلفای عباسی بوده است چنانکه دریکی ازاشعارش بر آن‌اشاره کرده گوید :

ای خداوند این کبود خراس / برتو ازبنده صد هزار سپاس
داد من بیگمان بحق بدهی / روز حشر از نبیرهٔ عباس
وز گروهی که با رسول و کتاب / فتنه گشتند بهر یکی فرناس

باهمه‌اذیت وآزار وناروائیها که درآخرعمر نسبت به‌اوازطرف‌مخالفین‌واردآمده‌بازهم درهمان حال انزوا ازکوشش وفعالیت و ترویج عقیدهٔ خود نسبت به خلفای فاطمی خودداری نداشته است ونیز یك‌قسمت عمدهٔ تصنیفات خودرا درآن‌گوشه تنهائی بوجودآورده‌است.

خراسانی بودن او محل‌تردیدنیست

اینچند بیت راهم در باره مسقط‌الرأس خود خراسان که دریك قصیده گفته‌است

گرچه مرا اصل خراسا نیست / از پس پیری و مهی و سری
دوستی عترت و خانه رسول / کرد مرا یمکی و مازندری

شکی نیست که‌نشو ونمای او هم درخراسان بوده ودر دوره جوانی وتحصیل خودرادرآنجا گذرانیده است بهرحال هنگام انزوای خود دریمگان همیشه از مفارقت ودوری ازخراسان بی‌قرار وافسرده بوده دراین باره اشعاری مؤثر و سوزناك سروده که اشتیاق و علاقه‌مندی اورا به خراسان نشان میدهد .

سلام کن زمن از باد مر خراسان را / مراهل فضل‌وهنررا نه‌عام ونادان را

درجای دیگر گوید ،

که پرسد زین غریب خوار ومحزون / خراسانرا که بی من حال تو چون
مرا باری دگرگونست احوال / اگر تو نیستی بی من دگرگون

ذکر خلافت المستعلی بالله

چون مستنصر بعالم جاودانی شتافت پیروان خلفای فاطمی دو فرقه شدند فرقه‌ای بامستعلی بیعت کرده‌اورا برمسند خلافت نشانیدندوزمره‌ای بنا برمعتقدات خویش که اعتبار نص اول دارد بنام نزار دعوت میکردند و حسن صباح از جمله فرقهٔ دوم و از طرفداران جدی نزار بود و نزاری قهستانی نیز در سلک هواخواهان المصطفی لدین‌الله نزار انتظام‌داشت. چون مستعلی برمسند خلافت‌تکیه‌زد خواست که برادر خود نزار را از میان بردارد و نزار از خوف به جانب اسکندریه رفت غلام پدرش که والی آنجا بود مستعلی را خلع کرده نزار را به خلافت برگرفت و مستعلی لشکری عظیم به اسکندریه فرستاد تا حاکم آن ولایت را که متابعت نزار کرده‌بود گرفته کشتند و نزار را اسیر کرده با دوپسرش نزدمستعلی آوردند و به دستورمستعلی نزار را در قاهره محبوس کردند تا وفات یافت و چون هفت‌سال از حکومت مستعلی برآمد به زخم کارد یکی از هواخواهان نزارکشته شد مدت عمراو بیست‌وهشت سال بود .

ذکر خلافت الامر به احکام‌الله

در روز وفات پدرش المستعلی بالله اشراف ملک باوی بیعت کردند و درعهد او اهل فرنگ به‌حدود ممالک وی درآمدند الآمر به احکام الله امیرالجیوش را با لشکری جرار به دفع ایشان نامزد نمود امیرالجیوش به موجب فرمودهٔ آمر روی به مخالفان نهاده جنگ سختی مابین امیرالجیوش و اهل فرهنگ واقع گردید .مخالفین به تنگ آمده مایل به صلح شدند .

امیرالجیوش تن درنداد و عاقبت آنها مراجعت نموده عازم عسقلان شدند و والی آن ولایت شمس‌الخلافه با آن جماعت درمخالفت آمراتفاق نمود. آمر امر کرد تا امیرالجیوش به دفع آن حادثه اقدام کند امیرالجیوش به جانب عسقلان لشکر کشیده شمس‌الخلافه را بقتل آورده و فرنگان منهزم شدند .

در زمان خلافت آمر به احکام‌الله جماعت نزاریه که دشمن‌جان امیرالجیوش

بودند او را ناگاه کشتند و مدت چهل روز از خانه او به قصر آمر که داماد امیر-الجیوش بود نقود و اجناس میکشیدند و آقسنقر را که یکی از آزادگان دولت خلیفه بود او را هم فدائیان نزاریه در جامع موصل به زخم کارد هلاک کردند و دراوان خلافت آمر دعوت نزاریه در ولایت شام اشتهار یافت و بعضی از قلاع آن دیار به دست ایشان افتاد و در چهارم ذیقعدهٔ سنهٔ اربع و عشرین و خمسمأة (۵۲٤) طائفه از غلاة مذهب نزاریه الآمر به احکام الله را به قصاص نزار زخمی مهلک زدند و چون او پسری نداشت الحافظ لدین‌الله ابومیمون عبدالحمید را که یکی از اولاد المستنصربالله بود ولیعهد کردند مدت سلطنت آمر بیست‌ونه سال بود .

ذکر خلافت الحافظ لدین‌الله

بعد از فوت آمر امرا و وزراء و اعیان مصر با او بیعت کردند و حافظ ابوعلی احمدبن فضل‌ابن امیرالجیوش را تربیت کرده و وزارت داده مرتبه او را رفیع گردانید فدائیان نزاری ابوعلی را در ابتدای اقتدار به قتل رسانیدند و دیگری قائم مقام ابوعلی شده او نیز پس از چند روز به قتل رسید و حافظ پسر خویش حسن را بجای وزیر ثانی نصب و حسن را شوخ دیده و خیره روی گفتند چه در یک شب چهل امیر را بکشت پدر از کار و رفتار پسر خوفناک شد جمعی قصد قتل‌حسن کردند و حسن ایشان را نیز سیاست نمود بقیهٔ امرا و سایر بزرگان به عرض خلیفه رسانیدند که اگر پسر خود را به ما نخواهی سپرد ترا با او از میان برخواهیم داشت و حافظ در این امر متحیر شده عاقبت به یکی از اطباء یهودی امر نمود حسن را زهر داد و در جمادی‌الاخر سنه اربع و اربعین و خمسمأة (٥٤٤) الحافظ لدین‌الله به مصر وفات یافت. مدت‌خلافتش بیست سال بود و زمان حیاتش هشتاد سال .

ذکر خلافت الظافر لدین الله

چون حافظ رخت به سرای عقبی کشید خلائق با پسرش بیعت کردند و در ایام دولت او صاحب طبریه خواست که خطبه به نام عباسیه خواند جماعت‌نزاریه فریاد و فغان به آسمان رسانیدند و خطیب را زدند و منبر را بسوختند و آن مهم در

عهدهٔ تعویق مانده و در سنه تسع و اربعین و خمسمأته (٥٤٩) ظافر به‌قتل رسید . مدت خلافت او پنج سال و شش ماه بود .

ذکر خلافت الفائز بنصر الله

در روز قتل پدرش با او بیعت کردند و فائز در آن زمان پنجساله بود و چون خلیفه شد وزارت به ملک صالح داد و چون ملک صالح بر مسند وزارت تکیه زد فرمود تا جثه ظافر را بعظمت وشوکت تمام در مدفن آبا و اجدادش بخاک‌سپردندو درزمان ولادت فائز عبدالمؤمن بر ولایت مغرب استیلا یافت و بسیاری از ممالک که در تحت تسخیر اهل فرنگ آمده بود مستخلص گردانید .

گویند که فائز جوانی خوش طبع بود و فاضل اما از عمر و حکومت زیاده برخورداری نیافت و حظی نگرفت . بقولی شش سال و دوماه به امر خلافت قیام نموده و در صفر سنه خمس و خمسین و خمسمأة (٥٥٥) در دوران جوانی عالم فانی را وداع گفت. بعضی زمان سلطنتش را کمتر از آن گفته‌اند .

ذکر خلافت العاضد لدین الله

در روز وفات پدرش الفائز بالله اعیان ملک باوی بیعت کردند العاضدآخرین خلفای علویه اسمعیلیه است در ایام دولت او اهل فرنگ روی به مصر نهادند و چون نزدیک به مصر رسیدند رعب بر مصریان استیلا یافته طالب صلح گشتند وبعد ازگفتگوهای بسیار بر مبلغ هزار هزار دینار مهم مصالحه قرار یافت به شرط آنکه بعضی از آن فوری و بقیه بعدها پرداخت گردد . محصلان فرنگ جهت تحصیل وجه مصالحه به شهر رفتند این معنی بر ارباب مصر به غایت گران آمد و به آن راضی شدند که پناه به نورالدین محمود والی شام برند تا ازعار نصارىٰ دور شوند وشاپور که وزیر عاضد بود صدهزار دینار تسلیم معاندان نمود و در ادای باقی مال راه ـ ساطلت سپردن گرفت و به اشارت عاضد نامه به نورالدین‌محمود نوشته از استیلاء فرنگ استغاثه نمود و چون نورالدین محمود بر حقیقت حال اطلاع یافت اسدالدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار به دفع مخالفان نامزد فرمود و چون شیرکوه به ـ

نواحی مصر رسید اهل فرنگ از قدوم او خبر یافته خائب و خاسر به دیار خود بازگشته گریزان شدند .

شیرکوه در ربیع‌الاخر سنه اربع و خمسین وخمسمأة به قاهره مصر رسید و عاضد خلیفه از برای او خلعت فرستاد و عهدنامه به خط خویش نوشت و او را به منصب وزارت نوید داد و در خلال این احوال شاپور وزیر که عاضد به واسطهٔ استیلا واستبدادو خودخواهی او آزرده خاطر بود از برای مشورت درامورملک روزی به وثاق شیرکوه میرفت‌و در اثناء سیر علی‌ابن‌صلاح‌الدین یوسف‌بن‌نجم‌الدین ایوب که برادرزاده اسدالدین شیرکوه بود با طائفه از امراء نورالدین محمود آمده او را بگرفتند و چون این خبر بعاضد رسیده قاصدی فرستاد سر وزیر را طلب داشت وشامیان به موجب فرموده عمل‌نمودند و بعد از قتل شاپور اسدالدین‌شیرکوه وزیر شد وچون شصت‌وپنج روز به رتق‌وفتق امور قیام نموده سفر آخرت اختیار کرد . و بعد ازفوت او عاضد زمام وزارت‌درکف کفایت صلاح‌الدین ایوبی سپرد . و اورا بحل و عقد ـ مهمات منصوب نمود تا در جمعه ثانی محرم سنه سبع و خمسین و خمسمأة ۵۵۷ فرمود که نام عاضد از خطبه افکنده به اسم المستضیٔ به نورالله عباسی خواندند و دولت خلفاء اسمعیلیه انقطاع پذیرفته و سبب این قضیه آن بود که صلاح‌الدین یوسف چون به منصب عم خویش رسید به کمک بهاءالدین‌قراقوش که از امراء شیرکوه به مزید شوکت امتیاز داشت ارکان دولت عاضدی را بی اختیار ساخت و چون این خبر به سمع نورالدین محمود رسید به صلاح‌الدین یوسف پیغام داد که مناسب چنان مینماید که رؤس منابر و وجوه دنانیر به اسم و لقب مستضی مزین و منور گردد و صلاح‌الدین این معنی را در تعویق افکنده جواب داد که مدتهاست که مصریان درسلک متابعت و مطاوعت علویان انخراط و انتظام دارند و اگر این صورت سمت ظهور یابد یمکن که فتنه روی نماید که تدارک آن به سهولت دست ندهد چه صلاح‌الدین حکومت مملکت در دل شیرین کرده صلاح در آن ندید که عاضد را از میان برگیرد تا نورالدین محمود به مصر آید و بی اختیار گردد و چون جواب صلاح‌الدین به سمع نورالدین محمود رسید بر مزاجش گران آمد و بار دیگر

خبر فرستاد که اسدالدین اهتمام نموده نگذارد که نام عاضد را در خطبه ذکر کنند و چون صلاح‌الدین نمیتوانست که با والی مخالفت کند اندیشناک شده با خواص و محرمان خویش درین باب مشورت فرمود زمره گفتند که اگر نام عاضد را از خطبه بیفکنیم یحتمل که مصریان غوغا کنند ومهم به نتیجه نرسد و فرقه‌ای دیگر تقریر کردند که نورالدین محمود ما را باینولایت فرستاده چگونه با او مخالفت کنیم و در این اثنا عاضد به مرض صعب مبتلا گشته یکی از طرفداران خلفای عباسی گفت که اگر کسی این دلیری نمیکند امروز که روز جمعه است میروم و خطبه به نام مستضی میخوانم و آن شخص در همانروز به مسجد جامع رفته پیش از خطیب به منبر برآمده و دعای مستضی برزبان آورده هیچکس بروی انکار نکرد و بعد از وی خطیب آمده به دستور سابق خطبه خواند و در جمعه دیگر بنابر فرموده صلاح‌الدین یوسف خطباء مملکت نام عاضد را از خطبه افکنده اسم مستضی را در آن درج کردند و در خلال این احوال مرض عاضد سخت ازدیاد پذیرفته ارکان دولت این قضیه موحش را از وی پنهان داشتند و با هم گفتند در اینحال این خبر ناخوش با او چگونه گوئیم اگر صحت یابد مسموع او گردد و در عاشر محرم عاضد به دار بقا انتقال کرد صلاح‌الدین یوسف به مراسم تعزیت قیام نمود بر خزاین و دفاین خلفاء اسمعیلیه مستولی گشت فسبحان‌الحی‌الدائم لایزول ملکه . آورده‌اند که العاضد لدین‌الله به مکارم اخلاق و محاسن شیم موصوف و مذکور بود کرمی بیغایت و سخاوت بی نهایت داشت.

مجموع خلفاء فاطمی که بعضی‌از ایشان درمغرب و برخی در مصر حکومت کرده‌اند از مهدی تا عاضد چهارده‌تن بودند مهدی وپسرش قائم و منصور قائم در افریقیه و بعضی از بلادغربی به‌خلافت قیام‌نموده‌اندو چون نوبت به معز رسید مصر را نیز در تحت‌تصرف آورده آن‌بلده فاخره را دارالملک ساخت چنانچه در این اوراق سمت گزارش یافت . بعد از وی **عزیز وحاکم وظاهرو مستنصر ومستعلی وآمر حافظ وظافر وفایز وعاضد** علی‌الترتیب خلافت کردند . بروجهی که رقمزده کلک‌بیان گشت **ازمبداء ظهورمهدی تاانقراض ایام عاضد دویست وشصت وهشت سال بود**

روزگار هیچ عطیه‌ای نداد که در استرداد آن الحاح ننمود .

بالجمله چون خبر درگذشت عاضد و انقطاع دولت فاطمیان از مصر به بغداد رسید وضیع و شریف و امیر و مأمور اظهار فرح و شادمانی کردند شهر را آئین بستند و علم مسرت به اوج مهر وماه برافراشتند و کوسهای بشارت کوفتند، خلیفه از برای نورالدین محمود خلعتی گرانمایه و هدایای قیمتی فرستاد و صلاح الدین نیز از دارالخلافه به عطایای عالی و ارجمند سرافراز گشت .

فرمانروایان مصر قبل از خلفای فاطمی

اکنون که خلاصه‌ای از دوران حکومت و سرگذشت خلفای فاطمی مصر از آغاز تاپایان از نظر خوانندگان گرامی گذشت بی‌مناسبت نیست در باب دو خاندان طولونیه و اخشیدیه نیز که سالیانی چند بااقتدار تمام در نواحی مصر و شام از طرف خلفای عباسی حکومت کرده و بعداً به مخالفت آنان قیام کرده‌اند سطوری چند نگاشته آید .

سرگذشت و تاریخ دورهٔ زمامداری سلسلهٔ خلفای فاطمی که در صفحات پیش بچاپ رسیده ازسال ۲۹۷ هجری مطابق ۹۰۹ میلادی تا ۵۶۷ هجری مطابق ۱۱۷۱ میلادی به طول انجامیده است .

خلفای این سلسله از آغاز این نهضت که با همت و کوشش عبیدالله المهدی مؤسس خلفای فاطمی در مغرب صورت گرفت ، تا آخرین ایشان العاضد لدین‌الله جمعاً چهارده تن بودند . مدت خلافت و زمامداری ایشان دویست وشصت‌وهشت سال به‌طول انجامید که قسمت‌اعظم ایام‌قدرت خلافت و زمامداری آنان‌در مصربود .

اگر چه تاریخ حکومت‌های بزرگ و کوچک اسلامی در مصر و شام وسایر ممالک افریقا مفصل و بسیار جالب توجه میباشد ، اما تفصیل مفصل آنها که خود کتاب قطوری را تشکیل میدهد در اینجا و این کتاب مناسبتی ندارد ولی بجا و مناسب است که برای مزید آگاهی علاقه‌مندان و خوانندگان محترم این کتاب، از دو سلسله حکومت‌های قبل از خلفای فاطمی نیز که در مصر و شام قبل از خلفای

بنی عباسی به حکومت منصوب شده بودند یادی بشود . این دوطایفه پس ازچندی به واسطه عدم رضایت از اوضاع و مشاهدات رفتار و کردار ناپسند خلفای عباسی ، علم طغیان و مخالفت برضد این خلفا برپا داشته ، حکومت مستقلی تشکیل داده ، از نفوذ واطاعت عباسیان خود را آزاد ساختند .

یکی از آن دو سلسله خاندان بنی‌طولون میباشد که از سال ۲۰۴ هجری برابر ۸۶۸ میلادی تا سال ۲۹۲ هجری برابر ۹۰۵ میلادی در مصر حکومت بااقتداری را تشکیل داده خود را از زیر تسلط و نفوذ خلفای عباسی نجات دادند .

مصر و شام در تاریخ اسلام غالباً تحت حکومت واداره مسلمانان بوده‌است . مسلمین شام را دربین سنوات ۱۴ و ۱۷ هجری (۶۳۵ - ۶۷۸ م) ومصر را در ۲۱ هجری (۶۴۱ م) به تصرف خود درآوردند . مصر از تاریخی که به‌دست‌مسلمین افتاد تا سال ۲۰۴ هجری (۸۶۸ م) دارای حکومتی مجزا بود و حکام آن ناحیه از جانب بنی‌امیه و بنی‌عباس انتخاب میشدند. به روایتی تعداد این‌حکام نودو هشت تن بود . در سال ۲۰۴ هجری (۸۶۸ م) احمدبن طولون حکمران جدید مصر جهت خود سلطنتی تشکیل داد که مدت ۳۷ سال دوام نمود و بعد ازاندکی فترت ، آل اخشید سلطنت مصر را در دست گرفتند و مقام آن سلسله هم به خلفای فاطمی که بزرگترین سلسلهٔ سلاطین مصر در دورهٔ قرون‌وسطی محسوب میشد، رسید . در زمان خلفای فاطمی‌مصر، در شام نیز سلسله های مستقل چندی ایجاد گردید مانند امرای آل مرداس‌و بوری و اتابکان زنگی ولی همینکه صلاح‌الدین ایوبی‌ظهور کرد و سلسلهٔ ایوبی را تشکیل داد شام مجدداً ضمیمهٔ مصر شد و این حال دوام داشت تا اینکه هردو مملکت به تصرف سلاطین عثمانی درآمد .

زمامداران بنی‌طولون در مصر

(ازسال ۲۰۴ تا ۲۹۲ هجری برابر ۷۶۸ تا ۹۰۵ میلادی)

طولون از غلامان امرای سامانی است که او را حکمران سامانی‌به عنوان هدیه پیش مأمون خلیفه عباسی فرستاده بود و طولون نزد مأمون در بغداد وسامره

به مناصب عالیه رسیده بود . پسرش احمد در سال ۲٤۰ هجری حائز مقامات پدر شد و در ۲٥٤ هجری (۸٦۸ م) به نیابت حکومت مأمور مصر گردید و چیزی نگذشت که شام رانیز بر حوزهٔ حکومتی‌خود افزود ودو مملکت مصر وشام از این تاریخ تا سال انقراض سلسلهٔ طولونی (۲۹۲ هجری - ۹۰٥ م) تحت حکومت و ادارهٔ ایشان بود . امرای طولونی در تاریخ به حشمت‌وشکوه پایتخت‌خود «القطائع» مابین (الفسطاط و محل‌القاهره) وایجاد آثار و ابنیهٔ خیریه معروفند .

اسامی سلسلهٔ بنی‌طولون و مدت زمامداریشان

احمد بن طولون	۲٥٤ هجری = ۸٦۸ میلادی .
خمارویة بن احمد	۲۷۰ هجری = ۸۸۳ میلادی .
جیش ابوالعساکربن خمارویة	۲۸۲ هجری = ۸۹٥ میلادی .
هارون بن خمارویة	۲۸۳ هجری = ۸۹٦ میلادی .
شیبان بن‌احمد	۲۹۲ هجری = ۸۰٥ - ۹۰٤ میلادی .

انقراض این سلسله به دست‌حکام و مأمورین‌خلفای بنی‌عباس صورت گرفت .

زمامداری آل اخشید در مصر

(از ۳۲۳ تا ۳٥۸ هجری مطابق ۹۳٥ تا ۹٦۹ میلادی)

بعد از قلیل مدتی که درآن ایام حکام خلفای عباسی در مصر وشام قدرتی موقتی بهم رسانیده بودندمحمد الاخشید سلسلهٔ مستقل‌دیگری دراین نواحی‌تشکیل داد . اخشید عنوان رسمی و عمومی امرای فرغانه است و پدر محمد یعنی (طغج) پسر یکی از سرداران لشکر فرغانه بود که درخدمت خلیفهٔ عباسی‌در بغداد میزیست و به تدریج ترقی یافته به حکومت دمشق منصوب شد ولی بعدها طرف بی مهری قرارگرفت و در حبس افتاد در همانجا جان سپرد .

پسر طغج یعنی محمد در سال ۳۱۸ به حکومت دمشق و در سال ۳۲۱ به حکومت مصر نامزد شد ولی محمد تا سال ۳۲۳ (۹۳٥م) به مأموریت خود نرفت

و این تاریخ اخیر ابتدای دولت اوست، چه چهار سال بعد ازآن یعنی در ۳۲۷ هجری (۹۳۸ م) برای تلافی بی‌التفاتی که در حق پدرش رفته بود لقب اخشیدی اختیار نموده و در ۳۳۰ هجری (۹۴۱ م) شام وحرمین شریفین را نیز به‌متصرفات خویش افزود .

اسامی سلسلهٔ حکام اخشیدی

محمد الاخشید بن طغج ۳۲۳ هجری = ۹۳۵ میلادی .

ابوالقاسم عنگور بن الاخشید ۳۳۴ هجری = ۹۴۶ میلادی .

ابوالحسن علی بن الاخشید ۳۴۹ هجری = ۹۶۰ میلادی .

ابوالمسک کافور (ازخواجه سرایان) ۳۵۵ هجری = ۹۶۶ میلادی .

ابوالفوارس احمد بن علی ۳۵۷ - ۳۵۸ هجری ۹۶۸ - ۹۶۹ میلادی .

(انقراض این سلسله بدست فاطمیان صورت وقوع یافت) .

خلفای فاطمی

(از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هجری مطابق ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ میلادی)

فاطمیان مانند ادارسه خود را از فرزندان حضرت فاطمه دختر حضرت رسول علیها السلام میدانستند . ادارسه راه را برای پیشرفت کار فاطمیان صاف کرده بودند چه در ایام تسلط ایشان دعاة متعددی از طرف آنان در میان برابره نفوذ یافته و عقاید شیعی را درمیان آن‌قبایل ترویج داده بودند واین مقدمات موقعی که عبیدالله خود را مهدی خوانده و عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین اختیار نمود پیشرفت اورا آسان‌تر ساخت. عبیدالله المهدی در سال ۲۹۷ هجری - ۹۰۹ م) آخرین اثری را که از امرای اغلبی مانده بود برطرف ساخته وبزودی شمال افریقا را باستثنای متعلقات امرای ادریسی در مراکش مالک شد .

پایتخت فاطمیان ابتدا در شهر « مهدیه » نزدیک تونس قرار داشت. نیم‌قرن بعد خلفای فاطمی مصروشام را نیز به متصرفات خود افزودند و جوهر سردار ایشان

مصر را از قبضهٔ تسلط امیر صغیر آخرین امراء اخشیدی در سال ۳۵۶ هجری (۹۶۹ م) بیرون آورد وقلعهٔ القاهره را در درهٔ نیل ساخت و این قلعه اساس شهر حالیه قاهره گردید.

شام جنوبی نیز در همین ایام مسخر شد و حلب در سال ۳۸۱ هجری (۹۹۱ م) به ممالک فاطمی ضمیمه گشت ودر این دوره دولت ایشان از بادیة الشام و نهرالعاصی تا سواحل مراکش وسعت داشت.

انتقال مرکز حکومتی فاطمیان از قیروان و مهدیه به قاهره باعث از دست رفتن متصرفات غربی ایشان گردید. نورمان ها نیز جزیرهٔ صقلیه (سیسیل) را در سال ۴۶۳ هجری (۱۰۷۱ م) و مالطه (مالت) در ۴۳۸ هجری (۱۱۴۶ م) و مهدیه و قیروان را در ۵۴۳ هجری (۱۱۴۸ م) گرفتند ولی قدرت فاطمیان در مصر وشام سالها بدون تزلزل محفوظ ماند و دامنهٔ ثروت و تجارت ایشان به ممالک اطراف دریای مدیترانه نیز کشیده شد. دولت فاطمی مصر به دست صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری برابر (۱۱۷۱ میلادی) پایان یافت.

خلفای فاطمی مصر

مهدی ابومحمد عبیدالله المهدی	۲۹۷ هجری	= ۹۰۹ میلادی
قائم ابوالقاسم محمد	۳۲۲ هجری	= ۹۳۴ میلادی
منصور ابوطاهر اسماعیل	۳۳۴ هجری	= ۹۴۵ میلادی
معز ابوتمیم معد	۳۴۱ هجری	= ۹۵۲ میلادی
عزیز ابومنصور نزار	۳۶۵ هجری	= ۹۷۵ میلادی
حاکم ابوعلی منصور	۳۸۶ هجری	= ۹۹۶ میلادی
ظاهر ابوالحسن علی	۴۱۱ هجری	= ۱۰۲۰ میلادی
مستنصر ابوتمیم	۴۲۷ هجری	= ۱۰۳۵ میلادی
مستعلی ابوالقاسم احمد	۴۸۷ هجری	= ۱۰۹۴ میلادی
منصور امیرابوعلی	۴۹۵ هجری	= ۱۱۰۱ میلادی

حافظ ابوالمیمون عبدالمجید	۵۲۴ هجری = ۱۱۳۰ میلادی	
ظافر ابوالمنصوراسماعیل	۵۴۴ هجری = ۱۱۴۹ میلادی	
فائز ابو القاسم علی	۵۴۹ هجری = ۱۱۵۴ میلادی	
عاضد ابو محمد عبدالله	۵۵۵-۵۶۷ ﻫ - ۱۱۶۰ - ۱۱۷۱ م	

(انقراض این سلسله بدست ایوبیان صورت گرفت).

پایان فصل اول تاریخچهٔ نهضت خلفای فاطمی در افریقا که از کتب معتبر قدیم و جدید خودی و بیگانه ترجمه و اقتباس شده است

فهرست مندرجات فصل دوم از اینقرار است

۱- گفتار نخستین
۲- عقاید فاطمیان
۳- آئین دعوت خلفای فاطمی
۴- مراکز علم ودانش فاطمیان
۵- علوم وادبیات فاطمیان
۶- نویسندگان معروف دعوت دردوره فاطمیان
۷- کتب ومصنفات دعوت
۸- قرائت وتفسیر
۹- حدیث
۱۰- فقه
۱۱- لغت و نحو
۱۲- تاریخ نگاری
۱۳ - سیرت نگاری
۱۴- علوم فلسفی
۱۵- انشاء و کتابت

فهرست کتب و مدارك این کتاب

برای مزید آگاهی خوانندگان و علاقمندان محترم یادآور میشود که بیشتر ازمطالب ومندرجات این کتاب (خلفای فاطمی) از روی مدارك صحیح وکتب معتبره ومشهوردانشمندان ومورخین نامی خودی و بیگانه که بزبانهای مختلف انتشاریافته، اقتباس وترجمه‌شده‌است. فهرست آن کتب از قرار تفصیل ذیل است :

از کتب چاپ عربی

اسامی کتب	نام مؤلفین
١- اتعاظ الحنفاء	مقریزی
٢- اخبار العلماء باخبار الحکماء	قفطی
٣- الاشارة الی من نال الوزارة	ابن منجب الصیرفی
٤- الکامل فی التاریخ	ابن الاثیر
٥- الروضتین فی اخبار الدولتین	ابوشامة المقدسی
٦- الفاطمییون فی مصر	دکترحسن ابراهیم حسن
٧- الفرق بین الفرق	بغدادی
٨- الفهرست	ابن ندیم
٩- المغرب فی حلی المغرب	ابن سعید
١٠- الملل والنحل	شهرستانی
١١- المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والاثار	مقریزی
١٢- النجوم الزاهرة	ابن تغری بردی
١٣- بغیة الوعاة	سیوطی
١٤- تاریخ ابن خلدون	ابن خلدون
١٥- تاریخ مصر	ابن میسر
١٦- حسن المحاضرة	سیوطی
١٧- راحة العقل	سیدنا احمدحمید الدین کرمانی
١٨- رسائل اخوان الصفا	امام احمد بن عبدالله
١٩- صبح الاعشی	قلقشندی
٢٠- عیون الانباء	ابن ابی اصیبعه
٢١- عیون المعارف وریاض کل مبصروعارف	شیخ شرف علی سیدهپوری
٢٢- فتوح البلدان	بلاذری
٢٣- فی ادب مصر الفاطمیة	دکترمحمد کامل حسین
٢٤- کتاب الکشف	سیدنا جعفر بن منصور الیمن
٢٥- معجم الادباء	یاقوت الحموی

اسامی کتب	نام مؤلفین
۲۶- معجم البلدان	یاقوت الحموی
۲۷- وفیات الاعیان	ابن خلکان
۲۸- یتیمة الدهر	ثعالبی

از کتب خطی عربی

۱- استتار الامام	سیدنا احمد بن ابراهیم النیشابوری
۲- افتتاح الدعوة	سیدنا القاضی النعمان بن محمد
۳- الرسالة الواعظة	سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی
٤- المجالس المستنصریه	سیدنا بدر الجمالی
٥- المجالس المؤیدیه	سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
٦- المجالس والمسائرات	سیدنا القاضی النعمان بن محمد
۷- المجموع فی فهرست الکتب	اسماعیل بن عبدالرسول
۸- الهمة فی آداب اتباع الائمه	سیدنا القاضی النعمان بن محمد
۹- تأویل دعائم اسلام	سیدنا القاضی النعمان بن محمد
۱۰- دعائم اسلام	سیدنا القاضی النعمان بن محمد
۱۱- دیوان الامیر تمیم	الامیر تمیم
۱۲- دیوان سیدنا المؤید	سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
۱۳- رسالة البسملة	سیدنا علی بن الحسین
۱٤- سیرة جعفر الحاجب	محمد بن محمد الیمانی
۱٥- سیرة الاستاذ جوذر	
۱٦- سیرة سیدنا المؤید	سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
۱۷- عیون الاخبار	سیدنا ادریس بن حسن
۱۸- مجالس الحکمه	سیدنا ابو البرکات

از کتب اردو وفارسی

۱- آثار علمیه علویه	سیدسبط الحسن هنسوی
۲- البیان فی علوم القرآن (مقدمه تفسیر حقانی)	ابومحمد عبدالحق حقانی
۳- اسلامی کتب خانی (کتابخانه‌های اسلامی)	دکتر اولگا پنتو
٤- البیرونی	سیدحسن برنی
٥- اندلس کی آثار علمیة (مقاله) آثار علمیة اندلس	انیس خوری
٦- اخبار الاندلس (جلد سوم)	محمدخلیل الرحمن
۷- بینات باهرات	شیخ عبدالقیوم ایدوکیب برهانپوری
۸- تاریخ فلسفه اسلام	دی بوتر
۹- تاریخ عرب	موسیو سیدیو

اسامی کتب	نام مؤلفین
۱۰- تمدن اسلام	جرجی زیدان
۱۱- تمدن عرب	مسیولیبان
۱۲- تاریخ فاطمین مصر	دکتر زاهدعلی
۱۳- خوان الاخوان	سیدنا ناصرخسرو
۱۴- دیوان ناصرخسرو	سیدنا ناصرخسرو
۱۵- رسائل شبلی	شبلی نعمانی
۱۶- سفرنامهٔ سیدنا ناصرخسرو	سیدنا ناصرخسرو
۱۷- طبقات الامم	قاضی احمد میان اخترجوناگدهی
۱۸- طبقات الاطباء	
۱۹- عربون کاتمدن (تمدن عرب)	دکتر جوزلف هیل
۲۰- عهد فاطمی مین مصر کامحرم (محرم درعهد فاطمی درمصر)	دکتر سید مجتبی حسن موکانپوری
۲۱- مجموعه استفسار وجواب جلدسوم	نیازفتحپوری
۲۲- مسلمانون کی تهذیب (تهذیب مسلمانان)	پورفیسردی دی بارتولد
۲۳- مخزن الجواهر	حکیم دکتر غلام جیلانی خانصاحب
۲۴- وجه الدین	سیدنا ناصرخسرو

یادآوری

در صفحه مقابل (۴۸) سرصفحه بجای «کتب و مدارک» «کتاب ومدارک» چاپ شده، تصحیح فرمایند.

خطابهٔ حضرت سیدنا دکتر ابوطاهر سیف‌الدین
رئیس دانشگاه اسلامی علیگره در
پیشگاه اعلیحضرت همایون
محمدرضا شاه پهلوی
شاهنشاه ایران

بمناسبت اهمیت و ارزش این بیانات پرمغز تاریخی که از طرف رئیس دانشگاه اسلامی علیگره مرد عالیقدر پیشوای بزرگ و امام جماعت بُهره که از طرفداران و پیروان خلافت امام مستعلی فرزند دوم المستنصربالله خلیفهٔ فاطمی میباشند تشکیلات و مرکز مهم ایشان درشهر بمبئی وشهرهای (سورت وگجرات) دراستان بمبئی است، بیانات مذکور بچاپ میرسید.

حضرت سیدنا دکتر ابوطاهر سیف‌الدین که پیشوا ورئیس بااقتدارجماعت بُهره میباشند ریاست افتخاری دانشگاه بزرگ اسلامی علیگره را نیز برعهده دارند.

تمام بزرگان و پادشاهان و رؤسای جمهور ونخست وزیران و رجال کشورهای دور و نزدیک که بعنوان میهمان برای دیدار بهندوستان رسماً دعوت میشوند برحسب برنامه‌ای که از طرف دولت هندوستان برای مهمانان محترم دولت تنظیم میشود، یکی از برنامه‌ها و دیدنیهای ایشان همانا پذیرائی در دانشگاه نامبرده و ملاحظه تشکیلات عظیم آن و دریافت دکترای افتخاری ازآن دانشگاه است که از طرف حضرت سیدنا ابوطاهر سیف‌الدین رئیس افتخاری دانشگاه بمیهمانان عالیقدر دولت هنداعطاء میشود.

هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون **محمد رضا شاه پهلوی** شاهنشاه ایران بهندوستان و مسافرت رسمی که بآن کشوربنا بدعوت رسمی دولت هند (درسال ۱۳۳۰ خورشیدی) نمودند دربرنامهٔ پذیرائی ازمعظم له تشریف فرمائی شاهنشاه ایران بدانشگاه علیگره نیزقرارداشت .

شاهنشاه ایران بنا بدعوت هیئت رئیسهٔ دانشگاه علیگره بدانشگاه مذکور تشریف فرما شدند ومورد استقبال شایان وتجلیل واحترام هیئت رئیسه واستادان و دانش جویان دانشگاه وجمعیتی متجاوز ازهفت هزارنفراز بزرگان لشکری و کشوری ومردان نامی خودی وبیگانه دربمبئی قرار گرفتند .

حضرت سیدنا شخصاً باتفاق هیئت رئیسه و تمام استادان ومسئولین دانشگاه باستقبال شاهنشاه تادرگاه ورودی دانشگاه حضور یافته بمعظم له خوش آمد گفتند .

پس ازپذیرائی مجلل وباشکوهی که ازطرف استادان وهیئت رئیسهٔ دانشگاه و دانش جویان و جمعیت عظیم میهمانان نسبت بشاهنشاه بعمل آمد و نطق ها و خطابه هائی که ازطرف جناب آقای **مورارجی دسای** نخست وزیر سابق استان بمبئی (که اکنون وزیر دارائی هندوستان دردهلی میباشند) وآقای دکتر **ذاکرحسین** معاون فعلی رئیس جمهورهند (که درآن زمان رئیس وسرپرست مسئول دانشگاه علیگره بودند) و چندتن از دانشمندان و بزرگان عالیمقام هند ایراد شد مراسم اعطای دکترای افتخاری دانش برگزار گردید .

حضرت سیدنا ابوطاهر سیف الدین هنگام اعطای دکترای دانش بهشاهنشاه، نطق مهمی ایراد نمودند که ازنظراهمیت وارزش آن گفتار صمیمانه که دارای نکات مهم تاریخی دربارهٔ خدمات دانشمندان نامی ایران و ایرانیان درقرون گذشته میباشد برای ماندن یادگار ازآن روز تاریخی دراین کتاب بچاپ میرسد .

بیانات تاریخی رئیس دانشگاه اسلامی علیگره در پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه هنگام تشریف فرمائی بدانشگاه و اعطای دکترای افتخاری دانش بحضور شاهنشاه ایران

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

شاهنشاها

برای تقدیم به پیشگاه با عظمت میهمان ارجمند و عالیقدری مانند اعلیحضرت همایونی هدیه و پیشکشی در نزد ما برتر و مهمتر از (دکترای دانش) نبود. ما اکنون همان را تقدیم داشته و اعلیحضرت نیز نه در مقابل مرتبهٔ بلند خویش بلکه بانظرعطوفتی که نسبت بتوانائی و کمی استطاعت ما داشتند آنرا پذیرفته و مایهٔ بهترین مسرت و خوشوقتی ما گردیدند.

شاهنشاها:

امروز برای ما جای بسی افتخار است که وجودی محترم مانند اعلیحضرت این جامعه اسلامی ما را بورود مسعود خود مزین و بهترین موقعیتی برای اظهار علاقه ومراتب عقیدت‌مندانه به مهمترین مرکز اسلامی هند فراهم فرمودند. هرچند که این دانشگاه در طی زندگی ۴۰ ساله خود اغلب شخصیتهای بزرگ دنیا را بخود راه یافته دیده‌است ولی عرایض و تبریک وشادباش‌های صمیمانه‌ای راکه امروز نسبت به تشریف فرمائی اعلیحضرت تقدیم میدارد بهترین اسباب تسکین و آرامش خاطر خویش میداند، زیرا آنچه راکه امروز ازآثار فرهنگی و ادبی ایران وهند در روی کره ارض مشاهده میشود دانشگاه اسلامی علیگره ازتمام آنها زنده وجاویدان‌تر، با اثرتر و پرشکوه‌تر است.

وقتی که گفته میشود روابط عمیق و دوهزاروپانصد سالهٔ دو کشوربسیار دیرین وقدیمیست خود دلیل مبرهنی بر استحکام واستواری آن روابط میباشدو از اینرو است که پیوسته زنده وشاداب است. در حقیقت استقبال و پذیرائی از اعلیحضرت در دانشگاه علیگره تصدیق و اعتراف بعلوم و فنون ایران و فرهنگ آن مملکت در هند است. اعلیحضرت با تشریف فرمائی خود باین محل، سعادت و افتخاری را که سالیان دراز در طلب آن بودیم بما ارزانی داشته وراثت تاریخی و فرهنگی ما را که در طی ادوار متمادی متدرجاً از سینه بسینه بارث رسیده است بمبارک قدوم خویش ممهور و ثبت فرمودند.

ورود موکب شاهانه باین مرکز ما را بیاد آن گنجینه های علم و هنری که در هرعهد و زمان گذشته از کشور ایران بتمام نقاط اسلام وبویژه بهندوستان سرازیر بود میاندازد. چنانچه (جان نثار) بحیثیت یک خادم علوم وادبیات فاطمی بخواهم کلیهٔ آنها را بشمار بیاورم نه اینکه در یکساعت بلکه در تمام روزهم از عهدهٔ آن برنخواهم آمد.

همچنانکه در ابتدای اسلام (کشور ایران) شخصیت جلیل القدری را مانند سلمان فارسی بماداد درقرون و زمانهای بعدی نیز بزرگان دین و دانشمندانی امثال ابوحاتم الرازی - ابویعقوب السجستانی - شیخ بوعلی سینا - حمیدالدین کرمانی و مؤیدالشیرازی که همه آنان از ارکان سلسله خلفای فاطمی و ترجمان فلسفه وادب بشمار میروند بما ارزانی داشت.

کشور ایران علما و دانشمندانی رابخود دیده که هر کدام درزمان خودبزیور هدایت و رشاد آراسته مصنفات گهربار هریک از آنها زینت بخش کتابخانه های امروز ما میباشد. علوم فلسفه. فقه. تفسیر. طب. منطق. نجوم حدیث و علم الکلام و همچنین گنجینه های پربهای علوم معقول و منقول همه از کشور ایران بسایر نقاط واقطار دنیا رسیده و میرسد و ما رهین منت تمام آنها بوده و هستیم.

(جان نثار) مراتب تشکر و سپاسگزاری را بحضور شاهنشاه تقدیم داشته و امیدوارم که روابط بین دانشگاه تهران وعلیگره نه تنها به ارسال کتب وتذکاریه، بلکه با مبادله و آمدورفت استادان و دانشجویان برقرار گردد. (جان نثار) عقیده دارد که

با وسایل فرهنگی بهتر میتوان روابط رفت‌وآمد وبازرگانی‌را ترقی داد زیرا در دنیای امروز تمام افکار و جد وجهدها تنها در راه فرهنگ محدود نبوده‌بلکه بامور مادی نیز مؤثر است ، علاوه برسودطرفین، برای دیگران نیز سرمشق ومثال روشنی‌در بر خواهد داشت (جان‌نثار) بحیثیت استاد دانشگاه اسلامی و میزبان اخلاصمندموکب همایونی مجدداً درمقام عرض تشکر برآمده اطمینان دارم که روابط حسنهٔ‌دوکشور ایران و هند سبب خواهد شد که تمدن وفرهنگ خاوری که همانا نشان گامهای بزرگان و نیاکان ماست در ایجاد امن‌وآرامش وروابط بین کشورهای‌دنیاوبخصوص ممالک آسیائی نسبت بیکدیگر مؤثر و روشن واقع گردد .

از صمیم دل دعا می‌نمایم که اعلیحضرت پیوسته سالم وکامروابوده درانجام مساعی خود در راه بهبودی مملکت ومردم‌ایران موفق وکامیاب‌باشند وملت ایران در تحت توجهات اعلیحضرت همایونی روزبروز پیروزمند گردند . آمین

وآخر دعوانا ان‌الحمدلله رب‌العالمین

اعلیحضرت‌شاهنشاه **محمدرضاشاه‌پهلوی** دربرابراحساسات صمیمانه وپذیرائی های گرم رئیس محترم وهیئت رئیسه وتمام‌دانش‌آموزان آن دانشگاه‌بلند مرتبه و همچنین مقامات عالیهٔ هندو و مسلمان استان بمبئی و نمایندگان ممالک اسلامی که‌شرف حضور داشتند و نیزجمعیت عظیم حاضرین از هر طبقه و مقام که درحدود هفت هزار نفر بودند باسخنرانی صمیمانهٔ خود اظهار خشنودی وسپاسگزاری فرموده بیش از پیش بسط روابط دوستی و فرهنگی ایران وهند را خواستار شدند.

رئیس دانشگاه عالی علیگره‌پس از یک سخنرانی‌بسیارصمیمانه‌وعرض‌خیرمقدم از طرف استادان و دانش‌آموزان دانشگاه دیپلم دکترای افتخاری دانش را با یک حلقه ازگل وگلابتون‌زیبا شخصاً بحضور شاهنشاه نیازنمودند .

در این هنگام احساسات‌پر شور وبی نظیری ازطرف حاضرین‌نسبت به‌میهمان عالیقدرملت و دولت هندوستان **اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران** ابرازگردید، آن‌مجلس تاریخی باخوشیهای فراوان پایان یافت .

آغاز

فصل دوم کتاب

شامل ۱۵ بخش

درباب عقاید - آئین دعوت - مراکز علم - نویسندگان -

کتب معتبر: قرائت - فقه - حدیث - لغت و تاریخ

سیرة فلسفه - و تشکیلات اداری

واجتماعی دوران فاطمیان

در مصر

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار نخستین

در سال یکصدوچهل و هشت هجری بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام شیعیان بچندین فرقه منقسم گردیدند که مهمترین و مشهورترین آنها دو فرقه‌بودند.

یک فرقه آن کسانی هستند که حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام را قبول بامامت ونسلاً بعد نسل تا امام دوازدهم حضرت محمدبن حسن عسگری را قبول دارند. این فرقه بنام امامیه یا اثناعشریه یا فقط بنام «شیعه» معروف‌اند.

فرقه‌دوم آنکسانی بودند که اسمعیل بن جعفرصادق را امام خوددانسته وبعد ازاو فرزندش امام محمدبن اسمعیل وسپس امامت‌را در نسل‌او قائلند. فرزندان او همانهائی‌هستند که بنام خلفای دولت فاطمی‌ازسال ۲۹۷ الی ٥٢٤ هجری بر کشور مصر و ممالک عرب سلطنت کردند.

چون خلفای ظالم بنی‌امیه و خلفای غاصب بنی‌عباس نتوانستند ظهور و پیشرفت و ترقی دولت فاطمی را که در برابر مظالم و بیدادگری‌های آنان قیام کرده بودند مشاهده کنند نویسندگان وخطبا را وادار بمخالفت‌های ناروا وحملات‌شدیدی علیه عقاید آنان نموده و برای بطلان اصل و نسب و عقاید ایشان بجعل روایات وبعضی حکایات دروغ وبی‌اساس پرداختند. ازاینجهت تابه امروزهم درخصوص نسب وعقاید فاطمیان بین مورخین اختلاف زیادی مشاهده میشود درهرحال سلاطین با عظمت این خانواده با توجهی که بنشر علوم داشتند باب پراهمیتی بتاریخ اسلام

اضافه کردند وبرلوح ادبیات وفلسفه نقش ثابت وبرجسته‌ای ثبت نمودند .

لکن آراء اهم مورخین باهم اتفاق ندارد و سببش این است که تاریخ شروع دعوت فاطمیان در دست آنان نیست و از کتبی هم که تاریخ دعوت از آنها مشهود است بسبب اختلاف عقاید بر آنها تجاهل عارفانه میورزند . ازاینرو راجع به دوره «ستر» یعنی دوران مخفی آنچه‌را که نوشته‌اند اساسش بر تاریخ حقیقی نبوده بلکه مبتنی برنوشته های بی‌اساسی است که از گفته های خیالی وغرض آمیز اقتباس شده است .

ابتدای تاریخ فاطمیان در نزد آنها مانند خوابی است که بصورتهای مختلف تعبیر شده و از کثرت اوهام واغراض دشمنانه حقایق را پوشانیده است .

بطوریکه نه تاریخ قدیم میتواند آنها را راهنمائی کند و نه مورخین جدید قادرند تشنگان وادی حقیقت را سیراب نمایند .

در هر صورت بعد از امام محمد بن اسمعیل امام عبدالله الرضی و بعد از او امام احمد الوفی و امام حسین التقی هریک برای خود «ستر» اختیار نموده ودرحالت مخفی بسر میبردند . زیرا در زمان آنها شیعیان و ائمه طاهرین و بالخصوص بنی فاطمه در منتهای فشار و سختی بودند و اهل بیت گرفتار دربدری . خفت و پریشان حالی بودند با این همه در دوران اختفای این ائمه گروندگانی از طرف آنان مردم را دعوت مینمودند .

بعد از «دوران ستر» بنی‌فاطمه موفق به تشکیل یک دولت قوی وعظیم الشأنی شدند که دنیای متمدن نظیرش را تا آن روز در خاور کم دیده بود . این سلطنت دربخشهای مختلف قلمرو خویش باستحکامات منظم ترتیب قوای زمینی و کشتی های جنگی و بالاخره تساوی و هواداری درامور دین مشهور است از همه مهمتر بواسطه علم و هنرپروری آنست که شهره آفاق شد وهنوز آثار تمدن آن باقی وآشکار است . فاطمیان میراثی گرانبها بشکل «جامعهٔ ازهر» وخدمات مهم دیگر که درصفحات آینده از نظرقارئین محترم خواهد گذشت از خود باقی گذاشتند که ازروی همین بنامیتوان کوشش آنها را در راه اشاعت علم و هنر استنباط کرد . (۱)

۱- الفاطمیون فی مصر ص - ۳۱۵

کاروان رفته واندازه‌جاهش پیداست   زان نشانها که بهر راهگذر افتاده‌است

بعد از تشکیل سلطنت فاطمیان شروع بپرده‌برداری از روی علوم مخفی خود نموده و بوسیله مجالس تأویلیه عقاید خود را تبلیغ و به اشاعت دانش اهل بیت پرداختند . برای تشکیل آنگونه مجالس درقصرامام اطاق مخصوصی بود که درآن داعی‌الدعات در برابر بزرگان دولت و علماء وگماشتگان قصر و اهل شهرموعظه مینمود . سیدنا القاضی النعمان میگوید که امام معز کتابی بمن عنایت فرمود که در مجالس برای مؤمنین بخوانم در آن مجالس باندازای ازدحام میشد که جای نشستن نبود وکثرت جمعیت از حد صدا میگذشت(۱) امام ظاهر برای حفظ کتاب دعائم‌الاسلام حکم عمومی صادر نمود و برای حافظ آن انعامی مقرر کرد(۲) مقریزی‌میگوید که‌امام‌ظاهر برای حفظ کتاب «مختصرالفقه» تصنیف یعقوب‌بن کلس امر عمومی صادر نمود(۳) در دیوان سیدناالمؤید قطعه ذیل درج است که آنرا امام مستنصر برای سیدناالمؤید فی‌الدین فرستاده بود که تا او علوم اهل‌بیت را درمیان مردم نشر دهد .

یا حجة مشهورة فی الوری   وطود علم اعجز المرتقی
شیعتنا قد عدموا رشد هم   فی‌الغرب یاصاح وفی‌المشرق
فانشر لهم ماشئت من علمنا   وکن‌لهم کالوالدالمشفق(۴)

یعنی ای حجتی که مشهور آفاقی . ای کوه علم . ایکه صعودکنندگان را بعجز سیاوری .شیعیان مادر مشرق و مغرب سرگردانند . تو برای‌آنان مانند پدر مهربانی باش و طبق رضایت خود علم مارا در میان آنها نشر ده .

سیدناالمؤید فی‌الدین برای انجام این حکم مجالس مهمی در مصر دایر کرد که تا امروز هم طالبان علم و ادب بنظر قدر و منزلت بآنها مینگرند .

این ائمه علاوه بر علوم فاطمیان بعلوم و فنون دیگر هم توجه وافر داشته و در قدردانی علماء و تکریم آنها دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نمودند . در بارهٔ اینموضوع

۱ - المجالس والمسائرات
۲ - وفیات‌الاعیان ۲/۳۳۴
۳ - خطط‌المقریزی
٤ - دیوان سیدناالمؤید

سیدناالقاضی‌النعمان میگوید «دیدم معز را که میفرمود ما ازدیدن علماء و اعیان که مشغول فرا گرفتن علم و حکمت هستند خوشحال میشویم همانطور که پدری‌فرزند عزیز خود را در اکتساب فضائل می‌بیند خوشحال میشود.» (۱)

لذت و فرحیکه در مطالعه علم و حکمت برای ائمه دست میداد از اظهارات امام معز آشکار است که میگفت. لطف و لذتی که من از مطالعهٔ علم و دانش حس میکنم بخدا قسم اگر اهل دنیا هم همه اینطور حس میکردند یقیناً آنها نیز دنیا را ترک میگفتند. اگر خداوند تعالی جهت امور ظاهری و حفاظت معاملات دنیوی تکلیفی برای ما معین نکرده بود ما بطور حتم برای تحصیل علم و دانش از دنیا صرفنظر میکردیم.

خلفای فاطمی توجه فوق‌العاده‌ای به اهل علم وکمال داشتند و از اینرو دربار آنان مجمع علماء و فضلاء شده بود. شهرت عالم نوازی و عالم دوستی ائمه فاطمی سبب شد که عده زیادی از علماء و ادباء و فلاسفه و حکماء و فقها و شعراء بدربار مصر روی آورند و اکثر آنها مورد الطاف شاهانه واقع و از ندمای خاص دربار شدند و بعضی از آنها بعد ازکسب فیض و علم به میهن خود مراجعت مینمودند. سیدنا جعفربن منصوراليمنی و سیدنا ابوحاتم الرازی در عهد قائمی وارد شدند. سیدناالمؤید فی‌الدین از شیراز و سیدنامالک بن مالک از یمن به مصرآمدند. طبیب ماهر بغداد مهذب‌بن نقاش بدمشق رفت ولی نتوانست در آنجا زندگانی بطوردلخواه فراهم سازد. آخرالامر بمصر رفت و در آنجا آسوده و ثروتمند شد. (۲) عبدالوهاب بن‌علی مالکی که یکی از علمای فقه بود ودر بغداد به افلاس افتاده بود روی بمصر آورد هرچندکه او مسلک مخالفی داشت ولی چون‌عالم بود مورد اعزاز و تکریم واقع شد.

فاطمیان که حامی علم و دانش بودند مدارس و دانشگاهها وکتابخانه‌ها و دارالفنون را تشکیل دادند که در دوره آنها اساتید و ارباب علم و دانش‌واقسام آلات وادوات علمی‌تهیه شده بود. درهای آن خزانه علم‌وادب بروی افرادبرایگان

۱- المجالس والمسائرات

۲- ابن ابی اصیبعه ۲/۱۰۹

گشوده بود تا که مردم در تمام اوقات آنچه را که میخواستند و میتوانستند استفاده نمایند.

خلفای فاطمی همیشه در این دارالعلوم مجالس تحقیق منعقد مینمودند و علماء و اساتید و طالبین فضل و هنر در آن مجالس شرکت میکردند. این گونه مجالس بر حسب شعبات مختلف خود از ریاضی‌دانها و پزشگان و اهل منطق و غیره تشکیل میگردید و در آنها علمای هر طبقه با لباس مخصوص بخود شرکت مینمودند برای ترقی علوم هیئت و نجوم در اکثر مراکز رصدخانه هائی بنا نموده بودند و علمای ادب و استادان فن را از آسیا و اندلس دعوت میکردند.

ائمه فاطمی در فلسفه و حکمت نیز پیشقدم بودند. در عهد آنها همانطوریکه مصر مرکز علوم دینی(۱) بود مهد فلسفه و حکمت نیز شد. علم فلسفه را آنهاموقعی نشرو ترقی دادند که در کشورهای دیگرمترادف با کفروالحاد بود. شوق‌وافریکه‌ائمه برای توسعه علم داشتند در هر کجا که میشنیدند اهل کمال یا شخص فلسفه‌دانی وجود دارد بدون فوت وقت او را بدان مرکز علم دعوت میکردند.

امام عزیز جبرائیل بن بختیشوع را به مصر دعوت کرد ولی او معذرت خواست(۲) امام حاکم برای دعوت ابن الهثیم هیئتی را روانه شام کرد - امام مستنصر بوسیله وزیرفلاحی وبوساطت والی‌حلب از ابوالعلاء المعری دعوت نمود. (۳)

۱- Histarg Saracone   ۲ - اخبار الحکماء   ۳ - این شاعر و فیلسوف شامی درسال ۳۶۳ هجری قصبه معرة النعمان (که ازقصبات بین حلب و حمص در شام واقع است) بدنیا آمد. اسمش احمدبن عبدالله بن سلیمان بود. هنوز چهار ساله بود که مبتلا به آبله گردید وازنعمت بینائی محروم شد - لیکن قوه حافظه اوتلافی زوال بینائی اورا نمود. بطوریکه تا امروز هم کارهای علمی او نظیر کارهای علمی بزرگان صاحب چشم مورد تقدیر واحترام طبقه دانشمندان است. درسال ۴۳۹ هجری سیدنا ناصرخسرو بملاقات ابوالعلاء موفق شد درآنموقع شهرت ابوالعلاء همه شهر را فرا گرفته بود و اموال فراوانی درمیان فقراءوساکنین تقسیم مینمود. تألیفات او تقریباً بشصت میرسید

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ائمه فاطمی همانطوریکه در سیاست و کشورداری بانصاف و مروت و عدالت رفتار میکردند در علم‌دوستی‌وهنرپروری نیزدامن خود را ازهرگونه رفتار تعصب‌آمیز پاک نگاه میداشتند نه فقط علماء و فقهای غیر فاطمی از فیوضات ایشان برخوردار و بهره‌مند بودند بلکه علمای غیرمسلمان نیز از فیض آنان بهره‌وربیشدند . ابوالفتح منصوربن مقشر پزشک خاص امام‌عزیز و امام حاکم بود وبعداز مرگ اواسحق بن ابراهیم‌بن بطاس بجای او منصوب شد .

علم دوستی و هنر پروری فاطمیان ازکتاب‌خانه‌های آنها پیداست که چه ذخائر علمی گرانبها و نادری راگردآورده بودند درکتابخانه مخصوص قصر امام کتابهای نادری دیده میشدکه قبل از آن درجایی دیده نشده‌بود مقریزی درکتاب خود وقایعی را ذکر میکندکه بزرگی و عظمت آنرا بخوبی میرساند . این کتابخانه یکی از عجایب روزگار بودکه در تمام ممالک اسلام کتابخانه‌ای بزرگتر از آن وجود نداشت. تعدادکتب این کتابخانه قریب ششصد ویکهزار جلد بود(۱) .

هنگامیکه انقلاب زمانه و شیوه‌های رنگین روزگار دولت فاطمی را منقرض ساخت این کتابخانه‌ها ومراکز علمی هم برباد رفت . تعجب وافسوس دراینجاست که حتی خود صلاح‌الدین هم هنگامیکه این کتابخانه را ویران مینمودند چیزی نگفت و از خود ابراز هیچگونه احساسات نکرد(۲) .

فاطمیان نه فقط در میدان سیاست یکه‌تاز بودند بلکه در محافل علم و ادب هم از دیگران پیش بودند . داعیان فرقه فاطمی که خود را با زیور علم آراسته و از احتیاجات روزگار نیز بی‌نیاز بودند با حربه زبان و قلم خود را در مجالس وعظ

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

که‌معروف‌ترازهمه «سقط‌الزند» و«لزومیات» که هردو بنظم است ودیگررساله‌الغفران» میباشد کتاب اخیرالذکر نامه‌ایست بنام علی‌بن‌منصورحلبی که درآن‌عقاید اسلام را بطور واضح وآشکار وبدون پرده مورد بحث‌قرار داده . اذیت وآزار بحیوانات‌درنزد اوپسندیده نبود چنانکه برای پافشاری برسرهمین عقیده خود بخوردن نباتات اکتفا مینمود. درسال۴۴۹ هجری ابوالعلاء برحمت حق‌پیوسته دارفانی را وداع گفت .

۱ - مقریزی $\frac{۲}{۲۵۵}$ ۲ - رسائل‌شبلی(بعنوان کتابخانه مرکزی)

و تأویلیه ظاهر و آشکار نموده و عقاید خود را تبلیغ مینمودند . علاوه بر سلسله تبلیغات پیوسته با علماء و فقهای ادیان دیگر نیز مناظره و بحث داشتند . سیدنا حاتم الرازی با ابوذکریا الرازی مباحثه مینمود سیدنا مؤید شیرازی در دربار ملک ابوکالیجار البویهی عده‌ای از فضلای معتزلی و سنی را در مباحثه شکست داد . علاوه براین بافیلسوف مشهور عرب ابوالعلاءمعری و ثغوری مباحثه نمود و آنان‌را از برتری خویش مبهوت ساخت .

در سده‌های چهارم و پنجم و ششم هجری در عالم اسلام فکر نوین بظهور پیوست زیرا که داعیان فرقه فاطمی با تألیفات و تصنیفات خود افکار خویش را ظاهر مینمودند . اثر فلسفه و حکمت آنان در بعضی از تألیفات متفکرین اسلامی بخوبی آشکار است . فارابی درکتاب لوح و قلم خود در بحث توحید « از فلسفه فاطمیان صحبت میکند » تربیت علمی ابن‌الهثیم درسایه امام حاکم بعمل‌آمد .شیخ ابوعلی سینا یکی ازعلمای اسمعیلیه بود که تا امروزهم بواسطه کفایت مقام وفلسفه و طب او را بنام بزرگ شیخ‌الرئیس مینامند .

غزالی که مذهب تسنن داشت و در تألیفات خود نسبت باسمعیلیه شدیداً حمله و مخالفتها نشان داده است ولی با وجود همه آنها نتوانسته‌است از تأثیرفلسفه آنهامحفوظ بماند ودرکتاب «مشکوة‌الانوار» او این‌اثرات بخوبی‌آشکاراست ابن‌عربی وسهروردی وغیره ازشاگردان مکتب‌حکمت‌اسماعیلیه بوده‌اند. شهرت‌اسماعیلیه رادر خاور میتوان ازکتاب‌فلسفی «اخوان‌الصفا» که معروفیت و اثر فلسفی آن قابل‌انکار نیست درک نمود هنگامیکه فاطمیان درمیدان سیاست نمودارشدند علماءاینموضوع را مورد بحث قرار داده و بر خلاف آنان فتوی نوشتند .

این گروه شامل علماء اهل تسنن و علماء معتزله و مورخین بودند از علمای اهل‌سنت ابوعبدالله‌بن‌رزام سعدبن محمدابوعثمان‌العنانی. القیروانی وابوبکرالباقلانی را میتوان نام برد . شخص اخیرالذکر اسماعیلیه را مورد طعن قرار داده و دورساله بنام « کشف‌الاسرارو هتک‌الستار » و «الردعلی‌القرامطه بررد» آنان نوشت .

عبدالقاهرالبغدادی درکتاب«الفرق‌بین‌الفرق» بر ضد فاطمیان شدیداً صحبت

کرده است . اخوحسن محمد ابوالحسین بن‌العبید الشریف الدمشقی نسب‌فاطمیان را موردحمله قرارداده است . غزالی بحکم خلیفه عباسی‌المستظهربالله کتاب«فضائح الباطنیه و فضائل‌المستظهریه » را نوشت و در آن مانند دوکتاب دیگر خود بنام «القسطاس» و«المنقذمن‌الضلال» فاطمیان را موردحمله قرار داد. ثابت ابن اسلام النحوی و مالک بن‌ابی‌الفضائل‌الیمانی درکتاب خودبنام «کشف‌الاسرار باطنیه و اخبارالقرامطه» نسبت بفاطمیان شدیداً مخالفت ورزیده است . علاوه بر این تصنیفات ذهبی .ابن‌الجوزی. وابن‌تیمیه . نویری . عمری‌وقلقشندی همگی درکتب و اظهارات تعصب آمیز خود برخلاف فاطمیان شدیدترین حملات را بکار برده و ازامانت به آنان کوتاهی ننموده‌اند

از علماء معتزله علی‌بن‌سعید الاصطخری کتابی نوشت واسماعیل‌ابن احمد البستی رساله«کشف‌الاسرار الباطنیه»را تألیف کرد .

سورخین نه فقط نسب فاطمیان‌را مورد حمله قرار دادند بلکه عقاید آنهارا نیز بطرز بدی وانمود کردند از متقدمین ابن‌عذاری . نویری . عمری و قلقشندی و سیوطی و غیره کسانی بودند که در مقابل شیعیان مخصوصاً فاطمیان تعصب‌زیادی بخرج میدادند . عده‌ای از مصنفین نیز باندازه‌ای شیعه وفاطمیان وقرامطه وغیره را باهم مخلوط نموده‌اند که امتیازی بعقایدآنان قائل‌نبودند. ازاین‌رو متأخرین‌بواسطه همان تصنیفات متقدمین از رسیدن بحقایق بازماندند . مورخین عصر حاضر علاوه برتألیفات متقدمین به تألیفات مستشرقین‌مانند لوئی. ماسینیون‌شتروتمان. دی‌جویه. جویار وایوانف استفاده نموده و تاحدی برنوشتن حقایق کامیاب شدند ولی از طرف دیگر طرز بیان‌آنان موضوع را بیش ازپیش بغرنج و پیچیده نموده است .

در مصر دکتر محمدکامل حسین راجع بدعوت فاطمیان مطالبی از بعضی کتب شرقی اقتباس نموده است و مطالبی نوشته‌است که با حقایق تطبیق نمیکند . معلوم میشودکه مشارالیه با وجود دسترسی‌که به‌کتب شرقی و غربی درباره اسماعیلی‌ها مانند دیگران داشته شاید بواسطه تعصبات مذهبی از درک حقایق آنطورکه شایسته‌بوده قاصر مانده است . او در اثر احساسات مذهبی مانند پیشینیان

خواه و ناخواه الفاظی ناشایست بکار برده است که از حقیقت دور و بهیچ وجه شایسته توجه نیست علاوه بر آن مقدمه نامبرده کتاب دیگری بنام « فی‌ادب مصر الفاطمیه» نوشته‌است و در آنجا راجع به‌پیشرفت و ترقی علم و ادب که از زمان امام معز شروع میشود بحث مینماید . با وجود این از نشو و نمای ادبیاتی که قبل از امام معز از طرف خلفای فاطمی شروع و تکوین یافته بوده اسمی نمیبرد .

علوم و ادبیات فاطمیان

عقاید فاطمیان

برای مطالعه کتب و تواریخ فاطمیان دانستن اصطلاحات وعقاید صحیح آنان در وهله اول شرط اصلی است چون ادبیات و علوم فاطمیان با عقاید و اصطلاحات آنان بهم مربوطند . ازاینرو ما بذکر بعضی از عقاید آنان میپردازیم .

یادآوری این مطلب برای آنستکه مورخین قدیم بنا به تعصب خصمانه ای که نسبت بمذهب تشیع داشتند عقاید فاطمیان رابصورتهای مختلف وغلط انتشار وجلوه داده‌اند و همچنین باکمال تأسف مورخین اسلامی و مستشرقین اخیر هم با وجود مطالعهٔ کتب فاطمیان از توضیح و بیان حقیقت در بارهٔ عقاید آنها نیز کورکورانه از مورخین مغرض قدیمی پیروی کرده‌اند وتحت تأثیرا کاذیب قرارگرفته‌اند وبهمین جهت تمام مساعی جمیله مشعشع و خدمات ذیقیمت و حسن نیت فاطمیان را نسبت بعالم اسلام وتشیع وکوشش آنان را در راه ترویج تمدن اسلامی ندیده انگاشته‌اند .

ما در حالیکه بتوضیح عقاید فاطمیان میپردازیم برفع اشتباهات مورخین و مستشرقین جدید و رد اتهاماتی که بفاطمیان وارد کرده‌اند خواهیم پرداخت . خدمات فاطمیان را وقتی میتوان درک نمود که عقاید آنان را نیز مورد مطالعه قرار دهیم تا بتوانیم عقاید غلطی را که مورخین متعصب با نشر اکاذیب جلوه‌داده‌اند برطرف و حقیقت را برای ضبط تاریخ بیطرفانه بیادگار گذاریم .

مخالفین ائمه طاهرین وخلفای فاطمی ازهیچگونه تهمت وافتراء نسبت به‌آن بزرگواران کوتاهی نداشتند، چنانچه درروضة الصفاذکرشد که فساق بنی امیه بنا به عداوت دینی ودنیوی که باحضرت علی امیرالمومنین علیه السلام داشتند وبرفضل آنحضرت آسمان وزمین گواهی میداد برای پیشرفت مقاصد شوم خود حتی آیات قرانی راهم برحسب دلخواه ومقاصد پلیدخود تغییر میدادند . منجمله معاویه واصحاب اوسمرة بن جندب را

که یکی ازصحابه بود به زر فریفته و وادار ساختند که روایة نماید که آیه **و من الناس من یعجبك قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی مافی قلبه و هو الد الخصام** در شأن حضرت علی امیر المؤمنین نازل شده و آیهٔ دیگر **ومن الناس یشری نفسه ابتغاء مرضات الله** درشأن قاتل او ابن ملجم وارد گشته است.

فاطمیان با تحکیم و اقتدار و سلطه خود در مصر بطرز مؤثری شروع به تبلیغ عقاید خود کردند. هرگاه کتب دعاوی آنان را بدقت بررسی نمائیم باینموضوع پی خواهیم برد که مطالب و گفته های سورخین راجع بعقاید فاطمیان سرتاسر تهمت و دروغ محض است.

فاطمیان ائمه خودرا بشرمیدانستند وبآنها عقیده داشتند و هرگز گمان الوهیت دربارهٔ آنان نکردند. ایشان حیات و ممات ائمه خود را مانند زندگی و مرگ هر بشری میدانستند بنابعقیده ایشان بعداز حضرت امام حسین امامت بفرزند او منتقل و سپس تا قیام قیامت منصب امامت در اولاد فاطمه علیهاسلام از نسل امام حسین «علیه السلام» برجای خواهد ماند.

پدر درزمان حیات خود امامت را بفرزند خود تفویض مینماید یعنی تا این امر واقع نشود مرگ آن امام فرا نمیرسد لهذا درهیچ موقع زمین ازوجود امام خالی نخواهد بود.

هر امامی دارای علوم الهی و وارث علم و تأویل است. تمام علوم شریعت را دارا و از اسرار و رموز و معانی حروف مقطعات قرآنی واقف و دانا است.

معرفت امام بر هرمؤمنی لازم و هرگاه بدون معرفت امام شخص از دنیا برود بمرگ جاهلیت مرده است (من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة - حدیث نبوی) نجات هر مؤمنی بسته به معرفت او و نسبت بامام است.

پس از اینکه معرفت امام حاصل شد ولایت او هم فرض و واجب است پس از این رو فرائض هر شیعه هفت چیز است.

۱- ولایت ۲- طهارت ۳- صلوة ۴- زکوة ۵- صوم ۶- حج ۷- جهاد

افضل از تمام این فرائض ولایت است که بدون آن هیچ عملی پسندیده درگاه خداوندی واقع نمیشود.

سیدنا مؤید شیرازی میگوید « در زمان حیات پیغمبر ولایت او محور فرائض بود پس ازاو ولایت بهرکس منتقل شود محوراصلی همان امام خواهد بود(۱)»

بنابرعقیدهٔ اسماعیلیه در انبیاء و مرسلین هفت نفر «نطقاء» بودندکه برای هریک آنها قائم مقامی بنام «وصی» میبود . هروصی درزمان ناطق بنام (صامت)هم خوانده میشود .

ناطق اول حضرت آدم و وصیش حضرت شیث بود . ناطق دوم حضرت نوح و وصیش سام بود . ناطق سوم حضرت ابراهیم و وصیش حضرت اسماعیل بودناطق چهارم حضرت موسی و وصیش حضرت هارون بود . ناطق پنجم حضرت عیسی و وصیش شمعون بود . ناطق ششم سروردو عالم حضرت رسول اکرم و وصیش حضرت علی «علیه السلام» بود .

مبنای مذهب فرقهٔ اسماعیلیه این استکه حضرت علی علیه السلام جانشین و وصی و خلیفه بلافصل پیغمبر است و احادیث زیادی در شأن آن حضرت بیان میکنند . ازجمله حدیث شریف «انامدینه العلم وعلی بابها» . «فمن اراد العلم والحکمة فلیأتها من بابها» و «اناالمنذر وعلی الهادی بعدی» وحدیث «علی منی بمنزلة هارون من موسی الاانه لانبی بعدی» شیعه اسماعیلیه نبی مرسل را باین جهت « ناطق» مینامند که اوکتاب و شریعت را از جانب خدا آورده وبیان میکند و قائم مقام یا جانشین اورا ازاین رو « صامت » میخوانندکه در امورظاهری خاموشی اختیار مینماید . نبی صاحب تنزیل و وصی صاحب تأویل است .

تمام فرق شیعه قائل بتأویلند و راجع بوجوب آن از قرآن کریم دلائلی ذکر مینمایند (۲) آنها در این آیة

---

۱ ـ المجالس مؤیدیه

۲ -(۱)- کذلک یجتبک ربک ویعملک من تأویل الاحادیث ـ سوره یوسف آیة/۶

(۲)- سأنبئک بتأویل مالم تسطع علیه صبرا ـ سوره کهف ۳۷۸ - و کذالک مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث (یوسف) ۲۱

هو الذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتات و آخر متشابهات . فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنته و ابتغاء - تأویلیه ومایعلم تأویله الاالله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربناو ما یذکر الا اوالالباب . (۱)

بر لفظ الله وقف نمیکنند - میگویند خدا و آن کسانیکه صاحب علم‌اند ازعلم تأویل باخبرند لیکن تنها فرقه‌ای که علم تأویل را بحد کمال رسانیدند همان اسماعیلیه بودند داعیان این فرقه در خصوص احکام و قصص انبیاء تصانیف مستقلی از خود داشته‌اند . تأویل قرآن ازاین سبب مورد قبول است که دراحادیث هم راجع بظاهر و باطن قرآن اشاراتی شده است . قرآن دریای بی ساحلی است که در ژرف‌آن‌خداوند متعال گوهرهای گرانبهائی مخفی نموده است . هر حرفی از آن دارای معانی نوینی میباشد . حضرات صحابه و اهل بیت و صاحبان کشف ازاین‌دریا درهای گرانبهائی بدست آورده‌اند که هر یک از آنها دلیل بر معجزهٔ قرآن و صداقت پیغمبر اسلام می‌باشد .(۲)

هر علمی دارای دو جنبه است . جلی وخفی یا ظاهر و باطن . عموماً اول باید بظاهر پی‌برد و بعد با ذوق به تحقیق و باطن آن رسید . لهذا اگر در قرآن علومی مخفی و مستور نهفته است باعث شگفت نیست از احادیث و اقوال اصحاب پیغمبر چنین بر میآید که در علم قرآن اسراری‌هم پوشیده شده است . حضرت پیغمبر میفرماید هرگاه آنچه راکه من میدانم شما هم بدانید کمتر میخندیدید و بیشتر گریه میکردید و ایضاً فرمود علوم چندی مستور است که کسی جز عارفان ربانی از آنها اطلاعی ندارند .

---

۱ - اوست کسی که کتاب را برتونازل نمود و درآن کتاب آیاتی بطور محکم و آیاتی بطور متشابه وجود دارند پس کسانیکه در دلشان کجی است تابع آیات متشابه آن شده واز تأویل‌دلخواه خود راه فتنه را اختیارمیکنند - درصورتیکه تاویل قرآن راکسی جز خدا وآن کسانیکه درعلم راسخ‌اند نمیدانند آنها میگویند ما بآن ایمان آوردیم - همه ازجانب خداست و کسی‌پند گرفته نمیشود مگر اینکه ازصاحبان فهم باشد .

۲ - البیان فی‌علوم القرآن - مقدمه تفسیرحقانی ابومحمد ابوالحق ص ۴۸۸

شریعت تمام انبیاء مبتنی است بر رموز و اسرار و امثال که بصورت تأویل بیان شده‌است یعنی احکام هر شریعتی منتهی باصل مقصد میشود. تأویل درزبان عربی بمعنی بطرف اول رفتن است. تأویل را حکمت شرع وراز دین و روح علم مینامند.

بنیاد تأویل بر مثل و ممثول است یعنی بطوریکه هر ظاهری را باطن و هر مشبه را مشبه‌به و هرمستعارله را مستعارمنه است. هر مثلی را نیز ممثولی در بر میباشد. همان گونه که راسخین در علم میدانند خدا امثال و ممثولات را آفریده است - جسم انسان مثل ونفس او ممثول یا این دنیا مثال و آخرت ممثول است(۱) بهمین نحو ظاهر از باطن، مرئی از غیر مرئی و محسوسات از معقولات جدا است.

در مسئله توحید فرقه اسماعیلیه حتی اطلاق لفظ «واحد» را بر ذات خدا خلاف شأن خداوندی میدانند. حکماء فیثاغورثیین از همین عدد واحد مقابله میکنند، در صورتی که اینها ذات خداوندی را از همین مطالب هم منزه میدارند. چون واحد از معدودات بشمار میآید و از مخلوقات خداست - خدا را بصفتی نمیتوان وصف کرد و نه به مدحی ستود. هر گاه ذات اورا بصفتی متصف نمائیم دلیل برازدیاد در ذات اوست که مترادف باشرك میشود. اگر ما او را صانع بخوانیم مقتضی است که با او صنعت و مصنوع هردو باشد. همینطور اگر او را قادر بنامیم قدرت و مقدورعلیه نیزبهمراه اوثابت میشود. تمام صفات همین حال‌را دارند. اطلاق یک صفت سبب شرکت دو چیز دیگر با او میشود که جمعاً سه‌تا میگردد و بجای اقرار بتوحید گرفتار اعتقاد به تثلیث میگردیم - راجع باینموضوع از امام محمد باقر «علیه‌السلام» روایت‌شده که فرمود: خداوند باین‌لحاظ عالم‌است که بهر کس بخواهد علم میبخشد. معنی‌عالم نه این‌است که علم از ذات اوست. خدا قادر است، نه باین‌معنی که قدرت ازذات‌اوست بلکه‌باین‌لحاظ که هر که‌را بخواهد قدرت میدهد.

در فلسفهٔ توحید فرقه اسماعیلیه خدا را بهیچ صفتی موصوف نمیکنند چون او را خالق هرچیز حتی اسماء بی‌صفات میدانند. در نزد آنان تمام صفات خداوندی در حدود اسماء حسنی‌است، میگویند اگراسمی مرکب ازحروف‌هجاء باشدمعرفت

---

۱ - المجالس المؤیدیة.

خدا را میرساند پس چرا یکنفر بنده برگزیده خدا که عطا کرده معرفت صحیح خداوندیست ، مشمول آن صفات و اسماء واقع نشود ؟

طبق نظریه مثل وممثول آنان ، این عالم جسمانی مثل عالم روحانی است . در این عالم مثل « القلم » یا « السابق » مثل نبی یا امام بعد اوست و مثل - « اللوح » یا « التالی » مثل وصی یا حجت یعنی نایب امام است .

از لحاظ نظریهٔ مثل و ممثول در عالم جسمانی تمام صفات برامام درست و صادق میآید چون او مثل « القلم » یا بعبارت دیگر لفظ مقابل « السابق » است در خصوص این نظریه ابن هانی اندلسی در شعر ذیل که در مدح امام معز گفته است توضیح میدهد .

ماشئت لاماشأت الاقدار * فاحکم فانت الواحد القهار

همین قسم اشعار است که مورد مغالطه متقدمین واقع شده و ائمه فاطمی را بدعوی بر الوهیت متهم نموده است . هرگاه آن مورخین کمترین معلوماتی راجع بنظریه مثل و ممثول میداشتند اینگونه توهین را بر ائمه فاطمی روا نمیداشتند .

شکی نیست که اسماعیلیه برامور باطن زیاد عقیده‌مند بودند و اهل سنت و جماعت را اهل ظاهر مینامیدند در صورتیکه آنها هم از امور ظاهری غافل نبودند و عقیده داشتند که برای هر باطنی ظاهری ضروری و واجب است .

باطن و ظاهر را مانند لباس و دامن میدانستند که در هیچ موقع ازهم جدا نمیشوند هر دو را مانند روح و جسم لازم و ملزوم یکدیگر میدانستند . با پیروی قرآن و سنت عمل کردن بظواهر عبادات عملیه یعنی طهارت صلوٰة - زکوٰة - صوم حج و جهاد را بر هر مؤمنی واجب میدانند . بعد از عمل بظاهر پابندی به باطن یعنی عبادت عملیه را نیز لازم میشمردند برخلاف آنچه که بعضی ازمورخین فاطمیان را متهم نموده‌اند آنها در هیچ موقع عبادتی را باطل و بیمورد قرار ندادند . سیدنا القاضی النعمان کتابی درعلم فقه‌موسوم بدعائم الاسلام نوشته که درآن طرزعبادات را بیان نموده است . هرگاه فاطمیان عبادات را باطل ورد میکردند امام معز حکم بتألیف کتاب مذکور نمیداد درکتاب « المجالس المستنصریه » که در عهد امام

مستنصرتألیف شده است ابتدا بظاهر عبادات و بعد بتأویل آنها سخن گفته است. هر گاه فاطمیان بترك وردعبادتهای ظاهری قائل بودند مصنفین و داعیان آنها در کتابهای خود راجع بظواهر حرفی نمیزدند و تأکید در اعمال نمیکردند. سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی درکتاب «راحةالعقل» خود ابتدا خوانندگان‌را بخواندن کتاب «دعائم الاسلام» دعوت مینماید تا مردم بواسطه فلسفه از عبادات غافل نباشند. فاطمیان بنیاد تأویل را بر ظاهر نهاده و معتقد بظاهر و باطن و همچنین مؤمن بعلم و عمل بودند. سیدنا مؤید شیرازی میگوید:

فاننا لاهل علم وعمل ❁ لله دنا بهما عزوجل

ائمه فاطمی بعلمای تأویل دستور داده بودند که در واقع تبلیغ شنوندگان خودرا متوجه این امر سازند که مبادافقط بمعرفت باطن اکتفانموده و دست‌ازشریعت ظاهر بردارند. سیدنا القاضی النعمان در هر مجلسی این امر ائمه‌را یادآور میشد ومیگفت برای معرفت و پی بردن بباطن، اعمال ظاهری هم لازم وضروری‌است.

چنانکه ائمه فاطمی بترك احکام شریعت قائل میبودند. پس چرا پرده معصیت آن دسته از داعیان خود را که دست از شریعت ظاهری برداشته بودند بکنار میزدند؟

یکی از داعیان علی‌بن فضل در اواخر دوران «ستر» در یمن مشغول‌تبلیغ بود ولی در هنگامیکه نامبرده از راه منحرف شد امام وقت از او بیزار شد و از وی دوری‌جست وحسین بن‌فرح‌را برای مبارزه ومناظره بااو ودفع‌فتنه به‌آنجامأمورساخت(۱)

موقعی که‌قرامطه محرمات‌را مباح کردندامام مهدی‌آنهارا ازحوزه دعوت‌خارج وبا آنان جنگ‌کرد و با آنها بمبارزه نیز پرداخت. اصولاً ازابتدای سلطنت‌فاطمیان همیشه مابین آنها وقرامطه‌اختلاف بود و بهمین نحو فاطمیان بافرقه «دروزیه» هم مخالفت داشتند. سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی بامر امام حاکم رساله‌ای بررد آنها نوشت.

---

۱ - افتتاح الدعوة - کشف اسرار الباطنیه.

مخالفین فاطمیان آنها را به تعطیل درامرشریعت متهم می‌ساختند وحال‌آنکه فاطمیان خود را منسوب به پیغمبرحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واورا جدخود میدانستند. آنها خود را پیرواحکام اسلام و در اشاعت آن پیوسته جدیت داشتند. در تعمیر مساجد و انعقاد مجالس دینی وجمعیتهای باشکوه مذهبی در بین ممالک اسلامی بینظیر بودند درقلمرو حکومت خود امر به بنای مساجد وترویج احکام وعلوم اسلامی مینمودند. تاحال هم پیروان آنها بهمان طریق مساجد را جایگاه عبادت می‌دانند. بعلاوه ادبیات فاطمیان شاهد این ادعا است که تاچه اندازه در دعوت شریعت و سنت پافشاری داشتند. سیدنامؤید شیرازی میگوید (۱) ما چگونه میتوانیم شرع انبیاء را ترک گوئیم وحال آنکه بغیر ازآن ما را مرجعی نیست. ای خدا، لعنت کن منکر شرع را و او را به بدترین مصائب مبتلا ساز ای‌خدا، تو منکرین را لعنتی بفرست که فضیح و مهلک باشد. ای خدا، توقالی و غالی را لعنت کن وکسی ازآنها را برروی زمین باقی نگذار. ای خدا، ما ازآن قبیل اشخاص بری هستیم وآنان را ازمخالفین اوامر الهی میدانیم - پس خوار و ذلیل گردان آن کسانی راکه بما تهمت زدند.»

سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی میگوید «درعالم‌طبیعت نفس‌را آلوده ساختن ازآتش که بروغن نسوزد تیزترخواهد بود. این آلودگی‌ها را فقط شریعت واحکام آن میتواند رفع کند. آن کسانیکه خود را پابند به‌شریعت‌ساختند و خویش را مقید به تکالیف و احکام آن نمودند درحقیقت برادران ما هستند و آنان درهرمقامی‌لذت خواهند برد و برعکس کسانیکه خود را اززیر بارشریعت بدر بردند واحکام‌آنرا ترک

(۱) - فکیف شرع الانبیاء ندفع — و مـا لنا الا الیه مرجع
بنوره فی‌الدرجات نرتقی — وبالکرام الکاتبین نلتقی
یارب‌فالعن جاحدی‌الشرائع — وارمهم بافضح الفجائع
و العن‌الهی من یری‌الاباحة — بلعنة فاضحة مجتاحة
والعن الهی غالیاً و قالیاً — ولاتذر فی‌الارض‌منهم باقیا
فاخزهم و اخز من رمانا — بریبة و لقـه الهوانـا

(دیوان سیدنا مؤید شیرازی)

گفتند بخود ستم نمودند . خداوند دربارهٔ آنان آنچه میداند حکم خواهد کرد و او سریع الحساب است» [۱] .

سیدنا مؤیدشیرازی در یکی از مجالس خودمیگوید . « پناه بجوئیدازقومیکه خود را شیعه مینامند و اعمال آنهاازکفر بدتر است . مخالفت بااحکام شرع وحرام را حلال و خود را در وادی هلاکت میاندازند . اینگونه اشخاص برای دین و مؤمنین خطرناک‌ترند ازکسانی که از روی بغض و عداوت بسوی امام خودنیزه میافکنند [۲]»

کسیکه استجابت دعوت میکند شخص دعوت‌کننده از او عهد و شرایطی میگیرد که آنرا درنزد اسماعیلیه « عهدالاولیاء » مینامند . مقریزی وبغدادی هردو راجع باین مطلب در کتابهای خود نقل میکنند . در آن عهدنامه درج است که « شهادت بده که بجز خدا معبودی نیست و محمد ﷺ بنده و رسول‌اوست . و شهادت بده باینکه جنت وجهنم . موت وبعث همه حق‌اند ـ اقرارکن که‌دراوقات معینه نماز برپاداری . زکوٰة بدهی و حج بروی و بزیارت قبرپیغمبر مشرف بشوی و در راه خدا جهاد کنی و پابند بفرائض ظاهری و باطنی خدا و رسول ﷺ باشی»

مورخین بااقتباس از عهدنامهٔ مذکور فاطمیان را متهم نموده‌اند که آنها به‌احوال‌بعد از مرگ قائل نبوده‌اند درصورتیکه چقدر این مطلب خلاف واقع است.

---

(۱) ـ ان النفس بکونها فی عالم الطبیعة ظهور الرذائل فیها اسبق الیها من سبق النار الی النفط ولیس یدفع عنها تلک الرزائل الاالشریعة و احکامها فمن لزم الامور و راضی نفسه بالقیام تحت اثقاله فهو اخونا حقاً یجد لذة فی نفسه عند کل‌مقام صدق . و من فسق عنه بان یقوم بالبعض ویترک البعض اویخل بالکل فما یضر الا نفسه ویفعل الله به الواجب فی حکمه وهوسریع الحساب . (راحة العقل)

(۲) ـ استعیذوا بالله من قوم یقولون بافواههم انهم شیعة و هم من طلائع الکفر والالحاد شرطلیعة یستوطئون مرکب الاباحة ویمیلون میل الراحة ....

ولایزالون کذلک حتی یحلوامن تکالیف الشریعة کل عقدویردوا من مهاوی الردی فی تحلیل المحرمات شرورد وهولاء اضر بالدین بالمؤمنین ممن شهرسیفه وشرع رمحه الی ائمتهم بالبغضاء . (المجالس المؤیدیة)

در عبادتهای ظاهری اسماعیلیه با اهل تستن متفق‌اند . این اتفاق را از کتاب « دعائم الاسلام» که در فقه نوشته شده و از کتاب «المجالس المستنصریه» که راجع بمواعظ است میتوان دریافت .

بین اسماعیلیه و مذهب اثناعشریه شیعه اختلاف راجع بمهدی آخر زمان وجود دارد . اثناعشریه قائلند که آن مهدی موعود که بشارت ظهورش را خود پیغمبر ﷺ داده است امام دوازدهم میباشد که در سن پنج تا هفت سالگی در شهر سامره غایب و بعد از غیبت ظاهری ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد . اما اسماعیلیه معتقدند که امام یازدهم خودشان عبدالله بن حسین المستور همان مهدی است که بنام «اولین امام دور ظهور» خوانده میشود بعداز او نه ائمه دیگر آمدند که همه را ائمه دور ظهور مینامند . سپس امام ابوالقاسم طیب به امامت رسید وچهارسال پنهان بودوآن دورراعهد سترمینامند . بعد ازآن ازنسل امام طیب نسلاً بعد نسل امام پیدا خواهد شد و آخرین آنها هم امام « قائم‌القیامه » خواهدبود - از این موضوع این نکته روشن میشود که فاطمیان ائمه خود را در دائره بشر میشمردند و مرگ را برای آنها قائل بودند . ائمه فاطمی نه هیچ وقت خود را خدا خوانده‌اند و نه معتقدین و پیروان آنها ایشان را خدا دانسته‌اند .

سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی مینویسد(۱) : این گفتهٔ اصحاب شما که امیرالمؤمنین خداست کلمه کفر است . ممکن است آسمان بترکد و زمین شق شود وکوهها سرنگون گردند زیرا آنها غیراز خدا بنده‌ای را معبود دانسته‌اند . اینگونه احساسات برخلاف خداوند ، آیا شریک برای خدا قائل شدند ؟ چه حرف بزرگی

۱ - واما قول اصحابک ان‌المعبود تعالی‌هوامیرالمؤمنین فقول کفر تکادالسموات یتفطرن منه‌و تشق‌الارض و تخرالجبال هذا ان‌دعوالله المعبود غیراً فیاللجسارة علی‌الله‌حین جعلواله تعالی شریکاً ما اعظمها ویالجرأة‌علی‌الله تعالی حین جعلوا المعبود غیره تعالی‌ما‌اقطعها‌ولقد قالوا عظیما و افتروالثما بیناوان‌ذلک الا کفر محض فما امیرالمؤمنین الاعبدالله خاضع وله‌طائع یسجد لوجهه‌الکریم و یعظمه غایة‌التعظیم و باسمه یستفتح و علیه فی‌اموره یتوکل وامره‌الیه یفوض (الرسالة‌الواعظة)

است . چه‌جرأتی که غیر از خدا کسی را معبود خود قرار دادن ـ چه گفتهٔ شرم انگیزیست ـ آنها حرف بزرگی زدند و کفر محض و گناه صریح نموده‌اند ـ امیرالمؤمنین خود بنده خداست ودرمقابل خدا فروتن ومطیع است و اورا سجده میکند وبه‌بزرگی خداوند سرتکریم وتعظیم فرود میاورد. تمام کارهای خودرا باسم اوشروع مینماید. وبا توکل به‌او آغاز هرکاری میگذارد . و امورات خود را باو تفویض مینماید».

امام معز میگوید (۱) . راجع به بعضیها بماخبر رسیده است که آنها دربارهٔ ما غلو میکنند و نسبت بما اغراق میورزند و مدعی هستند که بما محبت دارند و برای ما مردم‌را دعوت میکنند اینگونه اشخاص حرفهای غلوآمیزی بما نسبت‌میدهند که نه خودمان آنها راگفته‌ایم و نه کسی دربارهٔ ما گفته‌است و ما از دروغ و کذب آنها بخدا پناه میبریم . ما از بندگان خدائیم . و مخلوق او ـ ما غیراز علمی که تعلیم یافته‌ایم از خود علمی نداریم ـ خداوند علمی راکه بجد ما پیغمبر عطافرموده بود ما وارث آنیم و ما نیز آنرا بوراثت میسپاریم ـ ما از علم همان قدر میدانیم که او میخواهد ـ ما ادعای پیغمبری و نبوت نداریم ـ ما فقط حافظ مقام امامت هستیم حلال و حرام ما با احکام قرآن یکی است .

مورخین تهمت دیگری هم بائمه فاطمی بسته‌اند مبنی براینکه آنها ادعای علم‌غیبت میکرده‌اند ما وقتیکه اینگونه تهمت‌هارا باگفتهٔ مذکورهٔ امام‌معز مقایسه مینمائیم و میسنجیم میفهمیم که تا چه اندازه آنها دروغ پردازی و یاوه‌سرائی نموده‌اند . آنهافقط‌برای تسکین احساسات‌متعصبانه‌خوداینگونه‌خرافات‌راتراشیده‌اند . از خطبه‌ها وگفته‌های خود ائمه و تصنیفات شعراء و داعیان زمان آنان بخوبی

---

۱ ـ ینتهی‌الینا اخبار بعض من یزعم یتولانا و بعض من‌یدعی انه یدعواالینا من‌الغلوفینا والقول. بمالم فقلهٔ فی انفسناو بمالم یسمعه احد منا، حتی کانهم اعلم منایقولونه فینا ونحن نبرأ الی‌الله من کذبهم علینا و تقولهم فینا و نحن عباد من عبادالله مخلوقون مربوبون‌لاعلم لنا الاماعلمتنا و صارالینا عن‌نبیه جدنا محمد(صلعم)بما اودعه‌الله ایاه و اورثنا من‌بعده و اورثنا من بعده و اودعناه لانحیط من علمه الابماشاء ولامن‌غیبه الا مااطلع علیه منا من‌ارتضاه کیف احب وشاء لاندعی النبوة والرسالة بل‌نحن المستحفظون علی‌الامامة حلالنا من کتاب‌الله و حرامنامنه ـ (المجالس والمسائرات)

برمیآید که نه امام‌ها چنان ادعائی نموده‌اند و نه معتقدین بآنها اینگونه ادعاها را بآنان نسبت داده‌اند. هرگاه ما بخواهیم تاریخ فاطمیان را بدون مطالعهٔ علوم و ادبیات زمان آنها مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و فقط بگفتهٔ مورخین متعصب آنزمان و یا بنوشته‌های مورخین متأخر که نیز مطالب خود را از همان متقدمین گرفته‌اند اعتماد نمائیم تحقیقات ما بی‌نهایت سطحی و بدون ارزش خواهد بود.

ما باین نکته اعتراف داریم و واقف هستیم که بعضی از مورخین اخیر با کوششهای زیاد موفق شده‌اند که برخی از روایات و افسانه‌های مورخین قدیم را تکذیب و رد نمایند ـ سیدنا قاضی النعمان میگوید. «ما با کسانیکه غلو میکنند کاری نداریم. چون آنها جلو اولیاء خدا را گرفته و امامت را رفع میکنند و بزعم خودشان ائمه را دانای بغیب و واقف بر اسرار میدانند ـ درصورتیکه فقط خدا عالم‌الغیب است واو بغیر از برگزیدگان خود کسی را مطلع باسرار غیب نمیکند خداوند به رسولش میفرماید. بگو غیر از خدا کسی از غیب خبر ندارد و ایضاً میفرماید ای رسول بگو که من مالک خوبی و بدی خودم نیستم ـ اگر من علم غیب میدانستم خوبیهای زیاد برای خود ذخیره میکردم و هیچ شری نمیتوانست بمن برسد.[1]

در این شکی نیست که بعضی از اشخاص که غلو میکردند گمراه و فاسق بودند ـ غیب‌دانی امام را از صفات او میدانستند ولی این رویه تنها خدعه و مکری بود که میخواستند مردم را باینکه امام غیب نمیداند و از مشاهدات ظاهری خود چیزی از غیب‌دانی امام نمیدیدند از ایمان به امامت منحرف سازند بطوریکه این خدعه تا اندازه‌ای کارگر افتاد که حتی بعضی از مردم درهمان موقع منحرف شدند و امروزهم برخی از مورخین بهمان گمراهی مبتلا هستند.

---

۱ ـ فانالانقول ماقاله الغلاة الضالون المبطلون الصادون عن اولیاءالله الدافعون اما منهم الزاعمون انهم یعلمون غیب‌الله و ماتخفی صدور عباده تعالی‌الله الذی تفرد بعلم ذلک دون خلقه ولم یطلع علی ماشاءمنه الا من ارتضی من رسله قال جل ثنائه. قل لایعلم من فی‌السموات والارض الغیب الاالله وقال لنبیه صلی‌الله علیه و علی آله. قل لااملک لنفسی نفعاً ولاضراً الا ماشاءالله ولوکنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیروماسنی السوء. (کتاب‌الهمة)

دیگر اینکه هیچوقت مورخین باین فکر نبودند که اتهامات آنها با هم متضاد میباشد اگر ائمه خود را دانای علم غیب معرفی مینمودند پس چرا علوم هیئت و نجوم را فقط برای خود محدود ننمودند ؟ آنها آن علوم را ترقی و نشر دادند و ماهرین آنها را برای استفاده از رصدگاهها مجاز ساختند ـ مختصر اینکه نشرواشاعت علم هیئت و نجوم دلیل بارزی است براینکه ائمه فاطمی دعوی علم غیب ننموده‌اند.

ترقی علم هیئت را در زمان فاطمیان طوری جلوه داده بودند باینکه هرانسانی میتوانست بوسیله این علم خبر ازآینده بدهد ودرپرتو آن دعوی دانستن بعلم غیب بنمایند . راست است که چون دل بکثافت تعصب آلوده باشد تمام خوبیهای طرف در آن بصورت عیب دیده میشود ؟.

در ترقی علم هیئت کوششهای ائمه فاطمی چیزتازه‌ای نبود ـ درزمان سلطنت بنی‌عباس نیز راجع باین علم جدیتها و کوششهای وافر شده است ـ پس چه چیز باعث شد که خلفاء بنی‌عباس را مورد اتهام قرار ندادند؟.

ادبیات عهد فاطمی آئینه افکار و احساسات ائمه است . ما میتوانیم حقایق را در آن ادبیات جستجو نمائیم . سیدنا القاضی‌النعمان میگوید . « روزی خدمت امام نشسته بودم و در علم نجوم بحث میکردیم امام معز فرمود کسی که علم نجوم را برای حساب و ماه و اوقات شب و روز و دیدن قدرت الهی و ایمان بتوحید دوست دارد یقیناً قابل تحسین است ولی کسی که آنرا بمنظور دانستن مغیبات وآگاه شدن بر اسرار و احوال قضا و قدر بخواهد بدون شک درگمراهی و ضلالت است . امام منصور از این علم واقف شد و مکرر بمن فرمود بخدا من نظری باین علم ندارم مگر برای عقیدهٔ بتوحید خداوند وقدرت او و عجائب او ـ من جُنگ‌هائی را بررسی نموده‌ام ولی در هیچکدام از آنها چیزی من باب علم نجوم نیافته‌ام [۱] .

---

۱ ـ ذکر الامام المعز لدین‌الله یوماً النجامته والمنجمین من نظرالی النجامه لیعلم عدة السنین والحساب ومواقیت اللیل والنهار ولیعتبربذالک عظیم قدرة‌الله جل ذکره و ما فی ذلک من الدلائل علی توحیده لاشریک له فقداحسن واصاب و من تعاطی بذلک علم غیب‌الله والقضاء

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

سیدنا القاضی‌النعمان در کتاب خود مینویسد . « آنطوریکه گمراهان ودروغ پردازان فکر میکنند نه ائمه خدا هستند و نه انبیاء - نه بر آنها وحی نازل میشود و نه واقف بر اسرار غیب هستند » (۱) .

سیدنا جعفربن منصوراليمن میگوید : « خداوند بنوح فرمودبگو ای‌مردم که درنزد من نه از طرف خدا خزانه‌ایست و نه از غیب باخبرم و نه اینکه من ملکی هستم . اینموضوع دلیل بر آنستکه پیغمبران و ائمه چیزی جز وحی و تأییداتی که از سوی خدا بآنها میرسد ندارند» (۲) .

امیر تمیم ابن امام معز در قصیدهٔ خود که درمدح برادرش امام‌عزیز سروده است میگوید . «علم غیب فقط برای خدا است وائمه چیزی‌را جز آنچه از جدشان بایشان رسیده است نمیدانند » (۳) .

عقاید و ادبیات فاطمیان میرساند که تا چه اندازه ائمه پاکدامن بوده‌اند . کوششهای تعصب آمیز و اتهاماتیکه بآنها وارد نموده‌اند میرساند که قلم در دست حسودان و دشمنان بوده وآنچه خواسته‌اند نوشته‌اند و سیاهی‌دلهای خودرا برروی صفحات تاریخ منعکس نموده‌اند .

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل
بمایکون فقداسأ و اخطأ ولقدکان المنصور بالله من اعلم‌الناس بها و لقد قال لی غیرمرة والله مانظرت فيها الاطلباً لعلم‌توحيدالله وتأثير قدرة و عجائب خلقه لقد عانيت ماعانيت من‌الحروب وغيرها فما عملت فی‌شیء من‌ذلك باختيار منی‌دلائل‌النجوم ولاالتفت‌الله .
(کتاب‌المجالس و المسائرات) .

---

۱ - دعائم‌السلام .
۲ - قال‌اله تعالی قل‌لااقول لکم عندی خزائن‌الله ولااعلم الغيب ولااقول‌انی‌ملك وهذا قول نوح عليه‌السلام‌الذی ذکرالله فی کتابه عنه و کل‌هذا دلیل‌علی‌ان‌الرسل‌والائمه‌لایعلمون الاماعلمهم‌الله بوحيه وتأييده و نوره (کتاب الکشف) .
۳ - وان جميع الغيب لله وحده تبارك من‌رب و من صمد وتر
وما علمت منه الائمه انما رووه عن المختار جدهم الطهر
(ديوان الامير تميم)

آئین دعوت خلفای فاطمی

آئین دعوت

در زمان خلفای فاطمی آئین دعوت بسیار مرتب بود که حتی تا امروزهم در تاریخ نظیر آن دیده نشده است. برای آنها اولین افتخاری است که دعوت مذهبی را باسیاست مملکتی آن توأماً انجام داده‌اند. بنی‌عباس هم سازمان تبلیغی داشتند ولی شوکت و قدرت آنان بازوال سلطنتشان از میان رفت. پیروان معتزله هم دعوت میکردند ولی فعالیتشان ازحدود مذهبی تجاوز ننمود. دعوت فاطمیان قبل از سلطنت آنها نیز جاری و برقرار بوده.

فاطمیان آئین دعوت خود را بر اساس تأویل و پایه مثل و ممثول نهاده‌بودند و آنها با مشاهدات محسوسه یعنی گردش فلک و نظام عالم و تقسیم ماه و روز و ساعات آئین خود را منظم نمودند ماه و روز و ساعات رامثل ودر مقابل آنهاحدود را «ممثول» قرار داده بودند همانطوریکه سال بدوازده ماه و ماه سی روز و روز به بیست‌وچهار ساعت تقسیم میشود بهمانطریق نیز آئین خودرا تقسیم‌بندی‌وتنظیم نموده بودند و برای هرقسمتی فرائض مخصوصی تعیین نموده بودند.

خلفای فاطمی برای‌دعوت دین شخصی را برمیگزیدند که‌دارای‌علم‌وفضیلت و صاحب فصاحت و بلاغت و کاردان در مناظره و مباحثه باشد و درانجام خدمت نیز شایسته باشد. این شخص برگزیده را «باب‌الابواب» مینامیدند. اوبرتمام جزایر[1] دوازده گانه فرمانروا بود. منصب «باب‌الابواب» ازتمام مناصب عالی‌تر و بعداز منصب امامت بود. در هرجزیره حجتی مقرر میشد که برتمام داعیان آن جزیره ناظر و آمر بود و نیابت امامت را بعهده داشت.

---

۱ - تمام جهان را بدوازده جزیره تقسیم نموده بودند. عرب - ترک - بربر - زنگبار - حبشه - خزر - یمن - فارس - روم - هند - سندو صقالیه. این تقسیم‌جغرافیائی نیست بلکه‌مختلط است. لفظ جزیره مشتق ازجزر که بمعنی تقسیم کردن است آمده است.

برای هرحجتی درهرجزیره داعیانی مقرر بودند که مردم را تبلیغ مینمودند و کسانی که وارد درجرگهٔ دعوت میشدند پس از دادن عهد ومیثاق بآنان تعلیم علم داده میشد .

برای هرداعی اشخاصی مقرر بودند که مردم را دربارهٔ عقایدشان وصحبتهای آنان تشویق و راهنمائی نمایند . اشخاص نیز با مردم مناظره مینمودند وبنقطه‌های ضعف آنان پی میبردند برای اینگونه اشخاص شرایطی معین شده بود که میبایست با مطالعات زیاد دارای معلومات و زهد و تقوی باشند .میبایست ماهر درعلم مناظره باشند وپابند به‌احکام شریعت بوده وسیاست مملکت راهم در نظر بگیرند. درآئین دعوت این بزرگترین منصبی بود که میتوان به بلندی مقام وکمال صاحبان آن پی برد . ترتیب دعوت را طوری منظم نموده بودند که هیچ شهری بدون مبلغ نبود . امام معز دراین خصوص میگوید « خداوند، ولایت و معرفت ما واطاعت اوامر ما و توجه بسوی مارا برمردم واجب گردانید ولی ما از راه مهر و محبت برای هدایت مردم در هرجزیره مبلغی فرستادیم تا آنها را هدایت کند » .

منصب فوق فقط در « عهد ظهور » جاری بود . بعداز غیبت امام هر داعی مطلقاً حافظ شریعت و معلم علوم باطنی است و او نایب امام غائب و صاحب اختیار اوامر است . نامبرده دارای دو معاون است که یکی بنام « مأذون» ودیگری بنام « مکاسره » نامیده میشوند .

مراکز علم و دانش فاطمیان

دانش فاطمیان

خلفای فاطمی نه فقط علم دوست و عالم‌پرور بودند بلکه خودشان نیز هر کدام منبع علم وسرچشمه ادب بشمار میآمدند. مجالس و محافل آنان مرکز نشر علوم بود. روزانه محافل و مجالس علمی در محضر ایشان منعقد میگردید. و در آن مجالس پیرامون هر علمی بحث و گفتگو میشد. خود ائمه نیز گاهی از اوقات مردم را از افکار خویش مستفیض و بهره‌مند میفرمودند. وجود پیشوا درجمع علماء مانند آفتاب درخشانی بود که ادباء وقت از آن کسب نور مینمودند. آنها بدون هیچگونه قید وشرطی درهرمجلسی حضور بهمرسانیده ودانش خود را بمردم میرسانیدند. در خلوت هم گماشتگان و خدمتگذاران خودرا تعلیم میدادند. غرض از اینکه درآشکار ونهان درسفر وحضر همهٔ مردم را ازدانش خود بهره‌مند مینمودند. اینان بهر کجا که قدم مینهادندعلم نیز سایه‌وار با ایشان در حرکت بود.

سیدناالقاضی‌النعمان در هر دوجلد کتاب خود بنام «المجالس والمسائرات» در پیرامون علوم وحکمت ائمه دادسخن میدهد که از آن ذوق وشوق ادبی ائمه کاملاً روشن است. سیدناالقاضی‌النعمان باندازه‌ای در جمع‌آوری کلمات حکمت وبیانات ادبی خلفای فاطمی دقت نموده است که میزان اعطای دانش از طرف خداوندبائمه فاطمی را بخوبی آشکار مینماید.

علاوه برتعلیماتی که ائمه خود بمردم میدادند درتصحیح تألیفات ونوشته های داعیان خود نیز همراهی و مساعدت مینمودند مجالس تأویلیه قبل از بیان بنظر امام رسانیده میشد وهر کتاب یا دیوانی که تنظیم میشد قبلاً میبایستی مورد گواهی امام شده باشد.

در مساجد نیز ائمه به نشر و تبلیغ علوم میپرداختند. در خطب آنهـا راجع

به‌الوهیت . مابعدالطبیعه تدبیر و سیاست عقاید و احکام ومواعظ و اخلاقیات گفتگو میکردند . خلاصه اینکه در هر محفل و مجلس ائمه به نشر و توسعه علم و ادب میکوشیدند وسعی بلیغ مینمودند . ائمه بدعاة خود اجازه داده بودند که برخی از مردم را در خانه‌های خود تعلیم دهند تا مراتب لازمه علم را طی نمایند .سیدنا ملک‌بن مالک در عهد مستنصراز یمن بمصر آمد وبدستور امام درخانه‌سیدناالمؤید مسکن گزید و از علوم اهل بیت درس میآموخت . علاوه برپایتخت و مرکزخلافت در سایر شهرها نیز دعاة مأمور بودند که طالبان علم را بخانه‌های خود راه دهند سیدنا المؤید درکتاب سیرة خود ذکر میکند که نامبرده در شیراز در منزل خود مشغول تدریس علوم باطنی بود .

البته خواص اهل علم باین طریقه از سرچشمه دانش سیراب بودند ولی‌ائمه برای آنکه عوام نیز از علوم بهره ببرند در مساجد و مراکز عمومی مجلس درس و بحث و تدریس و تبلیغ را منعقد میکردند .

مساجد

هنگامیکه قاهره مرکزخلافت شد و دولت وقت برسراقتدار آمدجامع عمروبن‌العاص (جامع عتیق - تاج‌الجوامع) نیز مرکزتبلیغات واقع گردیددر سال ۳۰۹ هجری جامع ابن‌طولون نیز یکی از مراکز تبلیغ وتعلیم شد چندی نگذشت که فاطمیان برای تبلیغات منظم خود شالوده جامع ازهر را ریختند .

درسال ۳۶۱ هجری این کانون علم تکمیل شد . بعد از امام معز هرامامی که روی کار آمد چیزی براین تشکیلات علمی اضافه نموده امام عزیز آنرا مسجد جامع خواند و در نزدیکی آن برای فقها « دارالجماعت » بنا کرد که اغلب روزها بعد از نماز ظهر الی عصر در آن مکان مذاکرات علمی و بحث دینی میشد . بحکم امام عزیز و بوسیله وزیرش سیدنا یعقوب بن کلس جهت فقها وظیفه معین شده‌بود و برای ترقی و ترویج این مراکز دانش و علم از سایر شهرها ونقاط دور دست نیز علماء و فقها را باین مکان دعوت مینمودند وحتی برای آنها حقوقی معین بود علماء

و طلاب برای استفاده از مجالس وعظ وبحث و فقه از مسافت‌های بسیار دوربسوی این مرکز علم و دانش میشتافتند همگی حلقه وار مینشستند واز اساتید خود تعلیم میگرفتند . داعی الدعاة ببانوان نیز تعلیم میداد و اجتماع آنها جداگانه بود در همین مسجد یا مرکز علم قاضی عبدالعزیزبن محمدبن نعمان از روی کتاب جدخود « اختلاف الاصول والمذاهب » درس میگفت . قائد جوهر کتابخانه در آن تشکیل داد که بعداً مورد توجه عالمیان واقع گردید .

امام حاکم هنگامیکه کتب دارالحکمة را بجامع ازهر وجامع حاکم وجامع منفس منتقل نمود نیمی از تمام کتب سهم جامع ازهر شد .

جامع ازهر نه فقط مرکز دعوت فاطمیان بود بلکه علمای شافعی و حنفی و غیره هم در آن اجتماع میکردند . فاطمیان در علم و حکمت هیچگاه تعصب بخرج نمیدادند و در مقابل علمای شیعه و سنی با گشاده روئی رفتار میکردند . میگویند در سال ۳۸۲ هجری جعفری را مفتی مقرر کرده بودند . بدفعات در همین جامع ازهر فقها برهمان مسلک وروش خود که بوده‌اند نسبت به مخالفین فاطمی فتوی داده‌اند امام حاکم در عهد خود دو نفر عالم مالکی را برای تعلیم فقه دعوت نمود[۱] و بهمین نحو سایرامام‌ها نیز هریک درعهد خود علماء و فقهائی از مذاهب غیر بمصر دعوت میکردند . عبدالسلام بن محمدبن بندارابویوسف القزوینی « شیخ المعتزله » چهل سال در مصر بسر برد [۲] .

خلاصه اینکه درسایهٔ حمایت ائمه فاطمی از علوم . علمای غیرفاطمی هم با آزادی کامل به‌نشر علوم و عقاید خود میپرداختند و اغلب باهمین علماء مناظره و مکاسره‌میکردند و بعلم نوازی و دعوت صادقانه فاطمیان مردم تمجید میکردند .

درزمان فاطمیان علاوه برجامع ازهر . جامع حاکم ـ جامع راشد ـ جامع منفس ـ جامع قرافه ـ جامع الرصد ـ جامع الفیله وجامع اقمر هم تأسیس شد واغلب در مساجد مجالس تدریس منعقد میگردید .

۱- النجوم الزاهره ۴/۱۷۲ ۲- النجوم الزاهره ۵/۱۵۴

جامع حاکم را امام عزیز درسال ۳۸۰ بنا نمود و بعد از وفات او درسال ۴۰۳ هجری امام حاکم آنرا تکمیل کرد وآنرا بفرش وقندیل وچراغ مزین ساخت[۱] درسال ۴۰۴ هجری املاکی بر آن و بجهت سایر مساجد وقف نمود[۲] در تاریخ ۱۷ ربیع الاخر سال ۳۹۳ هجری جامع راشد را شروع و در رمضان سال ۳۹۵ هجری تکمیل نمودند و درسال ۴۰۰ هجری با قندیلهای سنگین نقره‌ای تزئین شد[۳] محراب آنرا هیئت دان مشهور علی بن یونس تعیین نمود.

جامع منفس درعهد حاکم بناشد. امام حاکم درشهرهای دیگر وهمچنین قاهره نیز مساجدی ازنو بنا یا تعمیر نمود مسبحی میگوید درسال ۴۰۴ هجری امام حاکم برای ۸۳۰ مسجد ماهیانه بمبلغ ۹۲۲۰ درهم مقرر گردانید و مجدداً برای هر مسجد ۱۲ دینارعطیه میداد و درسال بعد یعنی ۴۰۵ هجری امام حاکم املاکی برای معاش مؤذنها و فقهاو کارمندان مساجد و داروخانه هاو کفن اموات وقف کرد[۴].

در زمان امام حاکم سه مسجد دیگر موجود بود که الحال اثری از آنهاباقی نیست[۵] مسجد قرافه ازیادگارهای عهد عزیزی و جامع اقمر مربوط بزمان آمر. جامع الرصد از بناهای عهد افضل بن بدرالجمالی است.

دراینجا یک سئوال پیش میآید و آن اینست که چرا فاطمیان تا این اندازه توجه به بنا و تعمیر مساجد داشتند درصورتیکه جای تعجب نیست و لازم بتذکر است که مسلمانها همیشه‌مساجد خود را مقام علم و ادب و نشرگاه‌مذهب وعدالت میدانستند واغلب اجتماعات دینی و غیردینی درمساجد برقرار میگردید و فاطمیان نیز ازاین موضوع غافل نبودند و درتعمیر مساجد کمال اهتمام را داشتند و ازاین رهگذر در فن ساختمان هم ترقی شایان توجهی کردند[۶] از طرز ساختمان مساجد قاهره چنین برمیآید که اهالی مصر در فن ساختمان از مردمان غرب ماهترواستادتر بوده‌اند ودرانتخاب ضروریات ساختمان و ریزه کاری درآن‌ازغربی‌هاجلوتر بوده‌وتوجه

۱- الفاطمیون فی مصرص ۱۲۶ ۲- مقریز ۴/۵۵ ۳- مقریزی ۴/۸۴

۴- الخطط التوفیقیه ۵- دکترمجتبی‌حسن کانپوری ۶- تاریخ عرب ص ۳۶۹

بیشتر داشته‌اند تنها چیزی که درآن مساجد بنظر نمیرسید نقش و نگار و تزئینات است که در قصور شاهان اسپانیا (الحمراء) مشاهده میشود [۱] .

قصر

سیدنا القاضی‌النعمان میگوید . « هنگامیکه امام معزمردم‌را بسوی علم ودانش سوق میداد مرا نیز کتابی عنایت فرمود که امر کرد در روزهای جمعه در مجالسی که درکاخ خلافت منعقد میشد در برابر مؤمنین‌قرائت نمایم . درموقع‌خواندن کتاب مذکور باندازه‌ای ازدحام وجمعیت میشد که جائی برای‌تازه وارد درمجلس نبود و اجتماع از حد صدا بیشتر میشد[۲] .

درغرب ویادرمصر یادرهرکجا که‌چنین‌مجلسی برپا میشد دریکی از اطاقهای قصرِامامی بود بدین ترتیب ائمه قسمتی از کاخهای خود را وقف اشاعت و دعوت نموده بودند تا علماء و دعاة درمجالس مزبورعلوم اهل بیت را نشردهند . این مجالس بنام « مجالس حکمت تأویلیه » مشهور بود . برای علماء و فضلا و شاهزادگان و کارمندان دولت و مسافرین و گماشتگان هریک مجالس درس و بحث جداگانه تشکیل میشد[۳] ـ همینطور برای بانوان نیز مجالس‌جداگانه بود [۴] داعی‌الدعاة درهرمجلسی وبرای هرطبقه‌ای به‌مناسبت حال و علم‌و دانش خودشان صحبت میکرد ناطقین میبایستی قبلا گفته‌های خود را نوشته و بنظر امام وقت‌برسانند تا تصدیق و اجازهٔ قرائت آن داده شود و بمهر امام نیز میبایستی ممهور شده‌باشد بعد از خاتمه مجلس شنوندگان برای تبرک امضاء و مهر امام‌را میبوسیدند . در اینگونه مجالس‌ازدحام ازحد میگذشت تا بجائی که‌دریکی ازمجالس قاضی‌النعمان ۱۱ نفر ازکثرت جمعیت بحال اغماء افتادند .

ترتیب مجالس تقریباً همه شبیه بهم ویکسان‌بود . ابتدای هر مجلس باحمد خدا و بمدح پیغمبر و صلوات براو سپس به بیان نصایح و پس از آن شرح آیه‌ای از قرآن یا حدیثی تأویل‌میشد . درآخر با ذکر برخی نصایح و اندرز و یا حمدوصلوات و دعا مجلس پایان میپذیرفت .

۱- تاریخ عرب ص ۴۶۹ — ۲- المجالس والسائرات.

۳- خطط $\frac{۳}{۲۲۶}$ — ۴- خطط $\frac{۱}{۳۹۱}$

در حال حاضر کتب مجالس چهار کتاب است .

۱- تاویل الدعائم

اسم اصلی این کتاب «تربیت المؤمنین ومعرفة حدود الدین» میباشد این کتاب مانند سایر کتب القاضی النعمان مرجع اساسی است . نامبرده دراول کتابی بنام «دعائم الاسلام» درعملیات فقه تألیف وتصنیف کرد و سپس کتابی در تأویل عملیات ظاهری و عبادات نوشت که بنام «تأویل الدعائم» مشهور است. همچنین کتاب «المجالس المستنصریه» که در عبادتهای ظاهری و تقریباً شبیه کتاب « دعائم الاسلام» و در تأویل است و میتوان آنرا در ردیف کتاب « تاویل الدعائم » شمرد .

۲- المجالس المؤیدیه

این کتاب مجموعه ایست مشتمل بر هشتصد مجلس که سیدنا مؤید شیرازی تصنیف نموده است .

دراین کتاب اسرار را تأویل و بطور بسیار ساده بیان مینمایند. این کتاب در هشت جلد و در هر جلد صد مجلس نوشته شده است . سومین داعی مطلق در کشور یمن سیدنا حاتم بن ابراهیم متوفی ۱۶ محرم سنه ۵۱۶ هجری میباشد وی خلاصه‌ای از کتاب فوق الذکررا نوشته است که بنام «جامع الحقایق» مشهور است این کتاب در دو جلد خلاصه شده و هر جلدی دارای نه باب است . بعضی از ابواب معروف آن عبارتند از :

توحید - مبداء - رسول - وصی- امام - حدود وصی- وجوب تأویل ردالغلاة

و اهل تناسخ . در باب سیزدهمین از کتاب مذکور شرح مذاکراتیکه بین مؤلف و « ابوالعلاء المعری » واقع شده نوشته است . سیدنا مؤید شیرازی در مجالس خود هر آیه یا حدیثی را که تأویل مینمود برای آن دلائلی میآورد که مستمعین آنرا باتسکین خاطرمیپذیرفتند ونامبرده مجالس خودرا باندازه‌ای ادیبانه اداره میکرد که در پایان بفلسفه مایل میشد وی در زبان عربی باندازه‌ای ماهر بود که شاعرمشهور عرب ابوالعلاء معری کمالات او را میستود مؤید شیرازی مجالس گذشته خود را در ابتدای هر مجلسی خلاصه مینمود و سپس نکات جدیدی بر آنها می‌افزود وی همیشه میکوشید که کلام خود را با سجع ادا کند .

۳- المجالس المستنصریه

نویسندهٔ این کتاب سیدنا بدرالجمالی است.[1] مجالس آن راجع بابتدای تأویل است شنوندگان و خوانندگان آن از علم باطن چندان بهرهٔ نمیبردند زیرا که از علم تأویل در آن بطور سطحی بحث شده و بعمق اسرار و رموز نرسیده است در این کتاب بیشتر راجع بعلم‌فقه‌و احکام شریعت بحث‌شده و این دو علم بیشتر طرف توجه واقع شده‌اند اصولا سیدنا بدرالجمالی بیشتربعلم فقه‌مایل بوده درحالیکه سیدنا مؤید شیرازی بیشتر بطرف فلسفه توجه داشته است درهرحال هردو کتاب مجموعه‌ای از ذوق و لطافت است «مصرع» این شرابی‌است که هم پخته و هم خام خوش است.

درکتاب المجالس مستنصریه. امام مستنصر را امام نوزدهم فرض نموده و بر عدد نوزده احکام شریعت را تطبیق کرده است برای فهمیدن و درک‌موضوعات دینی عددی را بطور محور فکر فرض نمودن از عجایب افکار بشر نیست.

فیثاغوریون در تعلیمات فلسفهٔ خود اعدادی را فرض میکردند. عبرانیها عدد هشت را محور عقاید خود قرار داده بودند و این همان عددیست که منسوب به بابلیهای قدیم است بهمین نحو زرتشتیها ومانویها وخرمیها بعددپنج عقیده‌مند بودند مصریهای قدیم بعدد سه قائل بودند. غرض اینکه اینموضوع عدد در تاریخ ادیان و مذاهب سابقه دارد و دیده شده است که هرکدام از آنها عددی را در تعلیمات دینی خود محور ذکر قرار میدادند.

برخی از مورخین فاطمیان را متهم به تسبیع نموده و آنان را (مسبعه)لقب داده بودند وبمردم وانمود میکردند که‌آنها بعدد هفت قائل و عقاید خود را برآن عدد انحصار کرده اند. در کتاب المجالس المستنصریه این امر را تردید و برپیرامون عدد نوزده بحث میکند اصولاً فاطمیان بهیچ عددی قائل نبودند وبنیاد تعلیمات خود را براعداد ننهاده بودند آنها علاوه برعددهفت بر اعداد دیگری‌هم افهام و تفهیم کردند. سیدناالمؤید میگوید «تهمت تسبیع» برشما ظلم است.

۱- رساله رمضانیه - فتح مبین ۱۳۶۷ هجری ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

عدد هفت ازجمله اعدادیست که دشمنان شما آنرا ترک گفتند. انسان بهر چیزی دشمن میشود که برآن اطلاعی ندارد (۱).

۴- مجالس الحکمه این کتاب دردوره امام آمر بتوسط سیدنا ابوالبرکات بن بشر الحلبی که یکی از داعیان بود تألیف وتصنیف شد. این کتاب مشتمل برشصت مجلس است که همان مجلس را سیدی لقمان جی بن حبیب الله (متوفی بتاریخ هشتم جمادی الاخری ۱۱۷۳ هجری) اساس نگارش تألیف خود بنام «المختصرات الوجیهیه فی الطاعة و قبول الامر والنهی علی کل حال» قرارداده است.

ائمه فاطمی نه فقط به وقف ایوان و کاخهای خود برای مجالس تأویل قناعت و اکتفا کردند بلکه کتابخانه هائی نیز تشکیل دادند. در اوائل سلطنت ائمهٔ فاطمی دعات مختلف بجمع آوری کتب نادره پرداختند تا اینکه مکتبهٔ قصر سرتاج تمام کتابخانه های دنیای آنروز شد (۲).

بعد ازفوت سیدنا، وزیر یعقوب بن کلس تمام مجموعه های اورا باین کتابخانه منتقل نمود. این کتابخانه مشتمل بر چهل کتابخانه منفرد بود. در یکی از این کتابخانه ها که مربوط بعلوم قدیمه وفلسفه بود هیجده هزار جلد کتاب نگهداری میشد. راجع بتعداد کتب در این کتابخانه در میان مورخین اختلاف نظر موجود است.

ابن الطویر دویست هزار جلد مینویسد. ابن ابی واصل یکصد وسی هزار جلد یادداشت مینماید و ابن ابی طی ششصد هزار جلد میگوید این اختلاف شاید ازاین جهت است که نسخه های مختلف یک کتاب را هم مستقلاً بحساب آورده اند چونکه یکی ازخصوصیات این کتابخانه وجود نسخه های متعدد یک کتاب بود که هر کدام امتیازی خاص داشت. مثلا در یک موقع امام عزیز کتاب «العین» را از متصدی کتابخانه خواست و او سی وسه نسخه از همان کتاب را حاضر کرد که یکی از آنها نسخه خود مصنف یعنی خلیل بن بصری بود (۳). دراین کتابخانه هزارودویست نسخه ازتاریخ طبری بود و صد نسخه ازکتاب الجمهره لابن درید ودوهزار وپانصد نسخه ازقرآن کریم (۴).

۱- المجالس المؤیدیه.
۲- الفاطمیون فی مصر
۳- خطط $\frac{۲}{۲۵۳}$
۴- رسائل شبلی.

هر چند که از تعیین تعداد کتب در این کتابخانه قاصریم ولی آنچه هست مسلماً از صدوبیست هزار جلد تجاوز مینمود . با وجود آنکه در دوران فاطمیان چندین بار این کتابخانه مورد دستبرد واقع شده صلاح‌الدین ایوبی بعد از فتح مصر صدوبیست‌هزار جلداز کتب آنرا بوزیرخود الفاضل داد وبقیه کتابهارا باوجود اینکه هرهفته دومرتبه قسمتی از کتب‌مذکورحراج‌میشد مدتی بطول‌انجامید تاکلیه کتب بفروش رفت(۱) تعداد کتب شایدبیش‌از اینها بوده باشد باآنکه در زمان‌مستنصر این کتابخانه‌دستخوش فسادنظامیان‌واقع‌شد بازهم بقول‌ابن‌میسر درنزد وزیر امام‌آمر بنام افضل بن بدر الجمالی پانصدهزار جلد کتاب بود(۲) ـ درعهد مستنصر بلوائی‌درمیان سپاهیان وی افتاد . این اختلاف در بین لشکریان حبشی و سپاهیان ترک او واقع شد . آخرالامر در سال ٤٦١ با تدبیر ناصرالدوله سپاهیان حبشی را شکست داد و از امام مستنصر تقاضای پاداش نمود . یکی از همراهان او بنام ابوالفرج محمدبن جعفر المغربی تعداد کتبی که دریافت نمود بر بیست و پنج شتر حمل کرد درحالیکه مطالبهٔ او فقط پنج هزار دینار بود و حال آنکه ارزش کتابهایی که باو داده شده بود بیش از صد هزار دینار بود(۳) درماه صفر سنه ٤٦١ ناصرالدوله شکست خورد و تمام هستی او بیغما رفت منجمله کتابهایی که درخانه المغربی‌بود نیز غارت شد .دراین‌فتنه عمارات زیادی مورد تاخت‌وتاز واقع گردید وکتابخانه‌قصر امام نیز بغارت رفت ولی تعدادی از کتب آن دراندرون کتابخانه محفوظ مانده دستخوش تاراج نشد .مخالفین‌ازپوست چرمی کتابها کفش‌درست کردند واوراق‌آنهارا میسوزانیدند و میگفتند این کتب از قصر امام است مذهباً برخلاف عقاید ماست مقداری ازآن کتابهارا به‌اطراف پراکنده و قسمتی از آنهاکه دستخوش‌آتش ویغما قرار نگرفت در زیرخاک پنهان‌کردند و آن جایگاه بشکل تلی برآمده بود و آنرا « تل‌الکتب» خواندند که امروز آثار آن‌تل هنوز باقی‌است (٤) نابودی کتابخانهٔ

۱ـ کتب الروضتین ـ ۲ـ اخبارمصر ص٥٧ .

۳ـ مقریزی $\frac{۱}{٤۰۸}$ ٤ـ دکتر اولنگاپتو

قصر فاطمیان بهمین جا ختم نشده . بلکه در سنه ۵۶۷ هجری هنگامیکه صلاح‌الدین ایوبی مصر را فتح نمود در خرابی وویرانی آن شرکت کرد و بوزیرخود فاضل عبدالرحیم صدو بیست هزار جلد کتاب داد و بقیه را بطور حراج بمردم فروخت در سال ۵۷۲ هجری کاتب صلاح‌الدین بنام عمادالدین اصفهانی قسمتی از آن کتب را خریداری کرد . ولی از او پول آن کتابها گرفته نشد (۱) در این کتابخانه از علوم فقه و حدیث و علم‌الکلام و نجوم و عقاید و کیمیا و لغت و نحو و تاریخ وجغرافیا کتابهای زیادی وجود داشت. دعات فاطمیان بعلم و عمل هر دو اهمیت میدادند و مردم را به تحصیل آنها ترغیب مینمودند .

دعات فاطمی این کتابها را مورد مطالعه قرار داده و بعد درمباحث ومناظره خودرا حاضر مینمودند . سیدناالرازی - سیدناالقاضی‌النعمان - سیدنا احمدحمیدالدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی که از ستاره‌گان آسمان دعوت فاطمیان بودند علوم و دانش خود را بعد ازائمه از این کتابخانه اکتساب می‌نمودند .

علاوه‌براین کتابخانه در قصرمحل مخفی دیگری نیز بود که‌مقریزی‌آنرا «خزائن القصرالداخلی» مینامد . برای آن راه مخفی وجود داشت در این محل کتب عالی مخصوص داعیان و علماء بود و هر کسی را بدان دسترسی نبود .

ارباب علم و فضل میتوانستند از کاخهای‌فاطمیان‌و کتابخانه‌عظیم آن‌استفاده نموده به‌بلندی مدارج علوم فاطمیان پی‌ببرند .

دارالعلم

در دوره امارت فاطمیان هردارالعلم مرکز تعلیمات وعلم ودانش یابعبارت دیگرمرکزعلمی‌بود درسال ۳۹۵ هجری امام‌حاکم این‌مرکزدانش‌را بنانمودو کتب بسیاری در آن‌جمع‌آوری کرد هرچند که درتمام‌بلاداسلامی کتابخانه های زیادوجودداشت‌ولی درقرن‌سوم بلکه در قرن چهارم هجری‌هنوز‌کتابخانهٔ عمومی درجائی‌وجود نداشت‌اولین کسی که پی‌باینموضوع برد

۱- خطط $\frac{۱}{۴۰۹}$

و آنرا تنظیم کرد امام حاکم بود این بزرگوار کتابخانه مزبوررا برای عموم افتتاح کرد تا همه مردم بتوانند از کتب آن استفاده نمایند ، در هنگام افتتاح کتابخانه مذکور عدهٔ زیادی از قرّاء و منجمین و اطباء و فقها و شعرا حاضر بودند جایگاه مدعوین را با طرز بسیار جالبی تزیین و راههای ورودی را با پرده‌های گرانبها مزین نموده‌بودند که بسیار جالب توجه بود .

برای مطالعه و نقل کتابت هر کتابی صلای عام میدادند وبرای کتابت نسخه های کتب ، تمام ادوات لازمه مانند قلم و دوات وغیره از طرف کتابخانه مهیامیشد[۱] .

علاوه بر کتابخانه درهمان محل اغلب فقها وریاضی دانها بطوردائمی مسکن داشتند و با هم به بحث ومناظره میپرداختند. مصارف این دانشمندان ازحقوق ماهیانه و بخششهائی بود که بآنان داده میشد . در یک موقع امام حاکم تمام علماء را برای مناظره علمی دعوت نمود و هر گروهی را بعداز انجام مناظره انعام و اکرام فرمود[۲] .

از سیوطی روایت شده که جنادة بن محمدبن الحسین الازدی والهروی ابواسامة الغوی النحوی بمصر آمده بودند حافظ عبدالغنی بن سعید وابواسحاق علی ابن سلیمان المعدی النحوی با آنها مصاحبت داشتند و در دارالعلم با هم مباحثه میکردند[۳] .

علاوه برآنچه گذشت و ازدانشمندانی که یادشددر این دارالعلم دانشمندی نابینا بنام ابوالفضل جعفر درمیان آنهابود که امام حاکم باوا کرام و بذل عنایت بسیارمیکرد و او را مأمور تدریس نحو و لغت نمود و اورا به لقب « اعلم العلما» مفتخر ساخت .

ابوبکر الانطاکی ویکی دیگر ازعلمای فقه مالکی را مأمور بتعلیم فقه مالکی نمود[۴] از این مطالب چنین استنباط میشود که دارالعلم مذکور همیشه مرکزتعلیم و تربیت علمی بوده است با تأسیس جامعهٔ الازهر ودارالعلم ، ائمه فاطمی درتأسیس کتابخانه های عمومی در دنیای اسلام مقدم برهمه واقع شدند .

متصدی این دارالعلم قاضی عبدالعزیزبن محمدبن نعمان بود[۵] ـ در سال

۱- رسائل شبلی ۲- خطط $\frac{۲}{۲۳۵}$ ۳- بقیه الوعاة ص۲۱۳ .

٤- رساله رمضانیه ـ سکینه. فتح مبین سنه ۱۳۶۷ هجری ص۲۵۲-۲۵۳ .

٥- النجوم الظاهره $\frac{۴}{۴۲۲}$

۵۱۶ هجری بواسطه خرابیهاییکه بآن مرکز تعلیم و تربیت وارد آمده بود بدست افضل بن بدرالجمالی تعطیل شدولی باز درروزگارامام آمر بوسیله وزیرش مأمون البطائحی افتتاح شد و داعی بن عبدالحقیق را بسرپرستی آن دارالعلم تعیین نمود و ابومحمد بن حسن بن آدم هم درکار ادارهٔ این مرکز دانش با او مساعدت وهمکاری میکرد [۱].

این دارالعلم مرکز تبلیغات دینی نیز بود [۲] در این مکان طلاب و داعیان اجتماع نموده و به مباحثه مطالب دینی میپرداختند و همچنین داعی الدعاة بافقها شور و مذاکره مینمود [۳] خلاصه اینکه مساجد وکاخ و دارالعلم فاطمیان هم مراکز علمی و هم جایگاه تبلیغات و دعوت بود .

۱- خطط ۲/۳۳۷ ۲- صبح الاعشی ۳/۳۶۶ ۳- خطط ۲/۲۶۶

علوم و ادبیات فاطمیان

علوم فاطمیان را باید متابعت علوم اهل بیت اطهار دانست. همان علومیکه آفاق و انفس از آن بهره بر میگیرند. همان علومیکه عقلاً و منطقاً وابسته به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وراثین اوست. در تفسیر و تشریح آن علوم، چون با اصطلاحات فاطمی توأم است آنرا ادبیات فاطمیان مینامند. اساس علوم فاطمیان اقرار بتوحید و تبلیغ دین است. این همان مرکز حقیقی و اصل تعبیرات و اصطلاحات است که بعد از توحید و رسالت و وصایت و امامت و اصول دین از مهمات علوم فاطمی میباشد. در تحت عناوین فوق نه یک و نه دو بلکه هزاران کتاب و مؤلفات بنظر میرسد که بر حقیقت واجب‌الوجود محققانه صحبت میکند. تحقیقات و تفحصات ائمه فاطمی و دعاة آنان در این زمینه قابل تقدیر است. توحید همان موضوع مشکلی است که علماء و محققین از پی بردن به آن حقایق اظهار عجز مینمایند. لیکن علمای دورهٔ فاطمیان باندازه‌ای با حسن‌سلیقه حق آنرا ادا نموده‌اند که قابل تحسین و تکریم همگان است. درنظر بعضی از مورخین، عهد فاطمیان همان عهدیست که در اواخر قرن سوم هجری با ظهور عبدالله المهدی شروع و در قرن ششم هجری و بازمان خلیفه العاضدلدین‌الله به‌پایان‌میرسد. ولی مورخین به‌اصل حقیقت توجه‌نکرده‌اند زیرا قبل ازظهور امام مهدی یعنی ازهمان زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تاریخ و ادبیات فاطمی شروع میشود.

باعتراف علما و دانشمندان مسلمین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ازبزرگترین مردانی است که در طول تاریخ بشری پدید آمده و نمونهٔ کاملی از انسان واقعی است که گفتار و کردار آن بزرگوار سرمشق برای کسانی است که میخواهند درطریق تکامل قدم بردارند. نمونه‌ای ازبیانات و فرمایشات گرانبهای این رادمرد بزرگ اسلام همان

نهج‌البلاغه است که شامل ۲۴۲ خطبه و ۷۸ نامه و۴۹۸ نصایح وراهنمائی‌هائی است که عظمت افکارنورانی آن بزرگوار را میرساند این کتاب مشتمل برعلوم هیئت. ظهور آفرینش. الوهیت. مابعدالطبیعه‌اخلاقیات وسیاست وغیره میباشد که بسیاری از علماء و فضلا و دانشمندان عالم اسلام که در راه ترقی و پیشرفت علوم از آن بهره مند شده‌اند. این کتاب بعد ازکلام خدا ازکلام هر مخلوقی بالاتر است.

دومین کتاب مجموعهٔ علوی است که مملو از فصاحت و بلاغت میباشد. و آن دعاهائی است که در صحیفه علوی درج شده است این ادعیه علاوه برروش مناجات و استغاثه بدرگاه باریتعالی مشتمل بر نصایح مفیده و تهذیب اخلاق و تعالیم عالیهٔ اجتماعی است در این صحیفه آنچه از دعا نوشته شده همه دارای‌شأن و جلالتی است که از ابتداء تا انتها بیک روش است در صورتیکه این‌ادعیه دریک زمان برشته تحریر درنیامده‌اند. بعضی در روزگار جوانی وبرخی در دوران پیری انشاد شده‌اند. برعکس درکلام ادباء سیاق‌عبارت نسبت به‌سنین عمر متفاوت‌است. ازلحاظ ادبی‌بودن‌برنوشته های‌دیگران‌امتیاز دارد. خواننده‌این‌ادعیه بخوبی‌احساس مینماید که‌از ظلمت بروشنائی وارد شده. برای سوزش قلب و تزکیه‌نفس واطمینان روح خواندن این ادعیه و اثرات آن بتجربه رسیده است.

علاوه بر نثر، کتابی هم در نظم بنام دیوان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در دست است آنحضرت با کلمات معجزنمای خود تهذیب اخلاق، شهامت، و شجاعت فداکاری و ایثار را بامواعظ ونصایح که‌برای‌زنده بودن هر قوم و جماعتی لازم‌است بیان مینماید(۱).

کتاب صحیفه سجادیه که منسوب بحضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام است مجموعه‌ایست‌از دعاها که‌بزیورآل‌محمدمعروف‌است کتابی‌است که‌از آن‌شأن‌وجلالت اهل بیت اطهار پیداست و عظمت آن در دنیای تشیع از مسلمات است.

این دعاهاعلاوه بر بلاغت وفصاحت ومحسناتی که‌در بر دارد ازشاهکارهای

۱- آثارعلویه ۳۶

ادبیات عرب بشمار میرود . پیداست که این دعاها از افکار عالیهٔ یک فرد مقدسی میباشد که خداوند بزرگ‌را بر آن مخاطب قرارداده‌است. دراین دعاها عقایددینی‌را با زهد و تقوی توأماً جلوه‌داده وبالطفی‌خاص وبیانی‌مطلوب روح‌را مجذوب مینماید .

درهنگام‌قرائت این دعاهافکرآدمی‌بسوی معانی‌دقیق وجذاب‌آن متوجه‌میگردد و هیبت و جلالتی از پروردگار در انسان ایجاد میکند . از امام محمد باقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام نیز روایات و احادیثی بمارسیده است که‌نه‌تنهاشیعیان‌بلکه اهل تسنن‌نیز از آنها استفاده‌میکردند کتاب فلسفی امام‌احمدا لمستور که‌بنام رسائل اخوان‌الصفامشهور است‌هنوزشهرت جهانی دارد .

تاریخ گواهی میدهد که دردوران خلیفه‌مأمون عباسی فلسفه یونان باندازه‌ای نفوذپیدا کرد بطوری که‌عقاید مذهبی‌مردم‌را تحت تأثیرخود قرار داده بود مردم‌بیشتر بطرف‌فلسفهٔ یونان رفته و عقایدشان دربارهٔ شریعت اسلام سست گردیده بود جانشین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت‌امام‌جعفرصادق علیه‌السلام احساس‌این خطررا نموده‌وبا همان‌علوم‌متداوله و فلسفه اصول توحید و نبوت و امامت و معاد را ثابت نمود . توجه و علاقمندی آن بزرگواران تنها به ترویج علوم معموله نبود بلکه منظورشان همان ترویج دین بود خود امام میفرماید مردم شریعت را عوض کرده‌اند . بر ما فرض است که مردم را آگاه سازیم که شریعت در حقیقت بر فلسفه و حکمت دور میزنند . از این‌رو ما از راه علوم‌متداوله وجود روح وآخرت‌را ثابت کرده ایم تا مردم بوسیله آن بیشترواقف‌بر دین‌شوند. مسائل‌مختلفی‌ازدین موردبحث‌قرار گرفته که آن مسائل جمعاً ۵۲ جزوه است و خلاصه آن رساله‌ها را در یک رساله جمع کرده‌اند نام آن « جامعه »است مقاصد دین‌را بیان داشته و مبانی آن علوم‌از چهار قسم کتاب گرفته شده که عبارتند ازکتب فلاسفه - کتب انبیاء - کتب‌طبیعیون وکتب الٰهیون .

برای اثبات‌نفس و قوای مختلفه و اعمال آنها این تألیفات از بهترین کتبی است که مورد اطمینان است . نصایحی که شخص را متوجه حقیقت و عالم معنی مینمایددر این تألیفات قابل ملاحظه است خوبیهای دیگر این تصنیفات آنست که

مسائل بسیار مهم و فلسفی را در عبارات ساده وسلیس و عوام‌فهم بیان میکند.[۱]

علوم و ادبیات فاطمی را از ابتدای آن تا دوران امام مهدی بطور اختصار شرح دادیم، علماء و دانشمندان عهد فاطمی و همچنین علماء و دانشمندان زمانهای بعد نه فقط در نگهداری کتب دعوت و کتابهای مهم اسلامی ازقبیل نهج البلاغه. صحیفه علویه. صحیفه سجادیه و مجموعهٔ روایات از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام و حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام و سایرمقالات اخوان الصفا کوشیدندبلکه درتصانیف و تألیفات خود اغلب آن کتب را شرح و بسط داده‌اند.

حدیث مشهوریکه «اگر قرار داده شود زمین و آسمان در یک کفه ترازو برابری نمیکند با کلمه اخلاص» از طرف امام تأویل گردیده است.

و تفسیر مختصری راجع باین حدیث سیدنا حمیدالدین احمد کرمانی در کتاب خود بنام «راحت‌العقل» بیان مینماید عقاید فاطمیان مبنی بر همان کتابها است که اصطلاحات آنها نیز از همان کتب مأخوذ است - کتاب کم نظیر «دعائم‌الاسلام» که از تصنیفات سیدنا قاضی النعمان است راجع به حدیثی است از حضرت امام محمدباقر که اصول اسلام را در هفت اصل قرارداده است. در شرح توحید وبحث شریعت مقالات چندی از امام محمد باقر علیه‌السلام و سایر ائمه خصوصاً حضرت علی علیه‌السلام در دست است.

سیدنا حمیدالدین کرمانی و سیدنامؤید شیرازی و سایر دعاة تصنیفات خود را مرهون رسالات اخوان‌الصفا میدانند.

۱- دکترطه حسین

نویسندگان معروف دعوت

در دوره فاطمیان

پیش از قیام دولت فاطمیان تبلیغ دین اغلب درخفاء انجام میگرفت ولهذا اکثر علماء و دعاة پابند تقیه بودند . از اینرو ما ازآن علما و دعاة اطلاع درستی بجز از نام بعضی از آنها در دست نداریم . داعی حسین بن فرح بن حوشب بن - زادان الکوفی درتاریخ دعوت بنام منصورالیمن یا فقط باسم ابوالقاسم خوانده میشود این مرد از نسل عقیل ابن ابی طالب است . (۱)

چه حسین بن احمد اورابرای تبلیغ به یمن فرستاد . درهنگام رفتن علی بن فضل هم با او بود . که بعداً باوی مخالف شد وابوالقاسم بااوجنگید قبل ازابوالقاسم احمد بن خلیع در یمن مبلغ بود که آخرالامر پادشاه یمن اورا زندانی کرد ودرزندان جان سپرد(۲) . درسال ۲۷۰ هجری ابوالقاسم علناً بدعوت مشغول و بعد از دو سال کوشش تمام یمن را تصرف و وفاتش بسال ۳۰۲ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم الهیثم را که خواهرزادهٔ احمدبن خلیع بود برای دعوت بطرف سند و ابو محمد عبدالله بن عباس الشادیری را بمصر فرستاد . بعد از وفات ابوالقاسم ابومحمد عبدالله بن عباس الشادیری جانشین او شد(۳) . ابو عبدالله الشیعی بامر امام حسین بن احمدالمستور بطرف یمن رفت و از آنجا ابوالقاسم نامبرده را ببلاد غرب فرستاد . نام مشهور ابوعبدالله الشیعی حسین بن احمدبن ذکریا است . وطن اصلی اش کوفه و در شهر بصره در بازار پارچه فروشان محتسب بود(۴) . قبل از نهضت دو نفر از دعاة بنام فیروز و ابوجعفرالخزری از داعیان و معتمدین خاص امام مهدی بودند . امام مهدی در موقع رفتن ابوجعفر

۱- عیون الاخبار جلد پنجم
۲- عیون الاخبار جلد پنجم
۳- عیون الاخبار جلد پنجم
۴- ابن خلدون

الخزری از سلمیه خانواده خودرا با او همراه کرد . بعد ازظهور امام مهدی نامبرده خانوادهٔ او را به رقاده رسانید و در همانجا فوت کرد[۱] .

درموقع سفر امام مهدی بغرب نماینده‌اوابوعلی در مصر بود . اسمش حسین بن احمد بن داودبن محمد واز اولاد مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب بود[۲] بعد از ظهور امام مهدی نامبرده ببلاد غرب رفت و از طرف‌امام مهدی بعنوان مبلغ بروم فرستاده شد پادشاه روم او را گرفته و زندانی کرد بعد از پنج سال که در زندان بود آزاد و دوباره‌بخدمت امام مهدی رسید وبقیهٔ عمر را بنوشتن کتاب پرداخت[۳] این شخص از نویسندگان بزرگ بشمار میآید . تصانیف او زیاد است که از همه مشهورتر کتاب « امهات‌الاسلام » را باید نام برد[۴] .

وفاتش بروز پنجشنبه چهاردهم ربیع‌الاول ۳۲۱ هجری اتفاق افتاد . بعد از وفاتش امام مهدی فرزند او را بنام ابوالحسن محمدبن حسن ابن احمدبجانشینی وی انتخاب نمود بیت‌المال را هم باو سپرد[۵] . نامبرده در نزد امام مهدی و امام قائم و امام منصور و امام معز مقامی ارجمند داشت[۶] .

درکتاب « استتارالامام » نام بعضی از داعیان مانند ابوغفیر و ابوسلامه و ابوالحسن بن الترمذی ذکرمیشود . در دوران این دو داعی ظهور علماء و داعیان بازبان‌و قلم‌مشغول بانجام‌امر دعوت‌بودند که‌ما بذکر نام بعضی‌از آنها میپردازیم .

۱ـ سیدنا ابوحاتم‌ابن‌حمدان‌الرازی[۷].

درشهرهای ری‌وطبرستان واصفهان‌وآذربایجان مشغول‌دعوت بوداز کوششهای اوبود که حاکم ری المروزی‌را که یک‌نفرسنی مذهب بود داخل در آئین تشیع کرد[۸] وازنفوذ همان حاکم بود که امرا ورؤسای چندی دعوت‌اوراپذیرفتند . پال کراوس مینویسد که ابوحاتم‌یک‌نفر مبلغ زبردست اسمعیلی بود . اوباندازه‌ای درامر تبلیغ جدیت کرد که درامورسیاسی شهرهای طبرستان‌ودیلم واصفهان‌وری دست‌یافت

۱ـ عیون‌الاخبارجلدپنجم ۲ـ عیون‌الاخبار جلد پنجم ۳ـ عیون‌الاخبار
۴ـ کتاب‌الازهار ۵ـ عیون‌الاخبار ۶ـ سیرة جعفرالحاجب
۷ـ ابن حجر عسقلانی (نام اواحمدبن حمادبن احمدالوسامی‌الیشی) ص ۴۰ .
۸ـ سیاست‌نامه

اسفاربن شیرویه ومرداویج دیلمی وعده‌ای دیگرازاکابر دولت بواسطه تبلیغات او بدین آئین گرویدند[۱]. درفلسفه‌ولغت وعلم فقه استعداد کافی داشت درفصاحت وبلاغت بی‌مثل بود ودرسال ۳۲۲ هجری وفات یافت.

کتاب «اعلام‌النبوه» ازکتبی است که نبوت را بادلائل محکم به اثبات میرساند واعتراضات محمدبن ذکریای‌رازی‌را که یکی‌از فلاسفه معروف‌زمان‌خودبود بطریق جالبی ردمیکند. این‌شخص مناظره‌ای باسیدناابوحاتم کرد.

درکتاب‌دیگر بنام«الاصلاح»به‌اصلاح کتاب «المحصول»مصنفهٔ‌داعی‌النسفی میپردازد[۲]. نامبرده بعضی از نوشته‌های داعی‌مذکوررا راجع باموروماوراءالطبیعه و قضاوقدر انتقاد میکند. داعی ابویعقوب سجستانی درکتاب «النصرت» خود بحمایت از استاد خویش شرحی نوشته است. درکتاب «الاصلاح» نامی ازکتاب «النسفی» برده نشده بلکه این موضوع ازکتاب «الریاض» سیدنا احمدحمیدالدین کرمانی معلوم‌است. ازتمام این مطالب چنین معلوم میشود که در آن زمان‌فلاسفه و نویسندگان برای اظهار خیالات خود همه گونه آزادی داشته‌اند و دراظهار عقاید خود مانعی در راه آنها نبوده است.

مشهورترین کتب‌سیدنارازی کتابی‌است‌بنام« الزینة »[۳]که مشتمل برهزار صفحه است در این کتاب آیات قرآن و احادیث را تشریح و آن را به عربی منتشر نموده است.

این کتاب را موقعی که خدمت امام قائم بردند بسیار مورد توجه‌وی واقع شد و بفرزندش امام منصور هدیه کرد و اورا باختفای کتاب مذکور توصیه نمود. این کتاب در سال ۳۲۲ نوشته شده[٤] ابن‌الندیم کتاب دیگری بنام الجامع نام

۱- رسائل‌فلسفیه ۲- عبدالقاهربغدادی الفرق‌بین‌الفرق صفحه ۲۶۷ وناصر خسرو درزادالمسافرین نقل‌میکند. ۳- درمقدمه کتاب«الزینة»سیدنارازی مینویسد «هذاکتاب فیه‌معانی اسماءواستنتاجات‌الالفاظوعبارات‌عن کلمات‌عربیة یحتاج‌الفقهاءالی معرفتهاولایستغنی‌الادباءعنها وفی تعلمهانفع کبیر وزینةعظیمةبکل‌ذی‌دین ومروةالفناء علی‌الفاظ العلماء ٤-عیون‌الاخبار جلد پنجم

میبرد ولی آن کتاب فعلا در دست نیست [۱].

۲ - سیدنا ابو عبدالله بن احمد النسفی البرذعی [۲].

سیدنا النسفی از شاگردان سیدنا حسین بن علی المروزی است. نامبرده مانند استاد خود به نشر و اشاعت دین و نفوذ به امراء دولت پرداخت. در خراسان و بخارا در امر تبلیغ کامیاب شد [۳]. نصربن احمد سامانی که حاکم خراسان و بلاد بین النهرین و از مخالفین اسمعیلیه بود سیدنا حسین بن علی المروزی را که استاد سیدنا النسفی بود زندانی کرد و عاقبت او را کشت.

اما سیدنا النسفی به نحوی اورا دعوت به آئین کرد که نه فقط اجابت نمود بلکه خونبهای استادرا هم به اوپرداخت. خونبهای استاد مذکور مبلغ ۱۱۹ هزار دینار بود که سیدنا النسفی آنرا بحضور امام مهدی فرستاد [۴]. بتدریج سیدنا النسفی نفوذ کاملی در کارها وروحیه نصربن احمد سامانی پیدا کرده آشکارا بامرتبلیغ میپرداخت. مردمیکه پیرو آئین سنت و جماعت بودند چون وضع را بدین منوال مشاهده نمودند درسال ۳۳۱ هجری بقتل عام فرقه شیعیان اسمعیلی پرداختندو او نیز در آن قتل عام شهید شد.

سیدنا النسفی در علم وادبیات و فلسفه اسمعیلیه یدطولائی داشت که از کتاب «المحصول» او پیداست. تصنیف دیگری بنام «کون العالم» دارد که راجع به افلاك بحث میکند [۵]. علاوه بر دو کتاب مذکور کتابهای دیگری دارد که ابن الندیم آنهارا به اسامی «عنوان الدین» و «اصول الشرع» و «الدعوت المنجیه» ذکرمیکند.

۳- سیدنا ابو یعقوب اسحاق بن احمد السنجری یا السجستانی

این دانشمند یکی از مبلغین در بلاد شرق و مقلب به دندان بود و ازحامیان نسفی و در فلسفه تسلطی تام داشت بطوریکه فلسفه یکی از سلاحهائی بود که برخلاف مذهب بکار برده بود. درزمان او مسئله نبوت و رسالت از مسائل مهم

۱- الفهرست صفحه ۲٤٦ ۲- بنام الشیخ الحمید نیزمعروف است

۳- عبیدالله المهدی صفحه ۲٤۸ ٤- الفهرست صفحه ۲٦٦

٥- راهنمائی درباره آداب اسمعیلیه.

متفکرین اسلامی بود. نامبرده در کتاب « اثبات‌النبوات » خود بحث مفصلی راجع به مسئله نبوت و رسالت دارد . تصنیفات زیادی در فلسفه ازوی باقی است که مهمترین آنها کتاب « الینابیع » است . در این کتاب راجع بعالم عقل و نفس . زمان و مکان . خلقت . عبادت . ملک . بهشت و دوزخ . قیامت . ثواب وعقاب بحث میکند . مطالب این کتاب باندازه‌ای مهم بود که مورد توجه و تقلید نویسند گان دیگر واقع گردید. سیدناادریس عمادالدین کتاب « زهرالمعانی » خودرا از روی مطالب این کتاب تألیف و تنظیم کرد .

در سال ۳۳۱ هجری در قتل عام فرقه‌اسمعیلیه دردوره نصربن‌احمد سامانی این نویسنده هم با نسفی در شهر بخارا بدار آویخته شدند .

۴- سیدناجعفر بن منصور الیمن.

از افتخارات زمان امام معز وجود دوتن از شخصیت‌های مهم‌اسلامی بود که یکی در نگارش تأویل و دیگری در علم فقه بحد کمال رسیده بودند . سیدناجعفربن منصورالیمن یکی از نویسند گان مشهور فرقه اسمعیلیه بود که در علم تأویل بعداز پدر خود ابوالقاسم‌بن‌فرح‌بن‌حوشب در دربار امام‌معز بمنصب « باب‌الابواب» رسید . عظمت و بلندی مقام سیدنا جعفر از نوشته‌های ادریس عمادالدین پیداست . درهنگامی که سیدنا قاضی‌النعمان‌مریض‌شد پس از بهبهودی‌خدمت‌امام معزرسید . امام از او پرسید که در دوران ناخوشی‌ات چه‌کسانی بعیادتت آمدند نامبرده اسامی تمام افراد را ذکر نمود واز سیدنا جعفر نامی درمیان نیاورد بلکه به‌کنایه از او شکایت‌هم نمود بعد از مدتی امام‌معز کتابی نزد سیدناقاضی‌النعمان آورد و باو گفت به بین نویسنده این کتاب کیست ؟ سیدناقاضی‌النعمان فصولی چند از اسرار و اشارات آنرا ملاحظه و بدون تأمل کلمه سبحان‌الله برزبان جاری نمود و گفت چه کسی غیر از امام میتواند چنین کتابی را بنویسد . امام معز فرمود این کتاب ازتصنیفات مولانا جعفر است. سیدنا قاضی فوراً از نزد امام مرخص و بدیدار سیدنا جعفر شتافت و مراتب ادب را بجای آورد(۱)

۱-عیون‌الاخبارجلد ششم

از مصنفات سیدنا جعفر کتاب « تأویل الزکواة » «کتاب الفرائض » و « الشواهد والبیان » « اسرارالنطقاء » و «سرائرالنطقا » را میتوان نام برد . در کتاب اخیرالذکر راجع بعلم باطن و تاریخ انبیاست و در تنظیم دعوت دین شرایحی در بر دارد « کتاب الشواهد والبیان » مربوط به آیات قرآنی و اشاره بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

۵ـ سیدنا القاضی النعمان بن محمد .

دومین شخصیت مهم اسلامی در دوران امام معز سیدنا القاضی ابوحنیفة النعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور ابن حیون التمیمی المغربی است . نامبرده در امر دعوت دین فقط بنام مختصر سیدنا القاضی النعمان مشهور است . از آغاز زندگانی او اطلاعی در دست نیست ولی در سال ۳۵۱ هجری نامبرده بر جنازه پدر خود ابوعبدالله محمد نماز گذاشت . اورا درقیروان بخاك سپرد[۱] . بنا بقول ابن خلکان سیدنا القاضی النعمان در ابتدا پیرو مذهب مالکی بود وبعداً دعوت اسمعیلیه را پذیرفت . مورخین شیعه میگویند که نامبرده دراوایل پیرو مذهب مالکی وبعداً اثنی عشری شده ودرآخر مذهب اسمعیلیه داشت[۲] ابوالمحاسن میگوید که او قبل از اسمعیلی پیرومذهب حنفی بود[۳] رأی ابن خلکان از سایرین بحقیقت نزدیکتر است . چون در آن موقع در شمال افریقا و شهرهای اندلس مذهب مالکی وسعت و پیروان زیاد داشت . بنا به رأی بعضی از مورخین سیدناقاضی النعمان در ابتدای طفولیت اسمعیلی بود ولی تقیه میکرده است در سال ۲۹۷ هجری هنگامیکه امام مهدی اساس دولت فاطمیه را بنا نهاد سیدنا قاضی النعمان در علم فقه بسیار مشهور بود . امام اورا دعوت کرد و در بعضی نواحی سمت قضاوت را باو واگذار فرمود بعد از امام مهدی امام قائم نیز او را قاضی شهر طرابلس کرد در عهد منصوری زمانیکه شهر منصوریه بنا شد نامبرده در آن شهر قاضی بود علاوه بر قضاوت درشهر منصوریه ، شغل قضاوت درشهرهای قیروان و مهدیه نیز بعهده مشارالیه بود[۴] نامبرده یکی از ندیمان و همجلیسان امام قائم و

۱- وفیات الاعیان $\frac{۲}{۱۶۶}$ ۲- المستدرك $\frac{۳}{۳۱۳}$ ۳- النجوم الزاهره

۴- المجالس والمسائرات

امام منصور و امام معز بود . بطوریکه در کتاب « المجالس والمسائرات » خود قسمتی از گفته ها و افعالی که شخصاً از ائمه نامبرده دیده یاشنیده بود بیان مینماید او در سال ۳۶۲ هجری به اتفاق امام معز بمصر رفت . درآنوقت قاضی مصر ابوطاهر محمدبن احمدالذهلی بود . امام معز قاضی نامبرده را در مقام خود باقی گذاشت ولی باوحکم کرد که هیچ امری را بدون مشورت باقاضی النعمان قضاوت ننماید سیدنا قاضی النعمان در ۳۶۳ هجری وفات کرد .

سیدناقاضی النعمان یکی ازفضلای معروف زمان خود و در بسیاری از علوم سرآمد همه بود . اگر ممکن است که یکنفر در بسیاری از علوم مانند فقه . وعظ . نویسندگی . تاریخ . شعروادب عالم باشد این شخص همان قاضی النعمان است . کمالات مختلف او بمصداق این شعر است .

ولیس لله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

از ابن خلکان روایت کرده‌اند که میگفت قاضی النعمان در علم فقه دارای بزرگترین مقام است [1] ابن زولاق میگوید که قاضی النعمان درعلم فقه و لغت وشعر یدطولائی داشت . علاوه بر گفته های مورخین تصنیفات وی بهترین گواه برعلم و فضل ودانش اوست .

در علوم مختلفه فقه و تاریخ و موعظه و عقاید و تأویل جمعاً ٤٤ کتاب نوشته است فعلا فقط نیمی از آن کتب در دست است مهمترین آنها کتاب «دعائم الاسلام » است که در دو جلد بزرگ تنظیم و در آن راجع بحلال وحرام احکامات فقه نوشته شده است و برتمام کتب فقهی فاطمیان برتری دارد . این کتابرا امام معز شخصاً بسیدنا قاضی النعمان دیکته کرده است [2] امام حاکم درسال ۳۹۱ هجری نامه‌ای به یمن برای هارون بن محمد نوشت و اورا در امور حلال وحرام بعمل کردن بر فتاوی کتاب « دعائم الاسلام » توصیه نمود [3] .

ابن خلکان روایت میکند که امام ظاهر حکمی صادر نمود که نگهداری

۱- ابن خلکان ۲- عیون الاخبار جلد ششم ۳- وفیات الاعیان

کتاب مزبور نزد هر شخصی از ضروریات است و حافظ آن مستحق انعام خواهد بود[1] علاوه بر ائمه داعیان دین هم از این کتاب تعریف و تمجید نموده‌اند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی درکتاب « راحت العقل » خود از این کتاب نام میبرد . سیدنا مؤید شیرازی مجالس خود را با آیات قرآن وقسمتی ازکتاب « دعائم الاسلام » شروع مینمود. از اهمیت این کتاب همینقدر بس که تا بامروز سند رسمی علم فقه اسمعیلیه است .

سیدنا قاضی النعمان اولین دانشمند اسمعیلی است که مسائل فقه این مذهب را تدوین کرد . بقدری کتاب مذکور جامع است که فتاوی آن درهرامر حکم قطعی را در بر دارد . الهامات فقهی این کتاب درجه کمال نویسنده آنرا گواهی میدهد . دومین اثر سیدناقاضی النعمان کتابی است بنام « المجالس والمسائرات » که درامور سیاسی و تاریخی و مذهبی و ادبی مقام ارجمندی را دارا است. تاریخ دولت فاطمی و امور اجتماعی آن زمان را شرح میدهد و در خصوص اختلافات بین فاطمیان و امویان صحبت میکند . بعضی از وقایع مهم اسلامی را تشریح مینماید بطوریکه برای اولین بار در تاریخ اسلام ما میتوانیم از این کتاب اطلاع حاصل نمائیم که در هنگام حمله بیزانتیون بجزیره اقریطش باوجود آنکه تابع حکوست عباسیان بودند دست حاجت به پیش امام معز درازکردند. از لحاظ وقایع تاریخی و مذهبی تمام احوالات ائمه مخصوصاً امام معز و همچنین از عقاید و اصول و طرز دعوت اسمعیلی میتوان از این تألیف اطلاعات کافی کسب نمود . در این کتاب اغلب گفته‌ها و افعال امام مهدی، امام قائم، امام منصور، امام معز ضبط شده است. همچنین ازوقایع و فرامین ائمه در آن ذکر شده و از منطق نشریات فاطمیان در آن نقل گردیده‌است . از مطالعه این کتاب چنین استنباط میشود که بینش ائمه فاطمی در امور سیاسی تا چه اندازه روشن و چقدر از واقعیات مطلع بوده‌اند .

علاوه بر فن تاریخ این کتاب در فن نویسندگی و انشاء پردازی نیز دارای مقام ارجمندی است طرز تنظیم مطالب آن دربعضی قسمت ادبیانه دربرخی قسمت محدثانه

۱- السیرة المؤیدیه

و مورخانه‌است . در فن عبارت پردازی و ترتیب کلمات و الفاظ بی‌اندازه سلیس و روان‌است .از مطالعه این کتاب مطلب مهمی درخصوص سیدناالقاضی برما روشن میشود که باوجود صغرسن امام معز دعوت فاطمیه را باو تعلیم میداد از این حقیقت پی بدرجه علوم امام میبریم .این از کلمات کیمااثر امام بود که نه تنها سیدنا القاضی را در علم فقه یکتای زمانه کرد بلکه در تمام علوم مختلفه اقتدار شایانی یافت .

۶ـ سیدنا ابوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر .

ولادتش در بغداد هیجدهم شعبان سال ۳۰۶ هجری که به محسنات اخلاقیات اسلام توجهی پیدا کرده بودمذهب اسلام را پذیرفت. درزمان کافورالاخشیدی به مصر رفت و در ملازمت او تجربیاتی در علم زراعت حاصل کرد و کم کم موردتوجه او شد . از ذکاوت ودیانت او کافور تمجید میکند .

کافور باصحاب خود دستور داده بود که بدون نوشته سیدنایعقوب پولی از خزانه گرفته نشود[۱] کافور را وزیری بود بنام ابوالفضل جعفربن فرات المعروف به ابن حِنزابه[۲] که نسبت باو عداوت میورزید و در پی آن بود که او را از مقام خویش عزل نماید چه که ترس آنرا داشت که مبادا روزی مقام وزارت هم باو تفویض گردد در سال ۳۵۷ هجری کافور وفات کرد . ابن الفرات تمام معتمدین اورا دستگیر نمود که در بین آنها سیدنا یعقوب هم بود . سیدنا یعقوب با پرداخت وجهی خود را خلاص و بطور مخفی خویش را بامام معز رسانید و همانطور در نزد امام ماند وبامر دعوت مشغول شد .

در سال ۳۶۲ هجری امام معز وارد مصر شد و سیدنا یعقوب هم همراه او بود . امام امور عالی را بوی محول گردانید و بطوری در انجام این وظیفه جدیت بخرج داد که ازفسطاط و سرحدآن روزانه درحدود پنجاه هزار تایکصدوبیست هزاردینار خراج گرفته میشد[۳] بعد از وفات امام معز در محرم ۳۶۷ هجری امام عزیز او را وزیر خود خواند . این اولین وزیری است که در عهد فاطمیان به منصب وزارت رسیده است .

۱ـ عیون الاخبار جلدششم ۲ـ الفاطمییون فی مصر ۳ـ الفاطمییون فی مصر

قبل از امام عزیز کسیکه امور مهم را اداره میکرد او را مشاور مینامیدند . امام عزیز علوج بن‌حسن را معاون سیدنا یعقوب قرار داد این دو نفر باتفاق امور اداری مملکت را اداره میکردند .

علاوه‌برانتظامات کشوری سیدنا یعقوب درعلم وکمال‌هم سرآمد اقران بود . باندازه‌ای بعلوم توجه‌داشت که‌در خانه‌خود اطاقهای جداگانه برای علماء و ادباء و شعرا و فضلا و متکلمین مخصوص گردانیده بود . خودش تمام روز بنوشتن کتب طب و فقه و ادب اشتغال داشت و باسایر علماء مذاکره مینمود[۱] برای هریک از دانشمندان حقوقی مقرر کرده بود و هرهفته در روزهای جمعه مجلسی منعقدمیگردید که در آن حسین بن عبدالرحیم الزلازلی نویسنده کتاب « الاسجاع » و طبیب تمیمی المقدسی حضور میبافتند [۲] طبیب تمیمی المقدسی کتابی بنام « مادة‌البقاء باصلاح فسادالهواء والتحرزمن ضررالاوباء بنام سیدنا یعقوب درپنج جلد ضخیم نوشت علاوه براین درشبهای سه‌شنبه مجلسی‌برای مناظره تشکیل‌میگردید که درآن علماء و شعراء توجه مخصوصی بآن مجلس داشتند سیدنا یعقوب هم در اهتمام آن‌جدیت میکرد . سیدنایعقوب جامع‌الازهررا بصورت یک مجمع علمی‌در آورد وبرای استادان آن حقوقی مقرر گردانید .

در مجالس جمعه سیدنا یعقوب مصنفات خود را میخواند و در موقع‌ختم‌مجلس شعراء را بخواندن قصائد خود اجازت میفرمود تا از این‌راه بآنها عطایائی داده‌شود از شعراء ابوحامد احمدبن محمدالانطاکی‌المعروف بابی‌الرقعمق و عبدالله‌بن محمدبن ابی‌الجوع شرکت مینمودند و با سیدنا همراهی میکردند و درزمان شاعر اخیرالذکر بعنوان شکایت از سیدنا وزیر اشعار زیر را سرود .

یدالوزیر هی الدنیا فان المت	رأیت فی کل‌شئیی ذلک‌الألما
تأمل الملک و انظر فرط علته	من‌اجله‌واسأل القرطاس والقلما
وشاهد البیض فی‌الاغماد حائمة	الی‌العدی و کثیراً ماروین‌دما

۱- ابن‌خلکان $\frac{۲}{۳۳۴}$ ۲- اخبارالحکماءصفحه۷۳

وانفس الناس بالشکویٰ قداتصلت کانما اشعرت من اجلـه سقما
هل ینهض المجد الا ان یـؤیده ساق یقدم فی انهاضه قدما
لرلاالعزیز و آراء الـوزیر معـا تحیفتنا خطوب تشعب الامما
فقل لهذا و هـذا انتمـا شـرف لا اوهن الله رکنیه ولاانهدما
کلا کمالم یزل فی الصالحات یدا مبسوطة و لسانا نـاطقا وفما
ولااصابکما احداث دهـر کمـا ولاطوی لکما ما عشتما علما
ولا انمحت عنک یامولائی عـافیة فقدمحوت بما اولیتنی العدما(۱)

ترجمه « دست وزیر دنیاست ؛ پس اگر آن دست دردمند شد آن درد را درتمام چیزها میبیند احوال مملکت را بدقت ملاحظه کن وبوسیله کاغذ و قلم بمرضی که مملکت راگرفته است پی ببر . آن شمشیرهائی که در مقابل دشمن به پیچ وخم در میآید و در چند موقع با خون آنها سیراب شده بود اکنون در غلاف مانده‌است . روانهای مردم شکایت دارند گویا بسبب آن آنهاهم مریض شده‌اند. عزت وبزرگی بدست نمیآمد اگر او بساقهای قدم هائیکه درراه عظمت و بزرگی برداشته میشدند کمک نمیکرد . اگر اندیشه ورأی امام عزیز و تدابیر وزیر او نبود مصائبی بر ما میرسید که جمعیت هائی راپراکنده مینمود. بهردوی آنها بگوکه شمامجسمه شرافت هستید . خداوند آن شرافت را از انهدام محفوظ بدارد .

شما هر دو از خوبی دستهایتان گشوده و زبانهایتان گویا است . پیش آمدهای زمانه بشما آسیبی نرساند و پرچم دولت شما را سرنگون نکند . ای آقای من از تو تندرستی دور مباد که تو با نعمتهای فراوان خود فقر را از مادور گردانیدی » .

باوجود کثرت مشاغل در فن تصنیف و تألیف یگانه روزگار خود بود .تنها نوشته های او در رشته های خاصی نبود بلکه وی بر علوم مختلفه احاطه داشت .

کتابهای « فی القرائت » و «فی علم الابدان وصلاح ها» و«فی الفقه مماسمعه من المعز و العزیز » و « مختصرالفقه » و «فی الادیان » « فی آداب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم»

۱- خطط $\frac{۳}{۹}$

و « مناسک‌الحج‌الکبیر » از تألیفات سیدنا یعقوب است که امروزه در دست‌رس میباشد از کتاب « مختصرالفقه » و « مناسک‌الحج‌الکبیر » سایر تصنیفات او ازآسیب زمانه محفوظ نماند .

اهمیت کتاب مختصرالفقه باندازه‌ای بود که امام ظاهر مردم را بنگهداری کتاب مذکور توصیه میفرمود وبرای حافظ آن انعامی مقرر گردانید (۱) - در جامع الازهرمصر از روی این کتاب تدریس میشد و فتاوی صادر میگردید .

نویسنده کتاب زیچ حاکمی علی‌بن عبدالرحمن المصری سیدنا یعقوب را « برأس العلما » و « حکیم‌الحکما »ملقب گردانیده و نوشته‌ادبی اورا تمجید کرد(۲) .

سیدنا یعقوب در بیست‌ویکم‌شوال ۳۸۰ هجری سخت‌مریض شد . امام‌عزیز بعیادتش رفت و فرمود ای یعقوب اگر بهبودی تو بوسیله مال ممکن است حاضرم سلطنتم را در راه تو خرج کنم و اگر بفدیه‌جان تو سالم میماند حاضرم فرزندم را در راه تو فدا کنم (۳) ولی‌مرضش روز بروز شدت‌یافت ودر تاریخ چهارم‌ذی‌الحجه ۳۸۰ دارفانی را وداع گفت . امام عزیز از وفات او خیلی متأثر گردید علماء و شعراء در ماتمش گریه و زاری کردند . ابن‌خلکان میگوید که تقریباً صد شاعر در مرگش مرثیه گفتند و بهرنفر از آنها نیز از طرف امام صله داده شد .

۷ - سیدنااحمد حمیدالدین‌عبدالله کرمانی .

درقرن پنجم هجری در عالم اسلام علوم فلسفه رو بترقی بود و فلاسفه‌بزرگ مانند الفارابی و ابن‌سینا شهرت فراوان داشتند . درهمین زمان ادبیات فاطمی مارا به فیلسوف دیگری بنام سیدنا کرمانی متوجه مینماید‌که نامش در تاریخ اسلام تاکنون مخفی مانده است . سیدناحمیدالدین یکی از دعوت کنندگان فیلسوفی بود که تصانیف خود را با نهایت فصاحت مینگاشت و دین حق را بادلائل فلسفی اثبات کرد .

افکارش بسیارعالی ومبلغی بلند پایه بود . فلسفه اوهمانطور‌که حامی‌وحافظ مذهب بود علوم دیگر را نیز حفظ مینمود و آنرا برای ترویج دین بکار میبرد .

۱- خطط مقریزی ۳/۶ ۲- عیون‌الاخبارجلد ششم ۳- خطط‌مقریزی ۳/۶

سیدنا کرمانی از اهل کرمان و معروف به حجة‌العراقین بود. درزمان حاکم بمصر آمد و درخدمت اوبود. افکار فلسفی وی او را بطرف ترقی سوق داد. سیدناادریس عمادالدین نوشته های او را مجموعاًنوزده جلدمینویسد (۱) که‌ما ذیلاً نام برخی از آنها را ذکر میکنیم.

کتاب‌المصابیح فی‌اثبات الامامة - این کتاب مشتمل بر دومقاله و چهارده مصابیح است و دارای یکصدو پنج دلیل میباشد درمقاله اول در اثبات صانع و اثبات نفس و موضوع ثواب و عذاب و ضروریات تأویل صحبت مینماید. درمقاله دوم در پیرامون عصمت امام و امامت اسمعیل بن‌جعفر و انتقال امامت درذریه‌او بحث مینماید. در زمان حاکم فرقه «دروزی» پیداشدند.

کتاب‌الاقوال الذهبیه - مجموعه‌ای است که مطالبش راجع به‌امامت‌نوشته شده است. سیدنا ابوحاتم الرازی در رد محمدبن زکریا رازی کتابی نوشت که سیدنا حمیدالدین آنرا تکمیل‌نمود. در موضوع عقیده راجع بمابعدالطبیعه نیزسیدنا حمیدالدین کتابی بنام «الریاض» نوشت و در آن از اختلافی که بین سیدنا ابوحاتم رازی و سیدنا ابویعقوب السبحتانی در مورد کتاب المحصول تصنیف نسفی بوجود آمده بودرد کرد.

این کتاب‌مشتمل برده‌باب‌استکه درموضوعهای نفس، حرکات، اقسام‌عالم، قضاوقدر، توحید ومبداء بحث مینماید.

یکی‌از ادبای‌عرب‌بنام‌الجاحظ انتقاداتی‌بر بعضی‌از گفته های‌حضرت‌علی علیه‌السلام نموده‌بود وسیدناحمیدالدین درجوابش کتابی‌بنام «معاصم‌الهدی» نوشت. ازتصنیفات مهم اوکتاب «راحة‌العقل» است و از این کتاب میتوان پی به افکار فلسفی سیدناحمیدالدین برد.

اگر از وی جزاین تألیف هم باقی نمانده بود بازهم از متفکرین بزرگ‌روزگار خود بشمار میرفت. در این کتاب موضوع های عالم امر وعالم خلق و عالم‌دین را با دلایل بسیار و واضحی شرح میدهد. ومدعی است که تمام این مطالب‌باقانون

۱- عیون الاخبار جلدششم

(میزان الدیانته) ارتباط دارد . ضمناً مطالب مهمی مانند توحید . عقل . نفس . رسالت . وصایت و امامت . افلاك دهگانه . (ارکان چهارگانه ، طبیعت . نفس نامیه . نفس حسیه . نفس ناطقه) . دوران هفتگانه قیامت وبعث را دراین کتاب مورد بحث قرار داده و ثابت کرده است که امر این دعوت بر آفاق وانفس مشهود است - این کتاب در سال ۴۱۳ هجری نوشته شده است[۱]

۸ - سیدنا المؤید فی الدین ابو نصر هبة‌الله بن الموسی بن علی بن محمد الشیرازی السلمانی .

سیدنا مؤیدالشیرازی در قرن چهارم هجری در شهر شیراز بدنیا آمد . پدرش در زمان حاکمی حجة درفارس بود[۲] . تعلیم وتربیتش در سایه پدر و از طفولیت علوم فاطمی بوی آموخته شد . از آرزوهای پدرش بود که فرزندش بتواند مقام اورا حفظ کند بعد از پدر در شیراز به‌امر دعوت مشغول‌شد . و با کوششهای فراوان‌او مردم بیشتر بمذهب اسمعیلیه گرویدند .

ابو کالیجارالبویهی بااو عداوت ورزید ولی سیدنا چنان باحسن اخلاق با او پیش آمد که پس از چندی دعوت اسمعیلیه را پذیرفت . در دربار سلطان باعده‌ای از علمای شیعه وسنی و معتزله مناظره نمود و برتری دانش خویش را برآنها ثابت نمود . علوم اهل بیت وفقه فاطمی‌رابسلطان‌تعلیم میداد ودرسلطنت اوعلناً به‌امرتبلیغ میپرداخت. در شهر اهوازمسجد ویرانی را تعمیر و برروی محراب آن اسامی‌ائمه‌را نقش‌نمود . دراین‌مسجداذان بطریق‌اهل‌تشیع (حی‌علیٰ‌خیرالعمل)معمول‌شدوهرجمعه بنام امام‌المستنصربالله خلیفه‌فاطمی خطبه میخواندند. اهل تسنن ازاین‌رویه و کار سیدناالمؤید بدربارخلیفه عباسی شکایت بردند. سلطان ازخوف عباسیان تقیه میکرد

۱- Some Unknown Ismaili Auithors P.374

۲- نه تنها پدر سیدنامؤید بلکه آباء واجداد او درزمان خلفای فاطمی به امور دعوت اشتغال داشتند . درتأییداین‌موضوع اشعارذیل دردیوان سیدنا مؤید مندرج‌است:-

وان ابن موسی و آباؤه معاهد حقهم عامرة
وقد خدموکم‌وما نشرت لواء الفتوح بد ناشرة

وسیدنا مؤید نیزترك وطن نموده به مصررفت. بعد ازسختیها ومشکلات زیاد درسال ۴۳۷ هجری بشهر قاهره رسید بزرگان دولت مانند تستری و یا زوزی که از علم وکمال سیدناباخبربودند ازترس تزلزل مقام خودباتوسل به‌حیله های زیاد نمیگذاشتند که بخدمت امام برسد. بیش ازیکسال برین‌منوال گذشت وسیدنا دراین‌اندیشه بود که مباد اازاین سفر پرزحمت منظورش حاصل نشودو زمانی باخودمیگفت من‌مانند پروانه‌ای‌بسوی‌آن شمعی آمده‌ام که درهفت‌حجاب پنهان است. هنگامی باین خیال خودرا خوش میداشت که آن شمع نورانی با وجود پنهانی بودنش در هفت حجاب ازحال او آگاه است و به آرزوهایش دانا . زمانی میگفت که من درامر دعوت صمیمانه خدمت نموده‌ام پس چگونه ممکن است که من از این نور محروم مانم .

شاید مرا مورد امتحان قرار داده‌اند ؟ وچه خوب است که از عهده این آزمایش بخوبی برآیم. آخرالامر اینوضع سپری شده و به پیشگاه امامت مستنصری باریافت . امام مستنصر بنام‌او نامه نوشت تادرمیان مردم به‌نشر علوم اهل بیت بپردازد.از این نامه پیداست که سیدنا در نزد امام چه مقام ومنزلت بزرگی‌را دارا بوده است این چند شعر نمونه از آن نامه است

یا حجة مشهورة فی الوریٰ	وطود علم اعجز الـر تقیٰ
شیعتنا قد عـدموا رشـدهم	فی‌الغرب یاصاح وفی‌المشرق
فانشر لهم ماشئت من‌علمنا	وکن لهم کاالوالد الـمشفق
ان‌کنت فی دعوتـنا آخـرا	لا فقد تجاوزت مدی‌السبق
مثلك لایوجد فیمن مضیٰ	من سائرالناس ولا من بقیٰ

ترجمه ـ ای حجت مشهور آفاق وای کوه علمی که بالا روندگان را عاجز میکنی. شیعیان ما درشرق و غرب سرگردانندتو مانند پدری‌مهربان‌علم مارادرمیان آنان رواج ده. هرچندکه تو درامردعوت مؤخری ولی ازگذشتگان‌سبقت گرفته‌ای. ازگذشته‌گان و از ماندگان کسی همانند تو نیست .

سیدنا مؤید «باب الابواب» امام مستنصربود. چه‌که از او ازلحاظ علم و فضیلت شخص جامع و در بیان اظهارات و افکار و قدرت بیان و فصاحت‌وبلاغت

کم نظیر بود . درادبیات عرب یدطولائی داشت . و ازبحثی که راجع به تحریم گوشت با ابوالعلاء معری نموده آشکار است[۱] ابوالعلاء معترف به‌قابلیت او بود . چنانکه در یکی ازگفته های خود میگوید : «حجةهای تو غالب آمد اگر باافلاطون یا ارسطو هم بحث میکردی یقیناً آنان را شکست میدادی[۲]» کسانیکه از مقام‌شعری وفلسفی ابوالعلاء بااطلاعند میتوانند که ازاین نکته پی‌به‌بلندی‌مقام‌سیدنامؤیدبرند. علاوه بر این در دربار سلطان ابوکالیجارالبویهی باعده‌ای از علمای شیعه و سنی ومعتزله مناظره و بحث نموده وهمه‌را شکست داد. همچنین ثغوری و ابن‌راوندی هم در بحث باوی قاصر آمده‌اند .

او استاد ناصر خسرو شاعر مشهور فارسی زبان بود . ناصر در اشعار خویش او را میستاید . علوم اهل بیت را بسیدنا ملّک بن‌مالک تعلیم داد و از این لحاظ به‌استادی خود در امر دعوت به‌مردمان یمن و هند هم افتخار یافت و از تصنیفات مهم ومشهور وی کتابی است‌بنام «المجالس‌المؤیدیه» . این کتاب مجموعه‌ای است از مجالسی که در محافل راجع بعلم تأویل بیان کرده است . از این مجالس‌معلوم میشود که سیدنا مؤید در امر دعوت چه‌مقام بلندی‌را حائز بوده است .

این کتاب‌مانند تأویل کتاب«دعائم‌الاسلام» که تأویل درعلم‌فقه‌نوشته‌شده‌است معتبر میباشد . تمام کسانیکه بعد از تألیف این کتاب در علم فقه و تأویل چیزی نوشته‌اند از این تصنیف نقل قول و اقتباس نموده‌اند . طرز استدلال و طریقهٔ بیان مطالب سیدنا بسیار قابل تقدیر و توجه است . بطوریکه در ضمن علوم الهی در پیرامون مضامینی مانند وجود خدا. توحید. روح . حشر ونشر . ثواب و عذاب . بحث نموده است . و درباره موجودات عالم و تفریق مجردات گفته‌های منطقی و فلسفی و طرز استدلال وی تقریباً اختصاص بخودش دارد .

علماء و محققین آگاهند که تأویل هم یکی از علوم بلند پایه قرآن است . سیدنا مؤید باندازه‌ای در این علم ماهر و بخوبی از عهده برآمده است که قسمت

۱- ترجمهٔ مناظرات بانگلیسی تألیف پرفسور مارگولث ص ۱۹۲

۲- معجم الادباء $\frac{۳}{۲۰۳}$

ادبی را هم در آن ملحوظ داشته است اشخاصی که با ادبیات عرب آشنائی کامل نداشته باشند نمیتوانند ازلطائف نوشته های وی بهره‌مند شوند. مسائل بسیار دقیق را درهمین تألیف خویش حل وعوام فهم نموده‌است. محور دانش او در تأویل اغلب برهمان قانون مثل و تشبیه دور میزند. از این رو هر موضوعی کاملا واضح وروشن بیان‌شده‌است وتشبیهات وتمثیلات اوباعقل مقرون میباشد.

سیدناعلاوه برعلم نگارش تأویل درفن تاریخ نویسی هم مقام بلندی راداشت. از کتاب «السیرة المؤیدیه» این امربخوبی آشکاراست که نامبرده نه‌فقط دردنیای علم وادب، بلکه درمیدان سیاست هم مقام بلندی‌را دارا بوده است.

سیدنا مؤید گذشته‌ازاینکه‌ادیبی کم نظیربود، شاعری بلندپایه نیزبشمارمیرفت. دیوان‌او مشتمل برقصاید زیادی است که دراغلب آن قصاید راجع به عقایدفاطمیان و دعوت آنها صحبت نموده است. سیدنا علاوه بر ادبیات عرب، در زبان فارسی‌نیز تسلط داشت. ولی برعکس ناصرخسرو بیشتر تصنیفات وی‌بزبان عربی است. تنها کتابی که بزبان فارسی از او باقی مانده است «بنیاد تأویل» است که گویا ترجمه ازکتاب«اساس التأویل» سیدنا قاضی است. اشعار بسیاری هم بفارسی سروده است.

سیدنا مؤید ادیب. شاعر. مورخ ودانشمندزمان‌خود بوده. ولی تمام این کمالات وفضائل وی تحت‌الشعاع یک هنر وی بود. وآن این بود که اوبهترین مبلغ ودانشمندترین علمای اهل‌بیت‌شناخته‌میشد. درسال ۴۷۰ هجری وفات یافت وامام مستنصر برجنازهٔ اونمازگذارد ودر دارالعلم مصر نیز بخاک سپرده‌شد.(۲)

۹ - سیدنا ناصرخسرو

نام اصلیش ابومعین حمیدالدین ناصربن‌خسروبن‌حارث قبادیانی است.

درسفرنامه خود خویش را بنام معین ناصرخسرو نامیده است. وطنش خراسان لقبش حجة یا حجة خراسانی است. قبل ازقبول دعوت فاطمی در شهر خراسان وزیربود(۳) تحصیلات‌وی چندان زیاد نبود ولی دراثر ذهن روشنی که داشت به‌علوم بسیاری راه‌یافت، فلسفه‌را بسیاردوست‌میداشت، واغلب بمطالعه کتب سقراط‌وافلاطون

۱- عیون‌الاخبار جلد هفتم ۲- اولیری ص ۱۹۹ ۳- سفر نامه ۵۴.

وارسطو میپرداخت. بعد ازسیر وسیاحت تمام بلاد اسلامی درسال ۴۳۹ هجری یعنی دوسال بعد از ورود استادش سیدنامؤید به مصر رسید. شش سال بفرا گرفتن علوم باطنی درنزد سیدنامؤید مشغول بود[۱] دربیست وششم جمادی الآخر ۴۴۴ هجری به وطن خویش مراجعت کردودرآنجا به امردعوت مشغول شد. حسن بن صباح درنتیجه تبلیغات وی بمذهب اسمعیلیه گروید[۲] درسال ۴۸۰ هجری درسن ۸۶ سالگی بدرود حیات گفت[۳] حکیم ناصرخسرو را نمیتوان ازعلمای دعوت بشمارآورد. زیرا آثار وی عموماً درراه ترویج فلسفه وعرفان میباشد وتألیفات وی بزبان فارسی است.

تصنیفات وتألیفات ناصرخسرو بسیار است که ازهمه معروفتر سفرنامه اواست. دراین کتاب اوضاع ممالک ووقایعی را که دیده است شرح میدهد.

عظمت شهرقاهره ورفاه مردم مصر وترقی صنایع وامورمملکت داری ومعاملات تجارتی و اوضاع دین وشریعت را موردبحث قرارداده است. نامبرده با وجوداینکه شهرهای بزرگ وخوش آب وهوای دیگر را درعراق وایران وغیره دیده است معهذا شهر قاهره بنظرش ازهمه شهرها بهتر جلوه گرشده است. درسفرنامه خود امام مستنصر وسیدنا مؤید وسیدنا القاضی النعمان را مدح کرده است.

در «کتاب وجه دین» اوشایعاتی است ازکتب «دعائم الاسلام» و «اساس-التأویل» و «تأویل الزکوٰة» و «المجالس المؤیدیه» دراین کتاب اززادالمسافرین خود بطور اختصار نام میبرد که آنهم مختصری است ازکتاب «راحة العقل» برای مطالعه عموم ازذکر بعضی ازاصطلاحات اسمعیلی پرهیز و از اسامی برخی از عناصر فاطمی صرفنظر شده است. از اینرو این کتاب تا به امروز درنزداقوام دیگر هم محفوظ مانده است. مضامینی که دراین کتاب موردبحث واقع شده اند جمعاً ۲۷ موضوع است که مهمترین آنها عبارتنداز ماده. زمان. مکان. حرکت. عقل. روح. نفس وغیره.

دربرخی ازفصول این کتاب برگفته های محمدبن ذکریارازی انتقاد شده است.

درکتاب «خوان الاخوان» هم راجع بمطالب فوق ازکتاب زادالمسافرین

۱- دیوان ناصرخسرو ص ۳۱۳-۳۱۴ ۲- اولیری ص ۲۰۹

۳- ایوانو مینویسد که ناصرخسرو یکی ازسالهای میان ۴۶۵-۴۷۰ وفات نموده است.

اسم میبرد . دراین کتاب سعی شده است که بجای اصطلاحات عربی حتی‌المقدور کلمات فارسی بکاررود. حتی اقتباسات عربی‌آنهم بفارسی ترجمه شده است.[۱]

دراین کتاب حکیم ناصرخسرو از کتابهای دیگرخود بنام «مصباح» «مفتاح» «دلایل» «دلیل‌المتحرین» و« گشایش ورهایش» یادمیکند. ازکتابهای عربی بنام «سوس‌البقاء» و «رسالة الباهره» و «کشف‌المحجوب» نام میبرد.

قصائد ناصرخسرو تقریباً همه‌بیک‌شیوه‌سروده شده‌اند یعنی ابتدا ازعالم‌فطرت صحبت مینماید و بعد راجع بانقلابات زمانه و سپس بمدح امام مستنصر میپردازد وپس ازآن بطلب حسن سلوك ودعا بحق امام گفتگومیکند وی در دوقصیده خود ازاستاد خویش سیدنا مؤید توصیف مینماید.

علاوه بر دیوان ، حکیم‌ناصرخسرو صاحب‌دومنظومه دیگر است که‌یکی‌بنام «روشنائی نامه» و دیگری بنام « سعادت نامه » معروفست . شماره تألیفات حکیم ناصرخسرو تقریباً زیاداست[۲].

۱ـ حکیم‌ناصرخسرو یکی از ادبای با افتخار زبان فارسی است. آقای سید حسن تقی‌زاده درسال ۱۹۲۹ دیوان‌وی‌را چاپ‌ومنتشر نموده‌است. جناب‌آقای‌تقی‌زاده ازروی دیوان ناصرخسرو که ازدیوان دو شاعر بحتری وعنصری بزرگتراست نتیجه میگیردکه بایستی درعربی‌هم دارای دیوانی باشد. واین فرضیه ممکن است صحیح باشد که حکیم دارای دیوان دیگری بوده‌است.

۲ـ دیوان حکیم ناصرخسرو ص ۱۷۶ .

تصنیفات دعوت

تاریخ براین مطلب گواه است که دردورهٔ فاطمیان تا چه اندازه بحفظ کتب وتشکیل کتابخانه ها میکوشیدند. علماءوفضلائی که درسایهٔعلوم فاطمیان پرورش یافته بودند باتألیفات وتصنیفات خود کتب زیادی‌را بکتابخانه های آنزمان افزودند. در این فصل بذکر آن کتابهائی پرداخته میشود که بقلم دعاة و یاعلمای دعوت نوشته‌شده‌است. دعاتی که دریمن وهندوستان بودند باوجود اوضاع نامساعدآنزمان، توانستند علوم و ادبیات فاطمیان را تا حدی از آسیب حوادث مصون دارند. در عهد امام مستعلی و امام آمر یعنی هنگامیکه خلافت فاطمیان رو بزوال بود آثاروعلوم وادبیات‌فاطمیان به‌یمن منتقل گردید، ودرآنجاازطرف دعاة محافظت میشد، اگر بواسطه‌دوراندیشی ائمه فاطمی و هدایت آنان نمیبود امروز از ادبیات فاطمیان بهره‌ای‌نداشتیم. اغتشاشی که درزمان‌مستنصربالله روی‌داد باحملات‌واستیلای صلاح‌الدین ایوبی اغلب آن کتابخانه ها یاطعمهٔ‌حریق‌و یا به‌دریا ریخته شد امروز درمصر «تل‌الکتب» ازآن خرابکاریهای ناروای تاریخی حکایت مینماید.

دریمن وهندوستان باوجود مظالمی که بر دعاة میشد بازهم در حفظ کتب میکوشیدند، ومااموز میتوانیم ازآن‌ذخیره‌یعنی بقیهٔ‌آن کتب گرانبها استفاده‌نمائیم. نه‌تنهاعلماء دعوت ازآن‌دعاة تقدیرمیکنند بلکه مورخین ومستشرقینی که از کتب ایشان استفاده نموده‌اندبکوشش وزحمات‌آنان درعلوم مختلف معترف‌اند. کتب‌ذیل عبارتند ازهمان کتب دعوتیکه درزمان فاطمیان نوشته‌شده است:

۱- **داعی ابوعلی** که اسم اصلیش حسین بن احمد بن داودبن محمد بود ودرچهاردهم ربیع‌الاول سال ۳۲۱ هجری وفات نمود. از تألیفات او کتاب مشهور «امهات الاسلام» است که‌درشریعت نوشته‌شده‌ودراثبات تأویل است.

۲- **سیدناابوحاتم‌بن‌حمدان رازی** که وفاتش بسال ۳۲۲ هجری اتفاق

افتاده واز تألیفات وی کتاب ۱- الزینة است که راجع به جغرافیا واحوال ملل میباشد. ۲ - اعلام النبوة که در فلسفه اسماعیلی است. ۳ - کتاب الجامع که درعلم فقه نوشته شده. ٤- کتاب الاصلاح که راجع به آن سیدنا حمیدالدین کرمانی در کتاب خود الریاض شرحی برآن نوشته است.

۳- **سیدنا ابویعقوب اسحاق بن احمد السجستانی** که درسال ۳۳۱ هجری دربخارا شهیدشد وازتألیفات وی آنچه بجامانده‌است عبارتند از : ۱-اساس الدعوة. ۲ - کشف المحجوب. ۳ -تأویل الشرایع. ٤- سوس البقاء. ٥-رسالة الباهرة. ٦ - کتاب الافتخار که مشتمل است بر ۱۷ باب : (۱) التوحید. (۲) امرالله. (۳) الاصلین. (٤) الجدوالفتح والخیال. (٥) الحروف السبعة العلویة. (٦) الرسالة. (۷) الوصایة . (۸) الامامة . (۹) القیامة . (۱۰) البعث . (۱۱) الثواب والعقاب. (۱۲) مأخذالتأویل من القرآن. (۱۳) الوضووالطهارة . (۱٤) الصلوٰة. (۱٥) الزکوٰة. (۱٦) الصوم. (۱۷) الحج الیٰ بیت الله . ۷ -اثبات النبوة که مشتمل برهفت مقاله : (۱) التفاوت الموجود فی المخلوقین . (۲) وجوب الرسالة . (۳) اثبات النبوة من جهة الاشیاء الطبیعیه . (٤) اثبات النبوة من جهة الاشیاء الروحانیة. (٥) الانبیاء کانوا متفقین فی الحقائق وکانوا مختلفین فی الظواهر. (٦) کمیات ادوارهم ومابین کل دور و دورالآخر . (۷) عجائب الموجودات فی القرآن والشریعت والدلائل علیٰ اثبات نبوة محمد ﷺ و هرمقاله منقسم بدوازده فصل است. ۸- الموازین که منقسم برنوزده جزءاست: باری تعالی - الامر - الکلمه - العقل - السابق - الهیولیٰ - النفس - العرش - الصورة - الشمس - القمر و غیره وهرجزئی را میزان مینامند. ۹- کتاب الینابیع که مشتمل برچهل فصل میباشد درمبدأ - الامر - العقل - النفس - مقصدالخلقیه - انسان - العبادة - فرشته - الجنت - جهنم - الکثرة والوحدة وغیره وهر فصلی بنام ینبوع نامیده میشود ۱۰ - سلم النجاة که درمسأله نبوت وامامت بحث مینماید . ۱۱- کتاب النصرة فی شرح ماقاله الشیخ الحمید فی کتاب المحصول ۱۲-المقالید فی معنی الامر ۱۳- کتاب مسیات الاحزان. ۱٤- کتاب سرائرالمعاد والمعاش. ۱٥- کتاب الوعظ دراخلاقیات ۱٦. -خزینة الادله.

١٧- کتاب الغرائب فی معنی الاکسیر که بنام معرفت الاکسیرهم شناخته شده .

١٨ - کتاب مونس القلوب. ١٩- رسالة فی تألیف الارواح . ٢٠- رساله الامن من الحیرات .

٤ - **سیدنا ابوعبدالله محمدبن احمد النسفی البرذعی** که در سال ٣٣١ هجری با سیدنا ابویعقوب درترکستان شهیدشد تألیفات وی عبارتنداز : ١- کتاب المحصول ٢- کتاب کَون العالم ٣- کتاب عنوان الدین ٤- کتاب اصول الشرایع ٥- کتاب الدعوة المنجیه .

٥ - **سیدناجعفربن منصور الیمن** که تألیفات معروف وی عبارتند از :

١ - تأویل الزکواة . ٢ - العالم والغلام . ٣- اسرارالنطقاء . ٤-سرائرالنطقاء . ٥- کتاب الفرائض وحدودالدین . ٦- کتاب الرضاع فی الباطن . ٧-تأویل سورة النساء . ٨- تأویل الحروف المعجمه . ٩- الشواهدوالبیان فی اثبات مقام امیرالمؤمنین والائمة . ١٠- کتاب الکشف. ١١- سیرة ابی القاسم بن فرح . ١٢- کتاب الفترات والقرانات .

٦- **امام ابوالظاهر اسماعیل المنصور بالله** که در ٢٨ شوال سال ٣٤١ هجری وفات نمود از تألیفات وی عبارتند از : ١- تثبیت الامامة لمولانا علی ابن ابیطالب ٢- کتاب الوصیة .

٧- **امام ابوتمیم معدالمعزلدین الله** که وفاتش در ربیع الثانی ٣٦٥ هجری اتفاق افتاد تألیفات او عبارتند از : ١ - کتاب تأویل الشریعة ٢ - الرسالة الی حسن الاعصم القرمطی ٣ - الروضة ٤ - الرسالة المیحیه ٥ - مناجات .

٨- **سیدنا القاضی النعمان بن محمد** که یکی ازمشهورترین نویسندگان دورهٔ اقتدار وعظمت فاطمیان بود ودرماه جمادی الآخرسال ٣٦٣ وفات یافت. تألیفات مهم وی عبارتند از : ١ - کتاب الایضاح مشتمل بر ٢٢٠ جزء که (ازبین رفته) ٢ - مختصر الایضاح که (ازبین رفته) ٣ - کتاب الاخبار فی الفقه مشتمل بر ١٣ جزء ٤ - مختصر الآثارفیما روی عن الائمه الاطهار ٥ - دعائم الاسلام فی ذکر الحلال والحرام والقضایاوالاحکام ٦ - منهاج الفرائض ٧ - الاقتصار درفقه ٨ - الارجوزة المنتخبه ٩ - الاتفاق والافتراق ١٠ - کتاب المقتصر

۱۱- کتاب الینبوع . ۱۲- شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار مشتمل بر ۱۶ فصل . ۱۳-قصیدة ذات المحن . ۱۴- قصیدة ذات المنن (ازبین رفته) . ۱۵- کتاب مناقب بنی هاشم ومثالب بنی امیه . ۱۶-افتتاح الدعوة وابتداء الدوله . ۱۷- تأویل الدعائم . ۱۸-اساس التأویل . ۱۹- کتاب التوحید والامامه من خطب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام . ۲۰- اثبات الحقائق فی معرفة توحید الخالق .

۲۱- کتاب حدود المعرفة فی تفسیر القرآن والتنبیه علی التأویل . ۲۲- کتاب فی الامامه .

۲۳- اختلاف اصول المذاهب . ۲۴- نهج السبیل الی معرفة علم التأویل .

۲۵- کتاب عبادت یوم ولیل (ازبین رفته) . ۲۶- کتاب الطهارة مشتمل بر سه جزء طهارت وصلوٰة وخبائث . ۲۷- قصیدة المختاره . ۲۸- کتاب الهمة فی آداب اتباع الائمه . ۲۹- الرسالة المصریه فی الرد علی الشافعی (ازبین رفته) . ۳۰- کتاب الرد علیٰ احمد سریج البغدادی (ازبین رفته) . ۳۱-رساله ذات البیان فی الرد علیٰ ابن قتیبه .

۳۲- دامغ الموجز فی الرد علی العتقی (ازبین رفته) . ۳۳ - کتاب الدعاة مشتمل بر دوجزء . ۳۴- کتاب الحلی والثیاب ۳۵- کتاب الشروط (ازبین رفته) . ۳۶- کتاب مقامات الائمه (ازبین رفته) . ۳۷- کتاب تأویل الرؤیا (ازبین رفته) . ۳۸- کتاب التقریع والتعنیف لمن لم یعلم العلم ویتعاطی التعنیف . ۳۹ - کتاب کیفیة الصلوٰة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم (ازبین رفته) . ۴۰-تربیت المؤمنین . ۴۱- کتاب التعقب والانقیاد . ۴۲- کتاب المجالس والمسائرات المواقف والتوقیعات . ۴۳- کتاب معالم الهدیٰ که درپند واندرز است .

۴۴- کتاب مفاتیح النعمة . ۴۵- کتاب الحروف . ۴۶- کتاب موازه التأویل- کتبی که منسوب بوی دانسته اندعبارتنداز : - تقویم الاحکام - سیرة الائمه -الراحة والتلّی .

۹-**المنصور الجوذری** که در ۳۰۰ هجری وفات نمود و از تألیفات او سیرة الاستاد جؤذر دردست است .

۱۰-**الامیر تمیم بن الامام معد المعز لدین الله** که بسال ۳۳۷ هجری وفات نمود و ازشعرای مشهور دوره فاطمی است و دیوان وی مشتمل برقصیده و غزلیات و غیره میباشد .

سیدنا ابو الفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر که وفاتش در چهارم ماه

ذی الحجه ۳۸۰ هجری اتفاق افتاده واز تألیفات وی کتب ذیل را باید نام برد:

کتاب الفقه- مناسک الحج الکبیر- کتاب القرائت - کتاب الادیان - کتاب آداب رسول الله- کتاب فی علم الابدان وصلاحها.

۱۲- **محمد بن محمد الیمانی** که تألیف معروف وی کتاب سیرة جعفر الحاجب دردست است.

۱۳- **محمد بن زید** وفاتش بسال ۳۸۶ ودرعهد امام عزیز میزیسته است. ازتألیفات او کتاب البلاغ میباشد.

۱۴- **حسن (یامحسن) بن محمد المهیدی (یامشاید المیبوذی)** که رساله الی جماعة اهل ری ازتألیفات اوست.

۱۵- **سیدنا احمد بن ابراهیم (یامحمد) النیسابوری** که تألیفات معروف وی عبارتند از:

کتاب استتار الامام وتفرق الدعاة فی الجزائر لطلبه واستقامه - کتاب الموجزة الکافیه فی آداب الدعاة والحدود - کتاب الظاهرة فی معرفة الدار الآخرة که مشتمل برهفت باب است.

۱۶- **داعی عبدالعزیز بن محمد بن سیدنا قاضی النعمان** که ولادتش درسال ۳۵۵ هجری بودودرسال ۴۰۱ هجری بقتل رسید. ازتألیفات مهم وی کتاب البلاغ الاکبر والناموس الاعظم فی اصول الدین مشهوراست.

۱۷- **سیدنا احمد حمیدالدین بن عبدالله الکرمانی** تاریخ وفاتش بدرستی معلوم نیست ولی بعد از ۴۱۱ هجری اتفاق افتاده است - از تألیفات وی باید کتب زیررا نامبرد:

کتاب راحة العقل - کتاب الریاض- کتاب المصابیح فی اثبات الامامه- کتاب تنبیه الهادی والمستهدی که بر ۲۸ باب و ۱۹۶ فصل تقسیم شده است. کتاب معاصم الهدیٰ - کتاب الاصابة فی تفضیل علی صلی الله علی الصحابه- کتاب الاقوال الذهبیة- کتاب الوصیة - ثلاث عشرة رسالة - رسالة النظم فی مقابلة العوالم لبعضها بعضاً الرسالة الرضیة فی جواب من یقول بقدم الجوهر وحدث الصورة- الرسالة المضیئة فی الامر

والآمر والمأمور ـ الرسالة اللازمة فی صوم شهر رمضان وحینه ـ الرسالة الروضة فی الازل والازلی والازلیة ـ الرسالة الزاهرة ـ الرسالة الحاویة فی اللیل والنهار ـ رساله ای به اسم البشارات بالامام الحاکم بامرالله مشتمل برچهارده فصل ـ الرسالة الواعظ ـ الرسالة الکافیه فی الرد علی الهارونی الحسنی الزیدی ـ کتاب الخزائن فی فنون علم والتأویل.

تألیفات ذیل نیز بنام سیدنا حمیدالدین ثبت شده است.

الرسالة الوحیدة فی المعاد ـ رسالة الفهرست ـ کتاب میدان العقل ـ کتاب تاج العقول ـ کتاب الحدائق ـ کتاب النقد والالزام ـ رسالة اکلیل النفس وتاجها ـ کتاب المقابس ـ رسالة المغاوز ـ الرسالة التأویلیة ـ المجالس البغدادیه والمصریه ـ رسالة الشعری فی الخواص.

۱۸ ـ **داعی ابوالفوارس احمدبن یعقوب** که درزمان امام حاکم میزیسته و ازتألیفات وی کتاب الرسالة فی الامامه مشهوراست.

۱۹ ـ **حسین بن عامر** که اونیز درزمان امام حاکم میزیسته، ازتألیفات وی دیوان وکتاب الارجوزة موجودند.

۲۰ ـ **زیدبن محمد** نامبرده نیزدرعهدامام حاکم میزیسته وازتألیفات وی المکنونه که در دوجزء تنظیم شده ومعروف است.

۲۱ ـ **سیدنا هبةالله المؤید فی الدین الشیرازی** متوفی بسال ۴۷۰ هجری واز تألیفات وی کتب ذیل معروفند: المجالس المؤیدیه که درهشت جلد تنظیم شده ودارای هشتصد مجلس میباشد ـ دیوان مشتمل برقصائد ـ السیرة المؤیدیه که سرگذشت وی از ۴۲۹ تا ۴۵۰ راشامل است ـ شرح المعاد ـ کتاب الایضاح والتبصیر فی فضل یوم الغدیر که در دوباب است ـ الابتداء والانتهاء ـ جامع الحقائق فی تحریم اللحوم والالبان ـ نهج العبادة ـ المسأله والاجوبه ـ نهج الهدایة للمهتدین ـ بنیاد تأویل ـ المسائل السبعون (کتاب اخیرالذکر بفارسی ترجمه شده ومترجم مینویسد: ـ «این کتابی است ترجمه کردش بندهٔ خداوند زمان فرمان گذار و سخن گوئی از درسرای خویش بدستوری یارخدای سخن گوبان .... آن راه‌جویان الامام المستنصربالله

امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه وعلی آبائه‌الطاهرین وابنائه الاکرمین واززبان تازی این کتاب رابپارسی زبان گزارش کرد»).

۲۲- **سیدنا المکرم بن علی بن محمد الصلیحی** که صاحب کتاب حداثة الارواح است.

۲۳- **سیدنا شهریار بن الحسن** که در عهد مستنصر بالله میزیسته وداعی الدعاة فارس وکرمان بوده واز تألیفات وی کتب زیر موجودند:

رسالة فی معنی قول‌الله تعالی إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا - رساله فی الردعلی من ینکرالعالم الروحانی - قصیده.

۲۴- **سیدنا بدر الجمالی** که در دورهٔ امام مستنصربالله میزیسته وصاحب قلم وشمشیر هردوبوده ودرسال ٤۸۸ هجری وفات نموده وکتاب مشهور المجالس المستنصریه که مشتمل بر ۳۰ مجلس است از تالیفات اواست.

۲۵- **حسن بن محبوب** که درعهدامام مستنصربالله میزیسته وازشعراء درباری بوده‌ودیوانی‌مشتمل برقصائدد روصف امام مستنصربالله وغیره ازاو باقی است.

۲٦- **سیدنا ناصرخسرو** که تمام تألیفات وی بزبان فارسی است ووفاتش بسال ٤۸۰ هجری اتفاق‌افتاده واز‌تألیفات‌وی: دیوان- روشنائی‌نامه- سعادت‌نامه- وجه‌الدین- زادالمسافرین-سفرنامه - دلائل المتحیرین-خوان‌الاخوان-مصباح-مفتاح- دلائل- گشایش ورهایش مشهورند. کتب زیر را نیز باونسبت داده‌اند امادراین خصوص یقین حاصل‌نیست: کنزالحقائق - هفت‌باب-اکسیر اعظم - قانون اعظم - دستور اعظم- کتاب‌المستوفی -تفسیر قرآن - مرآة‌المحققین-رساله‌درجواب نود ویک فقره- بستان‌العقل - رساله‌آفاق وانفس - ارشاد السالکین- رساله دردعوت روحانیون وتسخیرکواکب- اصول‌ادب- شش فصل سیدناصر- گوهر ریز.

۲۷- **سیدنا یحیی بن لمك بن‌مالك** متوفی در ۲۸ ماه جمادی‌الاخرسال ۵۲۰ هجری وصاحب فی‌بیان الارض ماعلیها من معادن است.

۲۸- **امام ابوعلی منصور الآمر باحکام‌الله** متوفی درسوم‌ماه ذیقعده ۵۲٤

هجری و صاحب دو کتاب یکی بنام رسالة الهدایة الآمریة و دیگری بنام اکلیلة میباشد.

۲۹- **سیدنا محمد بن علی بن ابی یزید** که در عهد آمر میزیسته و از تألیفات وی کتاب المطبخ - وضیاء العقول- واشعار فی معرفة النفس مشهور است.

۳۰- **سیدنا ابو البرکات بن بشر الحلبی** که کتاب مجالس الحکمة وی معروف است.

۳۱- **سیدنا الخطاب بن حسن بن ابی الحفاظ الهمدانی** از داعی الدعاة شهر یمن وستوفی درماه صفر ۵۳۳ وصاحب تألیفات زیراست:

کتاب النفس مشتمل برسه باب درمعرفت النفس وظهور النفس ووجود النفس- کتاب منیرة البصائر مشتمل برده باب که عبارتند از توحید- امامة- ناطق- اساسیت ووصایت- نقل ومعاد- استماله- ثواب وعقاب - عدل- هبوط الی دار العمل وصعود وارتقاء - کتاب النعیم - رساله فی بیان اعجاز القرآن- کتاب غایة الموالید- دیوان که مشتمل بر ۵۰ قطعه وقصیده است- قصیده التمیمیه که درآن از فضائل حضرت علی امیر المؤمنین عليه‌السلام است.

قرائت و تفسیر

علم قرائت و تفسیر از همان اوائل اسلام در مصر جاری بود ولی در زمان فاطمیان ترقیات درخشانی نمود که در نتیجهٔ توجهات آنان بود. قرائت قرآن در ابتدا و اختتام هر مجلس و محفلی از ضروریات بود و بقراء قرآن انعام و جوائز داده میشد که همین امر موجب ازدیاد عدهٔ قراء و توجه مردم بقرائت قرآن شد. اغلب قراء از طرف امام بدریافت جوائز مفتخر میشدند. فاطمیان با وجود عقیده‌ای که بباطن قرآن داشتند نسبت بظواهر قرآن هم نهایت اهتمام بخرج میدادند و در تمام مساجد و مجامع برای قرائت و تفسیر قرآن وسایلی فراهم کرده بودند که هرروزه برتعداد مفسرین و قراء افزوده میشد. یکی از وظایف ائمهٔ فاطمیان قرائت قرآن بود بطوریکه نحوهٔ قرائت آنان بنام قرائت اهل بیت نامیده میشد. علاوه برآن اغلب دعاة حافظ وقاری قرآن بودند.

سیدنا قاضی النعمان اغلب تصانیف خود را به آیات قرآنی ابتداء مینماید وهم‌چنین ازآیات استدلال و شاهد کلام میآورد. سیدنا مؤید شیرازی نیز در تمام نوشته هایش و مخصوصاً در کتاب «المجالس» خود ازآیات قرآنی دلیل میآورد. ابن منجب صیرفی در کتاب «دیوان الرسائل» خود مینویسد که یکی ازشرایط ریاست دیوان انشاءنگاری آن بود که حافظ قرآن باشد ونیز احاطه برعلم تفسیر ومعانی داشته باشد.

فاطمیان علاوه بر تأویل باطنی قرآن بحفظ ظواهرآن نیز همت میگماشتند. در کتاب «اساس التأویل» و تأویل الدعائم و «المجالس المستنصریه» و «المجالس-المؤیدیه» آیات بسیاری ازقرآن بطور مفصل تفسیرشده است. این کتب از جمله تألیفاتی است که مخصوص علم تفسیراند در صورتیکه در اغلب کتب تأویل هم مقدمه‌ای ازتفسیر وبیان ذکرشده‌است. اغلب دعاة با علومیکه ازائمه کسب مینمودند آیات قرآن را نیز تفسیرمیکردند. امام معز بقاضی النعمان امر کرد که آن آیاتی را که بیشترمورد نصیحت وراهنمائی جامعه بود تفسیر وتوضیح نماید. قاضی النعمان برحسب فرموده امام عمل نمود بطوریکه بقدری مورد توجه امام واقع گردید که او را جایزه وانعام

کرامت فرمود. این امر خود موجب تشویق قاضی النعمان شد و در این کار بیشتر توجه و صرف وقت نمود تا بجائیکه فقط تفسیر سوره «المائده» را در ششصد صفحه نوشت. از همین مثال روشن است که ائمه کرام تا چه حد بعلوم قرآنی و آداب دین مبین اسلام توجه داشتند.

علاوه براین در عهد فاطمیان قراء و مفسرین دانشمندی وجود داشتند که از خود کتب و تألیفاتی در علم قرائت و تفسیر باقی گذاشته اند. عبدالعزیز علی بن محمد بن اسحاق البصری که بنام «ابن الامام» مشهور است یکی از قاریان معروف زمان خود بوده است. نامبرده علوم را از ابوبکر بن عبدالله بن مالک آموخت وسپس دانشمندان بزرگی مانند طاهر بن غلبون و مکی ابن ابی طالب از محضر او استفاده مینمودند. وفاتش در سال ۳۸۱ هجری اتفاق افتاد[۱] صاحب کتاب «شذرات الذهب» مینویسد که محمد بن زبان و ابن قریه وابوبکر بن سیف از شاگردان او بودند[۲].

ابوبکر الادفوی محمد بن علی بن احمد المصری یکی از قاریان ونحویون زمان خود بود نامبرده از ابوجعفر النحاس نحوی[۳] و ابو عالم المظفر علوم قرآن را فرا گرفت ورئیس قراء و علماء زمان خود در مصر بود کتاب تفسیر «الاستفتاء فی علوم القرآن» را در یکصد وبیست جلد تألیف کرد ودر ربیع الاول سال ۳۸۷ هجری وفات نمود[٤] سیوطی سال وفاتش را ۳۸۸ هجری نوشته است[٥].

فارس بن احمد بن موسی بن عمران از قاریان بنام بود. تألیف وی در علم قرائت بنام «المنشاء فی القرائة الثمان» معروف است. وفاتش را در سال ٤۰٦ هجری نوشته اند[٦].

عبدالجبار بن احمد الطرطوسی از قراء معروف زمان خود بود ونیز سمت استادی بر ابوالظاهر اسمعیل داشت. کتاب «المجتبی فی القراءآة» تألیف او در علم قرائة از کتب معروف است. وفاتش در ٤۲۰ هجری اتفاق افتاده است[۷].

ابوالحسن علی بن ابراهیم از قراء و علمای زبردست زمان خود بوده و از ابوجعفر النحاس وبعضی از علمای مغرب زمین کسب علم نموده وشاگردان بسیاری هم

۱- حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۸۰}$ ۲- شذرات الذهب $\frac{۳}{۱۰۱}$ ۳- ادب الکتاب

٤- شذرات الذهب $\frac{۳}{۱۰۱}$ ٥- حسن المحاضرة $\frac{۱}{۲۸۰}$ ٦- حسن المحاضرة $\frac{۱}{۲۸٦}$

۷- حسن المحاضرة $\frac{۱}{۲۸۷}$

داشته است. تأليفات وى زياد وازآن جمله‌اند: ۱- البرهان فى تفسير القرآن مشتمل بر سى جلد ۲- علوم القرآن كه در ده جلد تنظيم شده ۳- كتاب الموضح فى النحو كه اسماعيل بن خلف الصقلى المقرى كه ازشاگردان اوبوده است دركتاب خودبنام «اعراب القرائة» ازآن ياد ميكند. وفاتش بسال ۴۳۰ هجرى است[۱]. ازحافظ سلفى روايت شده‌است[۲] كه عثمان بن على بن عمر السرقوسى الصقلى يكى ازماهرين علم نحو ولغت بوده وناسبرده ازشاگردان ابن الفحام ودارای تأليفات زياداست.

۱- ابن خلكان ۱/۲۳۳ ۲- ياقوت الحموى ۶/۱۶۵

حدیث

ائمهٔ فاطمی همانطورکه بعلم قرائت وتفسیرتوجه داشتند برای صحت وسقم احادیث هم اهتمام میورزیدند ازاین رو آنچه راکه دعاة مینوشتند بدقت ملاحظه مینمودند. سیدناقاضی النعمان درکتاب شرح الاخبارخود احادیثی راکه مورد تصدیق امام واقع شده است درج نموده و از احادیثی که صحت وسقم آنها معلوم نبوده‌اند صرفنظر کرده‌است مثلا بعضی ازروایاتیکه درشأن حضرت علی علیه‌السلام گفته‌شده بود بواسطهٔ دردست‌نبودن سندصحت آنها ازدرج درکتاب خودداری نموده است.

درکتاب دیگرخود بنام «المناقب والمثالب» فقط بروایات صحیح و احادیث معتبر پرداخته‌است. درکتاب «دعائم الاسلام» خودنیزفقط‌بذکر آن احادیث‌وروایاتیکه باآیات قرآنی تطبیق شده اشاره نموده است. درزمان سلطنت فاطمیان محدثین فرق دیگرهم درراه‌اشاعهٔ علم حدیث، خدمات‌بزرگی انجام داده‌اند. ابوبکر محمد بن علی بن حسن مصری که درسال ۲۸۲ هجری تولد یافته اززبان‌نسائی وابوعلی حدیث‌های معتبر اخذ نموده و وفاتش درسال ۳۶۹ هجری‌بوده است. ازمعاصرین‌وی حسن‌بن رشیق ابوبکر محمد العسکری مصری هم ازنسائی روایت میکند. بعداً دارقطنی و عبدالغنی بن‌سعید ازاو نقل حدیث‌میکنند. ابن‌الطحان درتاریخ خود مینویسد که: «من کسی‌را دانشمندتر ازاو درعلم حدیث‌ندیده‌ام». حسن بن رشیق درسال ۲۸۳ هجری متولد ودرسال ۳۷۰ هجری وفات نمود.

ابوالفتح عبدالواحدبن محمد معروف به ابن مسرور البلخی نیز ازمحدثین زبردست بود. وی ازابن سعید بن یونس نقل میکند و عبدالغنی ابن سعیدهم از اونقل روایت میکند. نامبرده پس از مدت طولانی که‌درمصر بود درسال ۳۷۸ هجری وفات‌نمود.

ابومحمد عبدالغنی بن‌سعید الازدی درسال ۳۳۳ هجری متولد شد و بعد از

پنج سال یعنی در سال ۳۳۸ پدرش وفات نمود ، نامبرده از حمزة بن محمد معروف به ابوالقاسم الکنانی المصری و ابوبکرمحمدالعسکری و ابن‌مسرورالبلخی و دار-قطنی نقل‌حدیث میکند . از دارقطنی پرسیدند که در عالم حدیث کسی را فاضل دیده‌ای یا نه ؟ جواب داد که جوانی را در مصر سراغ دارم که آتش پاره ایست و به نام عبدالغنی معروف است . هنگامیکه دارقطنی از مصر کوچ میکرد به مشایعینی که‌از رفتن او اظهار تأسف نمودند تسلی میداد که من جانشینی مثل عبدالغنی برای شما میگذارم . عبدالغنی کتابی به نام « المؤتلف‌والمختلف » نوشت و به‌خدمت‌دارقطنی آورد . دارقطنی باو گفت بخوان ، جواب داد چگونه بخوانم و حال آنکه این علوم از طرف خود شماست، دارقطنی فرمود که درجمع آوری‌متفرقات خدمت‌بزرگی‌را انجام داده‌ای ،[1] همیشه دارقطنی میگفت که مانند عبدالغنی علامه‌ای پیدا نشده است[2] .

این محدث شهیر با ابواسامة جناده عالم علم لغت و ابوعلی الانطاکی که‌در قرائت قرآن به نام بود ، روابط دوستانه داشته است . این سه‌نفر همیشه دردارالعلم دور هم جمع میشدند و به نقل احادیث میپرداختند . امام حاکم نسبت به آنان مهربان و علاقه‌مند بود و هنگامی که بنای جامعة الازهرا گذاشت عبدالغنی را به سرپرستی آن گمارد . کتاب‌المؤتلف والمختلف‌او در سال ۱۳۲۶ هجری درهندوستان بطبع رسید . نامبرده در ماه صفر ۴۰۹ دارفانی را وداع گفت .[3]

در اواخر خلافت فاطمیان یکی از مشهورترین محدثین به‌نام حافظ‌السلّفی که بسیار پرهیزکار بود و در علم‌حدیث و روایت‌نیز دست داشت پدید آمد[4] . وبرای کسب علم وجستجو احادیث صحیح به اغلب ممالک اسلامی سفر نموده وبا فضلا و مشایخ ملاقات کرده از محضرشان بهرهٔ کافی میبرد . در بیشتر مسافرتها باپای

---

۱ - ابن خلکان $\frac{۱}{۳۰۵}$ ۲ - النجوم الزاهره $\frac{۴}{۲۴۴}$ ۳ - النجوم الزاهره $\frac{۴}{۱۷۹}$

۴ - حسن المحاضرة $\frac{۱}{۲۰۰}$

پیاده طی مسافت مینمود [۱] . در بغداد در خدمت ابوالحسن الهراس علوم فقه را تحصیل کرد واز خطیب تبریزی علم لغت آموخت . سپس به دمشق رفت وازعلمای آنجا نیز استفاده نمود . آخرالامر در سال ٥٢١ هجری به شهر اسکندریه رفت ودر آنجا اقامت دائم اختیار نمود و مردم از دانش وفضل او مستفیض میشدند . درسال ٥٤٦ هجری هنگامیکه در اسکندریه وزیر عادل ابوالحسن علی بن السلاّر مدرسه‌ای بنا کرد ، امور ادارهٔ مدرسه را به او سپرد [۲] . از مسافت‌های بعیده مردم برای شنیدن احادیث به نزد او میشتافتند . جمال‌الدین عبدالرحمن بن حفض الصفراوی الاسکندری و حافظ ابوالحسن علی بن فاضل السوری وحافظ شرف‌الدین اسکندری و غیره از- شاگردان او بودند . هنگامیکه ابوحامد الغزّالی به اسکندریه رفت درخصوص بعضی از احادیث با او بحث نمود . تصنیفات وی زیاد است و دارای ذوق شعر و ادب هم بوده به طوریکه بعضی از اشعار او تا بحال باقیمانده است . وفاتش بسال ٥٧٦ هجری اتفاق افتاد و عمر او را بیش از یکصدوپنج سال گفته‌اند .

نام اصلی محمدبن العربی الاندلسی، حافظ ابوبکر محمدبن عبدالله بوده‌است . نامبرده به مصر و اسکندریه سفر نموده و با علمای حدیث بحث مینمود . محدثین مصری اغلب احادیث را از اونقل میکنند .درسال ٤٩٣ هجری به وطن اصلیش اندلس مراجعت نمود [۳] . ابوالفضل محمدبن طاهرالمقدسی برای تحقیق درحدیث مسافرتهای زیاد به حجاز و شام و مصر و ایران نموده است. وفاتش درسال ٥٠٧ هجری در بغداد اتفاق افتاده است [٤] .

---

۱ - النجوم الزاهره $\frac{۶}{۸۷}$

۲ - ابن خلکان $\frac{۱}{۳۱}$

۳ - ابن خلکان $\frac{۱}{۴۸۹}$

٤ - ابن خلکان $\frac{۱}{۲۸۱}$

فـقـه

ترقی علم فقه در زمان فاطمیان قابل توجه و تمجید است . کتبی که در این علم در دورهٔ فاطمیان نوشته شده بی نظیر و گرانبها است .

سیدنا قاضی‌النعمان یکی از فقهای نامی آن عهد است که کتاب او به نام «دعائم‌الاسلام» نه فقط مورد استفاده شیعهٔ اسمعیلیه بلکه مورد توجه شیعیان اثنی عشری هم هست . مذهب اسلام بدون شک یک مجموعهٔ دستور حیات روحانی و زندگی است لیکن تا آنموقع کتابی نبود که آن دستورات آسمانی را به‌طور تفصیل توضیح داده و احکام قرآن‌را شرح دهد . کتاب «دعائم‌الاسلام» خدمات گرانبهائی به عالم اسلام نموده‌است . در این کتاب احادیث وسنت‌را به‌خوبی تشریح ووظایف و عبادات را بیان‌مینماید . احادیث و سنت در تفسیر قرآن اهمیت زیاد دارد و به سبب آن است که کمال عظمت قرآن را درك میتوان کرد ائمه فاطمی علم را از خاندان نبوت به ارث داشتند . این کتاب سیدنا قاضی‌النعمان وسایر تألیفات او به خوبی ثابت مینماید که قرآن به‌خودی خود یك دستور جامع و سایر احکام سنت توضیح برآن است . به‌طوریکه جدا شدن قرآن از احکام سنت نبوی غیرممکن‌است .

سیدناالقاضی‌النعمان در زیر نظر امام‌قرآن را اصل‌قرار داده و با کمك‌احادیث وروایات به‌طوری احکام فقه را استنباط نمود که بعدها علماء دعوت‌ازکتاب«دعائم الاسلام» در تألیفات خود استفادهٔ بسیار نمودند چنانکه شیخ ابراهیم سیفی ازباب النکاح آن کتابی به‌نام کتاب «النجاح فی‌معرفة احکام النکاح» نوشت . کتاب سیدنا در دوجلد است که در موضوعهای ولایت، طهارت،صلوة، زکوة، جهاد، حج،نکاح، وطلاق وغیره نوشته‌شده‌است . کتاب دیگری بنام«الایضاح» دارد که در ۲۲ جلد تنظیم شده است . مختصر همین کتاب به‌نام«مختصرالایضاح» مشهور است .علاوه‌بر

این دو کتاب کتاب الینبوع ، مختصرالآثار ، کتاب الطهارة ، کتاب المقتصر ، کتاب الاتفاق والافتراق از اوست .

علاوه بر سیدنا قاضی النعمان دو فرزندش به نام ابوالحسین علی وابوعبدالله محمد در رکاب امام معز از مغرب به مصر آمدند و بعد از فوت پدر این دو پسر یکی بعداز دیگری منصب قضاوت یافتند . ابن خلکان میگوید که قاضی ابوالحسین علی عالم متبحر در فقه وادب و شعر بود ، مسبحی مورخ مشهور در تاریخ خوداشعاریرا از او نقل میکند . همچنین ابومنصور ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر ، اشعار چندی از او درج نموده است . وفاتش در ششم رجب ۳۷۳ هجری واقع گردید و برجنازهٔ او امام عزیز نمازگزارد . بعد از وفات قاضی ابوالحسین علی برادرش قاضی ابوعبدالله محمد به‌جای او نشست . امام عزیز برای او نوشت که اکنون منصب قضاوت بعد از برادر بتو محول میگردد و همیشه این منصب در خانوادهٔ شما باقی خواهدبود .[۱]

قاضی ابوعبدالله خواهرزادهٔ خود حسین بن علی را معاون خویش قرار داد . ابن خلکان مینویسد که قاضی محمد به اخلاق فاضله آراسته و درعلوم فقه ماهر بود .[۲] ابن زولاق مورخ مینویسد که من به آن جاه و جلال که قاضی محمد را دیدم هیچ قاضی دیگر را نه در مصر و نه در عراق دارای آن عظمت و جلال ندیدم[۳] ، مردی بود صاحب زهد و تقوی ، شاعر معروف آن زمان عبدالله بن حسن جعفری سمرقندی در اشعار خود او را مدح میکند. وفاتش در تاریخ چهارم صفر ۳۹۹ هجری واقع شد و امام حاکم بر جنازه‌اش نماز خواند . بعد از وفات قاضی ابوعبدالله محمد خواهرزاده‌اش قاضی ابوعبدالله حسین به منصب قضاوت تعیین شد[۴] . نامبرده در علم فقه یدطولائی داشت و وی اولین قاضی بود که دارای مرتبهٔ دعوت نیز بود و مجالس تأویلیه را خودش قرائت میکرد . درسال ۳۹۰ هجری در عهد امام حاکم بقتل رسید . بعد از او عبدالعزیزابن محمدبن نعمان صاحب منصب قضاوت شد و وی در فقه مهارت

---

۱ - ابن خلکان ۲/۱۶۷ ۲ - ابن خلکان ۲/۱۶۸ ۳ - ابن خلکان ۲/۱۶۸
۴ - الکندی ص ۹۶

تام داشت . کتاب البلاغ الاکبر و الناموس الاعظم فی اصول دین از اوست . ضمناً متصدی دارالعلم نیز بود . کتاب «اختلاف اصول المذهب» را که از تألیفات جدش سیدنا قاضی النعمان بود تدریس مینمود . او در سال ۱۰۴ هجری بقتل رسید .

علاوه بر این فقهای مشهور در دوره فاطمیان فقهای دیگری نیز میزیستند مانند سیدنا یعقوب بن کلس که در علم فقه کتب «مختصر الفقه» و «الرسالة الوزیریه» از اوست ، تألیفات دیگری هم در علوم فقه در آن زمان شده است که کمال وعروج علم را در آن عهد میرساند .

ائمه فاطمی در راه علم و هنر هرگز تعصب به خرج نمیدادند به طوریکه در سایۀ عدالت آنان علاوه بر علمای اسمعیلی فضلای چندی از شیعه اثنی‌عشری وسنی هم به اوج عظمت و شهرت رسیدند . قائد و سردار معروف جوهر هنگامیکه به مصر وارد شد آزادی مذهب را اعلام نمود . در زمان فاطمیان نه فقط مسلمانان بلکه عده‌ای از یهود و نصاریٰ نیز به مناصب عالیه رسیدند . هر چند که فاطمیان در امر دعوت بسیار همت میگماردند معهذا کسی را مجبور به قبول این طریقت نمیکردند ، اگر آنها با پیروان مذاهب دیگر با سختی و فشار رفتار میکردند هرگز علماء و فضلای شافعی و مالکی به مصر نمیآمدند . امام معز وقتی مصر را فتح کرد قاضی القضاة مصر آنجا را به نام ابوطاهر در مقام خود باقی گذارد . در صورتیکه اگر طبق رویۀ فاتحان میخواست رفتار کند میبایستی او را بر کنار کرده و سیدنا قاضی النعمان را بجای او بگمارد .

همین تثبیت ابوطاهر در مقام خود میرساند که دولت فاطمی تاچه اندازه نسبت به مذاهب سایر فرق احترام میگذاشته است . امام حاکم برای تدریس فقه مالکی مدرسه‌ای نیز تأسیس نمود و در جامع ازهر هم به علما و فقهای مذاهب دیگر از قبیل حنفی ، حنبلی ، مالکی و غیره اجازۀ تدریس و بحث‌های علمی داده وهمچنین به آنها مانند علمای دیگر مقرری می‌پرداخت . امام ظاهر نیز مانند پدرش تدریس اهل سنت را آزاد ساخت . در جامع ازهر و دارالعلم همیشه مجالس مناظره ومباحثه

تشکیل میشد . در نتیجهٔ همین رفتار ائمهٔ فاطمی بود که علمای بزرگ شافعی و مالکی از سایر بلاد اسلامی مهاجرت کرده و رو به مصر آوردند .

فقهای شافعی

قاضی ابوالفضل محمدبن احمدبن عیسی از بغداد به مصرآمد و در آنجا اقامت گزید و هزاران شاگرد را تعلیم داد و در سال ۴۴۱ هجری فوت نمود[1] .

ابوالقاسم نصربن بشربن علی از علماء و محققین فقه شافعی بود که در سال ۴۷۷ هجری درگذشت[2] . قاضی‌ابوالحسن علی‌بن‌الحسین الموصلی الخلعی در سال ۴۰۵ هجری در مصر متولد شد و در علم فقه ماهر و دارای تألیفات بسیار بود .

ابونصر احمدبن حسن شیرازی تألیفات او را در بیست جلد جمع‌آوری و نام آنرا « الخلعیات » گذاشت ، او هرچند یکی از علمای به نام فقه شافعی بود در سال ۴۵۰ هجری منصب قضاوت فاطمیان به وی محول شد و در سال ۴۹۲ هجری دارفانی را وداع کرد، مسجد خلعی‌در « قرافه » منسوب باوست .[3]

ابوالفتح سلطان‌بن ابراهیم بن‌مسلم المقدسی از علمای فقه و از شاگردان شیخ نصر مقدسی بود . در سال ۴۴۲ هجری در بیت‌المقدس متولد شد و سپس به مصر آمد و در آنجا در سال ۵۱۸ وفات نمود .[4]

ابوالحجاج یوسف‌بن عبدالعزیزبن علی المیورقی از علمائی بود که در شهر اسکندریه اقامت داشت .درکتاب خود اختلافات بین فقها را توضیح و استدلال کرده است وفاتش در سال ۵۲۳ هجری بود .[5]

علی‌بن جمیع بن نجاالمخزومی مصری مؤلف کتاب‌الذخایر از شاگردان‌سلطان بن ابراهیم‌میباشد . او باوجود اینکه دارای مذهب‌شافعی بود در سال ۵۴۷ هجری

---

۱ ـ حسن الماضره $\frac{۱}{۲۲۷}$ ۲ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۲۷}$ ۳ـحسن المحاضره $\frac{۱}{۲۲۸}$

۴ ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۲۸}$ ۵ ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۲۸}$

به منصب قضاوت رسید و در سال ۵۰۰ هجری وفات نمود [1] . از جمله تألیفات او کتاب « ادب القضاء » و کتاب « الجهر بسمله » است .

ابومحمد عبدالله بن رفاعة بن غدیر السعدی مصری قاضی شهر جیزه و از معاصرین قاضی خلعی بود و در سال ۵۶۱ هجری وفات کرد . [2]

قاضی القضاعی باوجود اینکه از پیروان مذهب شافعی بود مقام سرپرستی ادارهٔ انشاء را به او واگذار نموده بودند . اینها مطالبی است که عدالت و مساوات دولت فاطمی را کاملا روشن میسازد . نامبرده دارای دو تألیف یکی بنام « فی مناقب ـ الامام الشافعی و الاخباره » و دیگری کتاب « الشهاب فی فقه الشافعیه » است . [3]

فقهای مالکی

محمد بن سلیمان که مشهور بابوبکر النعال است از فقهای مشهور مالکی بود وشاگردان زیادی را تعلیم داده و در سال ۳۸۰ هجری وفات نمود .

ابوالقاسم الجوهری عبدالرحمن بن عبدالله الغافلی صاحب کتاب « مسند ـ الموطاء » از اهالی مصر بود و در ماه رمضان ۳۸۰ هجری وفات نمود . [5]

عبدالوهاب بن علی یکی از علمای زمان خود بود به طوریکه صاحب تاریخ بغداد مینویسد در علم فقه مالکی از او فاضلتر کسی نبوده ، در اوائل عمر در بغداد به حال فلاکت و پریشانی به سر میبرد و عاقبت الامر به مصر آمد و ازطرف ائمهٔ فاطمی مورد تکریم و احترام شایسته واقع گردید و در سال ۴۲۲ هجری به سرای جاوید شتافت .

عبدالجلیل بن مخلوف المقلی از فقهای مشهور مالکی بود و چهل سال در مصر صاحب محضر و فتوی بود وفاتش در سال ۴۰۹ هجری اتفاق افتاد .

علی بن الحسن بن محمد بن عباس الفهری از علمای فقه بود و کتاب « فضائل الممالک » از تألیفات اوست .

---

۱ ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۳۸}$ ، ابن سیره ص ۹۵ ۲ ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۳۸}$ ، ابن سیره ص ۹۵

۳ ـ ابن خلکان $\frac{۱}{۴۶۳}$ ۴ ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۵۶}$ ۵ ـ حسن المحاضره $\frac{۱}{۲۵۶}$

ابوبکر الطرطوسی محمدبن‌الولید که از اهالی اندلس بود و برای کسب‌علم به ممالک عراق و شام مسافرت نمود و آخرالامر در شهر اسکندریه اقامت دائمی گزید . مأمون‌البطائحی که سمت وزارت داشت او را تکریم مینمود و کتاب «سراج الملک» از تألیفات‌اوست و وفاتش در سال ۵۲۰ هجری اتفاق افتاد . از شاگردان مشهور طرطوسی ، سندی‌ابن عفان‌بن ابراهیم الازدی است که بعد از استاد به جای وی نشست وی کتاب « شرح‌مدونه » را نوشت ، وفاتش در سال ۵۴۱ هجری‌بود .

لغت ونحو

درزمان فاطمیان علم نحو ولغت هم مانند سایر علوم ترقی شایانی نمود. در آن ایام ائمهٔ فاطمی بطور کلی کعبهٔ آمال دانشمندان و فضلا بودند که از بلاد دوردست دانشمندان برای کسب علوم بآنها روی میآوردند.

امام معز یک عالم نحوی بود، کتاب «المجالس والمسائرات» دلیل بر این گفته است. علاوه برلغات عربی لغاتی از زبانهای سودانی وبربری و لاتینی نیزدرآن دیده میشود که دلیل بر فضل نویسنده و گواه برآن است که براین زبانها نیز تسلط کامل داشته است.

کتاب «الزینه» بهترین کتابی است که درعلم لغت بوسیله سیدنا ابوحا کم رازی نوشته شده است.

این کتاب موقعی که بنظر امام قائم رسید بسیار مورد توجه واقع شد. ابتدای کتاب باحمد وصلواة شروع میشود وسپس به فضیلت زبان عربی میپردازد [1].

دراین کتاب لغت درپیراسون اسماءالله وصفات خدا واصطلاحات فقهی بطور تفصیل بحث مینماید وبرای هر کلمه از استادان علم لغت شاهد میآورد. این کتاب نه فقط از علم لغت بلکه راجع بعلوم دیگر هم که درحقیقت مطابق ذوق هرطبقه از شعراء وادباء ونویسندگان ووعاظ است، بحث مینماید.

سیدنا قاضی النعمان نه تنها یک عالم فقه بود بلکه درعلم نحو ولغت هم مهارت وید طولانی داشت.

درکتاب اساس التأویل «تأویل الدعائم» اواین مطالب بخوبی واضح است که نامبرده درکلام عرب یدطولائی داشته است. وهمچنین درکتاب «شرح الاخبار»

۱- عیون الاخبار جلد پنجم.

او و شرحی که راجع بخطبه های حضرت علی علیه السلام نوشته است لغوی بودن اورا کاملا ثابت مینماید .

تألیفات سیدنا قاضی النعمان مورد تصدیق وتصحیح امام معز واقع گردید[۱] سیدنا مؤید شیرازی نیز از ادباء وانشاء نویسان زمان خودبود . ازکتاب المجالس المؤیدیه والسیرت المؤیدیه آشکاراست که نامبرده بادقت بمعانی عبارات مطالب را تاچه اندازه سلیس و روان نوشته است. علاوه برعربی در زبان فارسی نیزتسلط داشته وکتاب اساس التأویل را بفارسی ترجمه نموده است . شاعر معروف زبان فارسی ناصرخسرو علوی ازشاگردان اوست .

بهمان قسمی که دربین فلاسفه وفضلا مجالس مناظره ومباحثه برپا میشد دربین لغویون ونحویون نیزآنگونه مجالس دائرمیگردید[۲] .

در دارالعلم میان ادبائی مانند جنادة الهروی ، حافظ عبدالغنی وابواسحاق علی بن سلیمان اغلب میان آنها مباحثاتی جریان داشت .

فاطمیان باندازه‌ای بعلم لغت ونحو اهمیت میدادند که بجزافرادنحوی کسی را در اداره انشاء نگاری نمی‌پذیرفتند و هیچ نوشته بدون ملاحظه آنان منتشرنمیشد ، علمای علم لغت ونحو در زمان فاطمی بسیار بودند . از آنجمله ابوعبدالله محمد بن جعفر تمیمی است که از طرف امام مأمور شد کتابی را تألیف کند که در آن حروف معجمه مطابق حروف عوامل نحوی باشد .

طرز نگارش این کتاب، مخصوص بخود اوبود وتا کنون هم کسی نتوانسته استآنرا تقلیدنماید. ابن خلکان مینویسد که نویسندهٔآن معاصرین را مات ومتأخرین را واله کرده است .

تألیف مشهور او کتابی است بنام «کتاب الجامع فی اللغة» و وفاتش در سال ۴۱۲ هجری اتفاق افتاد[۳] .

علی بن احمد المهلبی یکی ازدانشمندان علم لغت وازمقربان امام معزوامام عزیزبود .

۱ـ کتاب التوحید والامامة فی شرح خطب امیرالمؤمنین علیه السلام ص ۱۱ .

۲ـ بغیة الوعاة ص ۲۱۳ . ۳ـ ابن خلکان ج ۱ ص ۵۱۳ .

شاعر معروف متنبی درزمان او میزیست و بااو هم کلام بود . کتابی بر رد کتاب «المقصور والممدود» نوشت [1] .

علمای مصری روایات چندی ازاو نقل میکنند . ابویعقوب یوسف‌بن یعقوب سجزی وپسران اواز شاگردان وی‌بودند . وفاتش درسال ۳۸۰ هجری اتفاق‌افتاد [2] .

ابوالحسن طاهربن احمدبن بابشاد ازنحویون زمان‌خود وتصحیح نگارشات در اداره نویسندگی بعهده او بود . در زمان المستنصربالله میزیست و از دربار مقرری دریافت مینمود .

از تألیفات مشهور او : ۱– المقدمه المشهورة و شرحها ۲– شرح الجمل للزجاجی ۳- شرح کتاب الاصول ابن‌سراج . درعلم نحو نیز کتابی در ۱۵ جلد بنام تألیف‌الفرقه نوشته است .

این کتاب درمیان شاگردان اودست‌بدست میگردید ومطالعه‌آنرا بشاگردانش توصیه نموده‌بود . بابشاد درآخر عمر گوشهٔ عزلت اختیار کرد ودرسال ۴۶۹ هجری وفات نمود [3] .

علی‌بن جعفربن علی اسعدی معروف بابن‌القطاع الصقلی یکی‌از ماهرین علم لغت‌بود وموقعیکه بمصرآمد مورد احترام وزیرافضل بن بدرالجمالی واقع وبتدریس ادبیات عرب مأمور گردید .

تألیفات او عبارتنداز : ۱- کتاب‌الاسماء فی‌اللغه ۲- کتاب‌الافعال در سه جلد ۳- تاریخ صقلیه ۴- کتاب الدرة‌الخطیره فی‌شعراء جزیرة

درکتاب اخیرالذکر اسامی یکصدوهفتاد نفر از شعراء صقلیه را ذکر میکند وبیست هزار بیت شعرازآنها شاهد آورده‌است .

درماه‌صفر ۵۱۰ هجری‌وفات‌یافت و در نزدیکی امام شافعی بخاک سپرده شد [3] .

علماءدیگر نیزدرعلم نحوولغت میزیستند که اسامی‌آنها بقرار ذیل‌است:

۱- ادب مصرالاسلامیه ص ۶۹ .

۲- بغیة‌الوعاة ص ۳۲۸ ومعجم‌الادباء ج ۱۲ ص ۲۲۴ وانباءالرواية ج ۴ ص ۴۶۴ . وابن‌خلکان ج ۱ ص ۲۳۵ و بغیة‌الوعاة ص ۲۷۴ .

۳- النجوم‌الزاهره ج ۵ ص ۱۰۵

۱- محمدبن احمد البازودی ۲- محمدبن احمد العمیدی ۳- محمدبن احمد الجرجانی ٤- محمدبن الحسین بن عمیرالیمنی ٥- استاد قاضی‌القضاة محمدبن‌حمید بن‌حیدره ٦- محمدبن علی‌بن محمد ابوسهیل هروی واحمدبن مطرف وغیره .

بسیاری از علمای زمان فاطمی کسانی بودند که یا از بلاد دور دست بمصر آمده ودرآنجا اقامت دائمی گزیدند ویا اینکه پس‌ازمدتی به‌اوطان خود ویاممالک دیگراسلامی مراجعت وشاگردان بسیاری ازخود درمصر بیاد گارگذاشتند .

محمدبن عبدالله محمدبن ظفرالملکی درمکه متولدشد ودرجوانی بمصرآمد و سپس به‌مهدیه رفت و باز به‌صقلیه مسافرت نمود ودوباره بمصر آمد وپس از مدتی بحلب‌رفت ودریک جنگ مذهبی(شیعه وسنی) کتب زیادی‌را از او بغارت بردند و آخرالامر بشهرحماة رفت ودرآنجا درسال ٥٦٦ هجری وفات‌نمود .

درعلم‌نحو بیش ازعلم‌لغت احاطه‌داشت تألیفات اوعبارتند از : ینبوع الحیات فی‌التفسیر - التفسیر الکبیر - الاشتراك اللغوی - الاستنباط المعنوی - القواعد والبیان فی‌النحو - المطول فی‌شرح المقامات وغیره [1] .

محمدبن ابوالفرج الاکنانی الصقلی‌معروف بذکی‌نحوی ازاهالی صقلیه‌بود و بتمام‌بلاد اسلامی مسافرت‌نمود ومدت زیادی درمصر اقامت‌داشت .

ازاستادان علم‌نحو بود ودرسال ٥١٦ هجری دراصفهان بدرود حیات گفت .

محمد بن یحیی مدت مدیدی درمصر بود و سپس بشهر بطلیموس رفت و از شاگردان قاضی‌القضاة بود ودرعلوم عربی‌مهارت داشت .

کتاب مشهوربنام «کتاب‌الناهج للقراءة باشهر الروایات»را نوشت ودر سال ٥٠١ هجری وفات‌نمود[2] .

ابراهیم بن محمدبن احمدهاشمی اقامتش درشهرکوفه بود و بممالک مصر وشام سفرنمود . درعلم لغت‌ونحو یدطولائی داشت وعلاوه‌براین درسرودن شعر نیز صاحب ذوق وقریحه‌بود . قصیده‌ای برای امام‌مستنصر سرود واز وی پنجهزار دینار انعام دریافت‌داشت . درسال ٤٦٦ هجری وفات‌نمود[3] .

۱- بغیة‌الوعاة ص٥٩. ۲- بغیة‌الوعاة ص٩٠. ۳- بغیة‌الوعاة ص١٨٨.

عبدالله ابن ابی‌سعید که ازاهالی اندلس بود وبمصر آمد ودر جامعه از هر بتدریس علم نحو ولغت مشغول و وفاتش درسال ۵۰۲ هجری واقع شد[1]. عبدالجبار بن محمد بن علی المعافری یکی از لغویون زمان خود بود وبعداز مدت مدیدی که بتعلیم علوم عربی مشغول بود به بغداد مسافرت کرد[2].

حسن بن ولید که از اهالی قرطبه بود ومدت مدیدی درمصر بنام ابن العریف زندگی میکرد وفاتش درسال ۳۶۷ هجری اتفاق افتاد[3].

نصربن صدقة القابسی نحوی درمصر بتحصیل دانش مشغول شد وسپس بمعرة النعمان رفت واز مصاحبین ابوالعلاء معری بوده. دیوان سقط‌الزند را نوشت ودرمصر تقدیم امام حاکم نمود. امام کتاب را بی‌اندازه پسندید وابوالعلاء را تعریف نمود. میگویند که والی حلب ابوالعلاء را بمصر دعوت نمود ولیکن نامبرده از رفتن بمصر معذرت خواست[4].

علاوه بر شهر قاهره شهرهای فسطاط و اسکندریه نیز مراکز علوم نحو ولغت بود. بسیاری از علماء پس از کسب علم از این مراکز بممالک خود مراجعت میکردند و عده‌ای هم در این مراکز بدرود حیات گفتند. سیوطی محمد بن حمید الارقط الحسینی را نام سیبرد واورا یکی از علمای علم نحو میداند از قاضی ادیب علوم قرآن وادب را فراگرفت واز اسوان بشهر قوص رفت ودرآنجا درسال ۵۴۱ هجری وفات نمود[5]. قوص نیز یکی از مراکز علمی بود وچنین معلوم میشود که علاوه برشهر قاهره مراکزدیگری درآن زمان بوده‌است.

۱ـ بغیة الوعاة ص ۲۸۲. ۲ـ بغیة الوعاة ص ۲۵۹. ۳ـ بغیة الوعاة ص ۲۳۰.

۴ـ بغیة الوعاة ص ۴۰۳. ۵ـ بقیة الوعاة ص ۴۰.

تاریخ نگاری

درعهد فاطمیان تاریخ نویسان مشهور ومعروفی میزیستند که کتب تاریخ آنان مورد استفاده مورخین بزرگی مانند مقریزی قلقشندی وسیوطی وغیره واقع گردیده و تاکنون هم مورخین ازنگارشات آنان اقتباس مینمایند.

۱- سیدنا قاضی النعمان - درمیان مورخین سیدنا قاضی النعمان حائزمرتبه اول است. علاوه بردانستن علم فقه - نامبرده یکی از مورخین زبردست زمان خودبود. کتاب افتتاح الدعوة وقصیده ذات المحن اوبخوبی میرساند که تاچه اندازه دراین علم وارد بوده است. کتاب افتتاح الدعوة را بامرامام معزتألیف نمود که درآن ازابتدای سلطنت فاطمیان وامام مهدی واحوالات ابوعبدالله شیعی وفتوحات او در غرب بطور تفصیل ذکرمینماید.

کتاب قصیده ذات المحن او منظومه‌ای بود که راجع به بیداد گری‌های ابویزید مخلدبن کی داد گفته شده‌است.

کتاب شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار مجموعه‌ای از احادیث و روایاتی است که درشانزده فصل نوشته شده. درکتاب المجالس والمسائرات او نیز ذکری از واقعات آن زمان درآن نگارش یافته‌است.

۲- فرغانی - احمد بن عبدالله بن احمد فرغانی درسال ۳۲۷ هجری درمصر بدنیاآمد وپدرش نیزاز مورخین نامی بود. ازتألیفات مشهوراو: سیرة کافورالاخشیدی- سیرة العزیزبالله الفاطمی و کتاب التاریخ است. وفاتش درسال ۳۹۸ هجری اتفاق افتاده است [1].

۳- ابن زولاق - حسن بن ابراهیم اللیثی بن زولاق درسال ۳۰۶ هجری متولد شد. نامش درزمرهٔ علمای مبرز مصر نوشته‌شده ودرعلم حدیث نیزدست‌داشت. از

۱- معجم الادباء ج ۳ ص ۱۰۵.

شاگردان عبدالله بن دهوان بود . شوق وافری بآموختن و خواندن تاریخ داشت و همیشه این شعر را زمزمه میکرد « مازلت تکتب فی‌التاریخ مجتهدا - حتی رأیتک فی‌التاریخ مکتوباً » (ترجمه) پیوسته درنوشتن تاریخ میکوشیدی تااینکه نام خودت هم‌جزء تاریخ درآمد وازاین‌جهان درگذشتی .

وازتألیفات او : سیرة محمدبن طغج الاخشیدی - کتاب اخبارسیبویه مصری- سیرة الماورائیین - کتاب فضائل مصر - سیرة کافور - سیرة جوهر - سیرة المعز- سیرة العزیز- تاریخ الکبیر[۱] اغلب این کتب دراین زمان در دست نیست ولی اقتباساتی که ازآنها درکتب مختلف شده‌است ارزش ووجود آنهارا معلوم مینماید[۲] اهمیت کتب تاریخ ابن زولاق از اینجهت است که شامل واقعاتی است که شخصاً برأی‌العین دیده ویا درمجاورت اواتفاق افتاده وشنیده‌است .

ازاینرو ابن‌خلکان ، نویری ، ابن‌حجر ، سیوطی ، یاقوت ، مقریزی ودیگران کتب ابن‌زولاق را معتبر میدانند وازاو نقل قول میکنند واورا مورخی عالیقدر یاد مینمایند . وفاتش درسال ۳۸۷ هجری اتفاق‌افتاد[۳] .

۴- المسبحی - الامیر المختار عزالملک محمدبن ابی‌القاسم عبدالله بن احمد المعروف به‌مسبحی درمصر متولد شد وتربیتش مانند یکنفر سرباز واز خادمین امام حاکم بود .

امام به‌لیاقت اوپی‌برد ودو ایالت قیس والبهنسارا باو سپرد[۴] . مسبحی‌مردی بود بسیارعالم وفاضل . تألیفات وی مشتمل برسی جلد است ، ازآنجمله تاریخ الکبیرکه مشتمل برسی‌هزار صفحه‌است . دراین کتاب راجع‌بامراء ورؤسا وبزرگان‌و ائمه فاطمی و همچنین در خصوص بناهای عالی وعجایب مصر و اوضاع رود نیل و حبوباتیکه درآن مملکت میروید صحبت شده‌است .

ضمناً مطالبی نیزراجع بهرطبقه ازطبقات مردم و وضع عمومی و اجتماعی آنها

۱- بعض کتب مذکور درفوق در دارالکتب المصریه بچاپ رسیده‌اند .

۲- الفاطمیون فی مصر صفحه ۶ .

۳- معجم الادباء ج ۷ ص ۲۳۵ و ابن‌خلکان ج ۱ ص ۱۳۴ .

۴- الفاطمیون فی‌مصر صفحهٔ ۸ .

شرح میدهد . این کتاب گرانمایه اکنون دردست نیست . فقط قسمتی ازآن درکتاب اسکوریال نقل شده‌است .

اسامی دیگرتألیفات وی عبارتنداز : ۱- کتاب التلویح والتصریح فی‌معانی الشعر ۲ - کتاب الشجن والسکن ۳ - جونة الماسطة ٤ - کتاب الراح والارتیاح ۵- کتاب الفرق والشرق ۶- کتاب المختار الاغانی ومعانیها ۷- کتاب المفاتحه والمناکحة ۸- کتاب الطعام والادام ۹- کتاب درك البغیه . ۱۰- کتاب الجوعان العریان ۱۱- کتاب القرآن‌والتمام ۱۲- کتاب‌الامثلة للدول‌المقبلة . برعلم نجوم نیز احاطه‌داشت و کتابی‌بنام «القضایا الصائبة فی‌معانی احکام النجوم» تألیف کرد .

گاهگاهی شعرهم میگفت وازآنجمله چند شعر درمرثیه که بمناسبت فوت پدر وهمسر خود سروده دردست است . درنتیجه بلندی مقامی که درتاریخ نویسی‌داشت ملقب بمورخ الفاطمیین گردید، وفاتش درسال ٤۲۰ هجری اتفاق‌افتاد[۱] .

۵- القضاعی - ابوعبدالله محمدبن سلامه بن جعفرالقضاعی از پیروان مذهب شافعی‌بود ودرعلوم تاریخ وفقه مقامی‌عالی داشت .

درزمان امام مستنصر منصب قضاوت‌را حائزبود ومنشی‌وزیر جرجرائی‌شد . این‌دلیل روشنی‌است براینکه ائمه فاطمی نسبت بافراد مخالف روش خود هم بیك چشم‌نگاه میکردند .

از تألیفات اوکتاب «مناقب الشافعی واخباره» وکتاب «الانباء عن الانبیاء» وتواریخ الخلفا - عیون‌المعارف وفنون اخبارالخلائف - کتاب شهاب‌النبوی - دستور معالم‌الحکم ومأثور مکارم‌الشیم .

حافظ بن‌عساکر درتاریخ خود نام‌اورا ذکرمیکند، محمدبن برکاة هلال‌سعدی نحوی و ابوعبدالله الحمیدی ازجمله علمای مبرزی بودند که ازاو استفاده میکردند وفاتش درسال ٤٥٤ هجری بوده‌است[۲] .

مأمون البطائحی - ابوعبدالله محمدبن‌فاتك معروف بمأمون‌البطائحی وزیرامام

۱- ابن‌خلکان ج۱ ص ٥١٥ والنجوم الزاهره ج٤ ص ۲۷۱ والمغرب صفحه ۹۶ وحسن‌المحاضرة ج۱ ص۲٦٥ .

۲- مصنف تاریخ بغداد .

آمر بود [1] وازاو لقب مأمون دریافت‌داشت. درامور سیاسی‌مرد بااطلاعی‌بود وبدستور او برای اولین‌بار ثبت اسامی مردم و چگونگی حالات آنها شروع شدکه بنام اوراق التقی معروف‌است [2] همچنین ثبت اسامی مسافرین‌نیز از یادگارهای اوست. بطائحی علاوه‌برآنکه مردی سیاستمدار بود نیزدانشمند وفاضل وپرهیزکار بود.

کتاب‌التاریخ المأمونی‌را درتاریخ دولت فاطمی نوشت. وبه‌پیروی ازهمین کتاب است‌که محمدبن ولیدکتاب تاریخ‌سراج‌الملک را نوشت. ابوجعفر یوسف‌بن احمد هم «کتاب الایمان» راکه از تألیفات بقراط بودوکتابی درشرح‌آن بنام «شرح المأمونی» تألیف‌نمود. وفاتش درسال ۵۱۹ هجری اتفاق‌افتاد.

۱- ابن‌خلکان ج۱ ص ۱۲؛ ۲- حسن المحاضرة ج۱ ص ۲۳۲ وطبقات الشافعیه ج۳ ص۶۳.

سیرة نگاری

سیرة نگاری یکی ازشعبات علم تاریخ است . این علم از زمان فراعنهٔ مصر در آن مملکت رواج داشت .چنانکه مصریهای قدیم‌سوانح عمری پادشاهان‌خودرا درمقابرومعابد نقش میکردند. دردورهٔ اسلامی نیزدرمصر باین علم اهمیت‌داده‌شد. علماء و فضلاء احوالات بزرگان خود را مینوشتند . ابن اسحق کتابی درسیرة پیغمبر ﷺ نوشت. ابن هشام تألیفات زیادی دراین علم دارد. عبدالله‌بن عبد - الحکیم کتابی دراحوالات عمربن عبدالعزیز نوشت و ابن‌الدایه تألیفی درسیرة احمدبن طولون وابی‌الحبیش‌دارد.[1]

فاطمیان آنچنانکه لازم‌بودباین علم توجه کامل داشتند . فرغانی کتابی بنام «سیرة‌العزیزبالله‌الفاطمی» وچنانکهٔ گفته‌شد ابن‌زولاق کتبی دراین علم‌بنام « سیرة جوهر» — « سیرة‌العزیز » و « سیرة‌المعز » و محمدبن محمد الیمانی کتابی درسیرة جعفر الحاجب نوشته است.مهمترین کتاب در این علم کتابی است بنام «کتاب سیرة‌الاستادجوذر » که‌دراین کتاب ازاحوالات امام معزخصوصاً مباحث قبل از فتح اودرمصر ، بحث شده‌است واوضاع آنزمانراتاحدی‌روشن می‌سازد .

استاد جوذر درخدمت امام مهدی بودوبعداًامام مهدی این‌غلام‌را بولیعهد خود بخشید .

حسن روابطاین مخدوم‌وخادم‌طوری بود که درسال ۳۰۰ هجری‌هنگامی که امام قائم بجنگ رفت خانوادهٔ‌خودرا باوسپرد .

بعداز وفات امام مهدی ، امام قائم دعوتی ازبزرگان مملکت بعمل آورد و این غلام‌را بجانشینی فرزندخود امام منصور تعیین[2] واورا متصدی‌بیت‌المال نمود .

۱- عیون‌الاخبار جلد پنجم ۲- خطط مقریزی ج ۳-۶ص

هنگامی که امام قائم وفات یافت فرزندش امام منصور این خبر را فقط به جوذر داد، زیرا دراین موقع ابویزید درمحاصره بود.

امام منصور بفوریت هرچه تمامترعده‌ای را به سرپرستی یعقوب بن اسحق روانه جنگ کرد وجوذررا والی شهر مهدیه نمود وپس از پایان جنگ مردم را برفوت پدر خود آگاه ساخت، سپس جوذر راآزاد کرد و اورا «مولی امیرالمؤمنین» لقب داده ومجاز ساخت که درتمام نامه هائیکه باامام و ولیعهد نوشته می‌شدنام خودرا درابتدا و انتهای نامه بنویسد. جوذر بعدازامام منصور از مقربان امام معز بود وبعدازفتح مصر مردم میگفتند که والی بلادغرب جوذر خواهدبود. لکن او بواسطه اینکه ازخدمت امام دورنشود این مقام ومنصب را نپذیرفت وبهمراه امام معز بمصر روانه‌شد ولی درراه اجل مهلتش نداد. سیدنا قاضی النعمان بامر امام اورا غسل داد. این بود نمونه‌ای ازطرز رفتار فاطمیان باغلامان ویاران ودوستان خود.

مؤلف این کتاب نه فقط درجمع آوری کردار و رفتار احترام آمیز امام معز وامام منصور نسبت باستاد جوذر توجه و دقت نموده بلکه احوالات خود استاد جوذررا هم دقیقاً مورد بحث قرارداده ونیز نامه هائی را که استادجوذر به خدمت آن دو امام تقدیم داشته (و درحدود صدنامه می‌باشد) درکتاب خود ضبط کرده است.

اشعاری ازامام منصور وخطبه‌ای ازامام معز نیز دراین کتاب درج است.

تألیف کوچکی ازمنصور الجوذری العزیزی در سال ۳۰۰ هجری دردست میباشد که نویسندهٔ آن استاد جوذر بوده است ودرآن خدمات ادبی واجتماعی و تاریخی دورهٔ فاطمیان درج گردیده‌است.

دومین کتابی که درعلم سیرة نگاری در زمان فاطمیان نوشته شده موسوم به «سیرة المؤیدیه» تألیف مؤید شیرازی میباشد. مطالب این کتاب راجع بسوانح عمری خود مؤلف است ومیتوان گفت که دراین علم اولین نویسنده‌ای است که شرح حالات خودرا منضم بحوادث تاریخی آنزمان نموده‌است. طرز نگارش واسلوب آن مخصوص بخود مؤلف میباشد.

این کتاب مربوط بوقایعی است که درمدت ۲۱ سال یعنی ازسال ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری اتفاق افتاده است .

سیدنا مؤید شیرازی از طرز زندگی و تبلیغات خود در شیراز و همچنین ازخوفی که ازحکام شیراز در دل داشت و نیز در خصوص مسافرت خود بمصر و مشاهدات خود در آنجا و همچنین راجع بسفر عراق و مکاتباتی که با امرای عراق وشام داشته و بالاخره از فتح حلب وخلافت عباسیان ومراجعت خود از مصر، همه را بطورتفصیل درآن نوشته است .

ضمناً وقایع مهم تاریخی را مورد بحث قرار داده وامور سیاسی و اجتماعی و تحولات اخلاقی واقتصادی مردم فارس وعراق را نیز شرح داده‌است.

جای تأسف است که مورخین ازچنین شخص جلیل‌القدری که خدمات گرانبهائی به پیشرفت مقاصد ملی‌ایران وتشیع نموده بطور شایسته یاد نمی کنند. درصورتی که نامبرده یکی از مسببین فتح بغداد وشکست خلفای غاصب عباسیان بود ودرنتیجهٔ کوشش و زحمات او درشهرهای عراق، بنام ائمهٔ فاطمی خطبه‌خواندند. هرگاه به نقشه و نظریات و راهنمائیهای او عمل میشد انقراض خلافت عباسیان سریعتر و نفوذ شیعه بیشتر می‌شد و ایرانیان زودتر موفق بکسب استقلال ملی خود میشدند .

نامه‌هایی که بامرای عراق وشام و وزرای مصر نوشت شامل حوادث مهم و وقایع تاریخی‌است که از مطالب آن نامه‌ها بمدارج حکمت و فراست او میتوان پی‌برد . این روش سیرة نگاری دارای ابتکارات و نکاتی است که میتواند مورد مورد استفادهٔ مورخین قرارگیرد .

گذشته از اهمیت تاریخی سیدنا مؤید شیرازی اسلوب ادیبانهٔ خود را در نوشتن این کتاب بکار برده وبا وجود عدم توجهی که اهل قلم نسبت‌بمقام وفضل ودانش‌او نموده اند، فیلسوف نامی ابوالعلاء معری ادب وفضل و کمالات این مرد دانشمندرا بخوبی ستوده است وا ز روانی کلام اوتمجید مینماید .

دراین سیرة‌نگاری قدرت قلم و ادب نویسندهٔ آن کاملا مشهود است ، او

درترکیب عبارات و وضع کلمات حق نگارش رابخوبی ادا نموده بطوریکه نوشته های او تا بامروز هم مورد توجه واحترام است .

نامه های اوبنام امرای عراق وشام و وزرای مصر از ابتداء وانتها مسجع است . سیدنا مؤید شیرازی در این فن استادزمان خود بود، تاآنجا که ادباء ونویسندگان از طرز نگارش او پیروی میکردند .

اما تنها مورخین بودند که این چنین عالم جلیل القدری را فراموش کردند سیدنا مؤیدشیرازی دارای منصب «باب الابواب» بودو به علوم قرآنی سلطه واحاطهٔ کامل داشت ، در عبارات و اشعار خود، اغلب از آیات قرآنی استفاده میکرد وباندازه‌ای درتضمین آیات باشعارمهارت داشت که نظیراو تاکنون دراین فن دیده نشده است .

علوم فلسفی

بطوریکه مشهود همگان است مراد از علوم فلسفی علومی است که مربوط به مسائل ریاضی، نجوم، هیئت، طب ومنطق می باشد و بدون داشتن این علوم کسی را نمیتوان فیلسوف نامید.

در دورهٔ فاطمیان همچنانکه علوم ادبی مقام بلندی داشت، بهمان نسبت فلسفه نیز مورد توجه بودوروبترقی میرفت.

ائمهٔ فاطمی علاوه برفقها و ادباء، ریاضی دانان و علمای منطق وهمچنین منجمان و پزشکان عالی مقام‌را در دربار خود می‌پذیرفتند. بحکماء و دانشمندان مساعدت بسیارمینمودند، کتابخانه های زیادی تأسیس میکردند، حتی آلات وادوات علمی‌را نیز فراهم مینمودند[1] سالی دویست وپنجاه وهفت هزاردینار درآمد مراکز علمی بود که درراه تهیهٔ ادوات علمی‌صرف میشد.

برای ترقی علم هیئت رصدخانه‌ها ساخته بودند و استادان عالی مقامی را ازآسیا و افریقا دعوت کرده بودند. ائمهٔ فاطمی در قلمرو خلافت خود تمام علوم فلسفی‌راورونق دادند وامام معز وامام‌حاکم خودنیز درعلم نجوم وفلسفه یدطولانی داشتند. اکثرفلاسفهٔ قاهره در دامان محبت ائمهٔ فاطمی‌تربیت یافتند. سیدنا ابوحاتم رازی، داعی‌النسفی‌البردعی، سیدنا ابو یعقوب سجستانی، سیدنا حمیدالدین کرمانی وسیدنا مؤید شیرازی از علماء فلسفی آنزمان بودند.

موقعی که امام معز بمصر آمد منجم ماهری مانند ابوعبدالرحمن محمدبن‌-عبدالله بن محمدالعتقی با او بود. بعد از امام معز این منجم عالیقدر مورد تقدیر و احترام امام عزیز بود ولی بواسطهٔ اختلافی که با وزیر یعقوب پیدا کرد گوشهٔ عزلت اختیارنمود. اوعلاوه بر تألیفاتی که درعلم نجوم داشت کتاب «التاریخ جامع»

---

۱ - تهذیب دراسلام پروفسور بارتولد صفحه ۸۸

و کتاب «السبب لعلم العرب» نیز ازاوست. وفاتش درسال ۳۸۰ هجری اتفاق افتاد[۱]
منجم دیگری بنام ابو عبدالله بن القلانسی در زمان امام عزیز میزیسته است
که درسال ۳۸۶ فوت نموده است[۲]

امام حاکم توجه خاصی بعلم نجوم داشت و بهمین سبب دربالای کوه مقطم رصد خانه‌ای بنا و به ابوالحسن علی بن یونس دستور داد که زیجی تهیه نماید. علاوه براین رصد خانه، دانشگاهی نیز بنا نمود که درآن علوم ریاضی وطب ونجوم تدریس میشد، کتب زیادی نیز دراین علوم برای دانشگاه مذکور تهیه شد. مشهورترین عالم طبیعی‌دان آنزمان ابن ابی‌الهیثم است که درعلوم ریاضی وهیئت از بزرگان زمان‌خود بود[۳] امام‌آمرحقوق گزافی برای منجمین زمان خودمقرر داشت و هرسال برای تنظیم تقاویم به‌آنها انعام وهدایا میداد. درعهداو رصدخانهٔ دیگری شروع بساختمان شد که منجمین زیر دست آنزمان مانند ابوالحسن بن ابی اسامة ابن ابی العیش الطرابلسی، ابوالحسن علی بن سلیمان بن ایوب، ابو البخابن سندالساعاتی‌ـ الاسکندرانی ابومحمد عبدالکریم الصقلی مهندس عالیمقام وابن الحلبی‌وابن الهیثمی وابونصر ازشاگردان سهل وابن دیاب ومانند این اشخاص درآن دخالت داشتند.
ابن‌سنیدی درعلم اصطرلاب ماهر بود اومینویسد[۵] که درسال ۴۳۵ هجری موقعی که وزیر ابوالقاسم علی‌بن احمد کتابخانه‌را بازدیدمینمود بقاضی ابوعبدالله‌القضاعی وابن خلف‌الوراق امر نمود که فهرستی ازتمام کتب تهیه‌نموده وکتبی که‌مندرس یا بدون جلد میباشند صحافی شود. من بهمراه آندونفر بکتابخانه رفتم، فقط درعلم نجوم و هندسه ششهزار و پانصد جلد کتاب موجود بود، ضمناً دولوح بنظر رسید که یکی ازمس و با دست بطلمیوس تهیه شده بود، دیگری از نقره بود که ابوالحسن‌صوفی بنام عضدالدوله آنرا تنظیم کرده بود. وزنش سه هزار درهم وبه سه هزار دینارخریداری شده بود ـ ابن السنیدی در ۴۳۵ هجری وفات یافت[۶].

۱ـ تاریخ عمدة الکلام صفحه ۱۲۶ ۲ـ اخبار الحکماء صفحه ۱۸۷ (۳ـ القفطی صفحه ۲۶۷ ۴ ـ عیون لاخبار جلدششم ۵ـ دکتراولگاپنو ۶ـ تاریخ فلسفه اسلام صفحه ۱۱۱

ابوالحسن علی بن عبدالرحمن بن احمدبن یونسی از بزرگان علم هئیت بود و تمام عمر خود را در این علم صرف کرده و شبها در رصدخانه بسر میبرد. مشاهدات خود را درچهار جلد بنام زیج حاکمی تألیف کرد که از تألیفات مهم علم هیئت است. ابن خلکان میگوید که من در این علم کتابی باین تفصیل و کاملی ندیده‌ام. قفطی این تألیف را بهترین دلیل و گواه بر فضل مؤلف آن میداند.

علمای مصر تا مدت مدیدی براین زیج عمل میکردند. حکیم عمر خیام وخواجه نصیرالدین طوسی نیز ازآن زیج استفاده نموده اند. جمال‌الدین نامی این زیج را بچین برد و در آنجا یک عالم هیئت چینی بنام جیولینگ بزبان چینی آنرا ترجمه کرد. ابن یونس انحراف نظام شمسی را در ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه یافته است که با تحقیقات جدیده [۱] مطابقت دارد. در قرن هیجدهم میلادی این زیج مورد توجه علمای اروپا واقع گردید. یک عالم فرانسوی بنام کامن آنرا بفرانسه ترجمه نمود در این زیج بیست و هشت کسوف و نقطةالاعتدالین درج است و نیز جدولی بر مشاهدات ماه وخورشید دارد [۲] این زیج در تمام ممالک شرق جانشین کتاب بطلمیوس گردید، ابن یونس اظلال (یعنی خطوط مماسه را) بکار میبرد وجدول های خود را از روی آن تنظیم نمود که بجداول ستینیه معروفند برای تنظیم تقویم طرق آسانتری را اختراع کرد.

این عالم بزرگ لنگر ساعت شماطه دار را نیز اختراع نمود. ابن یونس علاوه بر علوم هیئت بر علوم دیگر نیز دست داشت و نیز دارای ذوق شعر بود و اشعار زیادی از وی باقی‌است و وفاتش درسال ۳۹۹ اتفاق افتاد.

سیدنا ادریس عماد الدین مینویسد که دیوان او بالغ بر ششهزار بیت شعر است.

در قرن پانزدهم میلادی ریاضی دان معروف بنام ابو علی محمد بن الحسن بن الهیثم میزیسته است این شخص ازاهل بصره بود و پس ازمسافرت به شام

۱- تمدن عرب   ۲ - الزیج الکبیر الحاکمی در چهار جلد ترجمه فرانسه

بقاهره آمد ودر خدمت امام حاکم بسر میبرد. مردی بود بسیار شریف ومتقی واوقات خود را بیشتر بتحصیل علوم و تحقیق در مسائل علمی و تألیف کتب میپرداخت. درسال ۴۳۰ هجری وفات نمود.

قوانین نور وعوامل مرئی از اکتشافات ابن‌الهیثم است[۱]. مسئله نظر یعنی اختلاف رنگها وصور مختلف اشیاءرا باکمک گفته‌های اقلیدس و بطلمیوس مورد تحقیق قرار داده است. این مسئله را ابن‌الهیثم علاوه بر تحقیقات یونانیها خودش حل نمود. درخصوص آئینه‌های Parabolicمعوج و تعیینFocuoطریقهٔ خاصی ایجاد نمود. راجر بیکن عالم فلسفهٔ انگلیسی دراین علم تحقیقاتی نموده که برپایهٔ همان تحقیقات وزحمات علمای مصر قراردارد

تحقیقات دیگرابن‌الهیثم درخصوص اطاق تاریک Cobscura است وهمچنین درخصوص سایه تحقیقاتی دارد. رسالهٔ بصریات او بزبانهای لاتینی و ایتالیائی ترجمه گردیده و کپلردر تحقیقات خود ازآن استفاده نموده است. لئونارد دونچی که یکی از فلاسفه ایتالیائیست نیز از تحقیقات ابن‌الهیثم استفاده نموده است[۲]

ابن‌الهیثم درادوات عکس برداری هم توضیحاتی‌داده است انعکاس اشعهٔ نوررا مورد مطالعه قرار داد و اولین کسی است که وجود اثیر(Ether) را در هوا ثابت نمود کتابهای او در دانشگاههای اسپانیا تدریس میشد و درقرن سیزدهم هجری راجر بیکن کتب او را از عربی بزبان لاتینی ترجمه و از روی مسئله نور بساختن عینک موفق شد [۳]

ابن‌الهیثم تألیف خاصی دراین باره دارد که مربوط بشیشه ذره بین است. دو کتاب دراین موضوع موسوم به « فی‌المرایاالمحرقة بالقطوع » و « فی‌المرایا المحرقة بالدوائر » نوشته که بزبان آلمانی ترجمه شده اند [۴] علاوه بر این بیشتر کتب او بزبانهای لاتینی وآلمانی ترجمه شده است.

۱ـ الینس‌خوری (پرفسور جامعه امریکائی بیروت) ۲ـ تاریخ تمدن‌عرب‌ـ‌دکتر جزف هیل‌ص۱۱۸-۱۱۹ ۳ـ الینس خوری ۴ ـانسیکلویدی دنیای اسلام ص ۳۸۲

کمالات او در هندسه و ریاضیات بحد اعلیٰ است. کتاب مجسطی را تفسیر نمود و کتابی بنام «المعلومات الهندسیة» تألیف کرد. کتب خطی هندسه او درپاریس موجودند. بعضی ازکتب دیگر او در کتابخانه های اکسفورد ولیدن موجود است. کتاب دیگری بر نظریهٔ اقلیدس نوشت که هرچند در آن تألیف از معلومات علمای گذشته استفاده نشده با وجود این کتابی قابل استفاده است. این کتاب واسطه ایست بین کتاب اقلیدس بنام «القواعد المفروضة والبراهین الاستقرائیه» وکتاب آپونونیوس بنام «المحال المستویة السطوح»، و همچنین اتفاق رأی کتب سیمپسون Simpson و استوارت Stewart است[۱] از این رو به حل قواعد هندسی مساعدت شایانی نموده است[۲] ابن الهیثم درطب نیز دست داشت وبعضی ازکتب جالینوس را بطورخلاصه بعربی نوشته است. ذوق وافری نیز بآموختن و دانستن فلسفه داشت، بطوریکه خوش معترف است دردوران جوانی درنتیجهٔ شکی که بهرچیزی داشت جدیت مینمود تا آنرا از راه منطق و دلیل درك نماید، از کتب فلسفی ارسطو در این خصوص کمك میگرفت ودر اثر مطالعهٔ آنها تألیفاتی مستقل نوشت[۲].

دی بوئر میگوید شرقیها ابن الهیثم را چنانکه باید نشناخته وفراموش کرده اند. ازشاگردان او فقط شخصی بنام ابوالوفا مبشر ابن فاتك نامبرده میشود. لیکن بعقیدهٔ دی بوئر ابن الهیثم شاگردان زیادی داشته است[۳]

تعصب مذهبی ایوبیان و عباسیان باندازه ای بود که نتوانستند فرقی بین عقاید و فلسفهٔ فاطمیان قائل شوند. کسانیکه با عقاید فلسفی فاطمیان همراه بودند درمذهب هم با آنها هم آهنگ بودند وبدین ترتیب هرعالم بعلم فلسفه فاطمیان را به «خروج عن الدین» متهم میساختند و کتب آنرا قابل سوزانیدن وعلوم آنان را درخور نابود شدن میدانستند. حتی ابن الهیثم را نیز تکفیر کردند و تألیفات اورا تا آنجائیکه میتوانستند از میان بردند.

موسی بن میمون که یکی از فلاسفه بود میگوید زمانی به بغداد رفته بودم

۱- تاریخ عرب ص ۴۰۰ ۲- مخزن الجواهر ص ۱۹ ۳- تاریخ فلسفه اسلام ص ۱۱۰

درآنجا دیدم کتابخانه‌ای‌را آتش میزدند . کسی که متصدی این کار بود کتابی از ابن‌الهیثم را که برروی جلدآن نقشهٔ کره ارض ترسیم شده بود نشان میداد که آنرا دلیل بر کفر و الحاد مؤلف آن میدانستند . این بود قدردانی از ابن‌الهیثم[1] .

قفطی مورخ مشهور تألیفات ابن‌الهیثم‌را مجموعاً شصت و هفت جلد میداند که در علوم مختلفه تدوین گردیده‌بود وابن ابی اصیبعة تعداد تألیفات اورادویست جلد نوشته است . بیهقی او را بطلمیوس ثانی میخواند[2]، شاگرد ابن‌الهیثم بنام ابوالوفا مبشربن فاتک یکی‌از علمای مصر بود مجالس او همیشه مجمع‌علماءوفضلا بود وعلوم مختلفه مورد بحث‌آنان بود

نامبرده زمان امام ظاهر وامام مستنصررا درک نموده وکتابی درسه جلد بنام « سیرة‌المستنصریه » تألیف کرد[3]. شاگردان زیادی را تربیت نمود که هرکدام ازدانشمندان زمان خود بودند . سلامة ابن رحمون که از اطباء مشهور آنزمان بود یکی از شاگردان ابن‌الهیثم بشمار میرفت ، رزق‌الله منجم مشهور معترف بمراتب فضل علمی علی‌ابن‌الهیثم است[4] .

ابوعلی مهندس مصری علاوه برمهارت درعلم هندسه یکی ازادباء وشعرای زمان خود بود که مطالب علمی‌را بزبان شعر درمیآورد . از اشعار او درعلم‌هندسه این دوبیت است .

تقسم قلبی فی محبة معشر　　بکل فتی منهم هوائی منوط
کان فوادی مرکز و هم‌له　　محیطواهوائی لدید خطوط[5]

درآن دوره علم طب یکی ازشعبات فلسفه علم بشمارمیرفت . در زمان فاطمیان اطباء بزرگ و متبحری میزیستند که همه دارای تألیفات بسیاری درعلم طب بودند . خلفای فاطمی‌آن اطباء عالیقدر را همیشه مورد تشویق و محبت قرار میدادند. طبیب مخصوص امام مهدی یک نفر بنام ابو یعقوب بن اسحق بن‌سلیمان

۱ـ تاریخ فلسفهٔ‌اسلام ص ۱۱۱　۲ـ تاریخ حکماء اسلام ص ۵۱
۳ـ معجم‌الادباء ج ۱۶ ص ۷۷　۴ـ القفطی‌ص ۱۷۴　۵ـ القفطی‌ص ۱۲۷

بود که علاوه بر علم طب در منطق هم دست داشت . اوصدسال زندگی کرد ولی نه ازدواج کرد ونه مال‌اندوخت . تألیفات او بنام: ۱ - «الادویة المفردهو الاغذیه» ۲ - «کتاب فی‌الحمیات» ۳ - کتاب«فی‌البول» ۴- «کتاب اسطقبات» ۵- کتاب «فی‌الحدودوالرسوم» ۶- کتاب «بستان‌الحکمة»[۱] .

طبیب مشهور زمان امام معز یکنفر دیگر بنام موسی‌بن‌العیزار بود . امام پسران اورا بنام اسحق‌وسلیمان‌منصب طبابت داده بود .موسی‌ابن‌العیزاردرعلوم طبی خصوصاًمفردات‌ومرکبات‌ماهرزمان‌خودبود، کتاب «شراب‌الاصول» از تألیفات اوست در عهد امام معز طبیب دیگری بنام سعید بن بطریق دراسکندریه میز یسته است . او در علم طب کتابی‌دارد که بزبانهای عربی ولاتینی ترجمه شده ودرسال ۱۶۰۴ میلادی در آکسفوردبچاپ رسیده‌است .

طبیب‌دیگری بنام محمدبن احمد بن‌سعیدالتمیمی‌از بیت المقدس به مصرآمده بود و در خواص‌عقاقیر و ترکیب ادویه مهارت تام داشت . کتابی بنام«مادة‌البقاء باصلاح فساد الهواء والتحرز من‌ضررالاوباء» بنام وزیر یعقوب بن کلس نوشت . وفاتش ۳۷۰ هجری است[۲] .

طبیب منصوربن مقشر نصرانی از اطبای خاص امام عزیز بود ودرسال۳۸۰ هجری دراثر ناخوشی نتوانست با امام عزیز بسفر رود . امام عزیز نامه‌ای بنام او نوشت و از مراتب علمی او قدر دانی کرد . این موضوع میرساند که خلفای فاطمی علماء و دانشمندان را از هر مذهب و نژادی که بودند گرامی داشته و با نظر احترام مینگریستند .

عمربن علی‌الموصلی از اطبای زمان امام حاکم بود ، کتابی بنام «المنتخب فی علاج‌العین» تألیف‌کرد و در خصوص آب آوردن چشم روشنی‌را انتخاب نمود که چشم‌را علاج میکرد .

سلامة بن رحمون ابوالخیر از ابوالوفا مبشر علم منطق را آموخت و کتاب

۱– ترجمهٔ طبقات‌الامم ص ۱۴۵ ۲ - القفطی ص۷۴ وص ۷۵

جالینوس را نیز در نزد کثیرالزقانی خواند. در منطق و فلسفه تألیفات زیادی دارد[۱]

ابوالحسن علی بن رضوان در جیزه بدنیا آمد، پدرش مردی بی بضاعت بود ولی چون شوق بتحصیل علم داشت در ده سالگی بمصر رفت و مشغول تحصیل شد ودرسن چهارده سالگی بمطالعهٔ علم فلسفه پرداخت و درسی و دو سالگی شهرت او باندازه‌ای بود که از طرف امام حاکم ملقب بافسرالاطباء گردید.

درسایر بلاد اسلامی نیز اطباء مشهوری بودند که با ابن رضوان مکاتبه داشتند از آنجمله ابوالفرج جرجس بن یوحنا (معروف به الیبرودی الدمشقی) از دمشق بمصر آمد ودرمسائل طبی بااو بحث مینمود. ابن ابی اصیبعة مینویسد که در مسائل و مباحث بسیار دقیق بود و کتب طب جالینوس را اکثراً شرح میداد[۲].

از بغداد نیز ابوالحسن المختار بن حسن المعروف بابن بطلان با ابن رضوان بوسیلهٔ نامه درخصوص علم طب مباحثه میکرد ابن رضوان علاوه برعلم طب درعلوم ادبی و حکمت نیز دست داشت. ابن رضوان طبعاً مردی نقاد بود و اغلب برتألیفات ابوالفرج وحنین بن اسحق وابوبکر محمد بن زکریا رازی انتقاد نوشته است، صورتی بسیار سیاه داشت وخوش منظر نبود، ابن بطلان بغدادی او را «تمساح الجن» مینامید[۳] نامبرده باین خرده گیریهای مردم اهمیت نداده در رساله‌ای مخصوص خرده گیری منقدین که اورا تمساح الجن خوانده بودند نوشته و میگوید:

برای یک طبیب فاضل شکل و شمایل زیبا شرط نیست،

در حدود ۶۰ الی ۶۵ سال زیست ودرسال ۴۵۳ دارفانی‌را وداع گفت. تألیفاتش به صد جلد میرسد و اغلب شرح هائی است که بر کتب بقراط و جالینوس و بطلمیوس نوشته است. اسامی بعض از تألیفات او عبارتند: ۱ - شرح کتاب «الصناعة الجلالی طوسی» ۲ - رساله فی علاج الجذام ۳- کتاب تتبع مسائل الجنین ۴- مقالة فی الرد علیٰ افرائیم وابن زرعه فی الاختلاف فی الملل ۵ - مقاله فی الادویة المسهله ۶ - کتاب فی حل شکوك الرازی علیٰ کتب جالینوس ۷ - کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الهی و اثبات الرسل.

۱- القفطی ص ۱۴۲ ۲- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۴۱ ۳- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۰۱

شاگردان زیادی داشت که از همه مشهور تر ابو کثیربن حسن بن اسحق وافرائیم ابن الزفان بودند .

ابواسحق ابراهیم بن احمدبن ابراهیم الهرزی اشبیلی از دانشمندان علوم منطق وطب بود ودر سال ۴۲۰ هجری در مصر وفات نمود [۱]

ابو مروان عبدالملك فقیه‌بن مروان بن زهرا از اطبای مشهور زمان خویش بود و در اواخر عمر به آندلس رفت و در آنجا در سال ۴۲۲ بدرود حیات گفت[۲].

حسن بن محمد بن حی تجیبی از اهالی قرطبه بود و در علم طب وهندسه و نجوم مهارت داشت. در تعدیل کواکب و طریقه (سد هانت) که یکی از رشته ها و شعب ازطرق مذاهب هندی است تألیف مختصری دارد .

درسال ۴۴۲ ازاندلس بمصر آمد ، سپس به یمن رفت و در آنجا در نزد علی‌بن محمدبن علی الصلیحی که از داعیان امام مستنصر بود بار یافت . صلیحی مقدمش‌را گرامی داشت و اورا بنام سفیر به بغداد فرستاد و بعد از مراجعت از این سفر درسال ۴۵۶ وفات نمود[۳]

افرائیم‌بن الزفان که در زمان امام حاکم ملقب بافسرالاطباء شدازشاگردان ابن رضوان است او در جمع و نقل کتب شوق وافری داشت . علاوه بر کتب طب کتابهای دیگر درکتابخانه خود موجودداشت. از نویسندگان او محمدبن سعیدبن هشام الحجری المعروف بابن ملساقه بود، میگویند که بعدازوفاتش کتب اورا یکنفر عراقی خریداری نمود .

چون این خبر بافضل بن بدرالجمالی وزیر رسید این‌معامله‌را فسخ کردو گفت این کتب‌را نمیتوان از مصر به مملکت دیگری منتقل نمود. وخودتمام بیست هزار جلدکتاب را خریداری وبکتابخانه عمومی هدیه کرد[۴] .

ابو جعفربن یوسف‌حسدای‌از اطبای مشهور زمان‌امام‌آمر بود، شرحی برکتاب « الایمان » بقراط نوشت آنرا بنام وزیر مأمون موسوم به « شرح‌المأمون » نام نهاد

۱ـ ترجمهٔ طبقات الامم‌ص ۱۲۳ ۲ـ ترجمهٔ طبقات الامم ص ۱۳۹

۳ ـ ترجمهٔ طبقات‌الامم صفحه ۱۲۳ ٤ـ عیون‌الانباء ج ۲ ص ۱۰۵

در زمان خلفای فاطمی علمای علم هیئت و ریاضی و اطباء وفلاسفه نامی زیاد بودند که ازآنجمله : سیدنا ابوحاتم الرازی - سیدنا ابو یعقوب السجستانی - سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی ، سیدنا مؤیدالشیرازی وغیره‌را میتوان نام برد . در میان فلاسفهٔ آن زمان باید نام امیة‌بن‌الصلت‌را ذکر کرد ، نامبرده درسال ٤٨٩ از اندلس بمصر آمد وتا زمان امام مستعلی در آنجابود علاوه برفلسفه‌درعلوم وفنون دیگر نیز مهارت داشت. وذوق شعر نیزدر او بود .

از تألیفات اوست : «رسالةالعمل بالاصطرلاب » کتاب« الوجیزفی‌علم‌الهیئة» کتاب « الادویة المفردة»، کتاب «تقویم‌الذهن» و« الرسالةالمصریه» .

شاگردان زیادی داشت که از همه مشهور تر ابوعبدالله الشامی و سلیمان - الفیاض الاسکندرانی وظافرالحداد را باید نام برد .

انشاء و کتابت

تکمیل فن انشاء ونگارش ازخدمات تاریخی فاطمیان میباشد . خلفای فاطمی همچنانکه بفلسفه وشعر و ادب علاقه‌مند بودند بپرورش وتربیت نویسندگان بزرگ همت میگماردند .

علاوه بر علم و فضلی که خود داشتند صاحب ذوق سرشاری درنویسندگی نیز بودند . خلفای فاطمی در یکدست سیاست و در دست دیگر قلم داشتند وتصنیفات دعاة را نیز تصحیح مینمودند . درکتاب سیرت استاد جوذر خطبه های چندی‌از امام منصور و امام معز درج شده که اغلب آنها مسجع و مرصع است و علاوه بر روانی و سلاست‌نگارش مزین بآیات قرآنی نیز میباشد . درکتاب المجالس و المسائرات نامه هایی بقلم خلفای فاطمی مندرج است که‌نمونه‌ای از کمال‌انشاء نگاری است[1] . در تصنیفات خودائمه مانند کتاب «تثبیت الامامه لمولانا علی‌بن‌ابی‌طالب» علیه السلام که ازتألیفات امام منصور است وهمچنین درتألیفات امام‌معز «تأویل الشریعه» «الوصیة» «الروضه» «مناجات» و «رسالةالمسیحیه» حسن عبارت پردازی و سلاست و روانی عباراب کاملا مشهود وآشکار است .[2]

کتاب «سجلات مستنصریه» که از تألیفات امام مستنصراست یکی‌از تألیفاتی

۱- یک‌نسخه ازاین کتاب درکتابخانه مدرسه مطالعات شرقی ازدانشگاه‌های‌لندن

Tho libary of the School of oriental studies London Istitution

۲- نامه‌های المستنصر بالله (بولتن مدرسه مطالعات شرقی‌از دانشگاههای لندن بخش هفتم قسمت دوم صفحه ۴۰۳ سال ۱۹۳٤ .

Tho lettersa of Almostansar bilah (Bulltain of tho . Sehool of the oriantal studies London VolVII Part II 1934 .. P 307

است که علاوه بر اسلوب نگارش دارای ارزش و اعتبار تاریخی چهل‌سال (از ۴۴۹ تا ۴۸۹ میباشد[1].

در این کتاب بیست و سه نامه که مربوط به سرزمین خلافت فاطمی و وقایع جلسات و اعیاد آن زمان میباشد درج است. سه مکتوب بنام سیدنا لمک بن مالک و سیدنا مؤید شیرازی است. از سیدنا مؤید شیرازی وسیدنا علی بن محمد صلیحی وسیدنا مکرم بن علی در این کتاب ذکری هست[2]

سه مکتوب دیگراز مادرامام مستنصربالله که ابتدای یکی «الحمدلله ولی کل نعمة» و دیگری عنوان «الحمدلله علیٰ نعمه» دارد شامل است، در جلد هفتم عیون‌الاخبار پنج مکتوب بطور کامل درج است.

همانطور که سابقاً گفته شد فن کتابت و نویسندگی مورد توجه خاص خلفای فاطمی بود. ادارهٔ مملکت و قلمرو وسیع آنان موجب شد که برای اداره امور مختلفه و تحکیم خلافت از نویسندگان زبردست استفاده شود.

مورخین حقوق وظایفی را که خلفای فاطمی برای نویسندگان و دبیران خود معین کرده بودند نام میبرند.

ابن طویر مینویسد «درعهد فاطمیان ترویج و اشاعت کلیهٔ علوم وفنون بوسیلهٔ دیوان مجلس میشد. «در آن دیوان نویسندگان متعددی مشغول انجام وظیفه بودند و بهریک مقرری شایانی داده میشد.

«مقریزی مینویسد که درسال ۵۱۷ هجری ابوالبرکات‌بن ابی اللیث متصدی

۱ـ خطط شماره های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳

۲ـ نامه های المستنصر بالله (بولتن مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاههای لندن بخش هفتم قسمت دوم صفحه ۲۰۷

۳ـ سیدنا خاتم‌بن ابراهیم‌بن الحسین داعی مطلق سوم (متوفی در هفدهم محرم ۵۶۶ هجری)

دیوان مجلس بودو حقوق او از بیت المال داده میشد و حتی خوراك او از مطبخ خلافت و مرکب سواری او نیز از طرف حکومت بود بلکه برای اولاد او نیز جیرهٔ روزانه آرد و گوشت و سایر لوازم زندگی تهیه میگردید برای دبیران دیوان مجلس تمام لوازم ازقبیل خوراك و پوشاك تهیه میشد حقوق خدمتگزار و دربانان و محافظین وی نیز ازجانب دربار پرداخت میشد» ابن خیران که یکی از نویسندگان عهد مستنصری است سالیانه سه هزار دینار مقرری دریافت مینمود.

البته این توجه و علاقه مندی خاص و تسهیلات زندگی و انعاماتی که از طرف خلفای فاطمی میشد سبب گردید که نویسندگان بزرگ و دبیران عالیقدری بوجود آیند. در ادارهٔ دیوان دانشمندانی که با نحو و لغت عرب آشنائی کامل داشتند بکارگماشته میشدند تا اینکه نوشته های آنها از همه حیث ممتاز باشد. وزرای خاندان فاطمی هرکدام از نویسندگان نامی و زبردست زمان خود بودند زیرا یکی ازشرایط رسیدن به منصب وزارت مهارت درفن نویسندگی بود. مثلا فلاحی جرجرائی «یا زوری» «بابلی» ابن مغربی ابن مدبر و ابن انباری قبل از رسیدن بمقام وزارت آن دوره ادارهٔ دبیری را طی نموده بودند.

مورخین مینویسند که در دورهٔ اول وزراء صاحب قلم و در دورهٔ های بعد صاحب شمشیر میشدند یکی از انواع نوشته‌های لازمه دورهٔ فاطمیان تسجیل و تثبیت وقایع روز بود که بدین وسیله تاریخ و وقایع را ثبت مینمودند. ابن منجب صیرفی درکتاب «قانون دیوان الرسائل» خود تمام خصوصیات و شرایطی را که برای یکنفر دبیر لازم است شرح میدهد و مینویسد یکنفر دبیر و کاتب بایدمتدین و پرهیزکار و امین و فصیح و بلیغ باشد و درضمن با صول نویسندگی و رموز و نکات علوم قرآنی و اشعار عربی آشنا باشد همچنین دارای نسبی صحیح با ایمان و نسبت به زمامداران وقت وفادار باشد.

ابن منجب از نویسندگان قرن ششم هجری است و این همان ایامی است که دولت فاطمی رو بزوال میرفت و مخالفین آن بالعکس درحال ترقی بودند

و ازین رو هر آن احتمال خطر میرفت که خلیفهٔ وقت ازطرف مخالفین مسموم شود گماشتگان اشخاص با نفوذی بودند و این خود امری بسیار مهم تلقی می گردید.

خلفای فاطمی نظر به‌آزادی فکری وعملی که نسبت به تمام ادیان و توجه مخصوصی که باهل علم و دانشمندان داشتند در انتخاب نویسندگان ابداً ترس و هراسی بخود راه نداده ازاین رو بسیاری از دبیران ونویسندگان نصرانی و غیر نصرانی را بسرکار میگماردند.

علاوه بر مذاهب دیگر عده زیادی از مسلمانانی را هم که برخلاف روش وآئین فاطمیان بودند بکار میگماردند. ابوالطاهر اززمان خلافت امام حاکم تا زمان امام ظاهر مقام دبیری را عهده دار بود.

دردوران المستنصر بالله قاضی ولی الدین بن‌خیران و پس از او ولی‌الدوله موسی بن حسن شغل دبیری داشتند. در زمان امام آمر ابوالحسن علی بن ابی‌- اسامهٔ علوی رئیس دیوان عالی بود. درسال ۵۲۲ هجری یعنی بعد ازوفاتش پسر او ابوالمکارم جانشین پدر شد.

اشخاصی مانند ابن منجب صیرفی و قاضی کافی القضاة محمود بن القاضی الموفق اسعد بن قادوس و ابن ابی الدم در تحت ریاست ابوالمکارم بشغل دبیری مشغول بودند. علاوه براسامی فوق که برخی ازآنها غیرفاطمی بودند. حسین بن قائد از زمان امام عزیز تا عهد امام حاکم منشی بود و همچنین صالح بن علی رودباری وکافی بن عبدون نصرانی واحمد بن محمدالقشوری و زرعة بن عیسی‌بن نسطورس الشافی نصرانی منصب دبیری داشتند مالک بن سعید فاروقی رئیس دیوان عالی امام حاکم بود. سیدنا مؤید شیرازی درکتاب خود مینویسد که درسال ۴۴۳ هجری خودش متصدی دیوان عالی کشور بود. مقریزی مینویسد که وزیر ابن المغربی بعد ازاستعفا از مقام وزارت بشغل دبیری در زمان امام‌آمر مشغول شد.

درکتاب سیرة استاد جوذر آمده است که قائد جوهر نیز یکی از دبیران

آن زمان بود . از اسامی کتب فوق چنین بر میآید که نوشته‌های آنان بسیار زیاد و وافر است اما اکنون بیشتر آنها در دسترس نیست. اولین نگارشی که در زمان فاطمیان نوشته شده همان نامه ایست که امام مهدی بنام اهل مغرب نوشت .

همچنین نوشتجات و فرامینی که از طرف امام قائم و امام منصور درخصوص شورشی که از طرف مخلد بن کیداد ه شده بود نشان میدهد که مجموعه ایست از مجمع وقافیه .نامۀ قائد جوهر و نوشته های امام معز و امام عزیز نیز همه دارای سجع وقافیۀ میباشد و همچنین نوشته های‌سیدنامؤید شیرازی و ابن خیران و ابن صیرفی و ابن الشخبار و غیره نیز همگی دارای اصول سجع و قافیه است . ابن منجب مینویسد که یکی از شرایط دبیری آن بود که کاتب میبایستی حافظ قرآن باشد و در نوشته های خود از آیات قرآن استفاده نماید و شاهد آورد .

تجنیس عبارات و ترکیب الفاظ روانی کلام از خصوصیات نویسندگان آن زمان بود . هرنویسندۀ فاطمی در آغاز نگارش خود به حمد و ثنای الهی و سلام وصلواة بر پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم و ائمۀ کرام میپرداخت و نام حضرت محمد را بعبارت «جد ائمه» ذکر مینمودند . هرچند که عباسیان می کوشیدند که نسب ائمه فاطمی را باطل و دروغ جلوه دهند .

درآن ایام اگر فرمانی‌از طرف داعی مطلق بعلمای شهرهای مختلف فرستاده میشد ابتدای آن به حمدو صلواة آغاز میشد .

خلفای فاطمی نه فقط حمد خدای را بجا میاوردند بلکه در تمام نوشته ها وامضای خود خویش را بنام عبدالله (بنده خدا) معرفی میکردند .

همانطور که درخطبه‌های خلفای فاطمی میتوان بعقاید و اصطلاحات آنان پی برد درفرامین و نوشته های آنان نیز عقاید فاطمیان آشکار است . درمواقع مخصوص و اعیاد بزرگ نگارشات ائمه که در تشریح وتأیل آیات قرآن وحاوی نصایح واندرز بود صادر میگردید .مثلا در روز عید سعید غدیر تعیین و لایت مولا حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام و همچنین در جلوس سایر ائمه فرامین خاصی جاری میشد .

راجع به عاشورا و وقایع کربلا و مصائب آن روز ونیز در خصوص رؤیت هلال ماه رمضان و فضیلت روزه مطالب سود مندی منتشر میگردید.

بعد ازذکر مطالب فوق اکنون بطور اجمال بذکرنام بعضی از نویسندگان آن عهد میپردازیم.

اولین کتابی که در عهد فاطمیان با قدرت قلم وشمشیر نوشته شد از تألیفات قائد اعظم ابوالحسن جوهرالصقلی است.

سیدنا جوهر اصلا از غلامان رومی بود و درخدمت امام معز بتدریج ترقی کرده ازقائدین نامی‌شد، تسخیر اغلب شهرهای مغرب فتح مصر یکی ازکارهای برجستهٔ اوست هنگامی که به مصر وارد میشد امام معز به بیشتر از بزرگان‌وامنای دولت وحتی فرزندان خود امر نمود که در مقابل جوهر از اسب‌های خود پیاده شده و اورا احترام کنند. جوهرعلاوه برفتح مصر باصلاحات داخلی نیز پرداخت. شهر قاهره را او بنا نمود و جامع الازهر از خدمات بزرگ و تاریخی این مرد صاحب شمشیر و قلم است.

در موقع ورود بمصر، جوهرمردم شهر را امان داد و بموجب فرمانی هرکس‌را در دین و مذهب خود آزاد گذاشت. همین فرمان یکی از نوشته‌های‌تاریخی وپر اهمیت آن زمان است. مقریزی جوهر را در بلاغت میستاید. او همانطور که دستش به شمشیر آشنا بود همانگونه نیز با قلم سروکار داشت.

ابو محمد احمد بن علی بن خیران ملقب به ولی الدوله بعد از پدر خود متصدی دیوان امام ظاهربود و تا زمان مستنصر نیز درهمین خدمت اشتغال داشت حقوقش سالی سه هزار دینار ومردی نیک کردارو سخی طبع و شاعرمنش‌بود نامبرده مدتی دبیر دیوان انشاء نگاری بود. یاقوت ازهلال بن محسن نقل میکند که نوشته های ابن خیران بسیار عالی و بلیغ وفصیح است. وفاتش در رمضان ۴۳۱ هجری اتفاق افتاده است.

بعد ازابن خیران درسال ۴۳۲ هجری محمد بن احمد بن محمد العمیدی دبیر مستنصرشد و درعلم لغت و نجوم و نثر نویسی بسیارمهارت داشت نام بعضی

از تألیفاتش عبارتند از: ۱ - کتاب «تنقیح البلاغه (در ده جلد) ۲ - کتاب الرشاد الیٰ حل المنظوم . ۳- کتاب الهدایه الیٰ نظم المنثور . ٤ - انتزاعات القرآن . ٥ - کتاب العروض . ٦- کتاب القوافی. او بعد از یک زندگی کوتاهی در سال ٤۳۳ بدرود حیات گفت .

درسال ٤۳۳ هجری سید نا مؤید شیرازی بمنصب سردبیری رسید . درکتاب سیرهٔ خود نامه‌های چندی را درج نموده که درجهٔ فضل اسلوب انشاء پردازی اورا بحداعلیٰ میرساند. درادبیات آن زمان نظیرومانند نداشت. تربیت ادبی و تحصیلات او در شیر از انجام شده بود خودش در مقابل و زیر یازوری ادعا کرد که درفن نویسندگی کسی به پایه و مایهٔ او نیست.

مقالات و نوشته های او ادعای وی را ثابت و تأیید میکند و میرساند که درقلم روانشاء نگاری تاجدار بی مانند زمان خود بوده است . هنگامیکه سید نا مؤید ازمصر سفرنمود قاضی القضاعی و ابوالحسن علی بن الانباری بجای او بکارها رسیدگی میکردند .

ابوالفرج الموفقی نیز یکی از نویسندگان درجهٔ اول زمان خود بوده‌است . ازمعاصرین او ابو علی حسن بن عبدالصمد ملقب به ذو الفضیلتین است ، که از خطبای بزرگ آن زمان بوده ابوالفرج درعلم شعر و ادب نیز استاد بود و از نوشته های وی چنین بر میآید که از ادبیات قبل از اسلام نیز اطلاع داشته نامبرده درسال ٤۸٦ هجری به قتل رسیده است - الشیخ الفاضل تاج الریاسه ابوالقاسم علی بن منجب بن سلیمان الصیرفی در ماه شعبان سال ٤٦۳ بدنیا آمد، و او دبیر افضل بن بدرالجمالی وزیر بود و از فضلاء و دانشمندان مصر بشمار میآمد در عهد امام مستعلی و امام آمر رسالاتی تدوین نمود نوشته‌های او تقریباً در چهارجلد بزرگ تنظیم شده است علاوه بر نویسندگی از مورخین زمان خود نیزبشمارمیرفت. کتاب «عمدة المحادثه» وکتاب «عقائل الفضائل» و «کتاب استنزال الرحمه» وکتاب» منائح القرائح» «کتاب رد المظالم» «کتاب ملح الملح» «کتاب فی السکر» «کتاب قانون دیوان الرسائل» «وکتاب «الاشارة الیٰ من نال الوزراة» از تألیفات

معروف او است ولی فقط دو کتاب اخیرالذکر او امروز در دست است.

هرچند که شاعر بود ولی اشعارش بپایهٔ نثر او نمیرسید. درسال ۵۴۲ هجری و یا بقول یاقوت درسال ۵۰۰ دارفانی را وداع گفت.

ابوالحسن علی بن احمد بن الحسن بن ابی اسامه از دبیران عهد امام‌آمربود امام آمر اورا اعزاز و اکرام بسیار مینمود و «بنام‌الشیخ الاجل کاتب الدست - الشریف»[1] اورا می‌خواند.

درعهد مستنصر نساء الملک منصب دبیری داشت و همچنین منشی امام مستعلی و امام آمر بود ازمعاونین و همکاران ابن صیرفی شاعری بنام ابوالفتح محمود بن القاضی الموفق اسماعیل بن حمید الدمیاطی بود «این مرد از زمان وزارت افضل بن بدرالجمالی تا زمان ملک صالح طلائع بن وزیک مشغول خدمت بود درشعر و نویسندگی مهارت زیاد داشت. وفاتش درسال ۵۰۱ اتفاق افتاد[2] دومین دسته شاعر مردی بنام ابوعلی حسن بن زبیدالانصاری بوده درعلم لغت و ترکیت الفاظ ید طولانی داشت که ابن قادوس براو رشک میورزید.

فاطمیان وبنی عباس

بطوریکه درکتب و تواریخ ماننددوضه الصفا و مجالس المومنین، کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتب دیگرخودی و بیگانه مشاهده شده است نهضت و تشکیلات علویان و فاطمیان وترویج تشیع در مصر بزرگترین‌لطمه به اقتدار وعظمت عباسیان وارد ساخته است. از طرف عباسیان که دشمن سرسخت وقوی پنجه نهضت، تشکیلات فاطمیان‌بودند تحمل دیدن پیشرفت علویان وفاطمیان را نداشتند، با تشکیلات واقتدارعظیمی که درهمه جادارا بودند ازهیچ گونه تهمت های ناروا ودروغ پردازیها درمجامع عمومی وخصوصی برای بدنام ساختن علویان وفاطمیان نداشتند حتی برای تکذیت انتساب خلفای فاطمی‌به‌خاندان رسالت فعالیت وکوشش‌داشتند. درزمان القادربالله خلیفه عباسی بدستور و خواهش‌او وصرف‌هزینه بسیار، جمعی‌از اکابرعلمای مخالف را دربغداد وادار به تشکیل

۱- خطط مقریزی ج ۳ ص ۱۴۰ ۲-ابن میسرص۹۷

و تنظیم محضری برای تکذیب نسب فاطمیان، فراهم نمودند حتی، سید رضی - الدین موسوی را به اکراه والحاح وادار کردند که خط بر آن محضر نهاد، ولی چون ازمجلس بیرون رفت به بطلان آن محضر اظهار داشت. آنچه که درآنجا نوشته شده است از روی اکراه وجبر و الحاح مخالفین بوده است.

قطعه شعری که دلالت بر صحت نسب خلفای فاطمی به خاندان رسالت داشت سروده است که اسباب قهر و غضب خلیفه عباسی را نسبت به خود فراهم ساخته بود.

الیس الذل فی بلد الاعادی و بمصر الخلیفة العلوی

وقتیکه از این نیرنگ ها و کوشش های ناروا نتیجه بدست نیاوردند از راه دیگر برای ایجاد هیجان عمومی برضد خلفای فاطمی برای پیشرفت مقاصد سوء خود و بدنام ساختن خلفای فاطمی درجامعه آنروزی اسلام که ازهر جانب بطرف خلفای فاطمی روی آورده وآنها را ناجی مذهب ووطن خودمیدانستند زیرا ازمظالم خودسرانه و فساد کاری ناشایست و کشتار ناحق عباسیان ناراضا و متنفر شده با خلفای فاطمی فداکارانه همکاری میکردند، آن پیش آمد برای خلفای بنی عباس بسیار ناگوار و خطرناك و غیر قابل تحمل بود.

برای رسیدن بمقصودخودو بدنام ساختن فاطمیان درجامعه اسلام. راه تازه و خطرناکتری را پیش گرفتند چند نفر ازشعرا و نویسندگانرا درلباس دوستی و علاقمندی صمیمانه نسبت به خلفای فاطمی تحریك و وادار به سرودن اشعاری اغراق آمیز که نسبت ادعای خدائی به آنها داده و با آن طرز ناپسند آنها را ستایش و تمجید میکردند عباسیان ازآن نیرنگ خائنانه تا حدی برای بدنام ساختن فاطمیان سوء استفاده کرده آن تهمت ناروا رادرنشریات ودرمجامع بغداد انتشار میدادند که بعضی ازآنها را هم نویسندگان و طرفداران عباسیان و مخالفین علویان و فاطمیان (ازفرصت استفاده کرده) در تاریخ آن دوره درج نمودند، حتی بعضی ازمورخین خودی و بیگانه کورکورانه آن لاطائلات را کتاب های خود انتشار داده اند که متأسفانه هنوزهم اثرات سوء آن باقیست.

یکی از شعرای عرب بنام ابن هانی اندلسی که برحسب ظاهر از دوستان مخلص فاطمیان بود قطعه شعری اغراق آمیز در مدح امام معز خلیفه فاطمی گفته بود که مورد اعتراض سخت و نارضایتی امام معز گردیده آنرا برای خود توهین و ناسزا دانست .

بعضی ازشعراونویسندگان آن دوره که از راه دوستی بی خردانه یا تملق مانند شعرای دوره حکومت های سابق درایران که درمدیحه سرائی و اغراق گوئیهای خود برای خشنودی بزرگان و زمامداران وقت غلوکرده عبارات نامناسب و اغراق آمیز بکارمیبردند (که صدهااز آن امروزه هنوز در دیوان وکتابهای چاپ شده آنان درایران موجود است) البته دردوره فاطمیان هم که تا اندازه ای دوره شعر و ادب سجع و قافیه بود بدون تردید از این قبیل اشعار برای بزرگان می سرودند ولی نه آنطور اغراق و تهمت تجنیس عبارات و ترکیب الفاظ و روانی کلام از خصوصیات نویسندگان آن دوره بود ولی کفر گوئی ونسبت دادن خدا و پیغمبر و امثال آن در دوره فاطمیان غیر ممکن ومحال بوده زیرا آنها خود را بنده و مخلوق خدا میدانستند. ~~(به بندگان خدا)~~ درفرامین و مکاتبات خصوصی و عمومی خود پس از بسم الله الرحمن الرحیم . ابتدا به حمد و ثنای الهی وسلام و صلواة بر پیغمبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم وائمه گرام میپرداختند .

دورهٔ خلافت با عظمت و اقتدار المستنصربالله فاطمی درمصر از سال ۴۲۷ - ۴۸۷ هجری ۱۰۳۵ - ۱۰۹۳ میلادی بطول انجامید

المستنصر بالله که از اعاظم خلفای فاطمی بود ، شصت سال درکمال اقتدار و عظمت امر خلافت و زمامداری‌را در ید باکفایت‌خودداشت درنامه‌ها و فرامین خود که به هرجا میفرستاد در آغاز نگارش نامه خود پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین حمد و ثنای اللهی وسلام و صلواة برپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ثنای ائمه طاهرین میپرداخت، بسیاری ازنامه ها و فرامین او مزین به آیات قرآنی بود که برای مزید آگاهی طالبان حق و راستی

وبرای زینت بخش این تاریخچه چندین طغرا ازنامه وفرامین المستنصر بالله خلیفه فاطمی را که به دعاة وحکومت وفرمانداران کشوری خود نوشته است که بسیار جالب توجه وخواندنی است مبادرت بدرج آنها مینمائیم.

این نامه های با ارزش وقابل توجه که بهترین دلیل وگواه گویا بر یگانه پرستی وخداشناسی وایمان کامل خلفای فاطمی بخدا ورسول واعتقاد بهکلام خدا (قرآن شریف) که بر حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم نازل گشته است وهمچنین احترام به مقدسات عالم اسلام **(حرمین شریفین مکه و مدینه)** که برنامه ورفتار اساسی تمام خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین بوده است میباشد.

نکتهٔ قابل توجه اینست که آنها نه همین درنامه ها وفرامین خود حمد و ثنای الهی را بجامیآوردند، بلکه درپایان هرفرمان وکتابتی امضای خودرا باکلمهعبدالله (بنده خدا) امضامیکردند والسلام علی من اتبع الهدی.

المستنصر بالله از خلفای با اقتدار فاطمی که مدت شصت سال خلافت کرد، ودرزمان وی دعاة ومبلغین فاطمیان در یمن و حجاز وعراق و هندوستان و ایران بدعوت اشتغال داشتند.

هیچکس دراسلام موازی او زمامداری نکرده است

المستنصر بالله پس از شصت سال خلافت و زمامداری باشکوه واقتدارو خدمات بسیار بعالم اسلام و تشیع درشهر قاهره داعی حق را لبیک گفته به سرای جاودانی شتافت - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ.

نامه های المستنصر بالله

(اقتباس ازکتاب السجلات المستنصریة) که ازطرف محقق و نویسندهٔ نامی مصر آقای عبدالمنعم ماجد درسال ۱۹٤۰ میلادی درقاهره بچاپ رسیده است.

سجل رقم (۱)

بخط اليد الشريفة.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمْ، الحمد لله ربّ العالمين.

من عبد الله ووليّه: معدّ أبی تميم، الإمام المستنصر بالله، أمير المؤمنين، إلى الأمير، تاج الدولة، سيف الإمام، المظفّر فی الدين، نظام المؤمنين، علیّ بن محمّد الصليحی.

سلام عليك: فإنّ أمير المؤمنين يحمد <إليك> الله الذی لا إله إلا هو، ويسأله ان يصلّی علی جدّه محمّد، خاتم النبيّين وسيد المرسلين، صلّی الله عليه وعلی آله الطّاهرين، والأئمة المهديّين، وسلّم تسليماً.

أمّا بعد: فالحمد لله أهل التحميد والتمجيد، والمرشد إلى معرفته بالتعظيم والتوحيد، ذی الآلاء الظاهرة، والآيات الباهرة، والعزة القاهرة، الحاكم لأوليائه بالتمكين، ولأنصار دينه بالمكان المكين، مستخلص الشكر منهم ومرتضيه، والآمر لهم بالوقوف عنده والعمل بما يقضيه، لقوله فی محكم كتابه الكريم، وتنزيله العزيز الحكيم: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۱۴ـ۷» وفی موضع منه آخر: «وسيجزی الله الشّاكرينْ ۳ـ ۱۴۴».

يحمده أمير المؤمنين علی سابغ المنح التی ألهمه الإعتراف بها، ويشكره كثيراً علی موالاتها وتقوية سببها، وإن رفعه إلى المحل السامی من خلافته، وبوّأه المرقب العالی من شرف امامته، وإيالة بريّته

وسياستهم بعدل سيرته ، وإن عزّ ذلك من أنعمه بما أوجب التحدث بذكره ، والإشادة بنشره ، والإشاعة لشريف قدره ، وجعل مواهبه لديه زاكية ما اقترن بها تضاعف الشكر فهو حليفها ، وعوارفه إليه نامية بمصافحة الحمد لها فلا يزال أبدا يُضيفها [(۱)] ، حمداً يكون لحق تطوّله قاضياً ، ولغامر إحسانه داعياً ، ويسأله أنْ يصلّي على جدّه محمّد رسوله منقذ الأنام ، وعلى أبيه أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عمدة الإسلام ، وعلى الأئمة المهديّين من ذرّيتهما كواكب الإيمان البررة الكرام ، الذين تجلّت عن بصائرهم الظُلم ، وانحسرت عن أنوارهم البُهم ، ويسلّم ويعظّم تسليمه لديهم أجمعين ، هذا وسجلّ أمير المؤمنين واردٌ عليك فى يوم عيد الفطر من سنة إحدى وخمسين وأربعمائة ونصر الله تعالى عليه متظاهر ، وجميل صُنعه لديه متتابع متوافر ، وقد أعانه على قضاء فريضة شهر رمضان الذى شرّفه على الشهور ، ونزل فيه القرآن المسطور ، الهادى إلى نور الحلال من ظلمة الحرام ، الكافى فى علوم الإيمان والإسلام ، فبرز إلى مصلّاه فى شيعته وأنصار حقّه ودعوته ، محفوظاً بأوليائه وجنوده ، وجيوش دولته وعبيده ، وهم فى أكمل عُدَّة ، وأوفر عِدّة ، وأحسن هدى وخشوع ، وأكمل تضرّع فى صلواتهم وخضوع ، والكلمة بحمد الله ومنّه متّفقة ، والأمور جارية على الإستقامة مستوسقة ، فقضى الخطبة والصلاة بالسكينة والنُسك اللّذين خصّه الله تعالى منهما بما ارتضاه ، وأنار البصائر وشحذ الخواطر ، وشرح الصدور

(۱) فى الاصل . اطيفها ، مع علامة خطأ .

والنواظر، ووطد الشريعة وأقام قواعدها الرفيعة، وعاد إلى قصور الخلافة، ومقامات الشرف والإنافة، والخضوع لله جلّ ذكره، قرينة التواضع له ـ تقدّست أسماؤه ـ يجمله ويزينه، والأحوال بحضرته قد جرت على الإيثار، وأطردت على سنن المراد والإختيار، وهو يكرّر حمد من منحه ذاك خوله، وللاحتواء على خلافته فى أرضه خوله(١)، ونقول: «اَلحَمْدُ لله الذى هَدَانا لِهذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللهُ ٧ : ٤٣».

أعلمك أمير المؤمنين نبأ عيده السعيد، ومقامه الرشيد، ليقدم إذاعته فى عملك، وإشاعته فى كلّ من بعد وقرب قبلك، ليتساوى فى معرفته الكافّة، ويكثروا حمد الله على كريم ألطافه، وتطالع بالكائن منك إن شاء الله، والسلام عليك ورحمة الله.

وكتب فى اليوم المقدّم ذكره.

الحمد لله كثيراً، وصلواته على جدّنا محمّد، خاتم النبيّين وسيّد المرسلين، وعلى آله الطّاهرين، الأئمة البررة المهديّين، وسلامه، وحسبنا الله ونعم الوكيل.

(١) فى الاصل. حوله.

بخط اليد الشريفة . (٢)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ ، الحمد لله ربّ العالمين .

من عبد الله ووليّه : معدّ أبى تميم ، الإمام المستنصر بالله ، أمير المؤمنين ، إلى الأمير ، الأعزّ ، شمس المعالى ، مُنتَجب الدولة وصفوتها ، ذى المجدَيْن ، عبد المستنصر محمّد ، ابن الأمير ، الأجلّ ، الأوحد ، أمير الأمراء ، عمدة الخلافة ، شرف المعالى ، تاج الدولة ، سيف الإمام ، المظفّر فى الدين ، نظام المؤمنين ، علىّ بن محمّد الصليحى ، نصره الله و أظفره .

سلام عليك : فإنّ أمير المؤمنين يحمد إليك الله الّذى لا إله إلّا هو ، ويسأله أن يصلّى على جدّه محمّد ، خاتم النبيّين وسيّد المرسلين ، <صلى الله عليه> و على آله الطاهرين الأئمة المهديّين ، و سلم تسليما .

أمّا بعد : فالحمد لله الذى نعمه لا تُحْصىٰ عدداً ، القاصرة القُوى دون القيام بحق حمده إلا أن يجعل لها من معونته مدداً ، المُثنى على من زكا أصلاً بطاعته وطاب مولداً ، تلويحاً بقوله سبحانه : « والبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ والّذى خَبُثَ لَايَخرجُ إلا نَكِداً ٧ـ ٥٨ » .

يحمده أمير المؤمنين إلهاً واحداً صمداً ، اختار لرسالته جدّه محمّداً فأوضح به الهدى جُدُداً و شرّع له من الدين شرْعاً مؤيداً ، وشدّ منه بأخيه علىّ بن أبى طالب ـ صلّى الله عليه ـ عضداً ، فحلّ ببيان تأويله من لسانه عُقَداً ، و نسأله أن يصلّى عليهما صلوات أبداً سرمداً ، و على الأئمة من ذرّيتهما الذين أقامهم لسماء الدين عمداً ، وجعل فى كلّ عصر منهم وليّاً

مرشداً ، صفوة يبيتون لربهم قياماً و ركّعاً و سجّداً ، و لمّا كنت المولود الذى وضع فى مهد الإيمان ، و رضع من درّ أولياء الزّمان ، و كان والدك الأمير ، الأجلّ ، الأوحد أمير الأمراء ، عمدة الامامة ، تاج الدوله ، شرف المعالى ، سيف الإمام ، المظفّر فى الدين ، نظام المؤمنين ، علىّ بن محمّد الصليحى ـ نصره الله وأظفره ـ ممن خدم الدين فاخدمه الله سبحانه الدنيا ، و توسّل بكلمات الله تعالى إليه فجعل كلمته العُليا ، حتّى ختمه الله ـ و له الحمد ـ خاتم الملك ، برجال دين انتظموا فى طاعته بنا انتظام الدُرّ فى السلك ، يمارسون أهوالاً ، وينفرون خفافاً وثقالاً ، لا يُطيقون على نومة الذلّ جفونا ، و يصدّقون المصاع إذا زاغت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا ، هذا ولما عرف أمير المؤمنين أنك نجيبٌ و ابن نجيب ، و فرع من شجر سُقى من ماء تهذيب ، رأى و بالله توفيقه أن يمدّ إليك بالإصطناع يداً هى الباسطة ليد أبيك ، و يُطمح نحوك بجميل الإزدراع عيناً يقرّ الله بها عينه فيك ، و أن يجعلك خليفة لدينه و دنياه ، و خلفاً صالحاً فى يومى مماته ومحياه ، وأنْ يشرّفك من خاصّ ملابسه ، ما تباهى بمفاخره ، و تختال فى فاخره ، و أن يزيد فى ألقابك ، الزيادة الباقى جمال ذكرها فى أعقابك ، لتُنشر فى المحاضر ، و تُتلى من فروق المنابر فعليك بتقوى الله سبحانه و طاعته فى سرّ أمرك و جهره ، و تدرّع خشيته ومراقبته فى عسر ما نابك و يُسره ، وطاعة امامك الذى بطاعته يقبل الله سبحانه منك الطاعة ، و يتقلّدعهده تملّك الشفاعة ، والمحافظة على شريعة جدّه رسول الله صلى الله

عملاً بأوضاع صلاتها و زكاتها ، و وفاءً بحقوق مفروضاتها و مسنوناتها ، وعلماً بخفيات رموزها ، واستخلاصاً لحقائقها من كنوزها ، و برّاً بوالديك اللذين جعلهما الله سبحانه لوجودك سببا ، وحذراً من العقوق الذى يكدّر عليهما من الثقة بك مشربا ، و اتخاذاً لأخويك : المكرّم منجب الدولة و صنيعتها ، ذى السيفين أحمد ؛ والأمير نجيب الدولة وغرسها ، ذى الفضلين منصور (۱) ، عضدَين بهما تعتضد ، وسندين إليهما تستند ، لتجتمع كلمتكم اجتماعاً عليه من الوفاء ضمان ، أن لا ينزغ بينك وبينهما شيطان ، بل تكونوا على اختلاف الجسوم نفساً واحدة ، و أعضاداً على حفظ البيت متعاضدة ، تحنو عليهما حنوّ الكبير على الصّغير ، و ينقادان لك انقياد الصغير للكبير ، و أنْ تشتمل على رجال الدين والولاة الذين هم قوادم الجناح الذى طرتم به فى أفق العلياء إشتمال الآباء المشفقين على الأبناء ، و تستخلص به طاعتهم من شوب الأقذار والأقذاء ، فى اكناف بلادك ، < و أن تبسط العدل > بسْطاً تتناقل أخباره ، و تتألّق فى أقاصى الدّيار أنواره ، و تمنع لسان الظلم أن يقول ، و جائل فكره أن يجول ، و أنْ تسير فى الناس سيرة تُجريها محبتهم إلى نفسك وإمامك ، و تحْسن معها تاريخ أمامك بمشيئة الله وعونه.

هذا عهد أمير المؤمنين إليك فكن له قائلاً بالسمع والطاعة ، باذلاً فيه

(۱) فى مكان آخر ، يقول : فزاد فى لقب أكبرهم ، منتجب الدولة و صفوتها ، ذا المجدين ؛ و فى لقب الاوسط ، منجب الدولة وغرسها ، ذا السيفين ؛ وفى لقب الاصغر ، نجيب الدولة و صنيعتها ، ذا الفضلين ؛ فصار نجيب الدولة و صنيعتها ذو الفضلين ، نافلة فى الاحسان ، و زيادة فى الفضل والامتنان .

نهيُةَ الاستطاعة ، والله تعالٰى يهديك فى إِتّباع أمثلته لأمثل الطريقة ، و يسلك (١) بك مسالك من أسقاهم ماء غدَقا من صوْب رحمته لمّا استقاموا على الطريقة ، إن شاء الله ، والسلام عليك و رحمة الله .

و كتب فى شهر ربيع الآخر من سنة ست وخمسين وأربعمائة .

والحمدُ لله وصلواته علٰى جدّنا محمّد ، خاتم النبيّين و سيّد المرسلين ، و <علٰى> آله الطاهرين ، الأئمة المهديّين ، و سلامه ، و حسبنا الله و نعم الوكيل .

بخطّ اليد الشريفة . (٣)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَحيمْ ، الحمد لله ربّ العالمين .

من عبد الله ووليّه : معدّ أبى تميم ، الإمام المستنصر بالله ، أمير المؤمنين ، ابن الظاهر لإعزاز دين الله ، امير المؤمنين ، إلى الأمير ، الأجلّ ، أمير الأمراء ، شرف المعالى ، تاج الدولة ، سيف الإمام ، المظفّر فى الدين ، نظام المؤمنين ، علىّ بن محمّد الصليحى ، نصره الله و أظفره .

سلام عليك : فإنّ أمير المؤمنين يحمد إليك الله <الذى> لا إله إلّا هو ، ويسأله أن يصلّى علٰى جدّه محمّد ، خاتم النبيّين وسيّد المرسلين ، صلى الله عليه وعلٰى آله الطاهرين ، الأئمة المهديّين ، و سلم تسليما .

أمّا بعد : فالحمد لله الذى من ابداعه كلّ اسم و مُسمّى ، المرفوعة سماء كبريائه عن أن يكون للأوهام إليها مَسْمّى ، الناظم لأمير المؤمنين فى

(١) فى الاصل . وسلك .

مسلك أهل الذكر من آبائه الطاهرين ـ عليهم السلام ـ نظما ، و هو الذكر الذى قال فيه ، سبغت منه سبحانه على عباده النعمى «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ۲۰ـ۱۲۴» .

يحمده أمير المؤمنين على متوالى آلائه حمداً جماً ، ويسأله أن يصلّى على محمّد جدّه خير من أوتى رسالة وعزماً ، وأولى جلالة وحكماً وعلى أبيه علىّ بن أبى طالب ، الفاصم عُرى الكفر بيأسه فصما ، القاصم ظهوره بحسامه قصما ، المرسل من كنانة الله سبحانه على أعدائه سهما ، المحارب لرسول الله من كان له حربا ، والمسالم من كان له سلما ، وعلى الأئمة من ذرّيته ذرّية من ختم الله تعالى به النبيّين ختما ، وحتّم فرض مودّته على الأنام حتما ، و جعل بين المقتبسين لأنوار هدايتهم و بين ظلم الضلال ردما .

و إنّه عرض بحضرة أمير المؤمنين كتابك الوارد على أيدى رسلك ـ أسعد بن عبد الله ، وعبد الله بن علىّ و محمّد بن عصيه ، ومنصور بن حميد ، و موسى بن أبى حُذيفة ، و ابراهيم بن أبى سلمه ـ دالاً على مقامات خدمتك ، التى جرّد الله فيها سيف نصره ، و أسعدك فى جميعها سعادة من وفقه بطاعة ولىّ دهره ، وأمدّه بدعاء امام عصره ، ومتضمّناً الشكر لإمامك على عنايته التى جعلت شمس ميامنك من سمائها بازغة ، و حجة ظهورك على أعدائك بالغة ، و وقف عليه أمير المؤمنين وقوف العارف بكونك فى نهار خدمته سارباً ، ومن مشارب الإخلاص فى طاعته مشارباً ، وبسيف الانتماء إلى دولته ضارباً ، والله تعالى يدّرعك من حسن كفاءته درعاً حصيناً ،

و يفتح لأمير المؤمنين بك وعلى يديك فتحاً مبيناً ، وأمير المؤمنين يرى لأمثالك ممن تميّز بحسن اعتقاده ، و جاهد[ا] حق جهاده ، أن يقبل عليهم بوجه اكرامه ، و يذلّل لهم قطوف ثمر انعامه ، على كون جزيل ما يولى ، بالنسبة إلى ما أعدّه الله تعالى لهم من ثواب الآخرة قليلا ، يقول الله تعالى و من أصدق منه قيلا : « والآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وأَكْبَرُ تَفْضِيلاً ١٧_٢١ » ومن أجل ذلك رأى ـ وبالله توفيقه ـ أن يستأنف تشريفك من خلعه ، وخاصّ ملابسه ، بما يخلع به الزمان عليك ثوب بهائه ، فتخطر معه من المجد فى أفخر ردائه ، و يزيد فى ألقابك و سماتك ما يلوح فجره من صدر سجلّ أمير المؤمنين و عنوانه ، و يبقى فخره على الدهر بتعاقب أزمانه ، و يتوخّى بتجدد التشريف و التقليب أولادك ، و يبلغك من التنويه بذكرهم مرادك ، فزاد فى لقب[ب] أكبرهم ، منتجب الدولة و صفوتها ، ذا المجدين ؛ و فى لقب الأوسط ، منجب الدولة و غرسها ، ذا السيفين ؛ و فى لقب الأصغر ، نجيب الدولة وصنيعتها ، ذا الفضلين ، فصار نجيب الدولة وصنيعتها ، ذو الفضلين ، نافلة فى الإحسان ، و زيادة فى الفضل والإمتنان ، و ما خفى على أمير المؤمنين حال عقيلتك ، الحرّة ، التقيّة ، كافلة المؤمنين ، الساعية فى مصالح الدين ، انصبابا فى شعب من كان لذكر الله تعالى مماسيا و مصابحاً ، وانتظاما فى سلك من يؤمن بالله

(ا) فى الاصل . و جهاد .
(ب) فى السجل ، يذكر الالقاب بطريقة أخرى .

و رسوله و يعمل صالحا ، و اهتماماً ، بالصالحات التى (١) تهتم لها مثلها من الصالحات فى جبر الكسير ، ومعونة الفقير ، و التحنّن على الكبير من مؤمنين و الصغير ، وستلقى شجر آمالها بالجزاء عن حسن أعمالها مثمراً ، يوم تجد كلُّ نفس ما عملت من خير محضراً ، فاشكر الله تعالٰى أنعمه فى وليّك أن مدّ إليك بجميل الاصطناع يدا ، و أقامه وزراً من ورائك و سنداً ، و أوجدك منه وليّا مرشدا ، فجعلك جلال مجد لا يبلٰى أبدا ، و عضّدك بإمام الهدٰى ، خلاف من اتخذ المضلّين عضدا ، و اشدُدْ أزرك بحسن قبوله و كفالته ، واشرح صدرك بما ناجاك به لسان نصرته و إيالته ، و اعلم أنّك مادام أمير المؤمنين بصلاح شأنك كافلاً ، فإنك تفوز بأنوار ملكك و جمعه عاجلاً ، وتأكل من ثمره إذا أثمر وينعه آجلاً ، بمشيئة الله تعالٰى وعونه . فأمّا ما حملته من الطافك التى ساقها سائق الإخلاص ، و قربات المؤمنين المتقرب بها طالبوا الخلاص ، فقد جعل أمير المؤمنين القبول لها ثمنا ، وساق إليك و إليهم من صلواته و تزكيته ما يكون لهم سكنا ، فأمّا ما وصفتهم به من خلوص الاعتقاد ، و ركوب متون خيل الجد فى طاعتك و الاجتهاد ، فقد رضى أمير المؤمنين عنهم بما أظهرته من أعلام رضاك ، و حميد مساعيهم الذى يُذكّرهم له اقتضاك ، و رغب إلى الله تعالٰى أن يزيد الباقى منهم فى إيمانه ، و يتغمد الماضى بعفوه و غفرانه .

و ورد إلى حضرة أمير المؤمنين كتاب صاحب مكّة ـ حرسها الله ـ

---

(١) فى الاصل . الذى .

یذکر أنك شددت معه حیازیم الجدّ، بالتقویة من أمره و الشدّ، وشهرت فی نصرته حُساماً ماضي الحدّ، حتى عاد جموح مراکب مراده ذلولا، وغرب من انتصب لعناده مغلولا، فاستقامت أحوال الحرم الشریف بمقارنة هجرتك لنصره (ا) و امتیار سحابه من بحرك، و أفاض فی ثناء جمیل، و شکر جزیل، أُعجب أمیر المؤمنین بهما، فاهتز طرباً لهما، فلقد کان علٰی قلبه لأجل الحرم الشریف من الفکر، ما یوفی علی الذکر، و لقد فعلت فعل الموفّقین فی المقال و الفعال، و حللت بما أتیت عقدة الإشکال، و تعیّن علیك أن تکون أنت و إیاه یداً واحدة ببذل المجهود، فیما یرد ذلك المقام الشریف بالأمن و العمارة إلی أحسن المعهود، و یقضی علٰی ما أُوقد فیه علٰی مرّ الأیام من نار الظلم بالخمود، فیعود إلٰی ما قاله الله سبحانه: «وَ عَهِدْنَا إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ أَنْ طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ ۲ - ۱۲۵» و عهد إلٰی صاحب مکّة بأن یتّخذك رِدءاً فی صلاح ما هو له مُلابس، وعهد إلیك بأن لا تنزع عنك لباس إیالته الذی أنت لابس لینذی تبعاً (ب) لکما - علی البرّ والتقوٰی - عودُ مِنْ حرم الله سبحانه مائس، و یقتبس أنوار برکاته فی حمی الأمنة من هو لها قابس، و أمیر المؤمنین یسأل الله تعالٰی أن یجعلکما من عُمّار حَرَمه، و المتعلّقین من الهدی فی طاعة ولیّه بأقوٰی عصمة. و رسلك فقد بلا أمیر المؤمنین أخبارهم، فرضیَ آثارهم، وبلّغهم من التقرّت إیثارهم، وردّهم

(ا) فی الاصل . هجرته لنصرك .

(ب) فی الاصل . و تبعا .

نحوك معمورةً بالرضاء أرجُاء صدورهم، ملاقية وجوههم بشر نجاح السعي فى أمورهم، غير أنه قد استأثر الله من جملتهم محمّد بن عُصَية، والله تعالى يرحمه، فإنّه واسع المغفرة لمن أدركه دعاء أمير المؤمنين وترحّمه، وما يعلمك أمير المؤمنين به انه ندب لعمال(ا) دولته، و وزراء مملكته، أقدم أهلها فى الخبرة بصلاحها قدماً، وأطلقهم بالخطابة لساناً، وبالكتابة قلماً، و النّدب الذى هو جالينوس طبها. و الحالّ محلُ الحبة من قلبها: الوزير، الأجلّ، أبا الفرج عبد الله بن محمّد، أدام الله عزه و أسعده، وأحسن به الإمتناع(ب)، وتولّى عنه الدفاع وعضده، والله تعالى يُبارك لأمير المؤمنين فى حسن اختياره، ويحسن المعونة لوزيره فى إيراده و إصداره، فاجعله و جهتك التى توليها فى طلباتك، و الغرض الذى ترميه بمخاطباتك و مكاتباتك بإذن الله تعالى، و قد صدر إليك من مجلسه ثبت بما حُمِل على أيدى رسلك و جُدِّدت النعمة فيه عليك.

فاعلم ذلك من رأى أمير المؤمنين و رسمه، و اعمل عليه و بحكمه، إن شاء الله، والسلام عليك(ت).

الحمد لله، و صلواته على رسوله سيّدنا محمّد خاتم النبيّين، و على أبرار عترته الأئمة الطاهرين، و سلامه، و حسبنا الله و نِعمَ الوكيل.

(ا) فى الاصل. أعمال.

(ب) أى تكون به البلاد فى منعة.

(ت) التاريخ غير مذكور، ولكنا نظن أن هذا السجل صدر فى ٤٥٠-١٠٥٨؛ ذلك لان الوزير أبا الفرج عبد الله بن محمد، كان قد ولى الوزارة بعد أن قبض المستنصر على اليازورى، فى المحرم من نفس السنة. انظر ابن الصيرفى، الاشارة، ص ٤٦.

بخط اليد الشّريفة . (٤)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ ، الحمد لله ربّ العالمين .

من عبد الله ووليّه : معدّ أبى تميم ، الإمام المستنصر بالله ، امير المؤمنين ، إلى الأمير ، الأجلّ ، الأوحد ، أمير الأمراء ، تاج الدولة ، سيف الامام ، المظفّر فى الدين ، نظام المؤمنين ، علىّ بن محمّد الصليحىّ نصره الله وأظفره .

سلام عليك : فإنّ أمير المؤمنين يحمد إليك الله الذى لا إله إلّا هو ، ويسأله أن يصلّى على جدّه محمّد ، خاتم النبيّين وسيّد المرسلين ، صلّى الله عليه ، وعلى آله الطاهرين ، الأئمة المهديّين ، و سلّم تسليما .

أمّا بعد : فالحمد لله فاتح المغالق ، و ناصر أهل الحقائق ، ذى الطول السابق ، و الوَعْد الصادق ، و المُحِلّ بأسه و سطوته بكل مُنابذ لأوليائه مُفارق ، وباغ عليهم منافق ، الذى يقذف بالحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق ، مديل الطاغين (١) ، و مزيل العاصين ، و ولىّ المؤمنين ، و جاعل العاقبة للمتقين ، القاضى للأئمّة من عترة رسوله - صلى الله عليه وسلم - بخير ما قضى به لأحد من أهل بيت النبيّين ، وعترة المرسلين ، و مختصّهم من نِعمه بما يعجز عن وصفه الواصفون ، القائل وقوله الحق : « وَ لَقَدْ كَتَبْنا فى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُها عِبادِىَ الصالِحُون ٢١ - ١٠٥ » .

يحمده امير المؤمنين حمدَ من أجزل لَديْه صنيعته ، وحفظ فى آبائه الطاهرين وديعته ، و أعلى حزبه و شيعته ، و يسأله أن يصلّى على جدّه

(١) فى الاصل . الطائعين .

محمّد خير رسول نزع بأمته من السّمات البهيمية ، و ركّبهم فى الصور الروحانية ، ونفعهم بالأسماع و الأبصار ، و أنقذهم و كانوا على شفا حفرة من النار ، صلّى الله عليه و على أخيه أبينا أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب ، ترجمان تنزيله ، و باب حكمته و تأويله ، الكاشف لحقائق الإيمان ، والقاطع لدابر أهل البغى والعدوان ، وعلى الأئمة من آلهما أعلام الدين والشهداء على العالمين ، و سلم تسليما . و إنه عُرِض بحضرة أمير المؤمنين كتابان وردا منك : أحدهما صدر عنك من صنعاء(ا) ، بتاريخ شعبان من سنة خمس وخمسين وأربعمائة ؛ والآخر من مدينة الهجر (ب) ، بتاريخ شوال من هذه السنة ، يتضمّن الأول منهما ذكر ما انتهى اليك عند قفولك من مكّة - حرسها الله - من حال الخارجىّ الذى استغواه شيطانه ، و دعاه إلى مصرعه حينه و خذلانه ، و قيامه فى قبائل مَذْحج والنخع وعبس فأنطق لسان الغي ، و دعا دعوة الإفك والبغي ، واستعصم بحصون تلك القبائل ، و أُنسى أن الله فوق المعاقل ، و ما كان من دلوفك اليه فى حزب الله المفلحين ، وأنصار دينه المخلصين ، فاستبحت حماه ، وأبدت غضراه(ت) ، و جعلته عظة للظالمين ، و عبرة للمعتبرين ، مستصحباً من عزم إمامك ما يذلّل لك الحزون ، و يقود اليك العصيّ الحرون ، ثم انكفأت إلى الجبال التى اقتصصت أنباءها ، فدوّخت قللها ، و ملكت معاقلها ، و حسمت

(ا) هى حاضرة اليمن .
(ب) لعلها مدينة الهجر ، عاصمة بلاد البحرين .
(ت) الغضراء معناها الارض الخضراء ، أى أنه اكتسح أرضه .

غوائلها ، و اجتمع الكافة قبلك على سواء فى النصيحة و الإعلان بشعار الدعوة الهادية ، و أنك فى أثناء ذلك حتى ورد رسلك بما حُبيت به من حضرة الإمامة ، و خُصصت بسنائه من التشريف و الكرامة ، و تلقيك ذلك بالإعظام ، و قيامك فى شكر النعمة أحمد مقام ، و تصف استشراف متولى مكة - حرسها الله - إلى حلىّ (۱) لما لك من الأمتعة والأقوات ، فإنك تستخير الله تعالى و تتوخى له مقدماً للإعذار واللين فى المقال إن نجح أو أثر ، و إلا حاكمته إلى الله و هو خير الحاكمين ؛ ثم تسأل فيما يتعلق بعبد الله بن ابراهيم الحسينى قاضى مكة بنقل خدمته إلى ولد ولده لما ذكرته من صيانته ، و وصفته من أمانته .

و الثانى يشتمل على خبر اصدارك الكتاب الأول ، و ما كان من اقتصاصك حال المعروف بابن عرّاف و كفره النعمة ، و قطعه العصمة ، و استبداله السيئة بالحسنة ، و ما انتهت اليه حاله شيئاً شيئاً ، حتى مرّ شريداً طريداً ، قد سدّ الله فى وجهه كل مسلك وطريق ، فكأنما خرّ من السماء فتخطّفه الطير أو تهوى به الريح فى مكان سحيق ، فإنك تقفو أثره صامداً لاستئصاله ، حاسماً لأسباب غيّه و ضلاله ؛ و ما أنبأت به من وفاة أسعد بن عبد الله - رحمه الله - على خير ما درج عليه شمل بحقائق الدين ، معتصم بمناصحة أمير المؤمنين و سألته من الاسترحام <له> ولجماعة من أمثاله من السابقين الأوّلين ، و وقف على جميع ما قصصته ، و أحاط العلم بما

(۱) من مدن اليمن .

أقتصصته، و أكثر أمير المؤمنين من حمد الله جلّت آلاؤه، على ما لا يزال يُعليه من حدود الدّين أولياؤه، و يخفضه من مناكب أعدائه، و يقضى به لأنصاره من الاعزاز و النصر، و للنّاكبين عن طاعته بالذلّ والقهر، و ألفاك أمير المؤمنين فى كلّ ما تصرفت فيه من المقال، و أخبرت به من تصاريف الأحوال، موفّقاً فى رأيك مسدّداً فى مقاصدك و أنحائك، سالكاً مناهج أوليائه الّذين شرح الله بالهدى صدورهم، و يسّر للحسنى أمورهم، عاملاً بطاعة مولاك فى مقاماتك، مستمدّاً من زكاة الاخلاص فى ولائه ما يحفظ عليك أسباب سعاداتك فلا زلت برعايته محفوظاً فى الدّين و النفس و الحال، آيلاً من جميل صنع الله فى أُولاك و أُخراك إلى خير مآلٍ؛ فأمّا الخارجىّ الذى حصده سيْف الحق بجهله، و أبسله الله بكسبه(۱) و لؤم فعله، فتلك عادة الله سبحانه عند أولياء دينه، و ما يمدّهم به من نصره و تمكينه، و كفى به عظة لو كانت تنفع العظات، أو يتصدّع بالاستبصار أغشية قلوب ذوى الجهالات، و ما برح من آثار مساعيك أرج تتعطّر به المحافل، و يتلوه فى الأندية الأفاضل، و الله تعالى يمدّك عن خدمة مولاك و إمامك بعونه. و يكلؤك فى متقلبك و مثواك بعينه؛ و أما ابن عرّاف الذى طُبع على قلبه، و أُخذ عن رشده، خُتم له بشرّ خواتم الأعمال، و استبدل بأضواء الهدى ظلم الضلال، صار من الأخسرين أعمالاً الّذين ضلّ سعيهُم فى الحياة الدنيا و هم

(۱) فى الاصل. بكبسه.

يحسبون أنّهم يحسنون صنعا، فقد اتصل بحضرة الإمامة نبؤه، وقد ورد ولده مكّة ـ حرسها الله ـ واجتماعه بالشريف الأمير فخر المعالى ذى المجدين ـ سلّمه الله ـ وما أظهره من الإعراض عنه، والحذر منه، وكوتب عن أمير المؤمنين بإخماد ما انتحاه، واستئناف ما قصده وأتاه، والآن فقد أمره أمير المؤمنين بأن يقود ولد عرّاف اليك قود الجنيب (ا)، أو يحمله إلى الحضرة فيكون لها فيه الرأىُ المصيب؛ وأمّا عبد الله بن ابراهيم فقد وقع ما وصفته به أجمل مواقعه، وأجيب إلى ما التمسته في ولد ولده، وقد أجابك أمير المؤمنين إلى ما طلبته من الترحّم على أسعد وقدّم ذلك عند ذكره، فطوبى له وحسن مآب، إذ جعله الله ممن توفّاه على نهج الأولياء المخلصين، الّذين تتوفّاهم الملائكة طيبين؛ فالله تعالى يصلح أحوال المؤمنين قبلك ويختصهم بخير ما أعده الله لذوي البصائر فى الدّين، والمجتهدين فى ولاء أئمّتهم المجاهدين، وينبغى أن تتحقّق أنّ مكانك من حضرة أمير المؤمنين مكين، وموقعك من إثرته موقع القوىّ الأمين، الّذى أخلص لله ولوليّه باطنه وظاهره، وأحصد (ب) على التمسك بعصم آدابه مرائره (ت)، فقد كشف بالإرشاد غطاء قلبه وبيّن له نهج الهدى فهو على بيّنة من ربّه، وتواصل إنهاء ما يتوكف من أنبائك لتشملك بركات أدعية إمامك، وتكنفك الميامن

(ا) الجنيب هو الطائع المنقاد.

(ب) فى الاصل. حصد.

(ت) كتبها فى الاصل من غير نقط، و المرائر مفردها مريرة و هى الارادة.

من خلفك و أمامك ، و قد خوطب رسلك بما يذكرونه لك ممّا يقوى نفسك ، و يشرح صدرك ، و يشدّ أزرك ، و زاد أمير المؤمنين فى نعوتك : عمدة الخلافة ، لإعتماده عليك ، و سكونه إليك ، و شرّف كريمتك بالخطاب : بالفاضلة ، لما ظهر من فضلها ، و تميّزها بالدّين و الخصائص على أبناء جنسها ، و لكما مزيد من احسان أمير المؤمنين و إدنائه النافع فى الدارين .

فاعلم ما خاطبك به أمير المؤمنين متشرّفا بخطابه ، و متجمّلا بكريم جوابه ، و أجْر على و تيرتك المرضية فى خدمته ، و سنّتك المحمودة فى مناصحته ، إن شاء الله ، و السلام عليك و رحمة الله .

و كتب لتسع خلون من جمادى الأُولى من سنة ست و خمسين و أربعمائة .

و الحمد لله ، وصلى الله على جدنا محمّد رسوله خاتم النبيّين ، و سيّد المرسلين ، و على آله الطاهرين ، الائمة الهادين ، ذريّة النبوة ، وسلم تسليماً ، وحسبنا الله و نعم الوكيل .

دوره فاطمیان و ترویج تشیع

بطوریکه درفصل اول ودوم این تاریخچه مکرر آمده است وهمچنانکه در کتاب روضة الصفا و سایر تاریخ مهم استنباط میشود . خلفای فاطمی در اصول شیعی امامی ومروج مذهب تشیع و طرفداران حقیقت و خمسه طیبه بوده و درفروع نیز به مذهب شیعه عمل نموده اند .

فاطمیان و کارهای تاریخی آنان پس از ورود به مصر

هما نطور که درفصل اول این کتاب ملاحظه میشود برای آگاهی علاقه مندان به تاریخ و دانستن حقیقت حال و تشکیلات خلفای فاطمی در مصر بعضی مطالب را از کتب مورخین خودی و بیگانه ومنابع دوست و دشمن که در بارهٔ نهضت و تشکیلات خلفای فاطمی به زبانهای انگلیسی، عربی، هندی و فارسی نوشته اند جمع آوری و ترجمه کرده انتشار داده ایم (که بعضی از آنها مختصری با هم مشابهت دارند .)

این قسمت جالب توجه نیز از کتاب تاریخی عمرابوالنصر که یکی ازنویسندگان نامی مصرو دارای تألیفات تاریخی میباشد . از عربی ترجمه واقتباس‌شده است .نامبرده ازخلفای‌عباسی (که بنا به‌اعتقادات واحساسات نژادی ومذهبی خودش آنها را خلفای بحق اسلام دانسته‌طرفداری کرده) وهمچنین دشمن سرسخت، نهضت حسن‌صباح وتشکیلات او در ایران میباشد، که درچندین فصل ازکتاب خود با عبارات ناروا و بسیار زننده و تلخ نسبت به فاطمیان وحسن صباح شدیداً انتقاد و بدگوئی کرده است : زیرا بعقیده او نهضت وتشکیلات حسن صباح در آن دورهٔ حساس (شورش‌وانقلاب استقلال طلبی ایرانیان وممالکی که درزیر استیلای خلفای غاصب بنی عباس و ترکان سلجوقی رنج میبردند) اقدامات بیجا و ناروای (حسن صباح) به حکومت بزرگ اسلامی (مقصودش حکومت ترکان سلجوقی) و خلافت بزرگ و بحق اسلام (که منظورش خلافت بنی عباس بوده) شکست بزرگ و زیان جبران

ناپذیری برحکومتهای اسلامی وخلافت وارد ساخته است. ولی با همه اظهارات ناروای دشمنانه که مانند نویسندگان متعصب دورهٔ زمامداری بنی امیه وخلافت بنی عباس واستیلاکنندگان دیگر در ایران که هرچه نوشته‌اند ازروی تعصب واحساسات خشک مذهبی و نژادی وباتحریک و دستور مخالفین و جلب خشنودی و رضایت خاطر زمامداران آن دورهٔ پر از ظلم و جور و بیدادگری بوده، این نویسندهٔ مصری نیز با همان تعصب و احساسات شدید مذهبی و پیروی از مورخین و نویسندگان آن دوره تاریک تاریخچهٔ - خود را **بنام وصف تاریخی قرن پنجم هجری «جمعیت های سری در - اسلام» و دشمنی شدید عباسیان و فاطمیان** تألیف وجمع آوری نموده است.

با همه احساسات دشمنانه و تعصبات مذهبی و بد بینی که به نهضت و تشکیلات علویان و خلفای فاطمی در مصر داشته و دشمنی که نسبت به نهضت و تشکیلات حسن صباح در ایران دارا بوده، بازهم در آن کتاب تاریخی خود از درج قسمتی ازکارهای با ارزش و تاریخی دورهٔ خلفای فاطمی در مصر (در عین اینکه با عبارات زننده منظورش تنقید و بدگوئی و نشان دادن خلافکاری‌آنان[1] درمقابل خلفای عباسی بوده) خودداری نکرده مطالب بسیار مهم وجالب توجهی را از تشکیلات وانتظام بی نظیر خلفای فاطمی درکتاب تاریخی خود انتشار داده‌است،

قسمتی ازآنرا که مورد علاقمندی و توجه جامعه ما است برای مزید آگاهی حقیقت جویان در این فصل بچاپ میرسانیم.

قسمت اول درباب عقاید مذهبی و تشکیلات فرهنگی و تعلیمات خلفای فاطمی پس از استیلای در مصرمیباشد شمهٔ ازآنرا بطور اختصار که در دیباچه فصل اول این کتاب که از یادداشتهای ناشرین خودی و بیگانه اقتباس وترجمه شده است انتشارداده‌ایم. قسمت دوم راجع به سرگذشت شگفت انگیز آغاز زندگانی وفعالیت وکوشش های جالب توجه حسن صباح و رفتن به نیشابور برای تحصیل وهمدرسی او با خواجه نظام الملک

۱- بزعم اویکی از آن فکاریهای ترویج مذهب تشیع بوده (مترجم)

وعمرخیام در دانشگاه نیشابور که درزیر نظر واستادی امام موفق نیشابوری که از علمای بزرگ و سرآمد دانشمندان خراسان بوده، به تفصیل شرح داده است که عیناً آنرا در این فصل بچاپ میرسانیم.

در این فرصت لازم است که توجه قارئین عظام را به این نکته متوجه سازیم بطوریکه مشهود همگان است چندین مرتبه سرگذشت و تاریخچۀ حسن صباح و نظام الملک و عمرخیام راچه بنامهای مختلف (سه یاردبستانی) ونامهای دیگر (که بیشتر آنها با حقیقت تاریخ وفق نداده اغلب آنها ناقص و یا کپیه ازکتب مغرضانه مورخان‌سابق که‌بیشترش تعصب‌آمیز دشمنانه وخیالی رنگ‌آمیزی شده است) تاحدیکه بعضی‌از آنهاحتی همدرسی‌این سه نفر نابغه را خیالی‌دانسته واز روی خیال خود چیزهای‌فانتزی‌برسرگذشت‌آنان‌افزوده‌اند.

ولی تحقیقات عمرابوالنصر مؤلف (کتاب وصف تاریخی‌قرن پنجم) که مااین گزارش راازآن تاریخچه ترجمه و اقتباس کرده ایم با همه تعصبات و احساسات شدید مذهبی و بدبینی که نسبت بآن دو تشکیلات داشته است تاحدی از نوشتن حقایقی در باره خلفای فاطمی و حسن صباح چشم پوشی نکرده است.

این نکته نیز قابل توجه و دقت است که بیشتر اظهارات وگفته های نویسنده دراین‌تاریخچه‌از راه تنقید غیر دوستانه است، تاکه‌به‌خوانندگان‌خود ثابت‌کندنهضت فاطمیان وتشکیلات حسن‌صباح گناه بزرگ وکارهای خلاف مذهب‌وصلاح آن دوره باعظمت خلفای بحق بنی عباس که‌پرچمداراسلام بوده اند وحکومت معظم سلاطین مسلمان سلجوقی که خدمتگزار و نگاهبان پرچم عالم اسلام بوده اند، برای نشان دادن گناهکاری مخالفین عباسیان وسلجوقیان بدرج آن گزارش (وکارهای‌ناروای آنان) اقدام کرده است.

ولی بعقیدۀ راست کرداران ومیهن‌پرستان قدیم و جدید ایران وممالک رنج کشیده‌دیگرمشرق زمین، که‌در زیرتسلط وجور بیدادگری آنها بوده اند، عقیده‌شان‌اینست که‌رفتارو کردار بیشتر ازخلفای غاصب بنی‌عباس برخلاف‌عدالت

وحقیت اسلام وغاصبانه بوده است ومظالم وحشیانه حکومت های یغماگر سلاطین وزمامداران ترکان سلجوقی که هزاران نفراز ایرانیان وعرب وغیره را بارفتار ظالمانه خود و لشکریان خونخوارشان نابود کرده، خانمان وزندگانی آنها را برباد داده بودند. (بدون تردید) رفتاروکردار آنان درتمام دوران تسلط وزمامداری غاصبانه شان پر از ظلم وبیدادگری بوده وبه هیچ وجه باحق وعدالت مطابقت نداشته است، نهضت فاطمیان وجنبش ملی حق خواهانه ومیهن پرستانه شیخ الجبل حسن صباح و یارانش بموقع و برای بدست آوردن آزادی و استقلال ایران ورفع مظالم بیگانگان ازملت جورکشیده ایران بجا بوده است.

آئین وروش مذهبی و سیاسی فاطمیان پس از فتح مصر

ترجمه ازکتاب تاریخچه عمر ابو النصر مصری در باره شمه ای ازتشکیلات فرهنگی مذهبی و اداری خلفای فاطمی در مصر

وقتی که فاطمیان کشور مصر را درسال ۳۵۸ هجری (۹۶۹ میلادی) فتح کردند جوهر غلام المعز خلیفهٔ فاطمی برای مخدوم خود خصوصاً و برای خانوادهٔ او خاندان علوی عموماً تبلیغ نموده دعوت ایشان را انتشار میداد.

پس ازآینکه جوهرازکاربنا وبنیاد شهرقاهره فراغت یافت دستور داد که دیگر خطبه بنام عباسیان نخوانند ودرعوض، خواندن خطبه را بنام المعزفاطمی اقامه نمود. و نیز امرداد سکه بنام المعز خلیفهٔ فاطمی زدند و پوشیدن لباس سیاه را که شعارعباسیان بود ممنوع نموده بجای آن پوشیدن لباس سفید را مقررگردانید.

دعوت به مذهب شیعه در دورهٔ تصدی جوهر درتمامی مساجد مصرمانند جامع عمر وجامع ابن طولون وجامع ازهرکه جوهر آنرا در دنباله فتح مصر بنا نموده بود اجرا شده دعوت و تبلیغات مذهب شیعه بدست رئیس تبلیغات ومعاونین وهمدستان او ازمبلغین و دعاة انجام میگرفت.

بنای مسجد در مصر آن اوقات منحصراً برای انجام عبادات نبود بلکه ساختن آن از برای انجام مقاصد سیاسی و اجتماعی نیز بود و از اینجهت مساجد مراکز مهمه تمدن اسلامی گردید وجای اجتماع علما وفقها شده ومحلی خاص برای انتشار اخبارمهم بود وچون مقصود عمده ایکه فاطمیان ازسیاست خود درمصر داشتند جلب نظرعامه وتوجه عمومی بجانب ایشان و داخل ساختن مردم در حوزهٔمذهب شیعه بود لذا آنها منتهای جهد و کوشش را درنشر تعلیمات این مذهب داشته ومیخواستند مردم مصررا متمایل بخود کنند تا بنام مذهب، مقاصد مشروع سیاسی خودراانجام دهند و این عمل را بهترین وسیله برای پیشرفت منظور خودمیدانستند.

هنگامیکه فاطمیان مصر را فتح کردند در مصر دو مسجد بود : یکی جامع عمردر شهرفسطاط که مرکزداد وستد وجنبش های تجارتی ومعاملات مردم بومی بوده و دیگری جامع ابن طولون که جزء حومه آنجا شمرده میشد. جوهر بزودی جامع الازهر را در قاهره پایتخت تازه فاطمیان بنا نمود و در جامع عمردر تاریخ ۹ ۱ شعبان ۳۵۸ پس ازاستیلاء یافتن بفسطاط چند روز بعد خطبه بنام المعز خوانده شد و ذکر نام المعزلدین الله در خطبه جمعه بجای نام خلیفهٔ عباسی یکی ازحوادث مهمه تاریخ بود.

خطیب ابتدا درخطبه خود شروع به ذکر فضائل علویان نمود و نامی از المعزلدین الله خلیفه فاطمی نبرد ونام خلیفهٔ عباسی راهم بزبان نیاورد ولیکن بعد از سه ماه(درذی العقده ۳۵۸)خطیب ابتدا خطبه را بنام اهل بیت خوانده ودرخطبه عباراتی را بدین شرح علاوه نمود.

« اللهم صل علیٰ محمد المصطفی وعلیٰ علی‌المرتضی وعلیٰ فاطمة البتول وعلی الحسن و الحسین سبطی الرسول، الذین اذ هبت عنهم الرجس و طهرتهم - تطهیرا. اللهم صل‌علیٰ ائمة الراشدین‌آباء امیر المؤمنین الهادی المهدیین »[1].

در رمضان ۳۵۹ جوهردستور دادکه بدیوارهای جامع عمر با مرکب سبز شعار علویان را بنویسند.

۱- مقریزی ،اتعاظ الحنفاء ص ۷۷ ، وابوالمحاسن ح ۲

پس از آن دعوت شیعه در جامع ابن طولون هم رسمیت پیدا کرد . اذان مصر آنوقت مثل اذان اهل مدینه بوده (الله اکبر ـ الله اکبر) و اذان بهمین‌طور در مصر گفته میشد و باین‌صورت بود . تا اینکه جوهر به مصر ورود نمود و چون روز جمعه ۸ جمادی الاول سال ۳۰۹ رسید جوهر درجامع ابن طولون نمازگزارد وعبد المسیح بن عمر خطیب عباسی خطبه خواند . مؤذنین اذان گفتند و جمله **(حی علیٰ خیر العمل) راکه جزء عبارات مألوفه نزد شیعه است** جزء اذان آوردند وهمینطور خطیب درخطبهٔ خودنام اهل بیت و شمه‌ای ازمآثر و مناقب وفضائل آنها را انشاد نمود .

دعوت در جامع ازهر

جامع ازهر را فاطمیان مرکز نشر عقاید مذهبی خود قرار داده اجتماع پیروان ایشان در آنجا می شد و اولین نماز که درجامع ازهرخوانده شد در هفتم رمضان سال سیصد وشصت و یک هجری بود . جوهر چیزی تازه دراذان و خطبه در مسجد ازهر داخل نکرده و ازآنچه که دراذان و خطبه جامع عمرو جامع ابن طولون علاوه کرده بود درجامع الازهر خودداری نمود .

حال بدینگونه بود تا المعز لدین‌الله وارد مصر شد و دعوت فاطمیان پس ازورود او بطورفوق العاده شدت یافت . خلیفهٔ فاطمی دستور داد که این عبارت را بر دیوارهای قدیمی مصر منقوش نمایند :

«خیرالناس بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم ، امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام»
(یعنی بهترین مردم بعد از رسول خدا امیرالمؤمنین علی‌ابن ابیطالب علیه السلام است .)

درمحرم ۳۶۳ هجری (۳۷۹) خلیفه المعز لدین الله نمازجمعه را در قاهره که جوهر درماه رمضان ۳۰۸ درخارج باب النصر ایجادکرده بود اقامه نمود وبرای دعوت شیعی نمایشگاه های جدیدی درجامع ازهر ترتیب داده بودند .

سنی‌ها تکبیرنماز میت را فقط چهار بار میگفتند .المعز دستور داد نماز میت‌را برحسب سنن تشیع قرا داده و در این کار از حضرت علی‌بن ابی طالب علیه السلام پیروی کنند . چنانکه وقتی یکی از بنی اعمام المعز وفات کرد خلیفه بر جنازه او

نماز خواند و هفت بار تکبیر گفت و بر جنازه دیگر در نماز پنج تکبیر گفت .

رئیس تبلیغات یاداعی الدعاة

وقتی المعزلدین‌الله بمصر رسید جوهر را ازحکومت مصرتغییر داد و خود شخصاً در نشراین دعوت قیام نمود و بعداز وی خلفای دیگر فاطمی نیز عمل تبلیغ و دعوت را شخصاً عهده دار گردیدند .

خلفای فاطمی در نشر و ترویج مذهب شیعه از مبلغینی که آنها را بین سربازان و لشکری ها داخل کرده بودند بنام خودشان دستیاری خواسته و آنها در امر ترویج و تبلیغ به ایشان کمک و همراهی مینمودند .

دعوت فاطمیان برای مذهب شیعه، بعد از فتح مصر بدست رئیس تبلیغات که از رؤسای درجهٔ اول و رجال بزرگ موظفین بود انجام میگرفت و المعز برای او در کاخ شخصی خود جا و مکانی مخصوص قرار داده بود. ایجاد مرکز ازهر و منظور از بنا و بنیاد آن ابتدا برای دعوت تشیع بود .

رئیس تبلیغات از برای نشر و ترویج تعلیمات فاطمیان دوازده نفر نقیب و سر دسته قرار داده بود ، همانطور نمایندگان و نوابی‌هم از جانب خود به دیگر شهرها و ممالک فرستاده بود که این مذهب را ترویج مینمودند و فقهای رسمی دولت را حاضر کرده و روزهای دو شنبه و پنجشنبه را مجالس خطابه تشکیل میدادند و از اصول مذهب شیعی برای دیگران سخنرانی میکردند مبلغین متن سخن رانی ها را ابتدا تهیه کرده بعرض خلیفه میرسانیدند پس از اینکه خلیفه آنرا خوانده و امضا میکرد بموقع عمل و اجرا گذاشته میشد .

رئیس تبلیغات مجالس خود را در دو محل بزرگ از کاخ خلافت تشکیل داده و بر کرسی خطابه در دیوانخانهٔ عالی جلوس میکرد و شروع به سخن رانی برای مردها میکرد پس ازآن مجلسی مخصوص برای زنها تشکیل میداد که معروف به مجلس تبلیغ بود و در این دو جا کنفرانس داده و عقاید مذهبی را یاد میدادند . هنگامیکه از سخن رانی فراغت پیدامیکرد از منبر پائین‌آمده مردم دست او را میبوسیدند و اوصفحهٔ سخن رانی را که دارای‌امضای خلیفه بود بسرایشان می کشید . گاهی هم رئیس تبلیغات ازسران وبزرگان بنام هدیه یا صدقه که عبارت

ازسه درهم و ثلث درهم بود پولی در (بین) این مجالس جمع‌آوری میکردو هر کس که ازسران و رؤسای جماعت سی وسه دینار میداد رقعه و فرمانی بامضای خلیفه باو داده میشد که درآن نوشته شده بود (**بارك الله فيك وفي مالك و ولدك و دينك**) یعنی (خدا بتو و مالت و او لادت و دینت برکت بد هد) و آنشخص رقعه را گرفته با آن افتخار مینمود و آنرا جزء ذخایر خود میگذاشت .

رئیس تبلیغات جلسات کنفرانس وسخن رانی را برای سادات وآل علی علیحده ترتیب میدادند و از برای خواص و شیوخ و رؤسای دولت هم مجلس مخصوص تشکیل میداد و نیز از برای عوام و کسانیکه از جاها ی دور دست بمصر آمده بودند مجلسی مخصوص و از برای حرم و خواص زنهای در باری و بانوان دستگاه خلافت هم مجلسی بخصوص بود و دیگر زنها هم درجامع الازهر در سخن رانی مخصوص بانوان حاضر میشدند .

درکاخ خلا فت مجموعهٔ بزرگی ازکتاب بود که آنهارا از برای نشرعقاید فاطمیان و مذهب شیعه تألیف و تنظیم کرده مضامین و محتویات آنهارا بمردم یاد داده تلقین مینمود ند خلفا ی فاطمی توجه مخصوص با ین قسمت داشتند و کتابخانهٔ کاخ خلافت دارای نفیس ترین کتابها بود و بر تمامی کتابخانه های دیگر مصر وجاهای دیگر ترجیح داشت و مابین سایر کتابخانه‌های کشور اسلامی از همه ممتاز بود .

خلفا ی فاطمی نه تنها درنشر دعوت خود و تبلیغاتی که مکیردند بفضایل و مناقب اهل بیت و محامدآنها توجه داشتند و نسبت بخلفای بنی امیه وبنی‌عباس و کسانیکه علی علیه‌السلام را یاری نکرده بودند یا بخاندان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جور وستم روا داشته در غصب حقوق آنها اقدام نموده بود ند تکذ یب و طعن میکردند .

خلفای فاطمی فضایل علی و اولاد اورا بعد ها جزء نقوش مسکوکا ت خود نموده و بر دیوارهای مساجد و معابد مصر و شهر هائیکه در تحت تسلط و تصرف آنها بود آن فضائل را رسم و ثبت مینمودند .

فصل سوم

در فصول گذشته کیفیت پیدایش خلافت فاطمیان در مصر و اقدامات و خدمات آنان را به‌عالم اسلام و تشیع وادب وفرهنگ وعلوم شرح دادیم وپایان کارآنان را بقلم آوردیم.

بی‌مناسبت نیست سطری چند درباب اهمیت وعلت پیدایش خلافت فاطمی و کیفیت اوضاع اجتماعی آن زمان و هم‌چنین حقانیت و توجه آنان به عالم اسلام و مذهب شیعه نیز نوشته شود و مخصوصاً این نکته روشن شود که قیام این خاندان بسیار بجا و بموقع بوده و موجب بر آن بوده است که حقانیت اسلام پنهان نماند.

نهضت بسیار بجا و تشکیلات متین و حقیقت خواهانهٔ علویان و فاطمیان درافریقا که در نتیجهٔ مظالم بی رحمانه و وحشت آور خلاف اسلام و عدالت اجتماعی وفسادکاری بنی‌امیه بود و پس از آن هم مظالم بی رحمانه خلفای عباسی که درظلم و بیدادگری وکشتار بیرحمانه از بنی‌امیه سبقت گرفته کارهای شوم و ننگینی را در دوران اقتدارو خلافت و زمامداری خود بعرصه ظهور درآوردند (باستثنای چندنفر آنها) بقیه شان با رفتار و کردار ناشایست خود اسلام و اسلامیت را رسوا و بدنام ساختند.

در همان دوران بیدادگری خلفای غاصب بنی‌عباس روزنهٔ امیدی از افریقا جلوه‌گری کرده عالم اسلام را از رسوائی و خلافکاری بنی‌امیه و بنی‌عباس که بنام اسلام و اسلامیت انجام میدادند نجات داد.

بطوریکه در تواریخ خودی و بیگانه آمده است بعضی از زمامداران غاصب بنی عباس مانند متوکل عباسی و پیروانش نسبت به ائمه طاهرین علیهم‌السلام حد اکثر بدرفتاری راکرده هزاران تن ازاولاد علی و فاطمه‌را قتل عام و زندانی کردند.

در چنین وضع ناگوار خطرناکی که نسبت به طالبین حق و عدالت رفتار میشد نهضت عظیمی از افریقا بنام دعوت فاطمیان پدیدار گردید و پس از پایان دادن اوضاع ناگوار دوران تاریک وننگین بازماندگان نیمه جان بنی‌امیه، بدترین شکست را به دشمنان مشترک ایران و تشیع و ائمه طاهرین یعنی خلفای غاصب بنی عباس وارد ساختند.

بطوریکه در تواریخ و نبشته‌های خودی و بیگانه ملاحظه شده است یک

قسمت مهم از پیشرفت عباسیان ودرهم‌شکستن بنی‌امیه باهمت و کوشش وفداکاریهای ایرانیان میهن پرست که از بیدادگری و خلافکاری بنی‌امیه نسبت به ایران و ایرانیان و ائمه طاهرین صلواة‌الله علیهم اجمعین به تنگ آمده بودند انجام گرفت برای نجات از مظالم و بی عدالتی و تعصب شدید بنی‌امیه که بر خلاف انصاف و عدالت و آئین اسلام بود جمعی فداکار دلیر و شرافتمند از جان گذشته مانند بهشتی روان ابامسلم خراسانی و یاران فداکارش دستگاه ننگین و چرکین مخلوط با تعصب نژادی بنی‌امیه را بر هم زده برای پیشرفت عباسیان ونجات میهن بافداکاری های بی مانندی آنها را در مقابل بنی‌امیه تقویت و همراهی کرده برکرسی اقتدار نشانیدند. همینکه زمامداران حق ناشناس بنی‌عباس با همراهی‌ایرانیان برکرسی اقتدار وزمامداری تسلط یافتند در نهایت ناجوانمردی و عدم حقشناسی یک‌یک از آنان را با بدترین طرزی نابود و پراکنده ساختند.

در اینجا لازم است که این نکته بسیار مهم و دقیق را نیز یادآور شویم. پیشرفت و پیروزمندی خلفای عباسی در برابر بنی‌امیه ازطرفی با همت و کوشش وطن پرستانهٔ ایرانیان فداکار انجام گرفت که آغاز آن از خراسان بتوسط ابامسلم خراسانی و یاران فداکار و وطنپرست آن شاد روان بود که دستگاه ظالمانه بنی‌امیه را از هم پاشیده سرنگون ساختند

از جانب دیگر نیز از طرف حقیقت جویان ائمه طاهرین (صلواة‌الله علیهم) که از ظلم وجور وبیدادگری بنی‌امیه بتنگ‌آمده بودند با امید زیاد که‌بنی‌عباس بنی‌اعمام واز سلسله و بستگان آنها میباشند نیز برای پیشرفت و تقویت آنها باکوشش وهمراهی شیعیان خود کوتاهی نکردند ولی درمقابل آن همراهی‌های گرانبهای (حق‌خواهان) خلفای عباسی با بدترین طرز ظالمانه و خوانخوارانه‌ای نسبت به آن بزرگواران رفتار و تلافی کرده و از کشتار و حبس و تبعید سادات علوی و فاطمی خودداری نکردند.

اینک شاهدی گویا از تاریخچهٔ یکی از مخالفین فاطمیان و تشیع: که دراین باره در کتاب تاریخ خود انتشار داده است انتشار میدهم

اقتباس وترجمه از کتاب تاریخی عمر ابوالنصر مصری

هرکسی تاریخ اسلامی را مطالعه کند می‌بیند که یاران علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و اولادوی از ائمه طاهرین‌چگونه تصمیم گرفتند که با مبارزه وجدال با اموی‌ها درنهان و آشکار درآغاز کاربخلافت برسند (بعقیده شیعیان امامت به حق) و پس از

آن باتفاق و همدستی با بنی‌اعمام و پسر عموهای خودشان از بنی عباس چه تصمیمی اتخاذ نمودند. آنها تقریباً یقین داشتند که هر وقت پیروزی بدست آید خلافت و امامت بحق بایشان برمیگردد نه بدیگری. پس هنگامیکه اموی ها در امر حکومت مغلوب شدند بنی‌عباس پس‌از تسلط به کارها. خلافت بنی‌اعمام خود را که علویین بودند انکار کرده به جنگ وجدال و کشتار آنان شروع نمودند چنانکه اموی‌ها هم پیش از آن همان رفتار ظالمانه را داشتند. بهرهٔ علویان در این میان بسیار کم و ناچیز و حتی هیچ بود. ولیکن عباسی‌ها در میانه این انقلابات و بهم خوردگی بخصوص در اوایل کار خود توانستند برمخالفین خود تسلط پیدا کنند و آنانرا مغلوب سازند زیرا که مال و رجال و سلاح در دست آنها بودو چون کار بدست ایشان افتاد با علویین منتهای بد رفتاری را بخرج داده و از هیچگونه ظلم و تعدی نسبت بآنها کوتاهی نکردند چنانکه اغلب ایشان را تبعید یا زندانی نموده یا کشته و نابود ساختند و بطوری بدرفتاری در بارهٔ ایشان کردند که بعضی از آنها ناچار شده بنای محاربه ونزاع با بنی‌اعمام خود در نهانی وعیان گذاردند و مبلغین خود رادر هر گوشه وکنار وشهر ودیار بکار واداشته و درانتظار پیروزی وظفر و موقع پیشرفت خود بودند.

در قرن دهم میلادی چهارم هجری غنچهٔ اقبال ونصیب علویین شکفته گردید زیرا که یکی از دعاة و مبلغیین علویان توانست بر قسمت شمالی افریقا تسلط یافته دولت فاطمیان را درآنجا درحدود قیروان تأسیس نماید و هنگامیکه شهر مهدیه را بنا نمودند بآنجا انتقال یافتند و پس از پیروزی اولیه خویش بر مصر مسلط گردیده و خلافت فاطمیان‌را درآنجا اعلان کردند. ولیکن دولت عباسی هیمنطوربقدرت خود باقی بود و بر بیشتر شهرها و قسمت‌های کشور اسلامی تسلط و نفوذ داشت و دولت فاطمیان ناچار بودند که‌اگر آشکارا نتوانند با آنها مجادله و جنگ کنند محرمانه و نهان با آنان جنگیده تا اینکه بدین‌وسیله بر تمام کشورهای اسلامی ازشرق تاغرب تسلط پیدا کنند.

وضعیت ناگوار و تاریک بنی‌عباس

اوضاع سیاسی دولت عباسی خیلی مناسب ازبرای پیشرفت فاطمیین بود زیرا که ضعف و ناتوانی در دولت امپراطوری پردامنه و بلاد دوردست آن کشور وسیع روی داده و یکی پس از دیگری دچار انکسار واختلال شده بود وقتی که قرن یازدهم رسید و آفتاب دولت عباسی اعلان غروب

خود را شروع نمود انقلاب و آشوب در کشور ایشان بدرجه‌ای توسعه یافت که فاطمیین توانستند بخاطر جمعی منظورخود را که ازهم گسیختن رشتهٔ انتظام دولت مخاصم ایشان بود انجام داده و بر کشورهای اسلامی با نفوذی هرچه تمامتر تسلط و استیلا پیدا کنند.

اوضاع ایران

دراواخر قرن یازدهم میلادی ضعف نفوذ دولت عباسی امری واقع و انجام شده بود و از صد سال قبل از این تاریخ خلفای بنی‌عباس از سستی و ضعف طوری شده بودند که امر خلافت از دست آنها درآمده و بدست سران سپاه از ایرانیان و ترک افتاده بود و آنگاه که خلفای عباسی ازدیاد نفوذ ترک‌ها و ایرانیان و زعمای بلاد و شهرستانها و استقلال ایشان‌را در هر جا دیدند و خودرا عاجز و ناتوان از جنگ و جدال ومطیع کردن‌آنان مشاهده کردند حکمت ایشان چنین اقتضا کرد که استقلال غالب این امراء و سران و سرکردگان محلی‌را تصدیق کنند، پس امپراطوری یکطرفهٔ نیرومند و با اقتدار دورهٔ رشید و مأمون و معتصم، به‌دولت های کوچکی که بعضی با دیگری درراه بسط و توسعه خودمبارزه نموده و باهم میجنگیدند تبدیل شد.

ایران در اواخر قرن‌دهم میلادی میدانی دامنه‌دار برای این کشمکش و اختلاف شده و نیروی سپاهیان دولت سامانی که ایرانی اصیل بودند با نیرو وسپاه دولت بویهی که از دیلم بشمار میآمدند بنای منازعه و جدال را گذاشتند اولیها برقسمت ماوراء النهر وخراسان وسیستان مسلط بودند درصورتیکه بویهرها بر خوزستان و فارس وکرمان و عراق‌عجم تسلط داشتند و آنها قدرت و تسلط خودرا بجائی‌رسانیدند که خلیفه عباسی را تحت نفوذ خود درآورده و بسلطنت خویش معترف نمودند.

نخستین بارضعف وسستی وشکست بزرگ که در دولت سامانی‌آشکار شد ویکی ازموالیان ترک استقلال یافته و درغزنین دولتی‌تأسیس کرد وآن بعداز ایجاد حکومتی بودکه درغزنین تشکیل داده ومقدمه دولتی بزرگ و با عظمت ونیرومند گردید، که بر هندوستان مسلط شده و اسلام را بهند برده و رواج داد و آن دولت غزنوی ها بود موقعی‌که سلطان محمود غزنوی طلوع کرد از سامانی‌ها قسمت شرقی کشور ایران را انتزاع نمود همانطورکه ترکها را تا ماوراء کاشمر رانده و از خلیفه عباسی هم منشور حکومت کشورهائی راکه برآن استیلا یافته بود دریافت نمود و سلطنت خود را درآنجا پابرجا و استوار گردانیده و بعد ازآن شهرهای دیگر را یکی بعد از دیگری

از دست آنها انتزاع نمود و هنگامیکه سلطان محمود وفات یافت کشور امپراطوری او بین فرزندانش قسمت شد و ما بین ایشان اختلاف افتاد و نواحی ایران و قسمت های دیگر از شهرهای خاور زمین بدوره پیشین و کشمکش های سابق خود بازگشت‌نمود.

خلافت بنی عباس

اما خلافت عباسی دراین دوره عبارت بود از نفوذ مذهبی‌ولی‌سیاست بیشتر بدست دیگران بود زیرا که حکومت ازصد سال پیش از آن از خلفاانتزاع شده حتی‌در خود بغداد برای ایشان قدرت و قوتی نبود و امرای بویهی که نام آنها بر ده شد اختیاردار و کارگذار سیاست بودند علاوه بر این آنها دارای مذهب تشیع بودند و شاید این حالت وحشت آور و این اضطراب و تشویش واین اختلاف پی‌درپی‌بهم پیوسته و شامل تمامی‌کشور امپراطوری دولت بنی‌عباس میشد. دوعامل مهمی بودند که خلفای فاطمیین درقاهره ترتیب داده وبا آن بنهایت جدیت درضرورت کارخود برای بهمزدن اساس خلافت بنی‌عباس و بسط و توسعه سلطنت و دولت شیعی فاطمی براسپراطوری ازهم ریخته و پر اختلاف اسلامی میاندیشیدند.

ترویج تشییع

دعوت شیعه درکشور ایران بیشتر از دیگرجاها انتشار داشت زیرا که این مذهب با مزاج ایرانی‌موافق و دمساز بود ازجهت اینکه آنها میخواستند دین‌ودولت دریک شخص‌تنهاجمع شود واینرا بهتر ازنظام دموکراسی جمهوری که بین اهل سنت اشتهار داشت میدانستند.

دراین اوضاع و احوال سلاجقه ترک که سالها در پی غارت و حدودو اطراف کشور امپراطوری ازسر زمین‌خوددرماوراءالنهر بودندجلوه وظهور نمودند وهزار ها از ایشان دین اسلام را پذیرفته و درسال ۱۰۳۰ میلادی برخراسان حمله‌کرده و غزنوی‌ها را از آن حدود راندند وشروع ببسط نفوذ خوددر تمامی‌شهرهای ایران کرده وباین ترتیب سرزمین اسلامی‌برای دستجات ملل آسیای مرکزی مفتوح شد و دره ۱۰۵۵ آنها بر بسیاری از اراضی ممالک اسلامی مستولی شده و تا حدود کشور امپراطوری بنزانطین (روم) را متصرف گردیدند و طغرل بیک سلجوقی با تشریفاتی زیاد در میان جمعی کثیر وارد بغداد گردید و بویهیهای ایرانی‌را ازموقعیتی که در دستگاه خلافت داشتند برکنار کرد و بجای ایشان رجال سلاجقه بروی کار آمدند و طغرل از خلیفه القائم‌بامرالله در خواست نمود که بسلطنت و دولت ایشان اعتراف کند چنانکه ازاو

خواست که دختر خودرا بازدواج وی در آورد و خلیفه هرچه را که طغرل بیک خواست باو داده و حکومت دولت وی را تصدیق نموده و بوی امارت خراسان را اعطا کرده و با این ترتیب سلاجقه در کشور ایران وحدت سیاسی و وحدت دینی را عودت دادند.

طغرل بیک در آخر به ری برگشته و خلیفه عباسی را در بغداد بحال خود گذاشت ولی در حقیقت خلیفه تحت حمایت و قدرت او در آمد.

شهر ری در آنوقت شهری بزرگ و آباد بود که در منطقه نفوذ دیالمه قرار داشت. درنیمه‌های قرن یازدهم میلادی موقعی که سلطان سلجوقی مشغول انتظامات امور خود در ایران و دیگر نواحی آن بود و اساس حکومت و دولت خود را استوار میکرد. از حوادث عجیبه و پیش آمدهای مهم این بود که در آن دوران مادر روزگار در ری مردی نابغه و فوق العاده عجیب را بوجود آورد که در صدد شرح نیمی از کارها و تاریخ او در این کتاب میباشیم و این مرد کسی است که از بزرگترین نوابغ دنیا باتفاق دوست و دشمن بشمار آمده و میتوان او را یکی از عجایب روزگار شمردو آن مرد حسن صباح بود.

(از کتاب تاریخی ابوالنصر)

سرگذشت

حسن صباح

این قسمت مهم نیز از کتاب تاریخی عمر ابوالنصر اقتباس و ترجمه شده است

حسن صباح و نبوغ و استعداد او

ما در اینجا سیرت حسن صباح مؤسس دعوت اسماعلیه و واضع مرام و مسلک و سازمان دعاة و مبلغین آنرا مقدم میداریم که صفحه‌یی از غریب‌ترین صفحات دعوت‌های سری وتبلیغات نهانی است و در اسلام میتوان گفت مردی بمانند او در تدبیر نیامده و در تاریخ نمیتوان شخصیتی بالاتر از او را در جرئت و جسارت در اجرای مرام ومسلک خود که تا کنون باقی مانده پیدا نمود و هرکس که تشکیلات انجمن سری یا دستجات نهانی را داده میتوان گفت تحت دستور او عمل نموده و بروش و مسلک او رفته و عملیات بیم آور و وحشت انگیز را بطریقه‌ایکه او وضع کرده تعقیب نموده است.

حسن پیشوائی ازپیشوایان دعوت شیعهٔ اسماعیلی‌بود در دوره‌ایکه‌دعوت وتبلیغ برنده‌ترین سلاح از برای جنگ با مردمان متوسط الحال و اشخاص ساده و عوام‌بود و این‌خودسرّی از اسرار بود که با اعمال و رفتار و مسلک و مرام او که از نیروی بیم و مذهب و دین توأم و آمیخته گردیده بود و فلسفه حسن بزرگترین عناصر قوه و زور او بوده و هوشمندی و نبوغ وی بالاترین دستیار وکمک برای موفقیت و پیشرفت او بشمار آمده زیرا که حسن در واقع نه تنها داعی و مبلغ بوده بلکه فیلسوفی بود که فلسفهٔ خود را با ذکاوت و ریزه کاری و طرفه سازی بسیار بنقش درمیاورد و باآن نقشه‌های فکری خود را ترتیب میداد و با این فلسفه خود عالم وسراسر جهان را با ذره‌بینی مخصوص نگریسته و از آن قانونی خاص برای حکومت کردن بر اشخاص و اشیاء و پیش‌آمدها اتخاذ میکرد.

حسن در دوره‌ای از پر خطرترین دوره‌های اسلام پیدا شد که سخت ترین اثررا در مقدرات فعلی و آینده خود داشت و او در چنین عصری که اسلام باریکترین مرحله از مراحل خود را استقبال میکرد و با خطرناکترین روزگار مصادف‌بودو تمامی قوای خود را بسیج نموده و میخواست که با دنیای باختر در میدان جنگ صلیبی داخل نبرد وکار زار شود و لازمه این مبارزه وکار زارها بود که حد فاصل بین بسطو نفوذ اسلام

یا انحطاط و توقف یا نابودی و اضمحلال آن گردد ودرچنین عصری این مولود جدید پر خطر و وحشت آور عالم دین را بشگفت در آورد ، که با نظر دقیق درچنین عصری تصادم را بسخت ترین وضع بین شرق و غرب مشاهده مینمود .

ری

توجه خاص طغرل بیک سرسلسلهٔ سلاجقه به ری باعث شد که ری شهری بزرگ بازرگانی و میدان دادوستد گردد و صدها مدرسه وآموزشگاه درآن تأسیس شده بزرگترین مرکز تجارتی شهرهای ایران شود .

وقتی که طغرل بیک وفات یافت ، پسرش آلب ارسلان جانشین او شد . او شهرری را وا گذاشته باصفهان رفت تا اینکه آنجا را پایتخت خود ساخت لذا از عظمت و شئون ری کاسته شده و مردم آن از شئون و مراسم مذهبی رخ تافته وارد اختلافات شدند و موضوع قومیت و ملیت را بمیان آوردند زیرا که ساکنین ری مردمی آمیخته و مخلوط از ایرانی و ترک و عرب بود .

پدر حسن

حسن صباح درشهرری درحدود سی سال بعدازقرن چهارم متولد شد . پدرش صباح مردی فقیه و افتاده حال و فروتن بود که نهانی عقیده شعبه باطنیه داشت وجامه‌ای از پرهیزگاری و پاکدامنی بر تن پوشیده و ملبس بلباس زهد و تقوی بود . او بخود نسبت عربی بسته و گمان داشت که از تخمه صباح حمیری میباشد . نام صباح علی بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد صباح حمیری بوده و دربارهٔ او گفته اند که با پای پیاده از یمن بکوفه آمده و در آنجا بتجارت و خرید و فروش فلزات و احجار کریمه پرداخته ثروتی هنگفت از این راه برای خود فراهم نمود و پس از آن کوفه را ترک کرده بقم آمده و از تجارت منصرف گردید سپس در شهر ری سکنی گزید و یکی از مبلغین و دعات شیعهٔ اثنی عشریه گردید و این کار بر ای او مانع نبود که هم کار تبلیغ و هم تجارت داشته باشد .

علی پدر حسن یک دوست ایرانی داشت که از دعات شیعهٔ اسماعیلیه بود وباواحترام میکرد . روزی آن دوست به علی نصیحت کرد و سفارش نمود که پسرش را به یکی از آموزشگاههای بزرگ خارج ری بفرستد و این دلیل بر آن بود که علما و دانشمندان بعد از اینکه پایتخت را باصفهان انتقال داد از شهر ری بیرون آمده و بشهرهای دیگر پراکنده شده بودند و در ضمن صحبت باو گفت چرا پسرت را به نیشابور نمیفرستی ؟ زیرا درآنجا دانشگاه بزرگی است که نام آن در همه جا شهرت دارد استادان و دانشمند

آن‌شهرتی تمام دارند و از هر جا حتی ازدورترین نقاط دانشجویان بجانب آن روانه میشوند .

بعد از کمی اندیشه و تردید طولی نکشید که علی پسر خود حسن را به نیشابور فرستاد که شهرت دانشگاه بزرگ آن بهمه جا رسیده بود و خود علی هم بهمراه پسر جوانش بجانب نیشابور روانه گردید و چنانکه گفته‌اند عمده علت و اسبابی که مخصوصاً علی را بفرستادن پسرش باین مدرسه عالی مشهور وادار گردانید برای دفع شبهاتی بوده که در عقیدهٔ مذهبی او راه یافته بود، چه شیعیان در دوره سلاجقه درنظر اولیای امور بنظری خاص دیده میشوند و عقیده ایشان را آلوده باغراض سیاسی دانسته و بعضی از آنها را پیوسته از دعاة فاطمی میشمردند .

در مدرسه

دانشجویان دانشگاه نیشابور بروفق‌مرام ومنظوری که درزندگانی اجتماعی خودداشتند طی درجات علمی می‌نمودند و مابین ایشان بعضی‌تنگدست و بینوا و برخی‌متوسط الحال و بعضی‌دیگر توانگر وخوشگذران بودند .

آنها که جزء تنگدستان بودند جا و مکان درستی نداشته ، اغلب درصحن مدرسه یا حجرات نا مناسب تحتانی منزل داشتند ولیکن بر عکس اشخاص توانگر و نازونعمت پروردها را در غرفه های مخصوص و حجرات فوقانی که هر کدام دارای سه تخت خواب یا کمتر بود جا میدادند .

در این جامعه و در داخل حجرات آن عده کثیری طلاب و دانشجوی غریب به تحصیل مشغول بودند که از شهرهای دور دست برای تحصیل بآنجا روی آورده و ما بین استادان دانشگاه جمعی از علما و ادبا و دانشمندان معروف و مشهور بودند که مشهور تر از همه امام محدث موفق‌الدین نیشابوری بود و دانشجویان بیشتر در حوزه درس او گرد آمده و اصرار داشتند که در شمار طلاب حوزه درس او باشند و اینطور شهرت داشت که مردم با یکدیگر میگفتند که هر کس خدمت امام درس بخواند طی مراتب و مقامی خواهد نمود و از برکت درس امام بجاه و مقامی خواهد رسید .

مابین شاگردان امام کسانی بودند که در امور کشوری بوزارت و صدارت رسیده یا در ردیف لشکری بسرداری و سالاری نایل گردیده و در کشورهای اسلامی شهرت تمام یافته و دارای آوازه و نام بودند و پدران دولتمند و دانشجویان همواره هدیه وتعارف برای دانشجویان فقیر و بینواهای دانشگاه اعطا نموده و بین ایشان آن هدایا توزیع میشد و تنگدستان بدین‌وسیله از جانب ایشان بر خوردار شده و بتحصیلات خود ادامه میدادند .

دوستان و رفقای حسن

برای حسن صباح که بازرگان زاده بود درجامعه نیشابورغرفه‌ای ازحجرات که دارای سه تخت بود اختصاص‌داده بودند و درآن حجره دو رفیق داشت که بعدها ستاره اقبال ایشان تابش یافته و از بزرگان‌عصر ورجال مشهور روزگار شدند و آن‌دو یکی عمرخیام فیلسوف و شاعر معروف و دیگری وزیر کبیر خواجه نظام‌الملک وزیر بزرگ جلال‌الدین ملکشاه بود.

نظام‌الملک درکتاب خودش بنام (الوصية) شرح ورود خودش را بدانشگاه نیشابور و همدرسی و اجتماع خود را با دو یار دبستانی خویش بدینگونه مینویسد:

امام موفق‌الدین نیشابوری از علمای اعلام و سرآمد دانشمندان خراسان بود و درس‌او مورد توجه و نظر بسیاری از جوانان شده و قدس‌و تقوای امام طوری شهرت داشت که هر نوع دانشجو بویژه طلاب حدیث و تفسیر را بجانب امام کشانده وباو پیوستگی و ارتباط میداد و این جنبه پاکدامنی و زهد امام وسیله و اسبابی بود که پدرمرا وادار نمود که مرا بجامعه نیشابور روانه دارد و درآنجا باعمر خیام و حسن صباح آشنایی و رفاقت پیدا کنم.

این دو تن از دانشجویان خیلی با هوش و استعداد بودند و رغبتی تمام و اصراری زیاد درطلب دانش داشتند و هنگامی که درس امام موفق تمام میشد ماسه نفر دور هم گرد آمده و درحجره‌ایکه بما سه تن اختصاص داشت بمباحثه و مذاکرهٔ درسی که فرا گرفته بودیم پرداخته و آنـرا مقدمه‌ای از برای حفظ و تمرین درس قرار میدادیم.

نظام‌الملک درجای دیگر ازکتابش میگوید: درهمان اوقات طلبه‌ای بودکه او را ابن علی مینامیدند و امام موفق خیلی باو توجه داشته از وی احترام و به او محبت میکرد.

روزهای نخستین

حسن روزهای نخستین خود را در این آموزشگاه گذرانده قرآن و حدیث و تفسیر وسنت و امور مربوطه بآن را با صرف و نحو و تفسیر وهندسه ومنطق و ریاضیات درآنجا فرا گرفت و نیز زبان لاتین ویونان وفلسفه قدیم را درآنمدرسه تحصیل نمود.

یاران سه گانه به‌ذکاوت وهوشمندی وپشت‌کار و عزم واستقامت اشتهار یافتند مخصوصاً حسن همواره حسن اهتمام وکوشش استادان خودرا باپرسش‌های عجیب و

غریب و شبهه انگیز در امور دینی و عقاید اسلامی بحرکت وجنبش درمیآورد ولیکن هیچیک از ایشان ملتفت مقدرات و سرنوشت این شاگرد افسرده حال در دوران آینده نبودند.

از جمله چیزهائی که فرض میشد این بود که این سه تن همدرس و همداستان که در یک حجره میخوابیدند و پیش یک استاد درس میخواندند وبطور مساوی و برابری با یکدیگر درسهای خود را مذاکره میکردند بایستی که بعدها دارای روحیه واحد و شخصیتی یگانه و متحد شوند زیرا که دوستی و رفاقت دانشجویان ساده باید استوار ترین دوستی‌ها باشد و نزدیکترین وسیله برای سازش دلها و محکم کردن رشته دوستی و محبت خواهد بود ولیکن این دوستی و رفاقتی که بین این سه همدرس و همشاگردی بود عاقبت در روزهای آینده مبدل بیک دشمنی عجیب و آشتی ناپذیر گردید و بین حسن صباح و خواجه نظام الملک کار بخصومت و عداوت سخت کشید که شرح آن خواهد آمد.

تاریخ نویسان از علل این اختلاف و موجبات و عوامل اولیه آن مطالبی زیاد نوشته و طول و تفصیل داده‌اند اعم از اینکه واقع شده یا نشده باشد زیرا که موضوع اختلاف آنان دامنه بسیار دارد وما آنرا در این مورد امری بزرگ نمی‌شماریم که تمامی آنرا در این فصل بنویسیم.

اتفاق واختلاف

میگویند وقتی که این سه تن بین‌شاگردان امام‌الحرمین درنیشابور ذکاوت وهوش خودرا درفهم و تحصیل نشان دادند درآن زمان رشته دوستی و الفت بین آنها محکم شد و موجبات مودت از هر جهت فراهم آمد.

این سه تن حسن صباح ـ عمر خیام ـ و نظام‌الملک بودند. گفته‌اند که شبی از شبها حسن دو رفیق خود را مخاطب نموده و گفت:

بیایید قرار بگذاریم هر کدام از ما که درآینده وزیر شدیم دو رفیق خود را بشاه نزدیک نموده و آنها را بهر منصب و مقامی که بخواهند برسانیم.

اظهار این مطلب بین آن سه نفر، اندکی باعث سکوت و تعجب و حیرت شده و بخاطر نظام‌الملک و رفیق دیگرش عمر خیام ازاین حرف نوعی اضطراب و وحشت پیدا شد و درچهره و سیمای ایشان همان آثار نمودار شد که گاهی غفلتاً در رخساره اشخاصی که چیزهای نشنیده را میشنوند وهیچگاه بخاطر آنها چنین اندیشه خطورنکرده

هویدا و آشکار شد و این درخواست را درخواستی خیلی عجیب وغریب شمردند ولیکن با این احوال آن دو رفیق متوجه خود شده بزودی بحالت اول برگشتند واول کسی که سکوت و دهشت خاطر خود را قطع نمود نظام الملک بود که با یک آرامش خاطر مصنوعی باو جواب داد :

رفیق : من با تو قرار میگذارم و معاهده می‌بندم .

عمر خیام نیز موافقت کرد و قول او را تأیید نمود و وعده داد که با دو رفیق خود در این عهد وپیمان وفا کند .

این مطلب اگر صحت داشته باشد فی‌الحقیقة از تازگی و طرفه بودن خود از مطالب عجیبه و اتفاقات نادره میباشد و زیرکی و هوش زیاد و بلندی نظر و اعتماد بنفس و روشنی فکر و دور بینی معنوی حسن را از همان وقت بمنتهی درجه ثابت میکند و شاید که او با الهام غیبی و نظر ثاقب و حدس صائب خودش فهمیده بود که او با دو رفیق وهمدرسانش از بهترین شاگردان امام الحرمین از حیث ذکاوت و زیرکی و دانش و استعداد میباشند و با چنین فرض و با داشتن چنین اوصافی ناچار یکی از ایشان موفقیت یافته و زودتر از دو رفیق خود بآنچه که در زندگانی آرزومند آن است و امیدوار بآن میباشد خواهد رسید .

این‌معاهده وقرارداد سه گانه آیتی از آیات وسری ازاسرار در غرابت ودوراندیشی و مآل بینی این سه نفر بشمار میرود و برای این اتفاق و پیمان در آینده روزگار اثری عجیب از آثار بروی کار خواهد آمد و خطری عظیم را باید درآتیه نزدیکی از آن انتظار داشت چنانکه خوانندگان بزودی به نتیجه آن خواهند رسید و اگر این اتفاق رخ نداده بود تا این اندازه که ما امروزه اختلاف تاریخی می‌بینیم اختلاف تاریخی بوجود نمیآمد و عالم اسلامی تا این درجه دچار از هم پاشیدگی و خرابیها و اختلاف نمی‌شد و روزگار خوش و پر آرامش مسلمین باین تیرگی و آشفتگی تبدیل نمی‌یافت .

بعضی از مورخین نوشته‌اند که پدر حسن در این اوقات وفات یافته ولی حسن همواره مشغول‌تحصیل بود تا اینکه از مدرسه بعد از فراغت تحصیل بیرون آمد و از پدرش برای این پسر جوان ثروتی بارث باقی‌مانده بود و بین مرگ پدر و مرگ‌تحصیل او چندان طولی نکشید .

اما عمر خیام مدتی دیگر در مدرسه مانده و مشغول بود که خود را در ریاضیات

و نجوم سرآمد اقران سازد و تحصیلات خویش را دراین راه بپایان رساند .

و اما خواجه نظام‌الملک را پدرش با هزینه و مقرری روانه غزنین نمود و بدین ترتیب تفرقه وپراکندگی و دوری این‌سه رفیق و همدرسان دبستانی و سه تن یکه سوار میدان فراست و سیاست از یکدیگر فراهم آمد تابعد ازاین روزگار و حوادث ایام‌چگونه اسباب اجتماع و گرد آمدن ایشان را مهیا نموده و آن قضایای عجیب و حیرت آور و پیش آمدهای سرشار از غرابت را بروی کار آورده وگزارش کردار ایشان را جزء آثار فراموش نشدنی و اخبار مهمه تاریخی بیادگار گذارد .

حسن در ری

زندگانی حسن در ری بعد از اینکه دانشگاه را طی کرده و بمیهن اولیه خود بازگشت نمود چندان مورد توجه ونظر نیست ولیکن در همان اوقات دوست ایرانی پدرش که پیش از این از او نامی برده شد روانه مصر گردید . دوستان دوره کودکی و همبازی‌های زمان بچگی حسن هرکدام پراکنده و دنبال کارخودشان رفته بودند ولیکن بسیار وقت میشد که آنها دورحسن جمع شده ازذکاوت وهوش وحسن گفتار وقوهٔ نطق و بیان وکثرت فهم وسرعت انتقال وچشمهای جذاب اوکه آثار هوشمندی و دها را ازخود نشان میداد و بسا بودکه‌از او عملی را درخواست میکردند که زودتر او را دراهتمامی که داشت و نشاطی که از خود نشان میداد بموفقیت رسانده و بمنظوری که دارد بدانواسطه نائل شود، او دراثر این سئوال لبخندی زده ودرچهره ورخسار خود گشاده رویی وشکفتگی‌عجیبی نشان داده میگفت :

- من حالا خیلی طالب استراحت هستم ومایلم که تاچندی از زحمت تحصیل درآمده و رفع خستگی کنم و من اکنون کسی هستم که آغازجوانی آن است و چندان در باره خودم از فقر و تنگدستی و بیکاری و بطالت نمیترسم .

زندگانی حسن مدتی درشهر ری بدین گونه میگذشت که قریب بگوشه گیری وعزلت بود وگاهی برای دیدن قافله و تماشای مسافرینی که ازاصفهان وارد میشدند رفته و روزها را میگذراند تا تاریکی شب فرا میرسید و آنوقت بمنزل برگشته با رفیق خودش علی عطار ودیگران بشب نشینی گذرانیده و بعضی از اوقات شبانه را بچنگ وچغانه یا شنیدن نوا و آهنگهای محلی میگذرانید وگاهی بمناقشه و مذاکرات و یا ذکر افسانه‌ها و حکایات صرف وقت میکرد .

شخص تازه وارده شبانه

در یکی ازشبها مستخدم خانه آمده بحسن خبرداد شخص غریبی آمده وشما را میخواهد و اراده دیدن شما را دارد. این شخص تازه وارد دوست دبستانی او عمر خیام شاعر مشهور بود که آمده بود تا او را ازموفقیت وپیشرفت‌های دوست دیگرشان نظام‌الملک آگهی دهد که چگونه دردستگاه سلطنتی راه یافته و اکنون بوزارت ارسلان سلطان سلجوقی رسیده‌است.

ازجمله سفارش و اصرار عمر خیام بحسن این بود که برای نظام‌الملک گزارش روزهایی‌را که در مدرسه باهم بودند بخاطر آورده وآن پیمان سه گانه را که سه‌دوست و یار دبستانی باهم بسته بودند تذکر دهد و اینکه چگونه قرار بود که هر وقت هر کدام از ایشان بمقامی رسید در مساعدت و همراهی و واداشتن دیگران بکار بذل مساعی نماید.

گذشته از آن چگونگی رفتن خود را نزد خواجه برای حسن بیان نموده و باو گفت که در بدو ورود نزد نظام‌الملک نسبت بوی چگونه پذیرایی شده و پس از یادآوری آن عهد و پیمان تا چه اندازه مورد نوازش واحسان وزیر واقع گردیده وازمال و منال آنچه راکه دلش خواسته باو داده است.

نظام‌الملک درکتاب (الوصیه) خودش هم این موضوع را مینویسد که‌چگونه عمر خیام درکاخ وزارتی از او دیدن کرده و چه طور از وی استقبال و پذیرایی شده و باو وعده داده که در خدمت سلطان از وی صحبت بمیان آورده و از شأن و مقام علمی او مطالبی بیان کند.

و نیز می‌نویسد که شرم حضور و خجالت زدگی و رقت و نرمی و ملاطفت شاعر تا چه اندازه در بالاترین درجه قرار داشت و چگونه خواسته که رفیق قدیمی‌اش‌را در تحت حمایت خود درآورده ازوی نگاهداری نماید و باو کمک مادی و نیروی مالی بدهد تا اینکه بتواند بجانب علوم و دانش وکتب روکند و بتکمیل کارهای خود پردازد.

وقتی که نظام‌الملک از راست گفتاری و اخلاص و درست کاری عمر خیام اطمینان یافت برای او از بودجه نیشابور، دوازده هزار دینار درسال مقرری قرار داد که با آن مبلغ نیازمندی او برطرف میشد و خیال او را درکارهای فکری وعقلی که منتهی آرزوی وی بود تأمین میکرد.

در منابع دیگری آمده است که وقتی نظام الملک در دوره آلپ ارسلان پیروزی یافته و بوزارت رسید عمر خیام از او دیدن کرد و آن یار دبستانی باو تبریک و تهنیت گفت خواجه باو احترام و مهربانی و احسان نمود ، از او پرسید چرا عهد مدرسه را فراموش میکنی و از من نمیخواهی که بآن وفا کنم .

خیام ـ آفرین بر تو و وزارت تو ، خدا بتو آنرا مبارک کند . امامن کسی هستم که جز حکمت و فلسفه چیزی را دوست ندارم ، تنها میخواهم که برای من شهریه و مقرری باشد که کفاف هزینه زندگانی مرا بدهد و با آن بکار خود ادامه بدهم .

وزیر برای او ماهیانه از قرار هر ماهی ششصد دینار طلا مقرر نمود که در رأس هر ماه مرتب باو بپردازد .

با این وصف عمر خیام به نیشابور برگشته و بکار تألیف و نظم شعر پرداخت .

مسافرت حسن

بعید نیست که عمر خیام شاعر ، حسن را در ری دیده و او را از چگونگی کار و پیش آمد روزگار وزیر خبر داده باشد و در این ملاقات حسن را تهییج وتحریک نموده است که هرچه زودتر از ری باصفهان مسافرت کنند .

خلاصه آنکه حسن بعد از شنیدن این خبر با کاروان پس از چند روز رنج سفر خود را باصفهان رسانید و بیشتر راه با فقرا و ساربانانی که کالای بازرگانی و مال التجاره حمل و نقل مینمودند پیاده راه می‌پیمود .

در بین راه اهل قافله و مسافرین را دید که خیلی از جاه و مقام وزیر و شوکت و جلال او صحبت میکنند و میگویید که چگونه با دختر پادشاه ارمن در چند ماه پیش ازدواج کرد و جشن عروسی تا چه اندازه با شکوه و تجمل و زیاد روی و اسراف کاری بود ، و باچه تشریفاتی انجام یافته است .

اصفهان بواسطهٔ ورود سلاطین سلاجقه و مرکزیت دادن آن یکی ازشهرهای بزرگ تاریخی شده و مرکز عمده ومهم تجارتی گردید که درآن فرآورده‌ها ومحصول صنعتی فارس وکرمان وخراسان وکوهپایه وخوزستان ودیگر شهرها بفروش میرسید .

وقتی حسن باصفهان رسید چندان در اندیشهٔ شناختن یا دیدن ابنیه و آثار اصفهان وگردش و تماشای آن شهر نصف جهان نبود ، بلکه تمام فکر و خیال او متوجه آن بود که هرچه زودتر خودش را بوزیر رسانیده و از او دیدن کند ، بنابراین بجانب کاخ وزیر رفته ودر ردیف کسانی ایستاد که انتظار نوبت خودرا برای ملاقات

وزیر داشتند وقتی. که نوبت باو رسید وداخل اطاق دوست قدیمی خود گردید وزیر پیش دستی نموده باو گفت: تو خواهان چه چیزی و از من چه میخواهی؟

حسن با جرئت وجسارت بیسابقه‌ای جواب داد.

- من حسن صباح دانشجوی جامعه نیشابورم.

حسن با وزیر

مورخین چیزی در این باب ننوشته اند که چگونه وزیر از این جواب استقبال نموده، و آنچه مشهور این‌است که وزیر با روی باز جواب سؤال حسن‌را داد و او را بخدمت سلطان معرفی نموده و نزدیک گردانید و از طرف شاه ریاست دیوان دارائی و خراج باو تفویض شده و انجام این‌خدمت را عهده دار گردید.

وزیر دونفر منشی بعنوان معاون برای نوشتن یادداشتهای مالی تخصیص داد و باو حق دادند که درهیئت وزرا هم حضور پیدا کند که آن هیئت باحضور شاه تشکیل میشد وهروقت نظام‌الملک باوکاری داشت ویرا خواسته و درامور مربوطه مذاکره میکرد.

ولیکن بطوریکه نوشته‌اند هیچوقت کارهای عمده را باو واگذار نمیکرد، زیرا که وزیر بهتر از همه اطرافیان خود را میشناخت و اشخاصی که با او کار میکردند بکار وکردار ایشان آگاه و بینا بود بویژه از روحیهٔ حسن بخوبی پی برده بود که او مردی جاه طلب‌است و میل دارد که هرچه زودتر خود را به‌اعلی‌درجه وبالاترین‌مقام برساند و این‌تمایل و اخلاق با رضایت خاطر وزیر و نظر دقیقی که درکارهای حسن داشت موافق نبود و بتدریج موجبات نارضایتی حسن فراهم آمده و در کارهای وزیر خرده گیری و انتقاد میکرد و شکایت درونی‌را بهمکاران اطرافی خود اظهار مینمود. وزیر ملتفت کارهای او شده روزی او را خواسته باو گفت:

من امیدوارم که اعلیحضرت شاه یکی دو سه سال دیگر از خدمات شما قدردانی کرده مقام و منصب شایسته و لایقی بشما اعطا کند. من چون میدانم که شما عشق نظامی دارید و مایلید که در نظام و ارتش خدمت کنید چرا مانند یکی از افسران بخدمت نظام وارد نمیشوی؟

حسن - به‌خدمت نظام عشق ندارم.

وزیر - تو دراینجا اشتباه‌میکنی، زیرا که سپاه ونظام امری‌الهی وازعطایای خدائی

است واین کار از کارهای با افتخار و آبرومند و بزرگ بشمار میرود افسران وسرکردگان خیلی زود بمراتب عالیه میرسند و طی مقام و درجه میکنند و تو خود میدانی که سلطان محمود غزنوی جز بنیروی قشون نبود که کشور امپراطوری خودرا تا بآن درجه وسعت داد و او در اثر خدمت بنظام بآن جاه و مقام رسید که در دنیا شهرتی پیدا کرد.

حسن ـ من خدمت نظام را نمی‌پسندم و در بارهٔ آن بحث خواهیم کرد.

وزیر ـ تو چرا همیشه در تغییر و تبدیلی و بیک حال نمیمانی؟

حسن از این پاسخ احساس کرد که این کلمه اشاره بانتهای روبروشدن وملاقات دیگر بار او با وزیر است، لذا پیمان دبستان را بخاطر وزیر آورده و اتفاق و قرار دادی را که بین سه یار دبستانی از کمک و نگاهداری یکدیگر تا آخرین حد شده بود متذکر گردید.

در اینجا آثار خشم و غضب بر چهره ورخسار وزیر آشکار شده گفت:

ـ من عادت نکردم عهدی را که بسته ام بشکنم.

خلاف و مخالفت

بعد از ملاقات حسن و وزیر اتفاقاً برای حسن ملاقاتی با شاه دست داد و شرفیابی حاصل شد. شاه در این موقع از زیادی دانش و هوش وذکاوت واستعدادحسن تعجب نمود وهمین موضوع باعث بود که همیشه نظام‌الملک را به بیم و وحشت وامیداشت لذا بمحض اطلاع وزیر خود را بحضور شاه رسانیده و بین حسن و شاه مانع شد که از این تقرب و نزدیکی، امری را که منظور حسن بود واقع شود و هر وقت شاه میخواست با حسن در موضوعی صحبت کند وزیر صحبت شاه را قطع کرده نامه و اوراقی را بشاه نشان میداد و شاه را بخواندن آن مشغول مینمود و بدینوسیله حسن نمی‌توانست از این شرفیابی ها منظورخود را انجام داده و مقصود خود را عملی کند.

در این بین چرخ و فلک گردشی کرده و روزگار نقش دیگری بازی کرد باین معنی که بین الب ارسلان و امپراطور روم (بیزانطین) در ۱۰۷۱ میلادی جنگی سخت درگرفت. در این جنگ الب ارسلان بر امپراطور روم غالب آمده او را مغلوب و اسیر کرد و دولت سلاجقهٔ سوریه وشامات را هم ضمیمهٔ قلمرو خود گردانید و از جانب دولت مأمورینی برای حکومت و فرمانفرمائی آن حدود روانه گردیدند. واین سرگرمی وجنگ وجدال سلطان را از حسن و اندیشه او منصرف نمود. وقوع این حوادث بیشتر بضرر حسن تمام میشد زیرا که شاه با صدراعظم خود (نظام‌الملک) بیشتراوقات همراه لشکریان

بودند و برای حسن مجال دسترسی بشاه نبود .

حسن در این اثنا در اوقات جنگ لشکر کشی بناچار در اصفهان مانده از آنجا بیرون نرفت ، ولی چیزی که بود در نبودن شاه و وزیر ، او با شخصی عجیب و باتدبیر که ابوالفضل نام داشت آشنائی پیدا کرد . این شخص از کسانی بود که شهرها دیده وسفرها کرده ، با سرد و گرم روزگارساخته وبا همه گونه مردمی سروکار داشت ، چنانکه بیشتر غربا از هر جا بدیدن او آمده و با او سروسرّی داشتند و وقتی از اومیپرسیدند که این اشخاص چه کاره و کیستند ؟ جواب میداد : اینها فرستاده و پیام آوران ازبعضی دوستان خارج ورفقای دوردست منند .

حسن با ابوالفضل چندین جلسه دیدن کرده و بایکدیگرداخل مذاکره وصحبت شده‌اند ولیکن چیزی ازاین مذاکرات ومصاحبه‌ها کم یازیاد بدست نیامده ودرست معلوم نیست .

هنگامیکه الب ارسلان بپایتخت خود مراجعت نمود و اصفهان را با تشریفات تمام به مناسبت ورود موکب شاهی زینت کردند مردم شهر در اثر این فتح و پیروزی ازشاه پذیرایی و استقبال شایان نمودند و مدتی خبر فتح و ظفر شاه در تمام مجالس و محافل ورد زبانها و نقل مجالس بود .

حسن دوست دبستانی خود خواجه‌نظام‌الملک را بعد از مراجعت شاه خیلی کمتر میدید وگاهی بدیدن او میرفت، ولیکن با رفیق تازهٔ خود ابوالفضل زیاد گرم گرفته هر روزموقعی که بمنزل‌خود برمیگشت از اودیدن کرده وبا او بصحبت دوستانه ومذاکرات مشغول میشد . دراین بین ها معلوم شد که الب‌ارسلان بیمارشده و بزودی بسفر آخرت رهسپار میشود .

حیله و تدبیری که با عدم موفقیت بکار رفت

این خبر ناگهانی حسن را که امیدوار بود با تقرب وشناسائی که درخدمت شاه پیدا کرده بزودی او را بجاه و مقامی که خواهان آن بود برساند و وهمیشه به خواب وخیال آن بود سخت تکان داده و با این پیش‌آمد آثار یأس‌را درپیشرفت کار خود مشاهده میکرد مخصوصاً از اینکه مشهور بود جلال‌الدین ملکشاه رلیعهد دولت ، دوستدار وزیر است و خدمات اورا تمجید وتقدیرمیکند . بدتر از همه این‌بود که وزیر در دوستی و اخلاصمندی حسن مشکوک و ظنین شده و مانع هرگونه پیشرفت ونفوذ وی در کارها

خواهد شد. با این وصف حسن مدتی دراین اندیشه بود که آیا مقدرات او بعد از مرگ شاه با پسرش که جانشین و قائم‌مقام اوست چه خواهد شد ؟

روزی حسن بطرف کاخی که شاه درآنجا بود رفته خودرا نزد یک به درگاه اطاقی آورد که نظام‌الملک در پشت آن نماز میخواند و انتظار مردن شاه را که آنوقت درحال نزع و جان کندن بود، داشت.

اختلافات ملکشاه با عموی خود

مشیت پروردگار برآن قرار گرفت که الب‌ارسلان در تاریخ ٤٦٥ هجری وفات یافته و پسرش ملکشاه بجای اوبتخت سلطنت برقرار شود. **قاورد** برادر آلب‌ارسلان عموی ملکشاه باین خیال افتاد که امر سلطنت را عهده‌دار گردد بنابراین عزم بجانب ری رهسپار گردید. ملکشاه براو سبقت گرفته پیش ازوی فاتحانه به‌ری ورود نمود وخود را برای جنگ با عموی خویش مهیا گردانید و درچهارم شعبان ٤٦٥ نزدیک همدان بین دوسپاه تلاقی روی داد. در بین معرکه **قاورد** به‌میمنهٔ سپاه ملکشاه حمله کرد ومیمنه را بهم زد و در برابر آن عرب و کرد از یاران و سپاهیان ملکشاه به میمنه لشکر **قاورد** حمله نموده سپاه او را از هم پاشیده وتاروماراساختند. عموی ملکشاه با این پیش‌آمد شکست سخت خورده ازمیدان جنگ فرار نمود. ملکشاه به‌عم خود فایق آمده پیروزی یافت و حکم قتل او را امضاء نموده بدست یکی از خاصان خود داد که او را خفه کند. غلام ارمنی درحالتی که عموی شاه التماس و الحاح و تضرع و زاری مینمود او را خفه کرده و بزندگانی وی خاتمه داد. (تاریخ آل‌سلجوق عماداصفهانی).

بعد از این پیروزی ملکشاه بر تمام کشور ایران مسلط شده و سرتاسر مملکت در تحت قدرت و نفوذ او درآمد و صدراعظم خود نظام‌الملک را خلعت داده و بر عطایا و احترام او افزود و نیز در جمیع امور کشوری باو اختیار تام داده و کارهای وزارتی و منصب و شغل های مهمه را به او واگذارنمود و به سرکردگان وسران لشکر وافسران عالیرتبه از عرب و کرد عطایا و انعام فراوان بخشیده و از دستیاری و معاضدت و خدمتگزاری هرکدام قدردانی شایان کرد.

مرد نیرومند و توانا

عماد اصفهانی در تاریخ آل‌سلجوق خود راجع بملکشاه مینویسد: جلال الدین ملکشاه پادشاهی خوش‌رفتار و عدالت پیشه بود و با رعیت بعدل ودادگری و انصاف رفتار میکرد، سلطانی نیرومند و

زمینه سازی و اسباب چینی

نظام الملک نخست وزیر از این حادثه در یکی از مصنفات خودش اشاره کرده و مختصری را یاد آور شده ، ولیکن طول و تفصیل درآن نمیدهد وسطلبی را که باید بگوید وشرح آن را بیان کند نگفته، تنها وقتی که نام حسن را بمیان میاورد میگوید : « ولکن الله کفاناشرّه » خدا مارا از شر او نگاهدارد. حالا چگونه خدا از شر و از مکر حسن نجات بخشید این چیزی است که وزیر کم یا زیاد در اظهار آن متعرض نشده وحرفی نزده ، ولیکن منابع تاریخی برای ما تیکه هائی متفرق را نشان میدهد. مورخین پیش آمدهای عجیبی را که بعضی دنبال دیگری روی داده با یکدیگر مربوط نموده ونوشته اند. ازجمله این گزارش وحشت انگیز است که:

« نظام الملک پیش خود احساس کرد که وجود او درخطر است واگر حسن در تنظیم بودجهٔ کشوری بطوری که شاه از او خواسته موفق شود وزارت او نیز دچار مخاطره شده وممکن است که اورا ازاینمقام بر کنار کنند وازآنجا که نیروی فکری وقوه واستعداد حسن را بخوبی در امور مالی و عمل حسابداری میدانست ملتفت بود که حسن در کمتر از مدت مقرر این کار را انجام خواهد داد و موفقیت او امری حتمی است.

بنابراین وزیر فکر خود رابکار انداخته و خواست آسانترین راهها را که دورتر از مظنون شدن او باشد برای خرابی کار حسن و بهمزدن عملیات اوفراهم سازد و زحمت او را بکلی هدر بدهد، لذا باب حیله و تدبیر گشوده و اندیشه های عجیب و غریب برای اجرای منظور خود بکار برد تا اینکه عاقبت فکرش باینجا کشید که یکی از غلامان مخصوص خود را با یکی از غلامان حسن که طرف وثوق و اعتماد او بود ارتباط داده و او را وسیلهٔ انجام مقصود خویش قرار دهد.

غلام خواجه ، غلام خاص حسن را دیده وبا او بنای محبت و دوستی ومهربانی و التفات گذاشت و او را بدوستی و رفاقت خود برگزیده هرجا که میرفت در مجالس خصوصی وسرگرمی غلام حسن را بهمراه میبرد وهرچه را که میخواست باومیداد. وزیر به غلام خود سپرد هروقت که به غلام حسن خوب اعتماد و اطمینان پیدا کردی مرا خبردار کن.

غلام آنچه را که آقایش باو دستور داده بود انجام داد تا اینکه غلام حسن باو منتهای وثوق وخاطرجمعی را پیدا نمود و از روی ایمان باو اخلاص وعقیده پیدا کرد.

ازطرفی حسن صباح هم ازجوش وخروشی که داشت خاموش شده خود رامشغول

ترتیب دفتر و تعدیل بودجهٔ کل مملکتی نمود وشروع کرد به‌اینکه تمام آمار و اسناد لازمه‌را ازسراسرشهرها وولایات تابعهٔ کشورجمع آوری کند. آنوقت‌ها دفاترحساب دارائی و درآمدها وهزینه درضمن صفحاتی بنام فرد وطومار بخط سیاق نوشته میشد (این دوره به‌دراز نویسی وحساب سیاق معروف شده بود) و این صفحات‌را پشت سرهم چسبانیده بر سر هر صفحه نمره میگذاشتند و ضمن این طومارها حساب مالیات و مخارج ولایات و شهرها و چگونگی جمع و خرج آن تحت عنوان‌های گوناگون درآمده و نام هر ولایت و ایالتی با تفصیل درآمد و مخارج آنجا در آن ثبت شده بود.

نیرنگ نظام الملک به‌کار حسن

همینکه ضرب‌الاجل تنظیم دفاترسرآمد ومدتی را که باشاه برای تقدیم دفترجمع وخرج مملکتی‌قرارداده بود منقضی‌شد، نظام‌الملک غلام خود را خواسته و باو دستور داد که باغلام حسن که با او رفیق بودنزدیک‌شده و بوسیلهٔ او دفتر واوراقی‌را که‌حسن پشت‌هم گذاشته وتنظیم کرده ومرتب نموده‌بود بدست‌آورده ،آن‌دفتر واوراق‌را بهم‌زده زیرورو کند و دوباره آنرا درجای خودش بگذارد. غلام امر خواجهٔ خود را بوسیلهٔ غلام حسن انجام داد تا روز مقرر رسید. حسن با دفاتر حساب و طومارها بخدمت شاه تشرف یافته و خبر داد که کارخودرا بپایان رسانیده ودفتر جمع وخرج کشوری حاضر است.

سلطان صورت حساب یکی از ولایات را از او خواست. حسن دست خود را دراز نموده ونمره آن ولایت را از میان آن اوراق کشید، معلوم‌بود که آنچه را که میخواست برخلاف بود. ورق دیگری را کشید، باز خلاف آن درآمد، همینطور تا سیم وچهارم تمامی درهم وپرا کنده و با اختلاف بود و هر نمره که پشت سرهم قرار داده‌بود بکلی بهم خورده و مغشوش دیده میشد. حالت حسن بادیدن این‌وضع تغییر یافته سربگم و گیج‌تر میشد، شاه هم بیشتر دست وپای او را گم کرده ومیگفت: پیدا کردی؟ پیدا کردی؟

ـ بله‌قربان، بله قربان، این است، این‌است! ولیکن فردی‌را که ازمیانهٔ اوراق میکشید غیر از آن فردی بود که میخواست، وملتفت بود که دراین کار اوحیله ومکری بکار رفته است. دراینجا کارشکنی وزیر برای او بخوبی آشکار شد.

شاه ازاین بی‌ترتیبی ونادرستی صورت حساب‌ها عصبانی شده حالت‌خشم وغضب درچهره و رخسار او نمودار شد.

وزیر فرصت را غنیمت شمرده پیش‌آمد و بعرض شاه رسانید :

ـ بله قربان ، وقتی که اعلیحضرت همایونی اطمینان بعرایض نوکرهای صدیق صمیمی وخدمتگزار درستکار خود ندارد واشخاص مغرض کارهای دشوار را آسان وپیش پا افتاده نزد شاه جلوه میدهند تا امر محال را ممکن شمرده و خود را شایسته و لایق شیطنت نموده وخاطر شاه‌را باین وسیله ازدیگران رنجانیده ومشغول سازند یقین‌است که نتیجه این طور خواهد شد و بودجهٔ مملکتی که در مدت چهل روز آنهم بدست یک همچه آدم دیوانه و مفسدی تنظیم بشود بهتر از این نمیشود !

بطوریکه مورخین نوشته‌اند ملکشاه حسن را از خدمت‌خود با تغیّر دور نمود و بلافاصله وزیر امر بدستگیری او داد. حسن خود را از پنجره بیرون‌انداخته فرار نمود و در جایی که کسی بآنجا راه نداشت خودش را پنهان گردانید.

حسن شب بعد از پناه گاه درآمده بجانب ری رهسپار گردید. این شهر درحدود جنوبی شهر تهران امروزی‌بوده است. حسن با این‌وسیله وتدبیر خائنانهٔ وزیر، موقعیت و مقام و آزادی و احترام خود را از دست داده جزء اشخاص ناراضی درآمد و آرزوی‌او ازرسیدن بمقامی که‌منظورداشت بریده شد ودیگر رشتهٔ‌امید اوقطع گردید ومطمئن‌شد که دردستگاه سلطنتی وخدمت پادشاهان سلاجقه مخصوصاً با وجود نظام‌الملک هیچوقت حنای او رنگی‌نخواهد گرفت و اینجا است که‌تیر او بسنگ‌آمده ودیگر تلاش و کوشش فایده و سودی جز زیان و ضرر بلکه اتلاف و اعدام برای او نخواهد داشت.

حسن و اسماعیلیه

حسن به‌ری‌آمده روزی درمنزل خودش شیخ فارسی رفیق پدرش‌را دید که از مصر بر گشته و پیر وشکسته شده ، کم کم حسن با او دنباله صحبت را به رشتهٔ دیانت و اسلام کشانید و از پریشانی اوضاع و اختلاف بین شیعه و سنی سخن بمیان آورده و خیلی حرفها در این خصوص زدند.

شهر ری هم درآنموقع چنانکه پیشتر ازاین‌نیز اشاره شد دچار اختلاف و کشمکش و نزاع بین شیعه وسنی گردیده و این مشاجره و اختلاف روز بروز بر قوهٔ و شدت خود میافزود و کار را به کینه جوئی و خونریزی کشانیده و دست نفاق این آتش را دامن میزد و روز بروز بر حدّت و شدت خود میافزود.

شیخ دراین بین ازچگونگی کار و پیش‌آمد احوال او در اصفهان سخن بمیان آورده و از آنچه ما بین او با شاه و وزیر در اصفهان روی نموده بود جویا شد.

حسن از رسیدن این خبر به‌ری باین زودی و رسانیدن اخبار این حیله و تدبیری‌را که درباره او شده بود خیلی تعجب کرد که آیا چگونه باین زودی بدون وسیله این خبررا تا ری رسانده‌اند، از پیرمرد دوست پدرش پرسید که شما این خبررا از کجا بدست آورده و آنرا از کی شنیده‌اید ؟

شیخ : این حادثه‌را من ازرفقای سرّی‌خود شنیده‌ام که‌آنها انجمنی‌محرمانه دارند و از هر گونه سری از اسرار کشوری بدون اندك فرصتی خبردار میشوند و مانند برق هر خبری را که در هر جا واقع شود اعضای سری انجمن بمرکز جمعیت میرسانند.

وقتی که پیرمرد فارسی دید حسن برای معرفی و چگونگی سازمان این‌جمعیت بی‌تاب شده وطالب آن است که خود را داخل این جمعیت سازد برای حسن چگونگی سازمان جمعیت راکه بنام جمعیت باطنیه (اسماعیلیه) بود بیان نموده مرام و مسلك و رموز و اسرار کارجمعیت را برای حسن توضیح داد و او را به کیفیت احوال این‌فرقه مطلع و مسبوق گردانید.

پیوستن حسن به‌جمعیت سری

حسن‌از این‌مسلك و مرام و از این‌تعلیمات تازه متعجب شده وآنرا با مراد ومقصود وآرزوئی که درسر داشت موافق دید و ازسازمان این دستجات سری وتنظیم دعاة زبردست وفدائیان وفادارفوق‌العاده شادمان وخوشحال گردید،واین‌سازمان رابهترین‌وسیله ازبرای‌رسیدن بمقصود وکشیدن انتقام‌خود از شاه ترك اجنبی ووزیر او دانست بشرط آنکه برنامهٔ آن‌را بخوبی درمورد خود بکار برده و درست مورد استفاده قراردهد.

حسن اول بار در قبول دعوت تردید داشت و معتقد بود که این مذهب مذهبی فلسفی است و پیشوای ایشان خلیفهٔ فاطمی‌را از بزرگان این مسلك میتوان شمرد، حسن درین باره‌حرفها زده و چیزها گفته‌سپس میگوید که‌اخیراً کاراوبکجا کشیده تا یکی از شاگردان عبدالملك بن عطاش که جزء اقطاب و سردسته‌های این دعوت بوده شده و با او چگونه در بسیاری ازسفرها همراه بود و اظهار اخلاص نموده و در راه دعوت با او حرارت زیاد بخرج داده و در بسط و نشر دعوت حماسه سرائی وسخن‌رانی‌ها میکرده است.

حسن مردی زبردست و توانا درجدل و حدیث و فوق‌العاده زبان‌آور و نطّاق‌بود ودعوت اسمعیلیه را ازآن جهت پذیرفت که درآن مجال وفرصتی برای بکار بردن این

استعداد ونیروی خداداده خود بدست آورد ومنظوری را که دارد با این مسلک ومرام انجام دهد و در این راه بموفقیت خود عقیده وایمانی کامل داشت، چنانکه درعین حال لازم میدانست علاوه بر سرزمین ایران از این موهبت خدا دادهٔ خود استفاده کرده و در کشورهای دیگری غیر از کشور ایران نیز این نبرد را بکار بیندازد.

پیوستن حسن به‌مبلغین ودعات

با این وصف حسن خود را به‌بسیاری از دعات شیعهٔ اسماعیلیه پیوسته وشروع به مساعدت وهمکاری باایشان درشهرری ودیگر شهرها نمود. عبدالملک بن عطاش که داعی کبیر فاطمیان در عراق بود نیرومندی وهوش وذکای فوق العادهٔ حسن را ملتفت شده ازعضویت وکارمندی او در میان جمعیت سری خودشان بی اندازه شادمان و مسرور گردیده و درسال ۱۰۷۱ میلادی به ری آمد و تا سال ۱۰۷۲ در آنجا بود وازهمکاری حسن قدردانی زیاد مینمود. پس از آن اورا به‌وکالت ونمایندگی ازجانب خود معین کرده و وظیفهٔ یکی ازبزرگترین دعات و مبلغین را بعهده او گذاشت و باو نصیحت و پند داده و او را برفتن مصر دلالت کرد تااینکه درآنجاخودرا به‌خلیفه فاطمی معرفی کند. ولیکن حسن تاسال ۱۰۷۶ میلادی نتوانست که بجانب مصررهسپار شود و هنگامی که رو براه آورد تا بهار سال ۱۰۷۸ یعنی درحدود دو سال بین راه بوده و دراین سفر اصفهان وآذربایجان وشام را دیده و در هرجا کسی را ازدعاة اسماعیلیه‌سراغ داشت از آنان دیدن‌مینمود. درملاقات‌وپیوستگی حسن بااین‌اشخاص تمامی‌ایشان مراتب ذکاوت وهوشمندی و زبردستی ومهارت او را پسندیده از تدبیر و هشیاری و استعداد عجیب او در حیرت و شگفت آمده بوی احترام میگذاشتند. حسن در میان رفقا و همکاران خود جاه و مقامی عالی احراز نموده شأن و مرتبهٔ او مابین تمامی دعاة به پایهٔ اعلی رسید.

رسیدن حسن بمصر

ابن خلدون مینویسد: حسن از ترس مجازات حاکم ری که او را متهم به الحاد کرده‌بود(ملاحده‌نامی است که مخالفین مذهب شعیه به‌پیروان تشیع داده وآنهارا بدین‌نام شهرت داده بودند، مترجم) شده بجانب مصر رهسپار گردید. وقتی که‌او وارد مصرشد، به‌منتهی‌درجه مورد تجلیل واحترام‌واقع‌شده‌داعی دعات یاسردسته‌مبلغین‌ورئیس تبلیغات‌آنجا«**شریف طاهر قزوینی**» با عده زیادی ازشیوخ قوم و بزرگان و رجال‌دولت و درباریان تا سرحد از او استقبال و پذیرائی نمودند و این‌موضوع میرساند که شهرت حسن واهمیت شخصی و فعالیت او

بآنجا قبلا رسیده و آوازه واشتهار او همه‌جا را فراگرفته بود وعبدالملک بن عطاش پیش از وقت دربارهٔ او نامه ها و مطالبی نگاشته و توصیه و سفارشی دراستقبال و تجلیل وتکریم و پذیرائی واحترام اوکرده و دستور داده بودکه منزل شایسته‌ای برای او مهیا کنند و هرقدرکه ممکن است در احترام و تجلیل و پذیرائی حسن بذل توجه وحسن مساعی بخرج دهند .

المستنصربالله خلیفه مقتدر فاطمی به‌نوبت خود حسن را خیر مقدم وخوش آمد گفته و ورود او را محترم و مغتنم شمرده امر داد برای او منزلی که شایسته ولایق رجال عالی مقام است خالی کرده و او را در آن منزل فرود آوردند و نیز گفته‌اند که خلیفه فاطمی ضیافت و پذیرائی از حسن را به عهده یکی از وزرای خود قرار داده‌توجه به او را بعهدهٔ آن وزیر گذاشت، سپس حسن را بخدمت خود خوانده وتقرب حضورداده امر کرد که مردم را بامامت او دعوت کند و مشغول تبلیغ بنام او شود .

ابن اثیر مورخ مشهور در کتاب کامل مینویسد :

حسن ازشاگردان ابن عطاش طبیب بود که در اصفهان قلعه و دستگاهی وسیع داشت ، ابن صباح ازوطن خود مهاجرت‌نموده درشهرهابسیاحت وگردش بودتاخودرابمصر رسانید و برالمستنصرخلیفه وصاحب مصرواردشد . خلیفه به‌وی احترام کرده‌از اوپذیرائی شایان بجا آوردو مالی‌زیاد باوداده امر کرد که‌مردم‌را بامامت وپیشوائی‌او دعوت کند .

حسن روزی بخلیفه گفت : امام بعد ازشما کیست ؟

المستنصر اشاره بطرف پسر خود نزار نمود .

دارالحکمه و اسرار دعوت

حسن مدت هیجده ماه درمصر بود و ازطرف خلیفه کارهای او تائید و تقویت میشد و تحت رعایت و توجه وسرپرستی خلیفه بخوشی‌وآسایش میزیست واسلوب دعوت ودستور آن‌را در خدمت استادان دارالحکمهٔ مصر فرا میگرفت . این بنگاه در آنوقت بزرگترین مرکز جهانی برای آموزش دعوتهای سرّی و تبلیغات‌محرمانه بود .

این دارالحکمه‌را الحاکم بامرالله فاطمی درجمادی‌الاخری **۳۹۵** هجری (مارس ۱۰۰۵ م) تأسیس کرده و مجالس حکمتی پیش از آن در دورهٔ العزیز از آغاز سال ۳۸۵ تشکیل میشد و تنظیمات این مؤسسه بعهده قاضی‌القضاة بود واساس تعلیمات دارالحکمه درابتدای تأسیس روی تعلیمات سیاسی نبوده بلکه درابتدای امر علوم فقه

و آداب و رسوم شیعی را در این مؤسسه بر وفق اصول وتقلید شیعهٔ اسماعیلی تدریس مینمودند. پس از آن تعلیمات آنجا جنبه دعوت دینی و سیاسی فاطمی را بخود گرفته و بآن وجههٔ فلسفی آزاد دادند وتبلیغات فلسفی سری مشهور و باطنی در آنجا ترتیب یافت. (خطط مقریزی ص ۲ - ٤).

تأسیس این دستگاه و بنیاد این بنگاه ظاهراً یک نوع تقلید ازدستگاه بیت‌الحکمهٔ بغداد در دوره های هارون الرشید ومأمون بوده است

ورود به بیت الحکمه مصری فاطمی برای هر طالب و راغبی مجاز و آزاد بود

استادان این بنگاه علمی و شیوخ و مدرسینی که در آنجا بتعلیم و تدریس می‌پرداختند دارای حقوق وماهیانهٔ خاص وپاداش های هنگفتی ازمالیه دولت ودرآمد کشوری بودند.

درهمین ایام بود که حسن صباح چنانکه قبلا نیز بدان اشاره کردیم به‌مصر وارد شد وپس‌از ورود به دارالحکمه راه‌یافت واغلب با علما و مبلغین‌آنجا گردآمده و داخل مذاکره وصحبت میشد وبعد ازاندیشه وتحقیق‌فهمید که عقیده اسماعیلیه وادارهٔ سیاست ازبرای این دعوت نیازمند جرئت وجسارت وفداکاری زیادی است که باید خلیفه فاطمی دراین خصوص از هیچگونه کمک وهمراهی کوتاهی ننماید ولیکن از حسن تدبیر اینطور باخودش اندیشید که این موضوع را باهیچیک از اطرافیان خود بمیان نیاورد وبادوستی وآمیزشی که بااو دارند آنها را درین خصوص بزحمتی وادار نسازد.

حسن بادختر وزیر ازدواج کرده واز جمله نزدیکان درباری ومقربان وزراء ودعاة گردید واز نتیجه دقت ودوراندیشی خود موقعیتی عالی یافت وکسی نبود که بااو داخل صحبت بشود مگر اینکه از زبردستی ومهارت ونظر عمیق او حیرت‌زده میشد و کسی بااو ارتباط وپیوستگی پیدا نمیکرد مگر اینکه نهایت اطمینان واعتماد را از زیادی علم ودانش او دریافت مینمود وازکفایت زیاد او تعجب میکرد. خلاصه‌آنکه حسن باین گونه اوصاف مشهورشده وکار او بجائی رسید که مورد نظر تمام مردم مصر گردید حتی آنکه المستنصر او را نزد خود مقرب نموده وبراو اعتمادی‌تمام‌پیدا کرد.

اما حسن با تقربی که در خدمت المستنصر پیدا نموده بود و با عنایت ومرحمتی که خلیفه باو داشت واهتمامی که درکار او مینمود موفق باحراز نفوذی که منظور خودش بود نشده و از این بابت نگران بود وعلت عدم موفقیتش دراین بود که‌بیشتر از

رشته امور وزمام کارها آنروز در دست امیرسپاه (بدرجمالی) بود که بر دولت چیره شده اختیارات را تاحدودی از طرف‌خلیفه گرفته بود. علت این که حسن نتوانسته و موفق نشده بود که‌خودرا به‌امیر سپاه به‌آنطوری که دلخواه اوبود نزدیک سازد معلوم نیست ولیکن ممکن است از اینجهت بوده که امیر مانند دیگر همکاران خود از آنها که‌غلبه واستیلا می‌یابند از اشخاص متفکر وفلاسفه وهوشمندان اندیشناک بوده و از شر وفساد وکارشکنی واعمال غرض وقانون گذاری ایشان میترسید یا یکی از علت‌ها شاید این بود که حسن دوست نداشت که خودش را بامیر بچسباند ویاآنکه با او نزدیک شود زیرا که حسن خودرا از امیر داناتر واز حیث فهم وهوش وعقل وکمال برتر میدانست وچیزی که بثبوت رسیده آن است که بین حسن وامیر درباره ولایت‌عهد اختلاف‌نظر پیداشده وضدیت طرفین آشکار گردید. خلیفه پسرخود نزاررا بولیعهدی‌اختیار نموده‌بود حسن این انتخاب را پسندیده و تأیید و تقویت میکردولیکن امیرسپاه و دستجات و طرفداران او با این عمل مخالفت نموده والمستعلی پسر دیگر خلیفه را برای ولیعهدی اختیار کردند مخصوصاً بعد از اینکه او داماد بدرالجمالی وشوهر دختر او شده بود.

بدرالجمالی یقین داشت که بغرض ومقصود خود رسیده و چنین میاندیشید که‌اگر به المستنصر بگوید پسر بزرگتر خود را از ولایت‌عهدی برکنار سازد خلیفه از او میپذیرد ولیکن این اندیشه باطل بوده وصورت وقوع پیدا ننمود. المستنصر دراین کار بیشتر تردید کرده گاهی میداد وگاهی میگرفت امیرالجیوش احساس کرد که دراینجا لمی درکار است وخلیفه منظوری دارد وملتفت شد که در زیر پرده دستوراتی بکار میرود و بر خلاف رای ونظریه او عملیاتی انجام میگیرد و این معارضه را شخصی تنها که او حسن صباح است بمورد اجرا گذارده وتقویت میکند.

هفته‌ها گذشت که یاران بدرالجمالی با طرفداران حسن‌صباح دربارهٔ نزار وپسر کوچک خلیفه دچار مبارزه ومشاجره شده هر کدام میخواستند بدیگری چیره شده وغرض خودرا انجام دهندحسن که‌درعین‌حال خودرا نمایندهٔ اسماعیلی‌عراق‌وایران‌دردربار مصر میدانست ودرکمال جدیت واعتقاد کامل برای‌پیشرفت کار نزار کوشابود حاشیه‌نشینان درباری هم گوش خوابانیده وچشمهای خودشانرا بآن دوخته بودند که به‌ببینند نتیجه این جنگ سرد ومبارزه بکجا میکشد و نتیجه این مبارزه بی‌سروصدا چه خواهد شد وکار این دوطرفدار در اطراف تخت گاه خلافت بکجا منتهی میشود.

درآخر طرفداران نزار شتابزدگی خودرا درعملی نمودن‌این منظور بکار برده واز حسن اظهار عقیده ورأی خواستند حسن اشاره بر حقانیت نزار ودر بردن او از این گیرو دار کرده ورای داد که هرچه زودتر اورا ازاین هوای خطرناک ومسموم دور سازند.

انجمن و کمیسیون

طرفداران نزار را بعد از چند روز مخفی نمودند و مردم از یکدیگر میپرسیدند آیا نزار مرده یا فرار اختیار کرده است و بطور تحقیق نمیدانستند کی او را ربوده آیا طرفدارانش او را از آن وضعیت خطرناک پنهان کرده‌اند ویا دشمنانش وی را ربوده‌اند ؟

امیر سپاه خواست بنوبت خود با شتاب تمام امر خلافت را بنفع دامادش انجام دهد ابتدا درصدد برآمده خودرا بوزیر پدرزن حسن نزدیک ساخته وپسر او را بامیری تعیین نمود وباین ترتیب وزیر را از داماد خودش دورگردانید. حسن خطر آینده را احساس کرده ولیکن موقعیت جدید را با خیالی راحت و خون سردی زیاد پذیرفت موقعی که او را امیر سپاه به انجمنی که در قصر خود تشکیل داده بود دعوت کرد حسن دعوت او را پذیرفت.

حسن وقتی که داخل قصر شد خنجرش را از او گرفتند ویک نفر آهسته بگوش او گفت دراینجا خطری است که تورا تهدید میکند.

وقتی که انجمن خاتمه پذیرفت وموقع برگشتن هرکس بخانه ومنزل خود رسید حسن هم در رواق تنگی بطرف خارج قصر روانه شد دراین بین جمعی بر سر او ریخته واورا گرفته ودست وپای او را بستند. امیر بدر جمالی بطوریکه معلوم میشد قصد قتل او راداشت ولیکن از عاقبت کار ترسیده واورا بوسیلهٔ کشتی بخارج بلد تبعید نمود ودستور داد که حسن را دریکی ازسواحل سوریه ازکشتی پیاده کنند و گفته شده که درعین حال کشتی بواسطه امواج متمایل بطرف ساحل شده واین پیش‌آمد باعث سلامتی و نجات حسن وعدهٔ از طرفداران او گردید.

دردائرةالمعارف اسلامی مینویسد حسن در دورهٔ المستنصر سال ٤٧١ برای تحقیقات لازمه که علاقمندی داشت بمصر مسافرت نموده وبعد از اینکه یک سال ونیم درآنجا توقف کرد ازمصر درآمده برای تبلیغ ونشر دعوت دوباره بایران مراجعت نمود.

حسن در سوریه و عراق

خلاصه حسن با این وصف بسوریه وشام رفته و از آنجا با جمعی از دریا نوردان که با او درکشتی بودند بحلب روان گردید ودر بین راه با احدی از مردم آن دیار بواسطهٔ نزدیکی که آن

دوشهر بمصرداشتند وبیم واندیشه ایکه ازرجال بدرجمالی وطرفداران اوداشت سخنی بمیان نیاورد و تصمیمی در کارهای خود نگرفت تا اینکه وارد حلب گردید در آنجا با بعضی از پیروان و طرفداران خلفای فاطمی گرد آمده و بساط سیاست جدید را برای آنها شرح داده واز پیش آمدی که برای نزار خلیفه حقیقی دست داده بود خاطر آنها را خبردار نموده صمیمیت طرفداران خودرا به خلیفه بحق المصطفی بالله نزار اعلام نموده آنها را دعوت به یگانگی وطرفداری از نزار نمود.

حسن در حلب مدتی مانده پس از آن بجانب بغداد روانه شد. در راه با چندین نفر ازطرفداران فاطمیان برخورد نموده وحادثه‌ای راکه در غیاب اوروی داده بود از آنها پرسیده وتحقیق نمود. برای اومعلوم شد که کماکان نظام الملک بمقام نخست‌وزیری خود باقی است ورفیق دیگر او هم عمر خیام دربغداد آمده مشغول تنظیم رصدخانه از طرف وزیر میباشد. حسن بعداز تهیه کردن صورتی از اسامی اشخاصی که طرفدار او بودند وجزء فدائیان بشمار میآمدند از بغداد خارج شد. مقصود او رسیدن باصفهان ورسانیدن خودش به‌ابن‌عطاش زعیم وپیشوای اسماعیلی‌ها بود. درسال ۱۰۸۱ میلادی که باصفهان رسید ابن عطاش را در آنجا ندیده وبا شوق والتهابی که بدیدن او داشت به ملاقات او توفیق نیافت. حسن میخواست از موفقیت او مطلع شده وکاملا باسرار نظامات ومرام اسماعیلیه درایران وعراق بوسیله ابن عطاش آگاه شود ولیکن بااین احوال مأیوس نشده درصدد برآمد برگشته وبنام نزار بتنهائی دعوت نماید. در این اثنا مخالفین دولتی از تصمیم او اطلاع یافته ودر صدد تعقیب و دستگیری او برآمدندولیکن او پنهان شده ودوباره بطور مخفیانه خودرا باصفهان رسانید وبار دیگر درصدد برآمد که باابوالفضل مراوده وآمد وشد خود را آغاز کند وجز ابوالفضل کسی دیگر از بودن او درآنجا اطلاع نداشت.

خشم حسن از دوست خود

یکی ازشبها حسن باابوالفضل صحبت بمیان آورده ودر بین حرفها گفت ای ابوالفضل اگربرای من دودوست متفق ورفیق موافق بود یقین بدان که اساس سلطنت این مرد ترک (یعنی ملکشاه) را بهم میزدم وتخت وتاج او را در هم میشکستم.

ابوالفضل چنین اندیشید که حواس حسن قدری مخدوش وضعیف شده است باشپز خود دستور داد برای او غذائی مقوی تهیه کند تا اینکه شاید دماغ او باغذا

اعصابش دوباره بکار افتد وقتی که حسن بر سر غذا نشست و مقصود را فهمید که این خوراك های الوان و غذا های آمیخته به ادویه مقوی و زعفران برای تقویت مزاج او است کینه و بغض به مردم شهر و رؤسای آن دیار زیادتر شده خود را آماده و مهیای دوری از آنجا و مسافرت شهرهای دیگر ایران نمود

ابوالفضل با اصرار زیادی برای ماندن حسن در اصفهان نمود ولی حسن گوش بحرف او نداده و اعتنائی نکرد و با حالت خشم از اصفهان بطرف کرمان روانه شد.

حسن از اصفهان به کرمان و یزد و خوزستان رفته و از آنجا خودرا به خلیج فارس رسانید. هرجا که وارد میشد برای نزار خلیفه فاطمی که ازطرف المستنصربالله تعیین شده بود دعوت میکرد و مردم را بحقانیت خلافت او بعد از مستنصربالله آشنا میساخت. پس‌ازآن به کرمان برگشته مرکز دعوت‌جدید شیعهٔ اسماعلیهٔ‌را درکرمان برقرار ساخت، در آنجا عدهٔ زیادی دعوت او را اجابت کرده با وی عهد و پیمان بسته قول دادند که ازدستور وراهنمائیهای او اطاعت نموده و اورا بزرگ وراهنمای حقیقی خود بدانند. از اینجا گرفتن یاران با وفا و شجاع برای حسن میسر گردید.

ابن عطاش عبدالملك ابن‌عطاش همیشه پنهان بوده ومرکز وجایگاه حسن نیز دائماً در تغییر بود. اواحتیاج زیاد داشت که آمار و اسامی دعات و مراتب و درجات آنهارا بداند و اسرار مختلفه که نواحی‌ایران و عراق را فرا گرفته‌بود از آنها سردرآورده و اطلاع یابد وبیشتر زعما و پیشوایان مذهب شیعه اسماعیلی بطوریکه بایستی اورا نشناخته واطاعت اورا برخود فرض و واجب نیمشمردند ولی‌اوبا اجرای‌آن اصرار ورزیده وکوشش فراوان داشت.

آیا ابن‌عطاش پیش‌از رفتن حسن بمصر با او عهد و پیمانی در باره کارها بسته وطرفداران فاطمیان‌را در ایران و عراق بعد از خودش به او نسپرده بود؟

درآخر جمعی دیگر ازمردم به حسن پیوسته و دعوت او را اجابت کردند.

حسن دوباره به اصفهان برگشته و در این سفر موفقیت یافت که ابن عطاش را ملاقات کند و از دیدار او وجد و سروری زیاد برای حسن دست داد.

ابن عطاش به او گفت که اگر باین زودی مرگ من فرارسید براحتی‌خواهم مرد زیرا که اطمینان دارم بعد ازمن جانشینی لایقی بیادگار گذاشته‌ام که پس ازمن

شایستگی ریاست جمعیت را دارا و عهده داراست.

ابن عطاش همه نوع معلومات مسلکی و اسرار جمعیت را که حسن به آنها احتیاج داشت به او آموخته و مراکز اموال و اعتبارات جماعات اسماعیلیه را به او نشان داده و به او واگذار کرده اشخاصی را که باید بامر نگاهداری و مواظبت اموال برقرار شوند به او معرفی نمود و به او اختیار داد که این اموال را بهر نحو که میتواند باید از برای امر تبلیغ و نشر دعوت بمورد استفاده گذارده و در مصرف آن صاحب اختیار باشد.

در این اثناء یکی از یاران حسن و معتمدین المستنصر بالله موسوم به ابوالحسن سعیدی بعد از فوت او به یکسال از مصر رسید و پسر نزار صغیر را با خود آورد که اسماعیلیها توانسته بودند او را در مصر از مرگ نجات دهند. حسن از ورود او بی نهایت خوشحال و شادمان گردیده و فهمید که موفقیت نصیب او شده و این کودك صغیر بزودی وسیله فعالیت او در تهیه فرقه و تشکیلات و دستجات نزاری و نشر دعوت او خواهد شد.

حسن وسیاست او

واقع این است که مرام ونقشه حسن از حیث رغبت وتمایلی که برانقراض دولت سلاجقه داشت و اظهارشأن و مقام اسماعیلیه در سرزمین ایران بآن‌طور که او عقیده داشت چندان کار آسانی نبود حتی‌مردمان ساده آن‌را امری آسان نمی‌شمردند اما باوجود این حسن ایمان به عقیده خود داشته مرام واندیشه برتمام عواطف او غلبه یافته ودر عین‌حال میدید که این راهی‌است سخت و دشوار که او در پیش گرفته و بایستی زحمت و مشقتی زیاد را متحمل شود و برای انجام‌منظور ناچاراست که از شهری به شهری رفته و راههای دور و درازی را طی کرده و دعوت خود را انتشار دهد. و این تخم را در هر جا کاشته بانتظار سبز شدن و بدست آوردن حاصل آن باشد و روح اجتماعی دوره خود را بدست آورده و بداند که آیااین جمعیت و مردم مستعد ایمان آوردن بعقیدهٔ جدید هستند یا خیر؟

مقصودحسن درآن موقع زیاد کردن انصار و یاران وطرفداران نبود بلکه بیشتر منظوراو درحسن اختیار وپیدا کردن یاران وفادار وفدا کار بوداوخیلی نیازمندی باشخاصی داشت که ایمان قوی به افکار و دستور او داشته و شک و تردیدی در دل آنها نباشد، محتاج به جماعتی بود که دلاورانه از او پیروی و اطاعت نمایند. ولیکن چیزی که باید باین مناسبت گفته شود این است که حسن درمیان جمعیت روح جدیدی ایجاد کرده

افکار تازه‌ای در نظروخیال آنها جای داده ومنتشر کرد . او وقتی زمام امور را در دست گرفت که فهمید اسماعیلیه احساس نموده‌اند که در هرجا خبر تازه‌ای روی داده و قوه سرکشی و طغیان در روح مردم نفوذ و رسوخ پیدا کرده است.

مسافرت و دوره گردی

دراین اثنا با حسن جمعی از اصفهان خارج شدند وعده آنها به پنجاه نفر میرسید این اشخاص مقدرات خود را بمقدرات حسن پیوسته وکاملاً در تحت تأثیر و نفوذ او در آمدند. آنهاخودرا بصورتهای مختلف از جمعیت ها و نژادها درآورده و جلوه میدادند و ما بین ایشان باین ترتیب اشخاص تنگدست و دارا و ندار و مردم متوسط الحال و خوش گذران و پریشان احوال و بازرگانان و کارگر و پیشه‌ور وهمه نوع مردمی بودند و در عواطف ایشان دو چیز باعث تشویق خاطر و اضطراب شده بود چنانکه بعضی از ایشان بعنوان فدائیان درآمد بودند وباقیمانده از ایشان بیست نفربودند که باحسن همراهی وهمکاری مینمودند و سایرین هرکدام دنبال عمل و مأموریتی که داشتند رفته و یا بکار تبلیغ میپرداختند.

اما خود حسن با همراهانش بخوزستان رفته و این راه را با مشقت برای رسیدن بمقصود خود پیموده تا نفوذ و اهمیتی که منظور داشت نائل آید . . . .

درآن ولایت رحل اقامت انداخت وبعد از انقضاء مدت سه‌ماه از آنجا به‌دامغان رفت و حدود آن مدت سه ماه بسر برده جمعی کثیر دعوت‌اورا پذیرفته وبعد از تمشیت این امور به گرگان رفت و از آنجا به ساری توجه نمود و از آن ولایت به دماوند رفت و از آنجا براه قزوین متوجه دیلمان شد و از آنجا بقصبه‌ای که قریب به الموت بود رفته در آن قصبه بتزهد مشغول گشت وبعد از آن بحسن تدبیر بلکه باراده‌ٔ ملک قدیر بر قلعهٔ الموت صعود نموده بر معارج سروری ارتفاء یافت.

از جمله مآثر عدل و سداد او آنکه یک پسر خود را بتهمت قتل یکی از اهل زمان بقصاص رسانید و دیگری را به تهمت شرب خمر قصاص نمود.

صاحب روضة‌الصفا آورده که حسن صباح در مدت سی و پنج سال که در الموت اقامت داشت بیش از دو نوبت از خانه ببام بالا نرفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد چه پیوسته بتدبیر امور ملک و تلفیق مسائل اعتقادیه که موافق آئین و روش او بود اشتغال مینمود و مبالغهٔ او در رونق شریعت غرا بحسب ظاهر در آن مرتبه بود که

شخصی راکه در الموت نی نواخته بود از قلعه بیرون کرد و او هرچند شفیع برانگیخت دیگرش بقلعه راه نداد .

و در زمان اقتدار و تشکیلات او بسیاری از مخالفین و طرفداران بنی عباس که با اسمعیلیه و سایر فرق در مقام منازعه بودند بزخم فدائیان کشته شدند . در ایام کیا بزرگ امید ، که یکی از رؤسای شعبه اسمعیلیه است ، فدائیان جمعی دیگر از اعیان مخالفین را کشتند ، یکی از قتیلان قاضی القضاة ابوسعید مرویست و دیگری دولتشاه رئیس اصفهان و باسنقور حاکم مراغه و مسترشد خلیفهٔ عباسی و رئیس تبریز و حسن بن ابی القاسم مفتی قزوین و هم چنین جمعی کثیر از رؤسای مخالفین بدست فدائیان کشته شدند .

در زمان کیا محمد پسر کیا بزرگ امید ، راشد پسر عباسی بدست فدائیان مقتول گردید و بسیاری از اعیان و امراء و قضاة و علماء مخالفین تشیع را بقتل رسانیدند و اسامی مقتولان بتفصیل در بعضی از تواریخ مسطور است .

مؤلف گوید که انجام و صدور این امور باعث شد بر آنکه نسبت الحاد و کفر و زندقه باین جماعت نمایند و چون انتقام خون اکابر و اعیان خور را نتوانستند کشید لاجرم تسلی خاطر خودرا در آن دیدند که زبان بدشنام وتکفیر والحاد ایشان گشایند .

مؤید این مقال آنکه صاحب روضة‌الصفا در بیان‌احوال کیا محمد مذکورساخته که نسبت بپدر خویش و حسن صباح در اقامت رسوم‌اسلام واحیای‌سنن محمد مصطفی «صلی‌الله علیه وآله وسلم» برای هدایت بپیروان‌سعی ومبالغه‌تمام‌مینمود ودراوان تسلط کیا محمد ، سلطان سنجر نوبتی بولایت ری رسیده رسولان بالموت فرستاده تا از کیفیت معتقدات و مذهب ایشان استفسار نمایند .

آن جماعت در جواب گفتند که عقیدهٔ ما آنست که خدای عزوجل را به‌یگانگی باید شناخت و باید دانست که خرد و نظر در دست آن باشد که موافق قول او جلت کلمته و موافق فرموده رسول وی بود و رعایت احکام شریعت غرا بروجهی که کتاب خداوند تعالی بآن ناطق است بجای باید آورد و بآنچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده و رسول او خبر داد و مبداء و معاد و ثواب و عقاب و حشر و نشر ایمان آوردن از واجباتست و هیچکس را نرسد که در حکمی از احکام الهی برای خود تصرف کند و حرفی از آنرا تغییر دهد .

القصه جمیع معتقدات خود را بیان کرده ، گفتند که اصول و فروع ما این‌است اگر پسندیدهٔ سلطان باشد فبها و الا یکی از دانشمندان ملت را فرستد تا با وی مناظره کنیم چون رسولان مراجعت نموده این سخنان بسلطان رسانیدند بهانه پیدا شده دست از تعرض آن طایفه کوتاه گردانید.

یك شاهد مهم تاریخی ، اینست پایان کلام روضة‌الصفا

بالجمله هرگاه گنجد که بنی‌امیه بنابرعداوت دینی ودنیوی که باحضرت علی مرتضی‌علیه‌السلام داشتند و از برای آن‌حضرت که آسمان و زمین برفضل آن بزرگوار گواهی‌می‌داد سخنان مزور بندند و افترا نمایند. تا آنکه معاویه واصحاب او سمره‌بن جندب راکه یکی از صحابه بود به زر فریفته که روایت نماید که آیه« ومن الناس من یعجبك قوله فی‌الحیوة الدنیا و یشهدالله علی فی‌قلبه وهو الد الخصام » در شأن حضرت‌علی امیرالمؤمنین نـازل شده‌است. و آیهٔ دیگر که «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات‌الله» درشأن قاتل‌او ابن‌ملجم‌ملعون وارد گشته‌است. (گستاخی و بی‌شرمی) عجب نمینماید که دشمنی قوی و کینه‌جوئی مثل خواجه‌نظام الملك طوسی که عداوت مذهبی و دنیوی و اغراض شخصی و کینه‌جوئی با حسن صباح داشته بر وجهی که تفصیل آن درکتب متداوله مسطور است و بر السنهٔ جمهور مذکور حسن صباح را مردی مجهول الحال و مشهور بالحاد و زندقه سازد و او را به بدی در زبان ما و جامعه اهل ایران اندازد.

خدمات با ارزش حسن صباح به آزادی ایران و مذهب تشیع

ازکلام و توضیحات صاحب روضة‌الصفا معلوم میشود که‌حسن‌صباح و تشکیلات وطرفدارن او مراسم شریعت را کماینبغی بجا آوردند ، تهمت های وارده همان دشمنی خاص طرفدران خلفای غاصب عباسی و مخالفین تشیع بوده. و در بارهٔ حسن صباح (مرد بزرگ تاریخ) ازروی تعصبات خشك مذهبی زمامداران خودی وبیگانه آنروزی بغلط و عداوت وبدبینی مغرضانه قضاوت شده است.

با مراجعه بسرگذشت و تاریخچهٔ آن شاد روان که بزبان عربی و فارسی تنظیم وچاپ شده ، مانند تاریخ جوینی ، روضة‌الصفا ، مجالس المؤمنین و مورخین خالی از تعصبات مذهبی ، بدون تردید حسن صباح از زمان ظهور تا انتهای سازمانش که در حدود یکصد و هفتاد و پنج سال طول کشیده است (هرگاه منصفانه و با نظر عمیق

ملاحظه شود) می‌بینیم که آن شادروان ، خدمت بزرگی باستقلال و آزادی ایران و مذهب تشیع نموده و درعین حال بزرگترین لطمه ها را به حیثیت و نفوذ حکومت‌های غاصب ترک نژاد وخلفای غاصب بنی عباس که بزرگترین دشمنان ایران و ائمه هدی بوده‌اندوارد ساخته‌است ، ولی بیشتر مؤلفین ونویسندگان عرب ، یا ایرانیانیکه دارای تألیفاتی بزبان عربی و پیروسبک و آداب عربی ومخالفین بوده‌اند ، به تقلیداز یکدیگر و با ملاحظات سیاسی و برای خشنودی زمامداران آن دوره ، در بارهٔ آن مرد بزرگ و تشکیلاتش که از مخالفین سرسخت بیگانگان و دشمن خونین دشمنان ایران بویژه خلفای غاصب بنی‌عباس و ترکان خونخوار سلجوقی بوده ، با تهمت‌ها و ناسزاهای تعصب آمیز خود خدمات و کارهای با ارزش را وارونه جلوه گر ساخته‌اند .

* * *

در تواریخ مهم مثل تاریخ گزیده آمده است که حسن صباح شیعهٔ اثنی عشری بود و بعد از آن به مصر نزد المستنصر بالله خلیفه فاطمی و پسر او المصطفی بالله نزار که مقام ولیعهد بود رفت وسپس شیعهٔ اسمعیلی شد و نزار یکی از فرزندان خودرا باو سپرد و حسن آن کودك را پرورش داده و بزرگ کرد تا در سنه ستهٔ ثمانین واربعمائه (۴۸۶) بر قلعهٔ الموت استیلا یافت وبدان کیفیت که شرح دادیم (برای منافع ملی برضد بیگانگان استیلاکنند) و بنام خلفای فاطمی دعوت نمود ودعاة مبلغین به اطراف ایران و عراق فرستاد .

البته شرح حال مفصل وبیان تاریخ شگفت انگیز یکصد وهفتاد ساله حسن وهمراهانش وبقیه‌السیف خلفای فاطمی اولاد نزار که سالها در الموت تشکیلات داشتند خود مبحثی مهم در تاریخ ایران واسلام است که درین کتاب نمی‌گنجد و قصد ما بیان آن نیست و فقط تا آنجا که مطلب بستگی به تاریخچه خلفای‌فاطمی داشت اشاره نمودیم ، وگرنه تاریخ مفصل آن تا زمان تسلط هلاکوخان و تخریب قلاع اسمعیلیه خود کتابی است مفصل .

پایان این سرگذشت جالب را با درج نامهٔ تاریخی حسن‌صباح به ملکشاه سلجوقی خاتمه میدهیم و از خداوند متعال‌استمداد می‌کنیم که بقیه تاریخچه حسن صباح وبقیه‌السیف خلفای فاطمی را که پس‌ازاستیلای هلاکو برالموت و نابود ساختن آنان و انتقال به انجیدانها اراك (که قریب هفتصد سال در آنجا سکونت داشتند و آثار مهم تاریخی از مساجد وتکیه ولوحه‌ها که بروی سنگ وتخته‌ها حک شده است وآرامگاه آنها که‌هنوز بر پا و باقی است و خود سرگذشت مهم و جالب توجهی دارد) باعکس‌های مربوطه بصورت کتابی جداگانه با تأییدات خداوندی ، چاپ نمایم امید است که به‌چاپ آن کتاب نیز مثل این تاریخ توفیق حاصل‌گردد .

عبدالرحمن سیف‌آزاد

این نامه یك نمونه وشاهد گویا از آئین و روش حسن صباح است که فضل و دانش اورا نشان میدهد

نامه تاریخی و جالب توجه حسن صباح

در جواب رقعهٔ سلطان ملکشاه سلجوقی

مکتوبی که حسن صباح در جواب رقعهٔ سلطان ملکشاه سلجوقی نوشته است از مجمل اعتقاد و اتصاف بکمال فضل و استعداد او خبر میدهد

تو که حسن صباحی دین وملت تازه پیدا کرده‌ای ومردم را میفریبی وبه‌روالی روزگار بیرون می‌آوری وبعضی‌مردم جهال‌جبال‌را بدورخود جمع کرده‌ای وسخنان ملایم طبع ایشان میگوئی تا ایشان میروند ومردم را بی‌محابا بکارد میزنند وبر خلفای عباسی که خلفای اسلامند وقوام ملك وملت ونظام دین ودولت بدیشان مستحکم است طعن میکنی ، باید که از این ضلالت بگذری ومسلمان شوی والا لشگرها تعیین فرموده‌ایم ، موقوف بآمدن تو یا جواب خواهیم بود .

زنهار زنهار که برجان خود و برجان متابعان خود رحم کند و خود را ومتابعان خودرا در ورطهٔ بلا نیندازد وباستحکام قلاع مغرور نشود وحقیقت داند که اگر قلعهٔ اوکه الموتست برجی از بروج آسمان باشد بعنایت ایزد سبحانه و تعالی باخاك یکسان کنیم .

جواب حسن صباح این است

چون صدر کبیر ضیاءالدین خاقان بدین گوشه رسید ومثال سلطانی را رسانیده مورد آنرا عزیز داشتم ومثال سلطان را بر سرو چشم نهادم وبدانکه سلطان این بنده را یاد فرموده بود سرمفاخرت به ایوان کیوان رسانیدم .

اکنون شرحی از احوال واعتقاد خود بازمینمایم وامید میدارم که احوال من بندگان درگاه سلطان اصغا نمایند ودر آن باب فکری کنند ودرکار من به‌ارکان دولت که خصمی ایشان بامن سلطانرا ظاهر است بتخصیص نظام‌الملك مشورت نفرمایند بعد از آن هرچه رای جهان‌آرای از سخنان من در دل قرار گیرد و بتحقیق پیوندد برآن مزیدی واز آن گریزی نباشد واگرمن که حسنم از آن بگردم ازدین مسلمانان برگشته باشم وبر خدای تعالی وپیغمبر بحق عاصی‌شده . فاما اگر سلطان بامن ودرکارمن بسخن

خصمان بی‌عنایت شود هرآینه مرا نیز اندیشهٔ کار خویش باید کرد.

مرا که خصم قوی در برابر است که حق را در محل باطل فرا تواند نمود و باطل را بموضع حق تواند نشانید واین چنین بسیار کرده‌اند ودر حق بنده نیز این حال واقع شده وشاید که برای سلطان پوشیده نمانده باشد.

واکنون اول بنده آنست که پدرم مردی بود مسلمان در مذهب امام شافعی مطلبی چون سن من بچهار سالگی رسید مرا بمکتب فرستاد و بتحصیل علوم مشغول گردانید ومن از ایام چهارسالگی تا عنفوان چهارده سالگی در انواع علوم ماهر شدم خاصه در علم قرآن وحدیث، بعد از آن مرا درد دین پیدا آمد و در کتب شافعی در فضیلت فرزندان پیغمبر «صلی‌الله علیه وآله وسلم» وامامت ایشان روایت بسیار یافتم زمام خاطر من بدان طرف میل نمود ودایم در جستجوی امام وقت بودم تا کار من بواسطهٔ تکلیف حکام روزگار بدان رسید که در میان کارهای دنیا آنرا بزرگ میشمرند افتادم واز آن جد وهوس مرا فراموش گشت وتمام دل برکار دنیا وخدمت بمخلوق نهادم وکار خالق را با پس وپشت انداختم حق تعالی ازمن آن کار نپسندید خصمان خصمان برمن گماشت تامرا باضطرار از آن کار بیرون انداختند ومن گریزان شدم ودر شهرها وبیابانها میگشتم وجلافت و زحمت بسیار بروی من رسید چنانچه احوال من و نظام‌الملک بر رای سلطان پوشیده نمانده باشد.

چون حق تعالی مرا بسلامت از آن ورطه بیرون آورد دانستم که دل برکار مخلوق‌نهادن وکار خالق باپس وپشت‌پاانداختن جز این ثمر ندهد مردانه‌وار بکار دین وطلب آخرت برخاستم واز ری ببغداد شدم ومدتی در آنجا مقام داشتم واحوال واوضاع آنجا را دانستم‌تفحص حال خلفا کردم وپیشوایان دین‌مسلمانان خلفای‌عباسی را از مرتبه مروت وفتوت مسلمانی بیرون یافتم چنانچه دانستم که اگر بنیاد مسلمانی ودینداری بر امامت وخلافت ایشانست‌کفر وزندقه از آن دین بهتر باشد واز بغداد بمصر شدم، خلیفه بحق امام مستنصر آنجا بود وتفتیش حال او کردم خلافت اورا از خلافت عباسیان وامامت او را از امامت ایشان برحق تر داشتم بدو اقرار آوردم واز خلافت عباسیان بکل الوجوه بیزار شدم، خلفای عباسی از احوال من واقف شدند و در طلب من بنده کس فرستادند تا مرا در راه بگیرند حق تعالی‌مرا از آن ورطه خلاص داد وبسلامت بمصر رسیدم.

بعد از آن خلفای عباسی سه استروار زر به امیرالجیوش که امیر عساکر مصر بود فرستادند ومالهای دیگر بپذیرفتند که حسن صباح یاسر او را بفرستند چون عنایت المستنصربالله که خلیفهٔ بحق وامام مستقر است شامل احوال من بنده بود از آن ورطه خلاص یافتم.

چون خلفای عباسی امیرالجیوش را برمن اغالیده بودند، مرا نامزد کرد تا بروم کفارفرنگ را دعوت کنم، آن احوال بسمع مبارک آن امام بحق رسید مرا در پناه خویش گرفت وبعد از آن منشور داده فرمودند که بدانچه دانم وتوانم مسلمانانرا باراه راست آرم واز امامت خلفای مصر وحقیقت ایشان بیاگاهانم واگر سلطانرا سعادت «اطیعواالله واطیعواالرسول واولی‌الامرمنکم» در طالع باشد هرآینه از سخن من نگذرد وهمچنانکه سلطان محمود غازی سبکتکین بدفع وقمع ایشان برخاست برخیزد وشر ایشان ازمیان مسلمانان کفایت کند والاروزگارها آید که کسی‌این کارکند وآن ثواب ذخیره نهد.

دیگر آنکه فرموده‌اند که دین و ملت نو پیدا کرده‌ای.

نعوذبالله من که حسنم دین وملت نو پیداکنم واین دین که من دارم دروقت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم، صحابه را همین دین و مذهب بوده تا قیامت مذهب راست این است واین خواهد بود واکنون دین من دین مسلمانیست « اشهد ان لااله الاالله واشهد ان محمداً رسول‌الله»

مرا بدنیا وکاراو هیچ التفاتی نیست این کارکه میکنم واین گفتگوکه میگویم خالصاً مخلصاً ازبرای دین‌حق‌میکنم و اعتقاد من‌آنست که فرزندان پیغمبرصلی‌الله‌علیه وآله وسلم بخلافت پدرخود از فرزندان عباس‌نیکو زندگانی‌باشند لایق‌تروبرحق‌تروا گر توکه سلطان ملکشاهی‌روا داری بعد ازاین‌زحمت ومشقت که‌بتورسیده است‌وسه کرة از اقصای مغرب به اقصای مشرق و از مجاری قطب شمال تا به اقصای هندوستان لشگرکشیده‌ای ومملکت بدست آورده‌ای وامروز این مملکت در دست پسران هارون باشد وپسران توگرد جهان هرکجا از ایشان خبری یابند بقتل رسانند وخلافت ایشان نیز روا باشد.

فکیف که فرزندان عباس کسانی‌اند که من آنچه از فساد ایشان مشاهده کرده‌ام شمه‌ای خواهم گفت که در هیچ دین و ملت هرگز هیچکس روا نداشته است و روا

ندارد واگر کسانی باشند که ازحال ایشان واقف نباشند وبدیشان اعتقاد واعتماد کنند وخلافت ایشان حق دانند من که ازکار وحال ایشان واقف شده‌ام چگونه روا دارم وایشانرا بحق دانم و اگر حضرت سلطان بعد ازاین که بر این حال واقف شود بقصد ودفع ایشان برنخیزد وشر ایشان از میان مسلمانان کوتاه نکند نمیدانم تا در قیامت در وقت سؤال چگونه جواب دهد و نجات چگونه باشد ، تا بوده‌ام دین من این بوده وتاباشم خواهد بود وانکار این کار نداشته وندارم .

خلفای اربعه وعشرهٔ مبشره را بلکه دوستی ایشان در دل من نیک مثاب بوده است وهست وخواهد بودن وهیچ دین نو پیدا نکرده‌ام که نداشته‌ام وهیچ مذهبی ننهاده‌ام که پیش ازمن نبوده است این مذهب که من دارم دروقت رسول « ص » صحابه را همین دین ومذهب بوده است وتا قیامت راه راست همین است وهمین خواهد بود .

آمدیم برسر این سخن که من واتباع من بر بنی‌عباس طعن کرده‌ایم، هر کس که مسلمان باشد واز دین ودیانت آگاه باشد چگونه طعن و تشنیع نکند بر قومی که بدایت ونهایت ایشان بر تزویر وتلبیس وفجور وفسادبوده وهست وخواهدبود . هرچند واقعات احوال ایشان بر همهٔ جهانیان ظاهر است اما بر سبیل اجمال می گویم تا مرا برحضرت سلطان حجت باشد اول ازکار ابومسلم درآئیم که چنان مردی چندان کوشش نمود وزحمت اختیار کرد تا دست استیلاء ظلمه بنی‌مروان از هرق دماء واخذ اموال مسلمانان کوتاه گردانید وسب ولعنت که لایق حال ایشان بود وبرخاندان پاک پیغمبر «صلی‌الله علیه وآله وسلم» میکردند برانداخت وجهانرا بعدل وانصاف بیاراست ،چندین هزار از اولاد پاک پیغمبر «صلی‌الله علیه وآله وسلم» را در اطراف واکناف عالم شهید کردند وجمعی منزوی که درگوشه‌ها وویرانها بمانده بودندخودرا ازلباس سیادت بیرون کشیدند تاجان برکنار انداختند ونشدند ونیستند که بشرب مدام وزنا واغلام مشغول بودند وبدین روزگار فساد ایشان بجائی رسید که هارون‌راکه افضل واعلم ایشان بود دو خواهر بودیکی را در مجلس شراب با خود حاضر میکرد وندمای خودرا از دخول در آن مجلس منع نمیکرد تا جعفر یحیی که یکی از مقیمان مجلس او بود باخواهر او فساد کرد واورا از او پسری شد وپسر را ازهارون پنهان داشتند تاآن سال که هارون بحج شد پسر را درآنجا بدید جعفر را همانجا بکشت وخواهر دیگر محسنه نام خردتر

بود ودر حسن وجمال بکمال ، هارون را بخود نزدیک کرد ومیان ایشان فساد واقع شد.

ولطیفه‌ای مشهور است که بعد از وفات هارون ، امین که پسر هارون بود این محسنه را که عمهٔ او بود با او فساد کردو تصور امین آن بود که این محسنه بکرباشد، نبود. امین پرسید که عمه تو مگر بکر نبودی ، چه حال است؟ محسنه در جواب گفت پدرت دربغداد که‌را دختر گذاشت که‌مرا خواهد گذاشت ؟ ! دیگر بزرگی چون ابوحنیفهٔ کوفی که رکن بود درارکان مسلمانی بفرمود تاصد تازیانه بزدند وچون منصورحلاج مقتدائی را بردار کشید واگر از کردار واعمال ایشان برشمارند عمر آدمی بدان نرسد ، اینتان خلفای راشدین ! واینتان ارکان مسلمانی! که قوام ملک وملت ونظام دین و دولت بدیشان است ، اگر من یا غیری در حق ایشان طعن کنیم یا در ایشان عاصی شویم انصاف باید داد که محق باشد یا مبطل.

رسید کار به آنکه جهال‌را فریفته‌ام تا درقصد کسان میشوند ، اینمعنی برارباب بصیرت روشن‌است که هیچ چیز از جان شریفتر نیست و هر کسی‌ازسرجان برنخیزد خاصه بسخن‌چون من کم بضاعتی، وکی تواندبود که‌من متصدی چنین کاری شوم . ازحدود خراسان‌جمعی‌ازغلامان سلطان و گماشتگان نظامی‌وارباب معاملات ازطریقی که پیشتر از این‌در میان مسلمانان رسم و عرف بود منحرف گشته‌اند و بعضی به‌عورات مسلمانان وحرم‌زهاد وعباد دست‌درازی میکنند وهرچند که مردم‌صاحب واقعه مستغاث به ارکان دولت میشوند هیچکس‌بغورنمیرسد بلکه بردادخواه میاید. نظام الملک که کدخدای ملکست خواجه‌ای چون ابونصر کندری راکه در هیچ عهددر پیش هیچ پادشاه در هیچ ملک چنان‌کدخدای پای در میان کار ننهاده بود بتزویر آنکه در مال سلطان تصرف میکند شهید کرد و از میان برداشت، امروز ظلمه و عوانانرا باخود همکارکرده از جهة آنکه در وقت خواجه ابو نصر ده درم میگرفت و بخرانه میرساند و او پنجاه درم میگیرد و نیم درم بوجه کارسلطان نمیکند و محقری به عوانان که همکاران اویند میگذارد وباقی بخرج دختران وپسران ودامادان خود میکند و آنچه بعمارت خشت‌وگل بر اطراف مملکت ضایع میکنند اظهر من الشمس است . کجا بود خواجه ابونصر را پسر و دختر؟ کدام روز یکدینار صرف کرد بچوب و گل؟

مردم روزگار را در حین عجز و فروماندگی بهیچ باب امید نجات نیست اگر

بعضی از سر اضطرار بترک جان بگویند و دفع یکی یادو از این ظلمه کنند دور نباشد و اگر کشند معذور باشند.

حسن صباح را بر این قضایا چه مدخل و چه احتیاج که کسی فریبد، و کدام کار خود در دنیا بوقوع پیوندد که نه تقدیر آسمانی بر آن ملحق گشته باشد، فاما آنکه فرموده‌اند که اگر ترک این نوع کنند فبها والاّ بخرابی او اشارت فرمایم نعوذ بالله از من که حسنم کاری صادر شود که خلاف رأی بندگان سلطان باشد. فاما چون‌قومی هستند و در طلب من بنده بهمت کوشش میکنند که من بحیله این گوشه بدست آورده‌ام و پناه خود ساخته وبساکنی‌حال خود انهای درگاه سلطان کنم وبعد ازآنکه ازکار خصمان حاصل روی بدرگاه سلطان آورم و در سلک باقی بندگان منخرط گردم آنچه از دست من برآید در بهبود کار دنیا و پس افتاد کار آخرت، سلطان را بگویم والا که از من بخلاف‌این صادر شود و متابعت امر سلطان نکنم مرا در دنیاسرزنش بود و از دور و نزدیک خلق را بر من طعن رسد و گویند خلاف والی خودکرد و از سعادت «اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی الامرمنکم» بی بهره ماند وخصمان مرا بدرگاه سلطان آبرو و حرمت افزاید و درحق من چیزها افترا کنند که من از آن بی علم باشم و هر نیکوئی که از من در دین و دعوت صادر گردد بدی درمیان مردم شهرت دهند و نام نیک مرا بد کنند و اگر من با وجود خصمی نظام‌الملک و آنکه درحق من بسیار جورکرده و میکند بخدمتکاری سلطان پیش آیم و دل ازکار نظام‌الملک فارغ دارم چون متابعت عباسیان‌را سلطان میباید کرد و از فرمان گزیر میسر نمیشود ومنازعت ایشان سلطان را معلوم است و آنکه درطلب من چه سعی میگردد تا در آن وقت که به مصر رفتم مرا بدست آورند بعد از آن در راه بر من دست نیافتند و درعقب فراوان سال به مصر فرستادند و امیرالجیوش را خدمتها کردند، تا او قصد من کرد وگرنه عنایت المستنصربالله باشد وی که خلیفهٔ بحق است، در آن ورطه فرو رفتمی و آخر به آن رسید که امیرالجیوش‌مرا با فرنگیان بر راه دریا نامزد فرنگ کرد که آنجا رو وکفار فرنگ را دعوت کن، بفضل خدای تعالی از آن ورطه خلاص یافتم. بعد از آن زحمت و مشقت بسیار که درچندین سال بمن رسید بعراق افتادم و ایشان درطلب من همچنان سعی مینمودند، امروز که من بدین مقام رسیدم و دعوت خلفای علوی ظاهرکردم و چندان دستگاه در طبرستان و قهستان و جبال بدست آوردم و مردم بسیار از رفیقان و

مونسان و شیعهٔ علویان بر من جمع میشدند و عباسیان بهمه نوع ازمن خائف و ترسانند هرآینه مزاج مبارک سلطان بر من متغیر گردانند و در قصد و نقصان بجان کوشند و ممکن که مرا از سلطان طلب دارند ، آن هنگام معلوم نیست که کار چگونه دست دهد و بهرگونه که دست دهد خالی از شنعتی نباشد . اگر سلطان اجابت التماس ایشان کند بر زینهار ایفا نکرده باشد و در مذهب مروت معذور نباشد و اگر اجابت التماس نکند بعضی از جهال که بخلاف ایشان میگویند زبان تشنیع بسلطان دراز کنند که غاشیه بر دوش انداختن ودر سر اسب پیاده رفتن‌چه بود و نادادن حسن‌صباح‌چه . ویحتمل که میان‌جانبین بمکاوحت ومقاومت انجامد و نتوان دانست که‌تا آخرهاچه‌آید .

و اما حدیث این سر سنگ‌راکه فرمودند که اگر برجی از بروج آسمان باشد بر زمین آوریم و در این‌معنی مقیمان این سر سنگ را ازسخن‌محق روزگار وثوق هست که بمدتهای دراز از دست ایشان بدر نخواهد شد کار آن تعلق بعنایت‌الله دارد و حالامن که در این گوشه نشسته‌ام و آنچه بر من فرض‌و سنت گردانیده‌اند بجامی‌آورم واز خدا و پیغمبر درمیخواهیم تا سلطان و ارکان دولت براه راست آیندوخدای تعالی ایشان‌را دین‌حق روزی کند وفساد وفسق عباسیان ازمیان‌خلق بردارد واگرسلطان را سعادت دین‌ودنیا همراه بود همچنانکه سلطان اسلام محمودغازی رحمه‌الله را این کار آمده بود بدفع شر ایشان برخاسته و از ترمد سید علاءالملک خداوند زاده را بیاورد و بخلافت‌بنشاند سلطان نیزباین کار برخیزد واین کار بزرگ باوکفایت شود وشرایشان ازمیان بندگان‌خدای تبارک وتعالی کم گرداند والاروزگار باشدکه پادشاه عادل ما به‌روی کار آید واین کاربکند ومسلمانانرا از جور برهاند .والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی .

***

این نامهٔ متین ومستدل تاریخی حسن صباح به ملکشاه سلجوقی بهترین گواه دیانت وخداشناسی او در دوران زندگانی در قلعه الموت میباشد . بطوریکه مورخین دوست و دشمن در تواریخ خود متذکر شده‌اند حسن صباح در انجام اصول فرایض و واجبات مذهبی وتحریم محرمات از قبیل شراب وقمار حتی نواختن نی و سایرآلات موسیقی وتمام ملاهی‌محرمه مذهبی درقلعه الموت جلوگیری میکرد او درتمام مدت اقامت در الموت که درحدود سی‌وپنج سال میشد جز دو مرتبه تالب بام قلعه‌الموت از آنجا بیرون نیامده است . تمام تهمت‌های اغراق آمیز که درباره‌اش‌شهرت داده‌اند از طرف پیروان بنی‌عباس وترکان سلجوقی بوده لاغیر.

برای بیان این تاریخچه بی‌مناسبت نیست چند سطری
در بارهٔ دو شهر قدیم اسلامی نوشته شود

حمص وحلب دو شهر تاریخی که در دوران حکومت‌های بنی امیه وبنی عباس وخلفای فاطمی مرکز مهم سیاست وجدال بوده است

این دو شهر (حمص و حلب) مرکز مهم فعالیت مخالفین خاندان علی وخلفای فاطمی بوده است ، سبب دیگری که ازاین دو شهر نام می‌بریم اینست که تحریکات شیطنت‌آمیز معاویه برضدامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و طرفداران او که خلفای فاطمی باشند در همین شهر ها با شدت فعالیت داشت و کسی را که حضرت محمد در برابر هزارهامسلمان برحسب امرالهی برسردست بلند کرد وآن مقام شایسته رابرای آن بزرگوار بیان فرمود ، ولی بواسطه جهالت و بغض وکینه ای که نسبت به اهل حق دارابودند، (همان کسانی که ادعای مسلمانی و پیروی از حضرت محمد پیغمبر اکرم داشتند) سالها به نام عبادت و رضایت وتقرب خداچنین بزرگواری را سب ولعن ونفرین مینمودند، (زهی جهالت و نا دانی) ! ! تا زمان عمر عبدالعزیز که اواین ننگ رسوا کننده را از جامعهٔ اسلام متروک ساخت .

وقتی نسبت به چنین بزرگواری که مقام وعظمتش چون آفتاب روشن بود آنگونه بی احترامی روا داشتند مسلم است که به خلفای فاطمی و یارانشان که خود را مفتخر به فرزندی علی وفاطمه میدانستند ، نیز آنطور ناسزاهای دشمنانه وتهمت‌ها نوشته‌اند .

این جانب برای نشان دادن یک حقیقت مسلم و برداشتن پردهٔ سیاه جهل ونادانی که برخدمات بزرگ فاطمیان و یارانشان افکنده شده بود ، پس ازسالها تحقیق و مطالعهٔ دقیق بشرح و تفصیل این کتاب پرداختم .

سبب دیگر که از این دو شهر اسم می‌بریم اینست که این دو شهر مرکز فعالیت مخالفین بنی‌امیه و موافقین خاندان فاطمی قرارگرفته بود وکسانی درین شهرها سالها به خدمت فاطمیان و یاران‌ایشان همت گماشته و خدمات بزرگی کرده بودند . علاوه برآن آثاری از علی‌علیه‌السلام درآن شهر وجود داشته که مورد احترام شیعیان و یاران آن خاندان شریف‌بوده است ، بدین‌مناسبت خلاصه‌ای‌از اوضاع حلب و حمص درین کتاب انتشار می‌یابد . در کتاب روضة‌الصفا ومجالس المؤمنین در این باره بتفصیل شرح داده شده است که عیناً آنرا نقل میکنیم:

حلب صاحب معجم گوید حلب شهری بزرگ و وسیع و بسیار خوش هوا است وازابن بطلان نقل نموده که درآنجا بیمارستانی ومسجد جامعی‌است که فقهاء بر مذهب امامیه فتوی می‌دهند وآب خوردن ایشان‌از برکه‌های آب باران است. درحلب نهری است که آن‌را عویق گویند وآن درزمستان جاریست ودر تابستان‌آب ندارد ودر آنجا میوهٔ وبقول ونبیذ کم‌است مگرآنکه‌از ولایات دیگر آرند.

و نزد باب‌الجنان مشهد امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است که آنحضرت را بعضی از صلحاء در آنجا بخواب دیده اند و در اندرون باب‌العراق مسجد غوث واقع است و در آن سنگی است نوشته شده که اعتقاد اهل آن دیار آنست که خط حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام است.

و ابن کثیر شامی در تاریخ خود آورده که در ایام سلطنت امیر سیف‌الدوله‌بن حمدان مذهب رفض در حلب رواجی تمام داشت. و دراحوال سنهٔ سبع و خمسمائه (۵۰۷ ه) آورده که‌چون ملک صلاح‌الدین ایوبی‌ازمهم ولایت مصرخاطر جمع گردید، متوجه بلاد شام‌شد و از آنجا به‌حلب آمد و برظاهرحلب نزول نمود. والی‌حلب مضطرب شد و اهل حلب را در میدان باب‌العراق طلبیده به‌ایشان اظهار محبت وملایمت‌نمود و گریهٔ بسیارکرد و ایشان را بجنگ صلاح‌الدین‌ترغیب نمود، همگی به‌عهد موافقت نمودند و روافض (شیعیان) بر او شرط نمودند که اعادت اذان حی علی خیرالعمل نمایند و درمساجد و اسواق آن را بگویند و آنکه جامع جانب شرقی که جامع‌اعظم است ازایشان باشد تا آنکه اسماء شریفهٔ ائمه را در پیش جنازه‌ها بگویند و آنکه بر جنازه پنج تکبیر بخوانند و آنکه ازدواج و انکحهٔ ایشان به‌شریف ابی‌الطاهر ابی‌المکارم و حمزه بن زهرة‌الحسینی که مقتدای شیعهٔ حلب بود مفوض باشد. پس والی آنجا جمیع ملتسمات ایشان را قبول نمود و ایشان در تمام شهر اذان حی‌علی خیرالعمل گفتند.

بالجمله اهل حلب در اصل شیعه بوده‌اند و تا آخر زمان خلفای عباسیه به‌مذهب امامیه اقتدا مینموده‌اند وظاهراً ازآن زمان‌که آن ولایت درتصرف‌سلاطین رومیه عثمانیه افتاد مردم آنجا را به قهر و جبر از مقتضای اصل و ظاهر باز داشته‌اند بلکه درباطن ایشان نیز نقوش وهمهٔ مذاهب باطله نگاشته‌اند، جمعی‌قلیل بتأییدالهی مؤید و به عقال تقیه مقیداند ومرارت صبر وتحمل می‌چشند و درانتظار فرج آل محمد میگفتند اللهم صل علی محمد وعجل فرجهم.

حمص

صاحب معجم گوید حمص شهریست بزرگ قدیم مشهور که درمیان دمشق و حلب واقعست و در آنجا از مشاهد و مزارات مشهد امیرالمؤمنین علی است که در آنجا بعضی از صلحاء آن حضرت را بخواب دیده‌اند. در آن مشهد عمودیست که موضع انگشت آنحضرت در آن نمایانست و قبر قنبر غلام حضرت امیر و قبور اولاد جعفربن ابیطالب رضی‌الله عنهم نیز در آنجاست.

مخفی نماند که اکثر اهل حمص در ایام بنی‌امیه ناصبی بودند و سبب ضلالت ایشان بروجهی که از کتاب فتوح اعثم کوفی مستفاد میشود آنست که معاویه شراحیل سبط کندی را که از رؤسای شام بود اضلال نمود و اهل حمص را در ورطه شدید انداخته اضلال ایشان نمود و گفت که علی بن ابیطالب عثمان را که امیرمؤمنان بود کشته است و میان امت محمد مصطفی (صلی‌الله علیه‌وآله وسلم) تفرقه‌انداخته و در بصره چندین هزار کس ازصحابه و تابعین را هلاک ساخته اکنون روی بشما خواهدآورد تا شمارا از خانمان آواره کند ودر گرداب بلا ومشقت اندازد، می باید که در مدافعه و مقابلهٔ او با معاویه موافقت کنید و در دفع شر او از خود اهتمام تمام واجب دانید، لاجرم اهل آن دیار بسخن او فریفته شده بامعاویه موافقت نمودند وبعد ازآن چون حق به‌ایشان ظاهر شد از مذهب باطل سابق برگشته و بمذهب شیعه گرویدند.

در بارهٔ حقیقت خواهی وخداپرستی حضرت علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

هزاران حدیث و روایت از بدو توسعهٔ اسلام تاامروز از طرف دوست و دشمن خودی و بیگانه دربیان حقیقت دلبستگی حضرت علی علیه السلام بدستگاه احدیت و خدا پرستی او و همچنین خدمات و فدارکاریهای صمیمانهٔ آن بزرگوار در راه ترقی وعظمت اسلام آمده است. دربزرگی شأن وعلو مقام و صداقت آنحضرت به آئین مقدس اسلام وحضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم همین بس که درتمام احادیث آمده است

(اوّل مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ‌اللّه عَلِیٌّ)

پوشیده نیست از وقتی که آفتاب رسالت محمدی بر سر زمین عرب تابیدن گرفت هر کسی بقدر قابلیت واستعداد خود ازآن سرچشمهٔ فیض استفاده نمود بخصوص علی بن ابی طالب باندازه ای کسب نور نمود که حجابها از جلو چشم او بر داشته شد. تربیت پیغمبر توأم بااستعداد ذاتی به‌اندازه‌ای حضرت علی‌را به افکار محمدی نزدیک ساخته بود که کتاب سرگذشت زندگی او از صدها سال پیش تا کنون با عظمت

واستعجاب خوانده میشود. مرد دانای عظیم‌الشأن اسلامی که حضرت ختمی مرتبت در باره‌اش فرموده است (**انا مدینة العلم و علی بابها**)
مقام ارجمند و فداکاری آن بزرگوار را در راه ترقی و عظمت اسلام به ثبوت میرساند.
در جای دیگر فرمود

انا المنذر و علی الهادی من بعدی

بزرگان و دانایان و فلاسفهٔ بزرگ دنیا در مقابل این شخصیت و خداپرستی و خدا شناسی او سر تعظیم فرود آورده و در تعریف کلام او، وی را « رطب اللسان » خوانده اند.

در این شک نیست که حضرت علی علیه‌السلام باوجود مخالفتهای گوناگون زمانه در راه ترقی علوم و معارف و ترویج اسلام پیش قدم بوده و نظیرش در تاریخ اسلام کمتر دیده شده است.

****

بمناسبت پایان آخرین مقاله و صفحات این کتاب تاریخ خلفای فاطمی (خدمتگزاران صمیمی و مروجین مذهب تشیع که مفتخر به ذریهٔ پیغمبر و اولاد علی وفاطمه بودند.) مصادف با این روز عید بزرگ شیعیان عالم. میلاد مسعود و فرخندهٔ مولای متقیان شاه مردان اسدالله الغالب علی ابن ابی‌طالب امیرالمؤمنین ابن عم و وصی بلافصل حضرت محمد ابن عبدالله خاتم النبین صل‌الله علیه و آله و سلم شده است چند بیت اشعار ذیل را که یادگاری جاوید از گویندگان با اخلاص قدیمی شاه اولیاء علی علیه‌السلام است، باچند قطعه از بیانات وفرمایشات خاتم الانبیاء حضرت محمد ابن عبدالله صلی‌الله‌علیه وآله وسلم که در بارهٔ ابن عم ووصی بلافصل خود علی علیه السلام واهل بیت طاهرینش فرموده‌اند و از کتب و احادیث معتبره جمع آوری شده است برای زینت و برکت این کتاب وخشنودی دوستان انتشار میدهیم.

روزیکه علی به کعبه آمد بوجود — مخصوص علی خدا در از کعبه گشود
در بسته بداد خانهٔ خود به علی — یعنی که علی است خانه زاد معبود

اسدالله در وجود آمد
در پس پرده هرچه بود آمد

بندهٔ شاه ولایت، عبدالرحمن سیف‌آزاد، تهران، ۱۳ ماه مبارك رجب ۱۳۸۱

بمناسبت پایان آخرین مقاله این کتاب تاریخی و تصادف با روز مبارک و مسعود میلاد با سعادت شاه اولیاء حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، این قسمت که مربوط به مقام و منزلت آن بزرگوار میباشد برای زینت و مبارکی به این کتاب اضافه شد

بطوریکه درتمام احادیث و روایات آمده است ونیز آیاتی در قرآن شریف در این باره به پیغمبرا کرم حضرت محمد نازل گردیده که برای هرپیغمبری وصی وجانشینی در زمان حیاتش از طرف خداوند تعیین گشته است.

ازابتدای خلقت آدم که وصی او هابیل - و وصی نوح فرزندش سام - و وصی ابراهیم فرزندش اسماعیل - و وصی موسی برادرش هارون، و وصی حضرت عیسی شمعون الصفاء بوده است ؛ بدون تردید با فرمایشات و گفته های حضرت خاتم النبیین وصی بلافصل خاتم الانبیاء حضرت محمد همان حضرت علی امیرالمؤمنین بوده و برای آشکار ساختن آن حقیقت مهم به پیروان آئین اسلام پس از بازگشت از حجة‌الوداع در روز غدیرخم بآنحضرت از طرف خداوند تبارك و تعالی امرفوری میشود که علناً وصی خود راتعیین فرماید. به امر خداوند تبارك و تعالی جبرائیل برآن حضرت وارد شده وعرض میکند

یا اَیُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ مااُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ .

ای پیغمبر ابلاغ کن امری که ازطرف خداوند برتو نازل شده است وهرگاه نکنی هرآینه رسالت خدارا انجام نداده‌ای، خداوند تو را از شرمردم محفوظ خواهد داشت. (معانی بسیار دراین عبارت نهفته است).

این آیهٔ شریفه از طرف خداوند یک امریهٔ فوری به حضرت محمد برای نصب علنی وصی بلا فصل خود حضرت علی ابن ابی طالب بود که درآن روز یک فریضهٔ مهم و واجب دینی حضرت ختمی مرتبت بوده که باید فوراً بدون تأخیر انجام دهد.

این بود که با بلند کردن حضرت علی بروی دست در آن اجتماع مهم تاریخی که حضور داشتند هزاران نفر باچشم خود علی را بروی دست حضرت محمد مشاهده نموده و با گوش خود بطور وضوح شنیدند که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

با اینکه حضرت ختمی مرتبت به جهاتی وصایت حضرت علی را در ظاهر تا اندازه ای بملاحظاتی مستور نگاه میداشت ولی آن امریه فوری در آن روز مهم (در غدیر خم) حضرت محمد را وادار به اجرای امر الهی فرموده موضوع وصایت علی را علنی ساخته فریضهٔ واجب خودرا انجام داده از آن بار سنگین وظیفهٔ خدائی در آن روز مبارك خود را آسوده ساختند.

روایتی بسیار جالب توجه از صاحب سرائرالنطقاء نقل است.

بعد از اینکه حضرت محمد توجه فرمودند که فرزندی ذکور ازایشان باقی نمی ماند که مقام وصایت آن بزرگوار راعهده دار شود مایل نبودند که امامت ازخانواده ایشان بیرون رود وسیله ازدواج دختر عزیز و محبوب خود حضرت فاطمه را به حضرت علی بن ابی‌طالب ابن عم و وصی خود فراهم ساختند.

فرمایشات مکرر درمکرر دربارهٔ اهمیت مقام وبستگی ویگانگی حضرت علی بن ابی‌طالب به‌حضرت محمد صلی‌الله‌علیه وآله وهمچنین شواهدی ازآیات شریفه دردست است که معلوم میدارد پیش‌از امریه الهی در وقعهٔ غدیر خم، وصایت حضرت علی در دوران مأموریت و حیات پیغمبر از طرف خداوند تبارك و تعالی تعیین شده بود همچنانکه برای پیغمبران اولوالعزم ازابتدای‌خلقت مانندحضرت آدم اوصیاء وجانشینانی تعیین گردیده بود. در باره وصایت علی علیه‌السلام در زمان‌حیات حضرت‌ختمی‌مرتبت حدیث معتبری هست.

اینست عین حدیث

ان الله تعالی لم یبعث نبیا ولا اماما الا وهو ینصب له خلیفة یخلفه فی حیاته و یقوم به امرالامة بعد وفاته.

مقام واحترام و محبوبیت حضرت علی امیرالمؤمنین درپیشگاه حضرت ختمی مرتبت مانند نور آفتاب روشن و معلوم است. برای اثبات علاقه‌مندی آن بزرگوار به‌ابن‌عم و وصی‌خود فرمایشاتی را که بارها دربارهٔ حضرت علی‌واهل‌بیت طاهرینش فرموده‌اند بسیار است که ما اکنون به تمام آنها دست رسی نداریم ولی چند قطعه از

بیانات و فرمایشات مشهورآن بزرگوار را که درحق حضرت علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند زینت بخش این کتاب تاریخی مینمایم.

اینک عین فرمایشات واضح وعلنی که ازحضرت پیغمبر اکرم در باره حضرت علی علیه‌السلام وخاندانش از احادیث معتبره اقتباس شده است.

۱ ـ علی منی بمنزلة هرون من موسی الّا انه لانبی بعدی.

۲ ـ کنت أنا وعلی نورا بین یدی‌الله تعالی قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر الف عام، فلما خلق الله آدم نقل ذلک النور الی اصله فلم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی قر فی صلب عبدالمطلب فقسم قسمین: قسمنی فی صلب عبدالله و قسم علیا فی صلب ابی طالب.

۳ ـ لم أزل أنا و أنت یا علی من نور واحد تنتقل من الاصلاب الطاهرة الی الارحام الزکیه کلما ضمنا صلب ورحم ظهرلنا قدرة وعلم حتی انتهینا الی الجد الافضل والاب الاکمل عبدالمطلب فانقسم ذلک النور نصفین فی عبدالله وابی طالب فقال الله تعالی کن یا هذا محمدا ویا هذا کن علیا.

٤ ـ لوبقی من الدنیا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج الله من أهل بیتی رجلا یملأ الارض عدلا وقسطا کما ملئت ظلما وجورا.

۵ ـ مثل أهل بیتی فیکم کسفینة نوح، من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق.

٦ ـ أنا شجرة وفاطمة حملها، وعلی لقاحها والحسن والحسین ثمرتها ومحبونا أهل البیت ورقها.

۷ ـ أنا مدینة العلم وعلی بابها فمن أراد المدینة فلیأتها من بابها.

۸ ـ أنا المنذر وعلی الهادی من بعدی، یا علی بک یهتدی المهتدون.

۹ ـ أنا و أنت ابوا المؤمنین.

۱۰ ـ أنا وأنت ابوا هذه الامة.

۱۱ ـ أنا وجه أمتی.

۱۲ ـ أنت عتیق من النار.

۱۳ ـ انی تارکٌ فیکم الثقلین. کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

۱٤ ـ أهل بیتی أمان لاهل الارض.

۱۵ ـ علی باب الدین، من دخلهٔ کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا.

فرمایشات وبیانات مکرر درمکرر حضرت ختمی مرتبت درمنزلت ومقام ابن عم و وصی خود بسیار است که ما این چند حدیث معتبر ومشهورخاص وعام را برای روشن ساختن چشم ودل دوستان انتشار دادیم.

در این فرصت که روز مبارك مولود مسعود علی است

روز عید مبارك و میمون میلاد با سعادت مولای متقیان امیر مؤمنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه‌السلام را با روز مبارك و تاریخی تعیین امامت علی عید سعید غدیرخم که از روزهای بزرگ تاریخی شیعیان عالم است بتمام قارئین عظام و پیروان علی تبریک گفته این گفتارنغزرا بعنوان بهترین ارمغان و سرمشق در زندگی نیاز میکنم:

تا نفس باقیست آه سرد می باید کشید
دست و دل از سفرهٔ نامرد می باید کشید
هرچه میخواهی طلب کن سائل از شاه نجف
گر کسی منت کشد از مرد می باید کشید

چون در دوران کودکی این گفتار روحبخش را از معلم خود سرمشق گرفته‌ام اکنون نام گوینده‌را نمیدانم که تذکر دهم، ساقی کوثر صله‌اش را میدهد. روانش شاد بادا.

سیف آزاد

چگونگی زهر خورانیدن به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به امر هارون الرشید عباسی در زندان بیدادگری بدست سندی بن شاهك غدار و گذاردن سه روز و سه شب بدن مطهر آن بزرگوار را درمعبر عام روی جسر بغداد

اری امیة معذور ین ما فعلوا — ولا اری لبنی العباس من عذر

بعد از مصیبت حضرت سید الشهداء صلوة الله و سلامه علیه ، اعظم مصائب وارده بر ائمهٔ طاهرین مصیبت موسی بن جعفر علیه السلام است .

زیرا هیچ امامی را هفت سال زندانی ننمودند بجز موسی بن جعفر، هیچ امامی را در زندان زهر نخورانیدند بجز موسی بن جعفر(۱) بدن مطهر هیچ امامی را پس از وفات سه روز و سه شب در معبر عام نگذاردند بجز بدن مطهر موسی بن جعفر - مقبره و آرامگاه هیچ یک از ائمه طاهرین را نبش نکردند مگر قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر که بارگاه مقدس وقبهٔ مطهرش را نیز در سال ۴۴۳ هجری ازطرف مخالفین سوزانیدند .

تفصیل رنج ومصائب وارده به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ازابتدای ورود به بغداد که ازطرف هارون الرشید وعمال جفاکارش نسبت به آن بزرگوار وارد گشته است جانگداز و الم انگیز است ، آن بزرگوار را جبراً از مدینهٔ طیبه به بغداد هجرت داده پس از هفت سال زندانی با رطب زهرآلود آنسرور را شهید نمودند .

پس از آن نیز از جفاکاری و مظالم دیگر خودداری نکرده بعد از رحلت آن بزرگوار به مرقد مطهر منور آنحضرت از طرف مخالفین (طرفداران بنی امیه وبنی عباس) بی احترامی ها وارد گشته است که بسیار رقت انگیز میباشد .

(از تفصیل آن گزارش اسف انگیز خودداری میشود)

برای آگاهی دوستان وشیعیان اخلاصمند آنحضرت مجملی ازمفصل تشریف فرمائی آن بزرگوار از مدینه طیبه (جبراً) بحکم هارون الرشید و گذرانیدن مدت هفت سال در زندان جور و ستم هارون و اشعاری در بارهٔ نبش قبر مطهر آنحضرت را که در سال ۴۴۳ هجری ازطرف مخالفین گستاخ شده است ، از نظر قارئین گرام میگذرانم .

---

۱ - بعد از ماندن جسد مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام سه روز و سه شب در صحرای کربلا

چگونگی مسموم ساختن و درگذشت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

روایت است که خلیفه هارون‌الرشید حضرت امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام را ازمدینهٔ منوره به بغداد احضارنموده وحضرتش را به فضل‌بن‌الربیع سپردند. آنحضرت مدتی نزد وی زندانی بود و چون هارون الرشید از فضل بن الربیع خواست که آن حضرت‌را شهید کند فضل هم ازاین عمل ننگین شرم‌آور خودداری نمود. هارون‌الرشید دستور داد که فضل بن یحیی حضرت‌را تحویل گرفته زندانی کند فضل بن یحیی آن حضرت را در اطاقی در خانهٔ خود محبوس‌نمود و چند نفری را مأمور ساخت که رفتار آن بزرگوار را گذارش دهند. حضرت در آن زندان شبها را همواره به خواندن نماز و قرائت قرآن و دعا و تهجد وراز و نیاز بدرگاه پرورد گارمشغول و روزها مرتباً روزه بوده‌اند. ودیده نشده بود که حضرت ازمحل عبادتش‌خارج شده باشد. فضل بن یحیی نسبت به آن حضرت احترام و اخلاص ورزیده مورد مهر قرار میداد. هارون الرشید که درشهر (رقه) اقامت داشت از آن رفتار مسالمت‌آمیز اطلاع حاصل کرده وبه‌فضل ابن یحیی نوشت که رفتار وکردارش‌را نسبت به‌آن بزرگوار تغییر داده حضرت‌رابقتل برساند. فضل بن یحیی ازاین عمل خودداری وامتناع کرد. هارون‌الرشید خشمناك گردیده (مسرور) غلام یا (پیشخدمت) مخصوص خودرا خواست وباو دستور دادتافوراً به‌بغداد رفته وبدون هیچ مقدمه به زندان حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام درخانهٔ فضل‌بن یحیی رفته چنانچه مشاهده نمود که حضرت در رفاهیت میباشد نامه‌ای که حامل آن است به عباس بن محمد تسلیم نماید وباو بگوید که هارون‌الرشید اجرای محتویات نامه‌را فوراً خواستار است. بعلاوه هارون‌الرشید نامه دیگری بعنوان(سندی ابن شاهك) تسلیم (مسرور) نمود و دستورداد که به‌سندی ابلاغ نماید دستورات عباس‌بن‌محمدرا اجرا کند. (مسرور) از (رقه) به‌بغدادآمده وفوراً بمنزل فضل‌بن یحیی رفته بدون اینکه کسی متوجه شود وارد زندان حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام شد وچون حضرت را درحال احترام دید خودرا به عباس‌بن محمد وسندی بن شاهك رسانیده نامه‌ها را به آنها تسلیم نمود. این خبر (بازرسی از توقیفگاه حضرت موسی ابن‌جعفر) به فضل بن یحیی رسید و باحالت شتاب وعجله خودرا به عباس‌بن‌محمد رسانید تا از حقیقت امر آگاه گردد.

عباس دستور داد دوجلاد با تازیانه حاضر شده فضل را لخت نمودند وبدست سندی بن شاهك قاتل درمقابل عباس بن محمد صد تازیانه به فضل بن یحیی‌زدند.

فضل بن یحیی پس از تحمل زجر این عمل ظالمانهٔ گستاخ آمیز باچهرهٔ زرد وخاك آلود از خانه عباس خارج شد. (مسرور) گزارش این امر را برای هارون الرشید نوشت. هارون الرشید هم دستور داد که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به (سندی بن شاهک) تحویل داده شود.

در روایت آمده‌است:

همینکه فضل بن یحیی به بغداد مراجعت نمود، (سندی بن شاهک) راخواست ودستورات هارون را به وی ابلاغ نمود. پس از چندی زندانی بودن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آن سرور را بوسیله زهر خطرناکی که در خرمای تازه (رطب) داخل کرده بود آن حضرت را مجبور بخوردن آن رطب زهرآلود نموده آن بزرگواررا مسموم ساخت. همینکه حضرت از آن رطب تناول نمودند احساس شدید اثر مسمومیت را نموده و مدت سه روزوسه شب در نتیجه اثرات آن زهر با شدید ترین رنج و بدترین احوال همچنان درتلاطم بوده تنها وبی یار ومدد گار، روز سوم، داعی حق را لبیک گفته بدرجه رفیعهٔ شهادت رسیده، روح پرفتوحش به اجداد طاهرینش ملحق گردید.

سندی بن شاهک برای رفع رسوائی وپوشانیدن این ننگ وبدنامی ابدی جمعی ازفقها وعلماء واعیان بغداد را (که بین آنها هیثم بن عدی) نیزبوده به زندان وارد ساخت تا شهادت دهند که آن حضرت بمرگ طبیعی از دنیا رفته است.

آنها هم بعضی از ترس وملاحظهٔ هارون الرشید و بعضی برحسب ظاهر چون اثر زخم ویا جراحتی را مشاهده نکردند گواهی دادند که حضرت بمرگ طبیعی وفات نموده است.

سپس جسد مبارکش از زندان خارج کرده و بروی جسر بغداد در معبر عام گذاردند و منادی بانگ میزند «هذا امام الرفضه، این امام را فضیانست» بیائید به‌بینید که به مرگ و اجل خودش از دنیا رفته است.

مردم هم اطراف آن‌جسد مطهر را گرفته در چهره حضرت مینگریستندواز صورت مبارك آن حضرت که مانند زعفران ومتمایل به کبودی بود آثار زهر کشنده را بخوبی مشاهده کرده میگذشتند و کسی را از ترس مأمورین هرون جرئت تکلم نبود.

پس از سه روز و سه شب آن جسد مطهر را غسل داده به قبرستان قریش درباب‌التبن انتقال دادند ودرآنجا بخاك سپرده شد. این‌مقبره ازقدیم‌الایام مخصوص بنی‌هاشم و اعیان و اشراف بوده است.

عداوت و کینه ورزی تاریخی بنی عباس به ائمۀ طاهرین

یکی از کارهای ناشایست و گستاخ امیرعباسیان و پیروان گمراهشان در سال ۴۴۳ هجری همانا نبش قبر مطهر حضرت موسی ابن جعفر علیه‌السلام میباشد.

بغض و کینه و عداوت بنی عباس نسبت به بنی هاشم بقدری شدید بود که پس از آنهمه ظلم و ستمگری که در دوران حیات نسبت به آن بزرگواران روا میداشتند، پس از درگذشت و وفاتشان حتی به‌قبور و آرامگاه آنها از هیچ گونه بی‌احترامی و بیدادگری خودداری ننمودند.

نه همین در دوران زمامداری حکومت غاصبانۀ متوکل عباسی نسبت به قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام و یارانش آن بی احترامی‌ها وفجایع تاریخی‌را انجام دادند وبرای محو آن آثارمقدس بدستور متوکل عباسی آن مقام محترم را شخم کرده آب بستند.

همان کارظالمانه وگستاخ آمیز راهم نسبت به مدفن مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در سال ۴۴۳ هجری ازطرف طرفداران گمراه بنی‌عباس نسبت به‌قبر امام موسی‌کاظم شد و مرقدرا نبش و به‌آن مقام مطهر بی‌احترامی کرده تمام اشیاء گرانبهارا ازفرش وقندیل‌هاهرچه دردستشان آمدیغماکرده بقیه‌را آتش زدند.

درباره این‌رفتارگستاخ آمیز بی ادبانه‌که نسبت بمرقد مطهرآن حضرت روا داشتند المؤید فی‌الدین هبةالله شیرازی داعی‌الدعاة وحجةالمستنصربالله فاطمی باسرودن اشعار خود، ستمگران ومعاندین‌خودخواه‌را توبیخ وسرزنش کرده بانهایت صمیمیت در دیوان‌خودموسوم به‌دیوان‌المؤید فی‌الدین‌داعی‌الدعاة این‌رفتار وکارگستاخ آمیزرا نکوهش کرده رذالت وبدطینتی آنهارا بابهترین طرزی نشانداده و آن رفتار جاهلانه را نسبت به آن مقام مقدس تقبیح نموده است و در حقیقت طرفداری‌خودرا ازاهل بیت پیغمبر اکرم با این اشعار مؤثر و بجا ابراز داشته است.

توجه خوانندگان‌گرامی‌را به‌این نکتۀ مهم جلب می نمائیم که الهبته‌الله المؤیدفی‌الدین‌الشیرازی یکی ازاعاظم‌علماء بزرگ آن تاریخ وازمقربان دورۀ

خلافت و تشکیلات المستنصر بالله فاطمی و حجة مستنصری درفارس وملقب به داعی الدعاة و رئیس تمام دعاة بوده ودرعین حال یکی ازمؤلفین و نویسندگان نامی و فضلای آن عصر و مورد توجه و اطمینان خاص المستنصر بالله خلیفهٔ فاطمی میباشد ، اینك قسمتی از مؤلفات آن مرد بزرگ برای آگاهی قارئین عظام یادآور میشود .

سیدنا هبةالله المؤید فی الدین الشیرازی متوفی بسال ٤٧٠ هجری

از تألیفات وی کتب ذیل معروفند :

۱ ـ المجالس المؤیدیه که درهشت جلد تنظیم شده ودارای هشتصد مجلس میباشد ـ ۲ دیوان مشتمل برقصائد ـ ۳ السیرة المؤیدیه که سرگذشت وی از ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری راشامل است ـ ۴ شرح المعاد ـ ۵ کتاب الایضاح والتبصیر فی فضل یوم الغدیر که دردو باب است ـ ٦ الابتداء و الانتهاء ـ ۷ جامع الحقایق فی تحریم اللحوم والالبان ـ ۸ نهج العبادة ـ ۹ المسأله والاجوبه ـ ۱۰ نهج الهدایه للمهتدین ـ ۱۱ بنیادتأویل ـ ۱۲ المسائل السبعون (کتاب اخیرالذکر بفارسی ترجمه شده است) .

«دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة دارای اشعار نغز و مطالب بسیار سودمند علمی و تاریخی میباشد وگوینده با دلائل محکم وآیات قرآنی فضایل و مقام مقدس حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم و وصی بلافصل آن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را با بهترین طرزی بیان داشته است .

سه صفحه اشعار مؤثر مرثیه ای که در توبیخ ظالمان گستاخ از اقدام به نبش قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و مقام معظم آن بزرگوار سروده است ، مراتب فضل و دانش سیدنا مؤید فی الدین را نشان میدهد ؛ رحمة الله علیه .

فاضل عاليمقام گوينده اشعار هيجان انگيز دربارۀ نبش آرامگاه
حضرت موسى ابن جعفر عليه السلام

المؤيد في الدين داعي الدعاة

القصيدة الثالثة والعشرون

ألاَ مَا لَهذى(1) السما لاَ تَمُورُ ... وما للجبال تُرى لاَ تَسيرُ
وللشمس ما كورت والنجوم ... تضيء وتحت الثرى لا تَغُورُ(2)
وللأرض ليست بها(3) رجفة ... وما بالها لا تفور(4) البحورُ
وما للدما لاَ تُحاكِى الدموع ... فتجرى لتبتل منها النحور
أنبقى القلوبُ لنا لاتُشَقُّ ... جوًى ولو أن القلوب الصخور
ليوم (ببغداد) ما مثله ... عَبُوس يَراه امرؤٌ قمطرير
وقد قام دَجَّالُها أعْوَر ... يَحُفُّ به من بنى الزُّورِ عُور(5)
فلا حَدَبٌ منه لايَنْسلون ... ولا بقعةٌ ليس فيها نَفِير
يرومون(6) آل نبِى الهُدى ... لِيُرْدَى الصغيرُ ويَفْنَى الكبيرُ
لتنهب أنْفُس أحيائهم ... وتُنْبَش للميتين القُبور
ومنْ نجْل (صادق آل العباء) ... يَنالُ الذى لَمْ يَنلْه الكفور(7)
(فموسى) يشق له قبره ... ولَمَّا أتى حَشْرُه والنُّشُورُ
ويُسْعَرَ بالنار منهُ حَرِيمٌ ... حرام على زائريه السعير
وتقتل شيعة آل الرسول ... عُتوا وتُهتك منهم ستور
فواحسرتا(8) لنفوس تسيل ... ويا غمتا(9) لرؤوس تطير

---

(1) ف : لهذا . — (2) ف : لا تخور . — (3) ق . ح : لها .
(4) التكملة عن ح و ق و ف . — (5) ل : منها . — (6) ل : يرمون .
(7) ل : كفور . — (8) فيا حسرتا . — (9) ف : ويا غمطا .

وما نقموا منهم غير أنَّ وصى النبى عليهم أمير
كما العذر فى غدرهم بغضُهم لمن فرض الحُبَّ فيه «الغدير»
فيا أمة عاثَ فيها الشقاء فوجهُهُ نهارٍ هُداها قَتِيرُ
وشافعُها خصمُها فى المعاد لها الوَيْلُ من رَبِّها والثُبُور
قتلتم حُسَيْنا لِمُلك العراق وقلتم أتاكم له يَسْتَشِير[1]
فما ذنب موسى الذى قد محَتْ معالِمَه فى ثراه الدهور
وما وجه فعلكم ذا به لقد غرَّكُم بالاله الغرور
أيا شيعة الحق : طاب الممات فياقوم : قوموا سراعا نَثُور[2]
فإما حياة لنا فى القصاص وإما إلى حيث صاروا نصير
أآل المسيب ما زلتمُ عشيرَ الولاء فنعم العشير
ويا آل عوفٍ غيوثَ المُحول ليوثا إذا كاع لَيْثٌ هَصُور[3]
أآل النُهَى والندى والطعان وحزب الطلى حين حر[4] الهجير
أصبرا على الخسف ، لا همكم دنىٌّ ، ولا الباع منكم قَصِير
أتُهْتَك حُرمَة آل النبى وفى الأرض منكم صَبى صَغِير
وقبر ابن صادق آل الرسول يُمَسُّ بسوء وأنتُم حُضُور
ولما تخوضوا بحار الردى وفى شَعْبِه تنجِدُوا أو تَغُورُوا
لقد كان يومُ الحسين المُنَى فَتُفدَى نفوسٌ وتُشْفَى صُدور
فهذا لكم عاد يومُ الحسين فماذا القصور وماذا الفتور
فمدوا الذراع ، وحِدُّوا القِرَاع فيوم النواصب منكم عسير
وولُّوا (ابنَ دمنة) أعماله تَبُورُ كما المكر منه يَبُورُ
فقتلا بقتل ، وثكلاً بِثُكل ذَرُوه تجزُّ عليه الشعور
لتمسى رحا الحرب طحَّانة مُرَكبُها وعليه تدور
فلا تضعفوا إنّ مستنصرا ولىّ الاله ولىٌّ نصير

---

(١) ل : يستشير . — (٢) ق : فثوروا . — (٣) ف : حصور . — (٤) ل : بحر .

أتُظْلِمُ مِنْ رأينا شيعةٌ   وفينا سِراجُ الإله المنيرُ
وتَحْدُثُ فى حَدِّنا نبوةٌ   ولله فينا حُسام شَهِير
ستغضب فى عَمِّهِ عصبةٌ   فتلقى دِماء الأعادى تفور
ويلقاهُمُ من سطاه ثُبُورٌ   وشيكا[1] ويُلقى عليهم ثبير
وتُسْمَعُ فى دارهم صَيْحَةٌ   تَنُوب عن الصُّور إذْ ليْسَ صُورُ
ويُدركهم مَدٌّ بحر الجيوش   فلا عاصم منه حِصْنٌ وسور
وتَهمى عليهم سماء الصِّفاح   وسُمرُ الرماح فهلاّ مجير
فكم للظُبا[2] فيهمُ ملعبٌ   وكَمْ فى الوَغا من شَباها هَرِير
فللسيف فى فَلْقِ عَظم طَنِينٌ   وللرمح فى فَتْقِ جِسْمٍ صَرِير
وللدم إذ سال منهم دَوِيٌّ   وللروح إذْ فازَ عنهم خَرِير
وللهام من وقع ضرب شهيق   وللقلب من حر كرب زفير
فأرْواحُهُم فى عذاب السعير   بما كَسَبوا ولبئس المَصِير
وأجسادُهم فى الفلا طُعْمَةٌ   تقاسمها وَحْشُها والطُيُور
فقل لبنى البَغْى لا تَعْجَلوا   فقد آن للأرض منكم طهور
وقل للطغاة : بإدباركم   تَهُبُّ الصَّبا بعد ذا والدَّبُور
حياتكم بعد هذا ممات   وظلكم بعد هذا حَرُور
ورائركم بعد هذا الردى   ببغيكم والجحيم المزور
لقد نفر الدينُ عن بقعة   سَكَنْتمُ ، فللسعد منها نفور
إلى الله وابن نبى الهدى   إمامِ الزمان تَصِيرُ الأُمور
إليكم بنى المصطفى خدمة   تَوخَّى بها الفَوْزَ عبدٌ شكور
وان «ابن موسى» لِمَنْ حُبُّكم   أنيسٌ نهارا ، وليلا سمير
وليس له غيره مَتْجَرا   فأرجو تجارته لا تبور

(۱) ف : ويشق . — (۲) ف . ق : للصبا .

وَ قَبْرٌ بِبَغْدادِ لِنَفْسٍ ذَكِيَّةٍ (یا موسی‌بن جعفر)
تَضَمَّنَها الرَّحْمٰنُ بِالْغُرُفاتِ

خلاصه چگونگی نبش قبر و سوزاندن بارگاه مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از طرف مخالفین

یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَاللّٰهِ بِاَفْواهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونْ

مورخ شهیر (ابن‌الاثیر) در تاریخ خود راجع بحادثهٔ اسف انگیز ناگوار سال ۴۴۳ هجری چنین نگاشته است که ما عیناً خلاصه آن را ترجمه کرده انتشار میدهیم.

درماه صفر سال ۴۴۳ هجری اختلافات بین موافقین ومخالفین (مخالفین ائمهٔ طاهرین) ازنو در گرفت و طوری شدت یافت که سابقه نداشته است زیرا کینه ناروا که بیشترش از طرف زمامداران وقت تحریک و تقویت میشد همواره در دل طرفین از اختلاف سابق باقی بوده است. علت این اختلاف اخیر اینکه سکنه کوی (کرخ) مشغول تعمیر (باب الساکنین) شدند و سکنه محلات دیگر بساختمان بقیه (باب مسعود) گردیدند. سکنه کرخ ازساختمان خود فارغ شده و برجهائی بنا نمودند که روی آنها با زر کلمه (محمد و علی خیرالبشر) نگاشتند ولی مخالفین از این امر ناراحت گردیده و مدعی شدند که شیعه‌ها جمله (محمد و علی خیر البشر فمن رضی فقد شکر و من ابی فقد کفر) را نگاشته‌اند ولی سکنه کرخ وجود این اضافه را انکار کردند وگفتند ما جز آنچه بر طبق عادت خود بر مساجد مان مینوشتیم نوشته ایم چنین عباراتی را اضافه نکرده‌ایم.

خلیفه عباسی القائم بامرالله نقیب عباسیان ابوتمام و نقیب علویان عدنان بن الرخی را فرستاد تا حقیقت را بدست آورند وفتنه را خاموش نمایند. ایشان گواهی دادند که سکنه کرخ راست میگویند. خلیفه و نخست وزیر به (نواب الرحیم) ابو النصر فیروز بن کالیجار بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضدالدوله دستور

داد تا از زد و خورد بین طرفین جلوگیری نمایند و آرامش برقرار کنند ولی طرفین قبول ننمودند.

مورخ مذکور پس از اینکه به تفصیل راجع به زد و خورد های طرفین بحث مینماید میگوید:

زد وخورد بین طرفین تا روزسوم ماه ربیع‌الاول همان‌سال‌ادامه یافت ودراین اثناء شخصی‌از مخالفین کشته شدکه نعش اورا بهانه نموده و درکویهای (حربیه) و (باب بصره) و سایرجاهای دیگرگردش دادند و مردم را برای خونبهای آن کشته تحریک مینمودند، سپس جسد را در مقبرهٔ (احمد بن‌حنبل) بخاک سپردند و پس‌از اینکه ازدفن جسد فارغ شدند جمعیت انبوهی از تشییع کنندگان بطرف (باب‌التین) رفته و خواستند وارد مقبرهٔ موسی بن جعفر علیه‌السلام گردند ولی درب مقبره از طرف مستحفظ بسته شده بود لذا جمعیت سوراخی در دیوار مقبره ایجاد نموده و مستحفظ را تهدید بقتل کردند مشارالیه ترسید و درب را بازنمود. جمعیت مزبور وارد مقبره شده آنچه چهل‌چراغ طلا و نقره و پرده‌های قیمتی و اثاثیه هرچه بوده‌اعم ازمعلق وغیر معلق وفرشهای روی زمین را تاراج نمودند وچون شب فرا رسید متفرق شدند. روز بعد باز هم جمعیت انبوهی وارد مقبره شده و کلیه ابنیه و برجهای مرقد مطهر را آتش زدند وضریح حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام و ضریح نواده‌اش حضرت محمدبن علی‌الجواد علیه‌السلام و دو گنبد ضریح را که ازچوب ساج روی قبرهای مطهر ساخته شده بود سوزانیدند و نیز کلیه قبور سلاطین آل بویه (معزالدوله و جلال الدوله) و قبور وزرا و رؤسا و قبر جعفر بن ابی جعفر منصور و امین فرزند هارون‌الرشید و قبر مادرش زبیده‌را که درحوالی‌دو مرقد مطهر قرار داشت‌آتش‌زدند و چنان اوضاع شرم آوری در این آتش‌سوزی ایجاد نمودندکه سابقه نداشته است.

روز بعد یعنی روز پنجم ربیع الاول جمعیت مزبور باز هم به دو مرقد مطهر هجوم‌آورده خواستند قبرهای موسی بن‌جعفرعلیه السلام و نواده‌اش‌محمدبن‌علی‌الجواد علیه السلام را نبش‌نموده به قصد اینکه‌اجساد مطهر را به مقبرهٔ احمد بن‌حنبل انتقال دهند ولی دراثنای حفرازکرامات و معجزات ارواح طیبه (اولیاءالله) آن بزرگواران مظلوم‌خاک ریزی هنگفتی‌برسر آنها ریخته شدکه مانع شناسائی دو قبر مطهر گردید.

دراین اثناء ابوتمام نقیب عباسیان وعدهٔ دیگر از بزرگان اهل سنت وجماعت

که ازاین اقدام جاهلانه شرم‌آور اطلاع حاصل نمودند فوراً خود را به آن محل مبارک رسانیده از اقدامات (گستاخ آمیز گمراهان خودسر) نسبت به دو قبر مطهرجلوگیری کرده آنها را متفرق ساختند. چون خبراین بی احترامی‌ها نسبت (مرقدین مطهرین) بسمع نورالدوله دبیس رسید ازاین عمل بسیار متأثروخشمناک گردید زیراوی وخانواده‌اش شیعه و ازسکنه ایالت (نیل) واقع بین بغداد و شهر واسط و عموم افراد ساکنین آنجا شیعه بودند. نورالله دبیس دستورداد که نام خلیفه القائم بامرالله ازخطبهٔ نمازحذف شود و چون مورد گله گذاری خلیفه قرارگرفت پاسخ داد که کلیه اهالی آنجا شیعه میباشند وچون متفقاً به حذف خطبه رأی داده‌اند لذا نمیتوانست با آنها مخالفت نماید همچنان که خلیفه نتوانست ازخرابکاری واعمال شرم آورمخالفین در نبش وآتش زدن مرقدین مطهرین جلوگیری نماید.

خوشبختانه دراین قضایا فرصت نبش قبر مطهر نصیب منافقین وخرابکاران نشد و این واقعه که بر اثر یک هیجان و تحریک پدید آمده بود پایان یافت‌و خلیفه نیزسزای بی‌احتیاطی‌خودرا دید وکیفیت واقعه مورد تنفر عموم مسلمانان واهل‌سنت و جماعت قرارگرفت و همه آنرا یک خرابکاری ازطرف جهال وبی احترامی بی جا و شرم آور که فقط براثر تحریک روی داده بود تلقی نمودند و خاک بسری نصیب خرابکاران گمراه و منافقین فریب خورده شد.

دراین فرصت لازم است توجه خوانندگان محترم را به‌این نکته مهم جلب نماید با همه تعصبات ناروا که عدهٔ ازجهال بیکاره درنتیجه مقاصد شوم خودخواهانه زمامداران و تحریک شیطنت آمیز آنان که از هرکار ناروا واز هیچگونه خرابکاری خودداری نمیکردند ولی درهمان احوال بزرگان وسران قوم همیشه ازرفتارو کارهای نامناسب عوام ناراضی و ناراحت بودند همچنانکه درخراب کاری مرقد مطهر منور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امنا و بزرگان اهل سنت وجماعت از آن کار شرم‌آور نارضا بوده عوام‌را ازآن کار خلاف نزاکت توبیخ وملامت کرده ازخرابکاری آنان جلوگیری نمودند.

خدای را سپاس که درنتیجهٔ توسعه فرهنگ عمومی و رواج علم و دانش و معرفت وترقیات و پیشرفتهائی که در تمام شئون مادی و معنوی بیشترازمسلمانان عالم پیدا شده است امروز دیگر آن افکار ورفتار ناشایست تعصب‌آمیز صورت خارجی

نداشته و همه مسلمانان عالم درهر رشته و ازهر فرقه از مذاهب مختلفه که هستند در زیر کلمه مقدس **لا اله الاالله** برادروار زندگانی کرده و همگی متحداً در برابر دشمنان خدا و رسول ومروجین بی‌دینی و لامذهبی جبههٔ واحدی را تشکیل داده‌اند لله الحمد.

تذکر و یادآوری لازم

بااینکه در صفحات پیش یادآور شده‌ام که از درج تفصیل آن مصیبت عظمی خودداری میشود ولی بجهاتیکه ذیلاً ذکر شده است برای آگاهی دوستان از آن ظلم و تعدی وگستاخی ناروا که بر آن بزرگوار وارد شده است درج آن مناسب دیده شد.

سبب اصلی این خبر وگزارش اسف انگیز راجع به نبش قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وگذاردن اشعاریکه ازطرف سیدنا مؤید الدین هبةالله شیرازی داعی‌الدعاة خلفای‌فاطمی که دررثا ومقام محترم آن بزرگوار ازصمیم‌دل سروده است. بوده و ازطرفی‌بمناسبت پایان صفحات این کتاب وتصادف باایام سوگواری زهر خورانیدن وشهادت‌آن‌حضرت‌بوده که‌مارابه‌این راه‌مقدس هدایت کرده‌است. موضوع مهم دیگرکه قابل دقت و توجه است بطوریکه ملاحظه میشود این موضوع یک سرگذشت اسف انگیز تاریخی و مربوط به بیش از۹۳۰ سال پیش ازاین‌میباشد و مقصودما ازنشر آن‌واقعهٔ‌دلخراش یعنی زهر خورانیدن در زندان سندی بن شاهک و نبش قبر آن حضرت ازجنبهٔ تاریخی بودن آن و یادآوری ازمصائب وارده در دوران حیات و بعدازممات آن بزرگوار بوده که در این کتاب تاریخی تذکری داده شد...   و السلام

انجیدان اراک یاپناه‌گاه هفتصد ساله بازماندگان خلفای فاطمی

مختصری از وضعیت و اهمیت تاریخی و آبادی انجیدان و محل زندگانی و پناهگاه هفتصد ساله بازماندگان خلفای فاطمی رحمة‌الله علیهم و آرامگاهشان در ۳۰ کیلومتری اراک

انجیدان که نام باستانی آن انگوان است دارای آثار و بناهای باستانی بوده و از قدیمترین دهات اراک بشمار میرود. در انجیدان مکرر نشانه وعلامات تاریخی از ۱۳۰۰ سال پیش ظاهر ومشاهده شده است این قصبه درسمت شمال شرقی شهرستان اراک بمسافت ۳۰ کیلومتری واقع گردیده و بنزدیکترین ایستگاههای خط آهن بین راه قم و اراک (ایستگاه ملک آباد) ۱۲ کیلومتر مسافت دارد.

این آبادی بزرگ تاریخی در دامنه کوه واقع شده و نسبت بدهات اطراف خصوصاً دهات فراهان مرتفع تر میباشد و سه رشته کوه اطراف (شمال - غرب - جنوب) و قسمتی ازشمال شرقی آن را محصور نموده همانا شبه جزیرهٔ ازکوه‌ها تشکیل داده که فقط شمال غربی باز وهموار است که بدهات فراهان وخط آهن اراک اتصال دارد.

موقعیت آب و هوای انجیدان :

این آبادی درزمستان نسبت بهوای اراک ودهات مجاور گرمسیر ودرفصل تابستان فوق العاده خنک ودارای مناظرطبیعی وخرمی است باغات واشجارآن روح بخش میباشد.

انجیدان علاوه ازوضع ییلاقی خود داری چندین چشمه و بیدستان درسمت غربی بفاصله ٤٠ کیلومتری بین دره و ماهورهای این آبادی واقع است که در تابستان دارای بهترین مراکز تفریحگاه و آب و هوای گوارا بوده ازجمله (چشمه وچمن الله) و آب سرد که توقف درشب های تابستان (که در همه جا منتها درجه گرم است) درآنجا زندگی بدون آتش غیر مقدور است و همچنان دارای شکارگاههائی است که از این لحاظ بسیار جالب توجه اعیان و اشراف و شکارچیان نامی بوده و میباشد ونیز درگذشته محل تفریح وشکاروسورد توجه وعلاقمندی بزرگان بود، شکارگاههای آنجا بحدی جالب توجه بوده که برای استراحت شادروان ناصرالدین شاه درسال ۱۳۰۹ هجری برای شکار و خوشگذرانی بانجیدان رفته بود.

دیگر ازخصوصیات انجیدان طرز پرورش و نشو و نمای مردم این آبادیست که اشخاص فاضل دانشمند ازطبقات مختلف در هر عصری درآنجا پا بعرصه ظهور

و بروز گذارده‌اند ، مانند مرحوم آخوند ملا رضا و مرحوم آقا شیخ روح‌الله و آقای حاج اعلی المحدثین رحمةالله علیهم که از مشهورترین اساتید و علماء عصر گذشته اراك بشمار بودند . جناب آقای میرزا اسماعیل مدیر وزیر غربا ـ آقای میرزا هادی انجیدانی پیشکار شاه ـ آقای یعقوب خان ناظم لشکر آقای هادیخان سردار کل قشون در عصر گذشته از اهالی آن قریه آباد تاریخی بودند .

یکی از قسمت‌های مهم و جالب توجه انجیدان همانا بودن آثار تاریخی و جالب توجه که هنوز باهمت ساکنین آنجا حفاظت میشود (از قبیل مساجد و حسینیه که هنوز هم مورد استفاده عموم است) آن یادگارهای مهم تاریخی از بازماندگان خلفای فاطمی رحمةاللهعلیهم (نیاکان واجداد حضرت والا آقاخان) میباشد .

همین آب و هوای مفرح و وضعیت طبیعی خداداد محل امن و اطمینان‌بخش انجیدان بوده که بازماندگان خلفای فاطمی و بسیاری از بزرگان و پیشوایانشان در آنجا اقامت گزیده‌اند و بطوریکه از سنگ‌های مزارها و سنگ‌هائی که در مساجد و تکایا و جاهای دیگر نصب شده و دیگر آثار تاریخی و قلعه و تکیه مساجد که مسجد المستنصر بالله دوم (در انجیدان علیا) ومسجد شاه خلیل‌الله اول (در انجیدان سفلی) از آن جمله است ، ثابت میشود که پس‌از برهم خوردن تشکیلات‌الموت بدست هلاکوخان مغول (لعنةالله علیه) و پس از پناه بردن اجداد و نیاکان حضرت والا آقاخان بکوه‌ها ودشت دره‌ها وجاهای دیگر درتبریز و گرد کوه دامغان ومخفی گاه‌های دیگر آخرین مقر اقامت خود را در انجیدان قرار داده‌اند و تا زمان هجرت شادروان حسنعلی‌شاه جد اعلای آقاخان (از انجیدان بمحلات) که تقریباً در حدود ۱۳۰ سال پیش است، بازماندگان خلفای فاطمی درحدود هفتصد سال در انجیدان اقامت وسکنی داشته‌اند . ومورد توجه و احترام عموم ایرانیان بویژه شاهان صفوی‌مروجین مذهب تشیع رضوان‌الله علیهم اجمعین بوده‌اند .

و باوصلت خانوادگی حداکثر احترام را نسبت به آنها مرعی میداشتند

یک حکم و دستور تاریخی با ارزش شاهنشاه با اقتدار ایران شادروان شاه عباس کبیر در سقف مسجد (کتیبه آن) که متعلق به شاه خلیل‌الله اول بوده بروی تخته سخت ومحکمی که هنوز سالم میباشد کنده کاری شده است که بخشش سنواتی‌را از دریافت مالیات وبخشش های دیگر را به شاه‌خلیل‌الله اول نشان میدهد

که خود این بهترین علاقمندی خاص و صمیمانه پادشاه صفوی رحمت‌الله علیهم بویژه بهشتی روان شاه عباس کبیر را نسبت به بازماندگان خلفای فاطمی که درپناه امنیت وآسایش آنها درانجیدان چندین‌صدسال درنهایت خوشی و رفاه میگذرانیده‌اند بخوبی نشان میدهد.

و نیز آثار بسیار دیگر از مساجد آرامگاه و قبور آنها که نسلاً بعد نسل درآنجا زندگانی کرده‌اند با بعضی از بنا های آنها حتی خطوط شان که با خط خود در دامنه کوهی کنده‌اند بهترین یادگار از زندگانی آرام و بارفاهیت آنها است.

ازجمله ایوان جلوس شاه خلیل‌الله اول عمارت شادروان حاجیه مشرف نساء بیکم خانم همسر شاه خلیل‌الله که ازشاهزادگان صفوی بوده که هنوز پا برجا است.

یک یادگار گرانبهای دیگر که درحسینیه متعلق به شاه خلیل اول درانجیدان هنوز سالم و باقیست و از طرف سکنهٔ انجیدان با احترامات بسیار از آن نگاهداری و حفاظت میشود. یک نخل بسیار بزرگ و محکم است که هرساله در ایام عاشورا دراوقات عزا داری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام درانجیدان ودهات اطراف انجیدان بروی دست‌ها بلندکرده وپیشاپیش نخل ها و علم وعماری های دیگر دهات که با هزاران نفر از عزاداران با اخلاص دردهات اطراف انجیدان‌تا نزدیکی اراک گردش داده میشود با احترامات فوق‌العاد از آن نخل تبرک جسته پس‌از انجام‌عزاداری ایام عاشو را با احترامات به محل خودش همان حسینیه شاه خلیل‌الله گذارده میشود.

ازطرف اهالی‌انجیدان‌ودهات دیگر درشب‌های‌جمعه وایام متبرکه شمع‌های بسیار درآن حسینیه مبارک روشن میشود.

ازجمله مهمترین آثار تاریخی بازماندگان خلفای فاطمی که هنوز در انجیدان بر جا است:

۱ - بارگاه حضرت شاه المستنصر بالله دوم که دارای یک‌صندوق مرقد بسیار گرانبها که درسه طرف آن با خط بسیار زیبای نسخ تمام آیة الکرسی حکاکی شده ودرطرف دیگر آن صندوق‌آمن‌الرسول بما انزل الی ربک . . . تا آخر آیه ودور تا آن کنده کاری‌است و نیز بروی آن‌صندوق این‌عبارت حک شده است: تربت مطهرمقدس منور حضرت شاه مستنصر بالله دوم بموجب امر و اهتمام‌حضرت شاه‌عبد السلام واین اشعار بر روی صندوق با خط خوش کنده کاری شده است

و بروی آن صندوق با خط خوش این اشعار منقوش است

حمد الهی بنگار ای دبیر — چون رقم از مشگ زنی بر حریر
نام خدا اول هر نامه ساز — عقد گهر مرسله خامه ساز
فاتحه نامه بنام خدا است — ختم رسالت بکلام خدا است
هر که بنامش سخن آغاز کرد — نامهٔ او را خرد اعزاز کرد
بر ورق از زر نتوان زد رقم — نام خدا تا ننگارد قلم
نام خدا باد سر نامه ام — حمد الهی صفت خامه ام
نامه ما را شرف از نام اوست — راه سوی معنی از الهام اوست
همدم آنکس که دمی میزند — در ره شوقش قدمی میزند

تاریخ سنه خمس و ثمانین و ثماً مایهٔ ۸۸۵ هجری (۴۹۷ سال قبل)

۲ - بارگاه دیگر متعلق بحضرت شاه عبدالسلام فرزند شاه المستنصر بالله دوم میباشد . صندوق آن عیناً مانند صندوق شاه مستنصر بالله و همانطور بر روی صندوق تمام آیة الکرسی و آیه آمن الرسول بما انزل الی ربک . . تا آخر آیه منقوش است -

تاریخ صندوق سنه اربع وتعسه‌مائه ۹۰۴ هجری (۴۷۸ سال قبل)

در پائین صندوق نقش شده است : آستان درت ای شاه ز روی تحقیق
قبله گاه همه عالم شده در شرع طریق — محمد بن محمدجواد جوشفانی

یک بارگاه دیگر که مشهور به چهل اختران (یا چهل دختران) در قسمت بالای انجیدان که در آن بقعهٔ ۲۲ مزار یکنواخت دیده میشود و از قرار معلوم این ۲۲ مزار متعلق ببانوانشان میباشد که دریک جامد فونند

برای مزید آگاهی خوانندگان گرامی یادآور میشود . در آنجا صورت اسامی ده نفرازبزرگان وپیشوایان قوم(که تمام‌آنها را از اجداد و نیاکان حضرت والاآقاخان میباشند ودربارگاه شاه عبدالسلام مدفونند) ویک صورت ازکتیبه مسجد شاه خلیل‌الله اول که تاریخ بنای‌آن ۹۶۸هجری (۴۰۷ سال پیش) است - یک صورت ازبخشش نامه عایدات انجیدان بشاه‌خلیل‌الله اول‌جد اعلای آقاخان (که از دوره شاه عباس کبیر و تاریخ آن۱۰۳۶ هجری‌است(۳۴۶ سال‌پیش‌میباشد) ونیزیک‌صورت‌خطوط برسنگ‌بالای کوه‌قسمت شرقی‌انجیدان که در ارتفاع یکهزار فوت از زمین‌میباشد با خط چندین نفراز اجداد ونیاکان‌آقاخان‌حک شده‌است . که درفرصت دیگرمفصلاً با آثارمهم تاریخی‌آن که جزئیات آنرا یادداشت کرده وعکسهای بسیار ازتمام‌آن آثار گرانبها برداشته‌ام بیاری ایزد توانا کتابی‌را که جمع آوری وتنظیم کرده‌ام بچاپ خواهم‌رسانید . عبدالرحمن سیف‌آزاد

فهرست امکنه

و اسامی شهرها (درچهارصفحه)

فهرست کتب

و مدارك دراین کتاب (درهفت صفحه)

فهرست اسامی اشخاص

و کسانیکه در این کتاب

نامشان برده شده است (در ده صفحه میباشد)

فهرست امکنه

(الف)

(ب)

(پ)

(ت)

(ج)

(چ)

(ح)

(خ)

(د)

(ر)

(ز)

(س)

(ن)

(هـ)

(ی)

فهرست کتب

(ن)

(و)

(ه)

(ی)

فهرست اسامی اشخاص

حسن تصادف

خوشبختانه یکی از تصادف شگفت انگیز در تألیف و نشر این کتاب این بود که اتمام آخرین صفات کتاب در ایام و اوقاتی بس مقدس و متبر که صورت گرفت قسمت ملحقات کتاب درروز تولد حضرت شاه اولیاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روزهای مبارك مبعث و آخرین صفحات فهرست پایان یافت و سعادت بزرگی از طرف رب العزه متوجه این ناتوان گردید، که قسمت آخر درروز تاریخی شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پاك نوبس شد ودرروز مبعث حضرت ختمی مرتبت صلواة الله وسلامه علیه به زیور چاپ درآمد. و آخرین فرم کتاب وقتی به چاپخانه رفت که مصادف بود باایام ولادت حضرت حسین بن علی علیه السلام شهید راه حق.

بهمین مناسبت چند قطعه از اشعار نغز و معروف حکیم قاآنی شاعر بزرگ قرن اخیرایران را که درنعت حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله ودرمنقبت ومیلاد مسعود شاهنشاه اولیاء مولا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در تهنیت روز مبارك عید سعید غدیر خم سروده است، برای میمنت و مبارکی وچشم روشنی دوستان این کتاب تاریخی را با این اشعار دل پرور پایان میدهم. درباره حضرت سیدالشهداء فقط بواسطه پایان صفحات کتاب ونبودن جا متأسفانه فقط به همین دوبیت قناعت شده است مرثیه مشهور

بارد چه خون که دیده چسان روزوشب چرا
از غم کدام غم غم سلطان اولیا
نامش که بد حسین زنژاد که از علی
مامش که بود فاطمه جدش که مصطفی

در نعت خاتم انبیا صلی‌الله علیه و آله

آفتاب و سایه میرقصند با هم ذره وار
کآفتاب دین وسایهٔ حق شد امروز آشکار

دفتر ایجاد را امروز حق شیرازه بست
تادرآرد فرد فرد اوصاف خود را در شمار

گلشن ابداع را امروز یزدان آب داد
تا ز سیرابی نهال صنع گیرد برگ و بار

کلک قدرت صورتی برلوح هستی برنگاشت
وز تماشای جمال خود بدو کرد اقتصار

صورت و صورت نگار از هم اگر دارند فرق
از چه این‌صورت ندارد فرق باصورت نگار

عکس‌صورتگرتوان دیداندرین صورت درست
تاچه معجز برده صورت گر درین‌صورت بکار

راست پنداری بجای رنگ سوده آیت است
تادرآن صورت به‌بیند عکس‌خود آئینه وار

قدرت حق آشکارا کرد امروز آنچه بود
کز تماشای جمال خویشتن بد بیقرار

در تمنای وصال خویش عمری صبر کرد
دست شوق آخر فرو درید جیب انتظار

ناقد عشق آتشی زانگیز غیرت برفروخت
تا بدو نقد جمال خویش را گیرد عیار

تابکی درپرده گویم روز مولود نبی است
کوست اندرپرده‌هم خود پردگی‌هم‌پرده‌دار

احمد محمود ابوالقاسم محمد ص عقل کل
مخزن سر الهی راز دار هشت و چار

همنشین لی مع الله معنی نون و القلم
ره سپار لیلة الاسری سوی پروردگار

درحجاب کنت کنزاً بود حق پنهان هنوز
کو خدا را بندگی کردی بقلب خاکسار

ازگل آدم هنوز اندر میان نامی نبود
کو شمار نسل آدم کرد تا روز شمار

نار و جنت بود در بطن مشیت مختفی
کو گروهی را بجنت برد قومی را بنار

آنکه هروصفی که گوئی درحقیقت‌وصف‌اوست
راست پنداری‌سخن بانعت‌او جست انحصار

پیش‌ازآن کزدانه باشدنام یازین خاك تود
برگ و بار هردرختی دیدی اندر شاخسار

آسمان عدل بد پیش از وجود آسمان
روزگار فضل بد پیش از ظهور روزگار

پیش ازین لیل و نهار اندر قرون سرمدی
موی و روی احمدی و اللیل بود والنهار

پیش‌ازآن کزصلب حکمت قدرت‌آبستن‌شود
در مشیمه مام دادی قوت طفل شیرخوار

بچهٔ امکان هنوز اندر مشیمهٔ امر بود
کو یتیمان را سر از زحمت گرفتی درکنار

گر مصور گشتی اخلاق کریمش درقلوب
ور مجسم گشتی اوصاف جمیلش در دیار

بر خلایق در ضمایر تنگ بودی جایگاه
بر خلایق در معابر ضیق جستی رهگذار

چون بهردعوا دوشاهد بایداو مه‌را دو کرد
زین دو شاهد دعوی دینش پذیرفت اشتهار

سوسماری کو سخن گفته‌است باشاهی چنان
بوسه جای انبیا زیبد لب آن سوسمار

خلق از معراج او آگاه و او خود بیخبر
زآنکه بیخود رفت در خلوتسرای کردگار

شور عشق احمدی بازم بجوش آورد دل
بلبل آری در خروش آید ز بوی نوبهار

عشق را معنی بلنداست وخردها سخت‌پست
دوست راقربان عزیزاست وروانها سخت‌خوار

در منقبت و میلاد مسعود مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام

رساند باد صبا مژده بهار امروز — زتوبه توبه نمودم هزار بار امروز
هوا بساط زمزد فکند در صحرا — بیا که وقت نشاط است وروز کار امروز
سحاب بر سر اطفال بوستان بارد — بجای قطره همی در شاهوار امروز
زنکهت گل سوری و اعتدال هوا — چمن معاینه ماند بکوی یار امروز
زبوی سنبل وطیب بنفشه خطه خاک — شد است یوم ختا ساحت تتار امروز
هم از ترشح باران هم از تبسم گل — خوش است وقت حریفان باده خوار امروز
بگیر جام زساقی که چرخ مینائی — زفیض نامیه دارد بسر خمار امروز
ببوی آنکه برآرد زخاک تیره عقیق — شد است ابر شبه زنگ در نثار امروز
شد است نطع زمرد زابر روی زمین — که تا بسبزه خورد باده میگسار امروز
بدیع نیست دلاگر جهانیان هستند — بدیع آنکه نشسته است هوشیار امروز
زعکس طلعت ساقی و بادهٔ گلگون — شد است مجلس ما رشک لاله زار امروز
بیادگار عزیزان بود بهار عزیز — چودوست هست چه حاجت بیادگار امروز
بتی ربود دل من که پیش اهل نظر — مسلمست بخوبی درین دیار امروز
بتان اگر بمثل گلبن شگفته رخند — بود بحسن و جمال اوچو نوبهار امروز
یکی بطرف دمن درکند که برنگری — زشرم طلعت او لاله داغدار امروز
توگوئی آنکه زعکس رخش بسیط زمین — چو نیک مانی گردیده پرنگار امروز
بهرچه کام دل آمد مظفر آئی اگر — زدست او بکشی در شاهوار امروز
بنوش باده و بگذار تا بگوید شیخ — که نیست همچون رویش سیاه کار امروز
بزندگانی فردا چو اعتمادت نیست — بعیش کوش و بیندیش زینهار امروز
بصیقل می روشن خدایرا ساقی — ببر ز آینه خاطرم غبار امروز
زناله تا ببری آب بلبلان مطرب — یکی بزخمهٔ رگ تار رابخار امروز
بفرق مجلسیان آستین باد بهار — بگیر ساقی گلچهره و ببار امروز
که رخت برد زآفاق رنج وکدورت وغم — بطبع عالم شد عیش سازگار امروز
زشهر بند بقا مژده حیات رساند — صبا بقاطبهٔ اهل روزگار امروز
بکام اهل سعادت دمید گل ازشاخ — بچشم اهل شقاوت خلید خار امروز
رسد بگوش دل این مژده‌ام زهاتف غیب — که گشت شیر خداوند شهریار امروز
برغم دشمن ابلیس خو پدید آمد — زآستین خفا دست کردگار امروز

بانکسار جنود خلاف و لشگر کفر — بگشت رایت اسلام آشکار امروز
هر آنچه در سپس پرده بود کرد عیان — بپرده داری اسلام پرده دار امروز
نمود از پس عمری که بود بیهده کرد — یکی مسیر بحق چرخ بیقرار امروز
نشست صاحب مسند فراز مسند حق — شگفت فخر وبپژمرد عیب وعار امروز
زکار بندی معمار کارخانهٔ غیب — بنای دین خدا گشت استوار امروز

در تهنیت عید سعید غدیر

شراب تاک ننوشم دگر ز خم عصیر — شراب پاک خورم زین سپس زخُم غدیر
بمهر ساقی کوثر از آن شراب خورم — که درد ساغر اوخاک را کند اکسیر
از آن شراب کز آن هر که قطرهٔ بچشد — شود ز ما حصل سر کاینات خبیر
بجان خواجه چنان مست آل یاسینم — که آید از دهنم جای باده بوی عبیر
دوصد قرابه شراب اربیک نفس بخورم — کـه مست ترشوم اصلا نمیکند توفیر
عجب مدار که گوهرفشان شوم امروز — که صد هزارم دریاست در درون ضمیر
دمید صبح جنونم چنانکه بروی دم — زقل اعوذ برب الفلق دمد زنجیر
بر آن مبین که چوخورشید چرخ عریانم — بر آن نگر که جهانرا دهم لباس حریر
نهفته مهر نبی گنج فقر در دل من — که گنج نقره نیرزد برش به‌نیم نقیر
فقیر را بزر وسیم و گنج چاره کنند — ولی علاج ندارد چوگنج گشت فقیر
اگرچه عید غدیراست وهرگنه که کنند — ببخشد از کرم خویش کردگار قدیر
ولیک بادهن پاک وقلب پاکتر اولیست — که نعت حیدر کرار را کنم تقریر
نسیم رحمت یزدان قسیم جنت ونار — خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر
دروغ باشد اگرگویمش نظیری هست — ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر
لباس واجبی از قامتش بلند تراست — ولیک جامه امکان زقد اوست قصیر
اگر بگویم حق نیست گفته‌ام ناحق — وگر بگویم حق است ترسم از تکفیر
بزرگ آینهٔ هست در برابر حق — که هرچه هست سروپاد روست عکس نذیر
نبد ز لوح مشیت بزرگتر لوحی — که نقش بند ازل صورتش کند تصویر
دمی که رحمتش ازخلق سایه برگیرد — هماندم از همه اشیا برون رود تأثیر
زهی بدر که امر توکاینات مطیع — زهی بربقهٔ حکم تو ممکنات اسیر
چه جای قلعه خیبر که روزحملهٔ تو — بعرش زلزله افتد چو برکشی تکبیر
توئی یدالله وآدم صنیع رحمت تست — که کردهٔ کل او را چهل صباح خمیر
گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد — که عفوعام توآخر ببخشدش تقصیر
بهیچ خصم نکردی قفا مگر آندم — که عمروعاص قفا برزد از ره تزویر

شناسنامه هشتاد ساله مؤلف وناشر این کتاب

حمد و سپاس خداوند توانا را که با تائیدات خود مرا یاری کرد تا این کتاب به پایان رسید.

پس از سالها امید وآرزو ونه ماه کوشش وفعالیت که برای تنظیم وترجمه وغلط گیری صفحات‌آن پیش‌از فرستادن به‌چاپخانه وهنگام‌چاپ ومطالعه ومروردر کتب تاریخی ورفت‌وآمد بچاپخانه از اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ تا آخر دیماه ۱۳۴۱ همه روزه چندین ساعت (بدون گزافگوئی در حدود ده ساعت) برای پیشرفت کار چاپ این کتاب اشتغال داشتم اکنون با اتمام آن به آرزو ومقصود مقدس خود رسیده‌ام خشنود ومفتخرم.

پوزش و تمنا

میخواهم از این فرصت بسیار نیکو و مبارک که به یقین دیگر بدست نخواهد آمد استفاده کرده ضمن پوزش از نواقص واشتباهاتی که در نتیجه دست تنهائی ونبودن تشکیلات مناسبی که برای‌چنین کتاب‌مهم تاریخی‌لازم بوده‌است، ازخوانندگان‌عظام هنگام‌مطالعه‌تقاضا کنم که باقلم عفو بزرگوارانه‌خود نواقص واشتباهات‌را بخشیده آنهاراتصحیح کنند والتجای دیگراز قارئین گرامی اینست که در اوقات مطالعه وملاحظه این کتاب در فرصتی که بدست آید طلب مغفرت ویادخیری از این ذره بی‌مقدار بفرمایند. اجرکم علی‌الله

باپوزش فراوان پیش از آنکه خوانندگان گرامی بمطالعه متن واصل کتاب ومقدمهٔ اصلی آن بپردازند چند لحظه‌ای وقت آنان را بخواندن این پیش گفتار خواهم گرفت ، واین نکته را هم تااندازه‌ای آگاهی دارم که شاید توضیح ومقدمهٔ مفصلی برای کتاب چندان معمول نباشد ولی‌من برای این کتاب مهم تاریخی‌زحمتها کشیده‌ام واگراین مقدمه کمی طولانی‌شده است‌خوانندگان محترم باید ببخشند که سببی‌داشت وآن این است که این کتاب نتیجه سالها زحمت ومطالعه ونتیجه عمر پراز رنج وملال من‌است ومن گمان واطمینان ندارم که دیگر جز چنین فرصت مناسبی پیش آید که من بتوانم شرح حال واعتقادات خودرا آنطوریکه باید و شاید انتشاردهم ، علاوه برآن بعدازهشتاد سال عمر که قسمت عمدهٔ آن‌را از آغاز دوران مشروطیت تاکنون در راه خدمت به میهنم ایران عزیز ونشریات وطنپرستی و خدمات به فرهنگ ایران صرف‌کرده و امروزه هیچ اندوخته ئی از مال دنیا جز این کتاب چیزی دیگر ندارم از این جهت بهتر آن دیدم که‌برای معرفی‌خود ومعلوم‌داشتن آئین و روش گذشتهٔ‌خود ، خودرا بقدر امکان به‌هم‌میهنان ارجمند گرامی معرفی کنم.

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

اکنون که آفتاب عمر را بربالای دیوار هشتاد سالگی می‌بینم و خود بدرستی‌نمیدانم که آیا چند روز ویا چند هفته یا سال دیگر دراین‌دنیای پراز رنج و زحمت و مرارت زنده‌خواهم ماند. خودرا کماهو حقه معرفی میکنم.

چهل و سه‌سال از عمر عزیز را به خدمتگزاری مطبوعات برای ترقی و تعالی میهن مقدسم ایران با نهایت علاقمندی و صمیمیت گذرانیده‌ام.

نشریاتیکه سالها بصورت مجله های آزادی شرق - صنایع آلمان وشرق وصنایع آلمان وشرق علم هنر - ایران نو- درآلمان (شهر زیبای برلین) که از تاریخ ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۱ انتشارمیدادم وپس از بازگشت به‌میهن وسفر هندوستان و عودت از هند نیزچند سال درایران مجلهٔ ایران باستان را ازسال ۱۳۱۲ تا سال۱۳۱۶ انتشار میدادم که در آن اوقات از زیباترین مجلات هفتگی ایران ومورد توجه همگان بود نشریاتم درآلمان درمدت بیش از یازده سال ازسال ۱۹۲۱ تا سال۱۹۳۱ که در برلین برای منافع ملی وآشنا ساختن دولت و ملت آلمان وکارخانجات به‌نهضت ایران نوین و جلب‌توجه آنان برای ازدیاد مناسبات و رابطه و پیشرفت کارهای صنعتی و اقتصادی مابین آلمان و ایران بود و نیز در ایران با تأسیس کانون ایران باستان در خیابان شاهپور در باغ زیبای شالفروشها برای رابطه ایران وهند وپارسیان مقیم هندوستان ومسافرت‌ها به هندوستان برای جلب توجه پارسیان هند وآمدنشان به ایران (که حسب‌الامرمیهن‌پرستانه بهشتی‌روان **اعلیحضرت رضاشاه پهلوی**) برای دعوت پارسیان به‌ایران درسال ۱۹۳۲ به‌بمبئی رفته با آنها رابطه و مناسبات نزدیک داشته‌ام و پس‌از بازگشت ازهندوستان به تهران بنام ایران باستان بیاد افتخارات وعظمت ایران باستان وشاهنشاهان با اقتدار ونیاکان با افتخار ایران‌درحدود چهارسال درتهران که انتشاراتی‌داده‌ام باعث وموجب همهٔ آن کارهای فرهنگی وسیاسی همان آتش وطن پرستی و روح ملیت پروری و ایران خواهی واعتلای نام وطن مقدس ما ایران که همیشه در نهاد من شعله‌ور بوده و هست.

مرام و هدف اصلی در این راه مقدس

از روزیکه بکار شریف نامه‌نگاری اشتغال ورزیده‌ام درنتیجه تحقیقات‌در تاریخ باستانی ایران وافتخاراتش همیشه هدف اصلی من برای اعتلای نام میهن مقدسم‌بوده ومرام وبرنامه‌ام این بود که مآثر وافتخارات باعظمت تاریخی‌ایران باستان‌را به ایرانیان ودوستان ایران‌بشناسانم واگر گفتگو از زرتشت وزرتشتیان و کوشش‌در جلب توجه پارسیان‌هندوستان به‌وطن اصلی‌خود که درایران پرستی وعلاقمندی به سرزمین نیاکان خود (ایران) بی‌نظیر ومانند میباشند کوششها کرده‌ام ذکر نام وگزارش حال ووضعیت وخدمات صنعتی‌وتجارتی و فرهنگی‌شان که انجام داده‌اند، برای همین مقصود مقدس وطن پرستانه بوده است. متاسفانه در نتیجه‌آن نشریات میهن پرستی در ایران باستان بعضی تصور کرده بودند که اینجانب عبدالرحمن سیف آزاددارای مذهب زرتشتی میباشم دوستانی هم که در این باره گمانی و یا مسموعاتی داشته‌اند برای دانستن حقیقت به اینجانب رجوع کرده پرسشهائی کرده‌بودند که حقیقت حال را برای ایشان توضیح داده ام. که تمام نشریات و مقالات در ایران باستان و مجلات در آلمان که انتشار داده‌ام بهیچوجه جنبه مذهبی یا پروپاگاند مذهبی (که اصلاً در آداب و آئین وروش زرتشتیان و جامعهٔ مذهبی وتشکیلات ایشان وجود نداشته و ندارد) انتشاراتم تمامش از راه میهن پرستی واحترام به‌نیاکان وآشناساختن‌عموم ایرانیان‌به‌تاریخ باعظمت ایران باستان، بوده و بهیچوجه جنبهٔ تبلیغات مذهبی و دینی نداشته است.

با این یادآوری ازاعتقاد مذهبی وآئین ومرام و روش خود را که دردوران طفولیت وایام چهار سالگی بیاددارم توضیح میدهم. پس ازسالها اشتغال بکار روزنامه نگاری وخدمتگزاری به فرهنگ ومطبوعات ایران، برای اولین مرتبه در این دوران پیری هفتاد وهفت سالگی برای آشناساختن دوستان ارجمند گرامی که ازدورونزدیک بااینجانب عنایتی دارند وهمچنین ملت شریف خداپرست ایران وقارئین عظام که نشریاتم را ملاحظه فرموده از دور نامم را شنیده ویا کتباً رابطه داشته‌ایم، نهایت‌لزوم را داشت که برای‌روشن ساختن حقیقتی از حال وگذشته وعقیده و افکار خودرا بطور خلاصه دراین تاریخچه مهم برای آگاهی همگان، انتشار دهم.

توسل همیشگی من به خاندان عصمت و طهارت بوده و هست

(از دوران کودکی تا پیری واین حال فرسودگی وناتوانی همان بوده و هست برای روشن‌شدن حقایق‌ورفع سوء تفاهم از این فرصت بسیار مهم استفاده کرده گذشته وحال‌خود را مینویسم.

افکار واعتقادات دینی ومذهبی که‌دارا بوده ومیباشم این‌است وجز این‌نبوده ونخواهد بود، ازکودکی که خودرا شناخته‌ام به‌دین‌مبین اسلام ومذهب شیعه‌اثناعشری‌وتوسل به انوار وارواح طیبهٔ ائمهٔ طاهرین که پدر ومادر واجداد پدری ومادری من مفتخر به‌آن آئین و روش مقدس بوده‌اند پرورش یافته‌ام.

من از طفولیت (سه‌چهار سالگی) درِدامان یک زن سالخوردهٔ خداپرست مؤمنه وفاضله (زن سابق پدرم که تهرانی بود) پرورش یافته تربیت شده‌ام. آن زن خداشناس که من اورا بنام «آبجی» میخواندم نه همین اولین معلمه وراهنمای من در راه حق وتوجه به آداب مذهبی برای خواندن نماز وسوره های کوچک قرآن شریف تاانتهای سورهٔ مبارکهٔ عمه وختم‌جزوهٔ اول کلام خدا بود، بلکه کوشش داشت که آن سوره ها را حفظ کرده برایش بخوانم. او با دقت بسیار مرا بطرف حق وحقیقت وخداشناسی ونیکوکاری بی‌ریا درراه خدا وعلاقه مندی به ائمهٔ طاهرین صلواةالله علیهم اجمعین راهنمائی کرده دراین مقصود مقدس خداپرستی و تعلیمات مذهبی‌ام جدیت فراوان داشت. (خدا رحمتش کند).

امور معیشت وزندگانی آن زن مؤمنه از نماز وروزه وانجام عبادات وفرائض دینی ومذهبی‌جهت کسانیکه برای نماز وروزه وصیت کرده بودند از طرف یکی‌ازعلمای متقی وعالیقدر درکربلا شوهر دختر عمه اینجانب (که نامش مولوی کلب‌باقر وسیدی‌بزرگوار ومورد توجه عدهٔ مهمی از شیعیان هندوستان بود میگذشت) آن زن صالحهٔ بهشتی روان فوق‌العاده نسبت بمن محبت‌داشته وبه‌تربیت واعتقادات مذهبی وخداپرستی‌من کوشش‌وعلاقمندی‌بسیار نشان‌میداد (که یقیناً آنهم ازطرف خدا بود) (روانش شاد بادا).

توجه به خداشناسی و اعتقاد به مکافات و مجازات

از همان کودکی که سه‌چهار ساله بودم همیشه توجه مرا به خداشناسی واعتقاد به مقام ومنزلت ائمه طاهرین در پیشگاه حضرت احدیت‌ودوری جستن ازگناه وخطاکاری‌وآزار رسانیدن بدیگران وداشتن عقیده به‌مکافات ومجازات در دنیا وآخرت از طرف خدای متعال متوجه وراهنمائی میکرد.

خداوند توانا را سپاسگزارم که ازآن سرمایه بزرگ معنوی وابدی هنوز در رگ‌وریشه وجان من باقی مانده است.

تشویق و راهنمائی به نماز و روزه

درایامیکه تازه به‌سن بلوغ رسیده‌بودم چندی‌هم‌مرا به‌این کار مقدس ورزق‌حلال یعنی (گرفتن روزه ونمازگزاری برای دیگران) تشویق وراهنمائی‌میکرد وعقیده‌اش این بود هرفردی از بندگان‌خدا (مؤمن ویامؤمنه) درشبانه‌روز برای خود یا دیگران به‌خواندن نماز زیادعادت کند برصفای قلب وروحانیت او اضافه خواهد شد وشخص را ازمنهیات وگناهان دور میسازد وهمچنین روزه‌گرفتن انسان را بطرف کارهای نیک وحقیقت شناسی وترحم به‌همنوع خود و افتادگان هدایت میکند. راست میگفت (وبرایم بارها به تجربه رسیده‌است)

اوهمیشه این آیه شریفه را برایم خوانده و ترجمه میکرد. اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ، بدرستیکه نمازمانع ازکارهای ناشایست و مکروه میباشد.

حضور در مجالس وعظ و روضه و زیارت حرمین شریفین

خوب به‌یاد دارم که در اغلب اوقات مرادرمجلس وعظ وروضه‌خوانی شادروان حاجی ملاباقر شیرازی رحمةالله علیه (پدر مرحوم حاجی شیخ مهدی واعظ نامی ایران دورهٔ مشروطیت درتهران که لقبش‌سلطان‌المتکلمین بود) می‌برد مرحوم شیرازی از وعاظ نیک‌نام مقدس و نامی درکربلابود، درقسمت صحن مطهر حسینی‌طرف(درب‌مشهور به درسدر) همه‌روزه برای‌جمعیت عظیمی بعداز نماز مغرب وعشا وایام متبرکه و ایام عاشورا موعظه میکرد. آن زن خداپرست در اغلب اوقات مرا در دامان خودش نشانیده بعضی فرمایشات آنمرحوم را برایم توضیح داده حالی میکرد وپس‌از ختم آن مجلس وعظ‌که برای زیارت به‌حرم مشرف میشدتجدید وضوکرده مراهم‌به‌گرفتن دست‌نماز عادت‌وتعلیم داده‌بود. برای زیارت حرم مطهر حضرت امام‌حسین برده پس از زیارت وطواف اغلب صبحها درساعات هشت ونه به‌حرم محترم حضرت ابوالفضل - العباس نیز مشرف میساخت.

طوری به این رویه مبارك اخلاقی و روحانی یعنی صبحها و شبها بعد از نماز مغرب و عشا به زیارت حضرت سیدالشهداءعلیه‌السلام و حضرت ابوالفضل مشرف شدن عادت‌کرده‌بودم که درتمام دوران جوانی و اوقات زندگانی درکربلا درادامه این رسم مبارك ساعی بودم، **آن عوالم ملکوتی وتوجه به عالم روحانیت را ترك نمیکردم** ازاثر همان زیارت‌ها و نمازها ودعاهاونیاز بدرگاه خدا و استمداد از انوارطیبه ائمه‌طاهرین صلواة‌الله‌علیهم‌اجمعین، که برای رضایت حق و عاقبت بخیری خود ودوستان دعا والتجا میکردم دعاهایم که درآن مقام مقدس بی‌ریا و ازروی‌کمال خلوص نیت و اعتقاد بود، بدون تردید به هدف اجابت رسیده است. که بعدازآن‌همه گرفتاریهای‌بی‌مانند نابودکننده و زحمات طاقت فرسا در زندانهای بیدادگری در هندوستان که هفت‌سال درنهایت رنج و ملال و تلخی بطول انجامید و بلاهای بسیارکه در اوقات مسافرتهای خطرناك سیاسی دچارشده بودم هنوز زنده‌ام.

هزاران مرتبه خدای توانارا از این زندگانی بازیافته سپاسگزارم

شرح مفصل زندگانی وگرفتاریهای عجیب وغریب پر ازمخاطرات و پیش‌آمدهای بسیار خطرناك وچند مرتبه در اوقات فعالیت‌های (سیاسی ملی) درجنگ بین‌الملل اول که با ملیون (کمیته‌دفاع‌ملی ایران) درقم واصفهان وکرمانشاهان و تشکیلات در تهران و رشت و مشهد

همکاری و فعالیت داشتم و گرفتار شدن چندین مرتبه بدست عمال و مأمورین لشکری متفقین ونجات از آن گرفتاریها و بلایا و آن مخاطرات نابود کننده، بدون تردید از اثرهمان دعاها ونیازها وصفای عقیده که در دوران جوانی در اماکن مقدسه وهمچنین فعالیتهای فداکارانه و مخلصانه در راه وطن بوده(هر کدام ازآن گرفتاریها برای نابودی ومحو یک فرد و یا افراد کافی بوده است، هرگاه عمری باقی مانده و فرصتی بدست آید شرح زندگانی شگفت‌انگیز وکارهائیکه در ابتدا دوران مشروطیت ایران وچهارسال در دوران جنگ اول بین‌الملل از ۱۹۱٤ تا ۱۹۱۸ انجام داده‌ام خواهم نگاشت)

باز هم مکرر درمکرر میگویم . خدای توانارا از داشتن همین زندگی نیم زنده ونیم مرده سپاسگزارم که در اثر همان خداپرستی واعتقاد به مبداء از تمام آن مصیبت‌ها نجات یافته هنوز نیمه‌نفسی باقیست و بینهایت خشنود و سرافرازم که اکنون با عاقبت بخیری و دارا بودن نام نیک در جامعه و نداشتن بدنامی درگوشه منزوی زندگانی آرام وبی‌آلایشی را درکمال قناعت وسادگی مانند درویشی وارسته میگذرانم .

هفتاد وهفت سال زندگانی پر از رنج و ملال و زحمات طاقت فرسا مانند خواب وخیال گذشت . ارچه بد گذشت

اکنون که به‌سن هفتادوهفت سالگی رسیده‌ام هرگاه در این‌سن وسال آنطوریکه باید وشاید بواسطه ضعف پیری و بیماری (که در اثرهفت سال در زندان بیدادگری و نابودی تمام قوای مادی و معنوی که برایم بیادگار باقی‌مانده است) احکام و اوامر الهی راکاملاً بجا نمی‌آورم (البته تارك هم نیستم) کوششم این‌است که خدارا فراموش‌نکرده به‌کسی آزار و اذیتی‌نرسانم (که خوشبختانه با عنایات و تائیدات خداوندی در این باره توفیق یافته‌ام)

محبت علی و اولادش در تمام دوران زندگی پناه و ملجاء من بوده است

از چهارسالگی که به خاطر دارم محبت علی و اولاد علی درجانم ریشه و جای گرفته است درابتدای جوانی و نشو و نما سالها درحرم محترم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام افتخار خدمت و جاروب کشی‌را(در بسیاری از ایام داشته‌ام) و بیشتر شبها بخصوص شبهای جمعه و شبهای زیارتی و ایام متبرکه اغلب شبها را درصحن مطهر حسینی بروی کفشداری سیدهاشم مانند یک ریاضت کش بر پارچه حصیری که جانمازم بود با یک عبا که عمامه‌ام را بجای متکا زیرسرمیگذاردم(که نمونه‌اش همین عمامه که درتصویر پایان کتاب‌است) درآن پشت‌بام آجر فرش خوابیده وسحرها از خواب بیدار شده بزبان فارسی و عربی تا اذان و نمازصبح بدعا و مناجات بویژه دعای صباح که از حفظ بوده و اکنون هم قسمت مهمش را درحفظ دارم با خواندن آن دعا ومناجات‌های روح‌پرور ملکوتی به‌راز و نیاز بدرگاه پروردگاراشتغال داشتم و شبهای جمعه را تا صبح به نماز وعبادت و خواندن ادعیه و زیارت‌ها بالخصوص زیارت جامعه برای خود و دیگران می‌پرداختم در ایام ماه مبارك رمضان سه مرتبه ختم قرآن میکردم . اگر حافظ تمام قرآن نبودم بیشتر ازسوره‌ها و آیات شریفه را از حفظ داشته معانی آنها را بخوبی میدانستم هنوز

هم بسیاری از سوره‌های قرآن را حافظم وآیاتی که در ختم ها و یا در رادیو تلاوت میشود باقی آن را میدانم و معانیش را خوب میفهمم.

آن عوالم ملکوتی روحانی و صفای دل روح پرور یادش بخیر

از روزیکه خودم را شناختم به‌پیروی از پدرم که نامش شیخ غلامحسین مردی صوفی مسلک ولی کارآگاه و فعال و زحمتکش بود (نه تنبل و مفتخوار وکل بردیگران) آن خدا بیامرز اولین معلم من (پس از آن زن مؤمنه) در اعتقادات خانوادگی و مجاهدت در راه حق و حقانیت راهنمائی کرده به‌روش و اعتقادات آنان که همه‌ازشیعیان و مخلصین‌علی و اولادش بودند مرا راهنمائی میکرد. منهم به دستور آن زن صالحه و پدر، حتی‌القوه راه راستی ودرستی را می‌پیمودم.

امور زندگانی پدرم و عائله‌اش از ساختن عطر وگلاب میگذشت

پدر پدرم ملاعلی عطار مشهور بـه ایروانی، جدپدرم ملاقربانعلی ایروانی ازعلمای بزرگ ایروان(که پیش‌از اشغال روسها ایروان در دوران‌عظمت باستانی ایران‌یکی‌از شهرهای محترم و مقدس ایران بود.) آن مرحوم از مجاهدین راه آزادی قفقاز و همکار صمیمی شادروان شیخ‌شامل‌مجاهد فداکار نامی‌راه آزادی قفقاز بوده وسالها با همکاری آنمرحوم بادشمنان‌ایران استیلا کنندگان خاك قفقاز‌که سرزمین مقدس ایران بود مبارزه نموده برای‌آزادی خاك مقدس و شهرهای با برکت و باستانی ایران (شهرهای قفقاز) فداکاری میکردند ومتأسفانه بواسطه کثرت قدرت وقوت روسهای تزاری وشکست پی در پی آنها ازطرف دشمن وشهادت بسیاری ازفدائیان و مجاهدین راه آزادی و زندانی و تبعید شدن شادروان شیخ شامل و یاران دیگرشان باقیمانده قلیلی بواسطه تحلیل رفتن قوای مادی و معنوی‌شان از ناچاری دست ازجنگ و مبارزه برداشته به مادر وطن‌خود(ایران مرکزی درآنروز) بازگشت نمودند[1]. جد اعلایم به‌نجف اشرف وکربلا ساکن و مجاور گشته و پدر پدرم‌ملاعلی عطار ایروانی سالهادر تهران زندگی کرده و از خانواده مشهور حاجی قاسمی که گویا در آن اوقات کدخدای نانواخانه بود عیال گرفته خانواده تشکیل داد اکنون عده زیادی ازهمان اقوام پدری من که مردمان کاسب و تاجر و دور از هر جار و جنجال و مزاحمت بدیگران در تهران زندگانی میکنند وهمگی معتقد به خدا و مقدسات و درحال رفاه و راحتی وآبرومندی زندگانی رامیگذرانند.

مرحوم ملاعلی پس‌از مدتی‌اقامت درتهران بطرف اماکن‌مقدسه عراق کربلارفته ودر آنجابه‌مجاورت بارگاه حسینی‌مفتخر گردیده‌وزندگانی‌رابه آبرومندی(کارعطاری)و رفاه‌میگذراند و درهمانجا دارفانی را وداع گفت. روانش شاد بادا.

ازجمله افتخارات و یادگارهای فراموش نشدنی زندگانی دوران جوانی من درکربلا که همیشه رابطهٔ اخلاصمندانهٔ معنوی ام را با حضرت امام حسین علیه‌السلام وائمه طاهرین محکمتر میساخت این بود که یک‌حجره بالای درورودی قبله صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام (که دارای ایوان وسیعی بود و در آن دو حجره دیگر هم که یکی مکتب‌خانه و دیگری بدست کلیددار حسینی وبستگانشان بود) داشتم و بارها کرامات و معجزات بسیار در آن اوقات مخلصانه ملکوتی و درجوار آن مکان مقدس روحانی در خواب و بیداری دیده‌ام که

۱- این سرگذشت را در ایام جوانی از پدرم شنیده‌ام جزئیات آن درست یادم نیست.

تفصیل آن در اینجا محل وموردی ندارد. (کراماتی که واقعاً عجیب بود) از جمله دریک موضوعی که گرفتاری داشتم باتوسل به آن بزرگوار که مرا درعالم خواب راهنمائی فرموده مشکلی که داشتم برطرف گردید.

باری خوشحالم که سالها در عزلت و تنهائی وعوالم صفا منشی زندگانی کرده وبرای رفع احتیاج چندنفر شاگرد تربیت و اداره میکردم اغلب شبها را در تنهائی درکمال اخلاص با خداوند تبارك و تعالی و با آن بزرگوارآن که اولیاء حق میباشند در راز و نیاز بودم. (بازهم تکرار میکنم)

آن عوالم ملکوتی و رؤیاهای روحانی یادش بخیر

قصد من این نیست که خود را مقدس و خالی از خطا و مصون ازگناه نشان دهم استغفرالله (وماأُبرّئُ نفسی وماأُزکّیها) هرکسی دارای اشتباهات وگناه وخطامیباشد، که امیدش عفو الهی است مقصود اصلی از بیان این گفتار و یاد آوریها گوشه‌ای ازعوالم دوران جوانی میباشد که خواستم یادی از آن عوالم خداپرستی کرده و در این آخر عمر اعتقادات خود را در این کتاب یادگار تاریخی ابراز داشته باشم، با ابراز این حقیقت وگزارش حال واعتقاد بخدا و ائمه طاهرین شاید جوانان و فرزندان عزیز ایران را هم به این راه مقدس خداشناسی واتکاء به مبداء هدایت کرده باشم. این نکته وحقیقت را در دوران زندگانی وکارهائیکه میکنند توجه داشته باشند که خدائی هست.

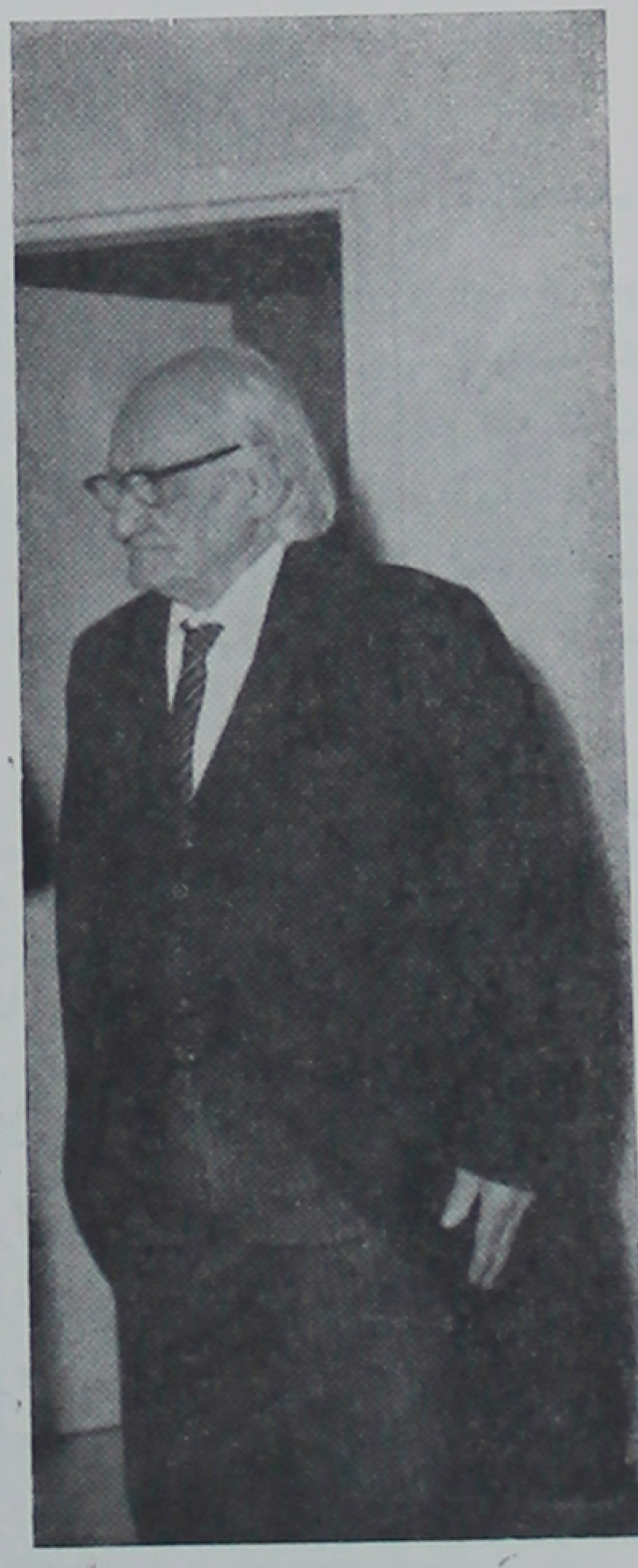
بدون شبهه ازگناه وخطا ولغزش دور نبوده ونیستم ولی شایداکثر گناهانم جنبهٔ بینی وبین‌الله داشته است وخشنودم که گناه‌بینی و بین‌الناس کمتر داشته که دراین پیری از این‌حیث وجدانم راحت است.

بیشتر از اوقات التجا و دعایم بدرگاه ایزد توانا اینست.

رَبِّ اِنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمینْ ـ رَبِّ اِنّی مَغْلوبٌ فَانْتَصِرْ.

در پایان درکمال خلوص نیت و راستی باز برای رفع سوء تفاهم یادآور میشوم من نمیخواهم خودرا منزه ازگناه وخالی ازخطاها بدرگاه پروردگارنشان دهم، اینطور نیست، دانستن این نکته نیز لازم‌است. که بهیچوجه احتیاجی به‌این کار وقصد عوام‌فریبی که‌خود گناهی بزرگ و نا بخشودنی است ندارم. ازکسی هم انتظار و خواهشی و احتیاجی هم به چیزی ندارم زیرا تکیه گاه و امیدم بدرگاه پروردگار توانا است. مقصودم فقط بیان حقیقتی‌از تاریخچه زندگانی وگذشت احوال است وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ. عبدالرحمن سیف‌آزاد

بسی تیر و دیماه و اردیبهشت — بیاید که ما خاک باشیم و خشت
دریغا که با صد هوا و هوس — گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانیکه از ما به ره اندرند — بیایند و بر خاک ما بگذرند
دریغا که بی‌ما بسی روزگار — بروید گل و بشگفد لاله‌زار



عبدالرحمن سیف آزاد
مدیر مجله ایران باستان
درسن هشتاد سالگی
درتهران



شیخ عبدالرحمن سیف آزاد
درلباس تقوی وعوالم روحانی
در سن بیست و دو سالگی
درکربلا

در روز مبارک و میمون پانزدهم شعبان‌المعظم این آخرین صفحه تنظیم گردیده بچاپ رسید

در صفحه ۳۹ سطر ۱۳ هفتاد و هشت اشتباه و هشتاد صحیح است

چاپخانهٔ دانشگاه